معارفى از قرآن

نام نویسنده : شهيد محراب آيت الله دستغيب (ره)

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

# پيشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

قبل از شروع در مقدمه كتاب، از نعمت بزرگ خداوند كه به ملت ايران ارزانى داشته لازم است يادآورى و سپاسگزارى شود چه فرخنده روزگاريست كه انقلاب عظيم اسلامى ملت ايران و خون شهيدان و زحمت و جراحت زخميها و خسارات مادى و اقتصادى پيشه وران و خلاصه رنجهاى همه اقشار به ثمر رسيد و ديو طاغوت از اين سرزمين رانده شد و فرشته الهى، نمودار تقوا و فضيلت، مظهر علم و عدالت، قلب ملت و امام امت، حضرت امام خمينى اطال الله عمره و اهلك عدوه قدم بر ديده رنجديده مسلمانان نهاد و ايران را به قدوم خود روشن ساخت و به خواست خداى بزرگ و يارى ولى عصر ارواحنا فداه زمام امور را بدست گرفت، آزاديهاى گرفته شده بازگشت و توطئه‏هاى دشمنان‏ خارجى و منافقان داخلى يكى پس از ديگرى كشف و خنثى گرديد و بدعتهاى بسيار و گناهان كبيره آشكار، يكى پس از ديگرى برداشته شد و شعائر الهى كه نماز جمعه از بزرگترين آنها است برقرار گرديد و خلاصه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باش تا صبح دولتت بدمد |  | كاين هنوز از نتايج سحر است |

پروردگارا: اين نعمت بزرگ نيز مانند همه نعمتها از تو است، تو را سپاس مى‏گزاريم و دوام و استقرار نعمتهايت، مخصوصاً جمهورى اسلامى را از خودت خواهانيم.

## نكاتى چند درباره زمان تفسير سوره حديد

براى روشن شدن برخى مطالب اين كتاب، نخست شرح مختصرى درباره زمان تفسير و شرح اين سوره شريف توسط حضرت آيت الله مجاهد آقاى سيد عبدالحسين دستغيب دامت بركاته به عرض مى‏رسد، تفسير سوره شريف حديد كه به نام معارفى از قرآن در برابر شما قرار گرفته خلاصه شده بيانات ايشان در ماه مبارك رمضان 1379 مى‏باشد كه تا نصف سوره، تفسير و شرح گرديد و بقيه به سال بعد موكول شد.

در ماه مبارك رمضان 98 روزهاى نخست بقيه سوره تفسير گرديد ولى به واسطه واقعه پنجم رمضان و كشتار مردم شيراز و هيجان عمومى، محيط ارعاب و وحشت نظامى فراهم آوردند و از جمله اقدامات رژيم منحوس پهلوى، بستن در مسجد جامع، مركز مبارزات و محل اجتماع جوانان مبارز و مردمان غيور شيراز بود، لذا به مدت دو هفته برنامه تفسير نيز به ناچار تعطيل گرديد.

با باز شدن مجدد مسجد، برنامه هم دوباره شروع و ضمن سخنرانيها مطالب بيدار كننده تذكر داده مى‏شد كه در اين كتاب هم اشاراتى به آن شده است و بالاخره قسمت آخر و سوم سوره حديد در نيمه اول رمضان 99 در زمان پيروى انقلاب اسلامى بيان شده و مطالب روز از قبيل قانون اساسى و نمايندگى مجلس خبرگان كه به آن اشاره شده مربوط به اين موقعيت است.

با اين شرح مختصر، وجه مناسبت بعضى مطالب در حاشيه تفسير، واضح مى‏گردد.

## چرا معارفى از قرآن ناميده شد

اين سوره شريفه مطالب متعدد و متنوع و بسيار جالبى را در بردارد كه عمده‏ترين آن آيات ششگانه نخستين آن مى‏باشد كه درباره اسماء و صفات و فعال خداوند است و مطابق روايتى كه در همين كتاب مى‏خوانيد خداوند براى اينكه پاسخى به درخواست طالبين معرفت خودش بدهد سوره توحيد و شش آيه نخستين سوره حديد را فرستاد و راستى عالمى معرفت در اين آيات نهفته شده كه تشنگان خداشناس را سيراب مى‏كند.

همچنين آياتى كه مربوط به معاد، قضا و قدر، خشوع براى خدا و غيره مى‏باشد معظم اين سوره را تشكيل مى‏دهد كه همه معارفى از قرآن مى‏باشد لذا نامى بهتر براى اين‏ كتاب نيافتيم.

## تسبيح همه موجودات و مالكيت خدا

سوره حديد با تسبيح كردن همه موجودات آسمانى و زمينى براى خداوند عزيز حكيم آغاز مى‏شود، غير خدا به ملكوت خود كه باطن و حقيقت و به تعبير ديگر نفس آن است خدا را از هر چه ناروا است پاك مى‏داند، آن خدائى كه عزت و حكمتش از هر موجودى نمايان است، هر چيز را به جاى خود نهاده و هر چه نياز داشته به او داده است خداوندى كه ذلت شريك براى خود نخواسته و عزيز مطلق است.

همان خدائى كه سلطنت آسمانها و زمين و آنچه در ميان آنها و بالا و زير آنها است براى او است و مالكيت حقيقى براى او است و در غير او، اعتبارى و موقتى است.

همان خدائى كه آفريدگان را آفريد، به آنها جان داد، همان خداى جان گيرنده است كه بر هر چيزى تواناست، حيات و مرگ دل نيز از او است.

## سر انسان نمونه‏اى از قدرت بى‏پايان

سپس در اين كتاب درباره قدرت نامحدود خداوند سخن مى‏رود براى نمونه، قدرتهائى در يك وجب صورت يادآور مى‏شود چگونه دستگاههاى مختلف چشم براى ديدن، گوش براى شنيدن، بينى براى بوئيدن، زبان براى چشيدن و كارهاى ديگر، همچنين مغز و سلسله اعصاب، دهان و وضع قرار گرفتن دندانها و تارهاى صوتى با حنجره و صداهاى گوناگون و غيره را يادآور مى‏شود.

آنگاه خطوط بند انگشتان و اختصاصى بودن آن مانند تارهاى صوتى را يادآور مى‏شود يعنى هر فردى خطهاى انگشتان دستش غير از ديگرى است مانند صدايش، لذا انگشت نگارى براى تشخيص هويت اشخاص مرسوم شده است.

سپس نمونه‏اى از قدرت نمائى در عالم گياهان را مى‏خوانيد.

## اول و آخر، ظاهر و باطن

در آيات خداشناسى اين سوره، اسماء حسناى پروردگار به نظر مى‏رسد كه خدا را به عنوان اول و آخر، ظاهر و باطن معرفى مى‏فرمايد با بياناتى كه هيچگونه شبهه‏اى در ذهن خوانندگان ايجاد نشود معنى اول را كه علت العلل است مى‏رساند، چنانچه معنى آخر را كه مرجع و منتها است و بازگشت همه به سوى او است روشن مى‏نمايد.

ظاهر بودن خدا را به اسماء و صفات و افعال و خلاصه تجليات حق در مظاهر وجودى بيان كرده و مى‏فهماند كه در عين نهايت ظهور كاملاً ذات مقدسش مخفى و بر همه پوشيده است پس به افعال و اسماء ظاهر و به حسب ذات باطن است.

سپس سخن را به اول اضافى كشانيده و براى نمونه حديث ردالشمس و سخن گفتن ملكوت آفتاب را با اميرالمؤمنين عليه‌السلام بيان مى‏كند كه به حضرت به عنوان اول و آخر سلام كرد، يعنى اول مؤمن به خدا در اين امت و آخر كسى است كه با پيغمبر بود و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دنيا رفت.

## آفرينش آسمانها و معانى عرش

بعد درباره آفرينش آسمانها در شش دوران سخن مى‏رود و مقصود از ايام كه به معنى دوران است روشن مى‏نمايد و عرش را به معنى تدبير امور دانسته و احتمال اينكه به معنى كهكشانهاى فعلى باشد معقول دانسته و بالاخره تمام عالم هستى را عرش خدا مى‏داند.

الا نگاه سخن درباره معلومات نامتناهى پروردگار مى‏رود و در مورد آنچه از زمين بالا مى‏رود كه ملكوت اعمال مؤمنين را شامل مى‏شود و آنچه از آسمان به زير مى‏آيد همه مورد علم خدا است صحبت مى‏شود.

معيت و همراه بودن خدا با بيانى شيوا و قابل درك براى همه گفته مى‏شود و اثر مهمى كه با توجه به اين حقيقت براى تزكيه و بهبود نفس انسانى دارد در ضمن داستان كوتاهى در توجه به دو نام خدا يا حاضر و يا ناظر بيان شده است.

## مكافات و مجازات، مبدأ و معاد

سپس رشته سخن، به مسأله معاد كشانده مى‏شود و با بيانى رسا مى‏رساند كه معاد همان مبدأ است و همه از خدائيم و به خدا نيز باز مى‏گرديم.

سپس روشن مى‏نمايد مكافات غير از مجازات است جزا همان پاداش مربوط به آخرت است ولى مكافات عكس‏العمل و آثار وضعى و دنيوى است، هر عملى از هر كس سر مى‏زند يقيناً جزاى آخرتى دارد اما ممكن است مكافات دنيوى نداشته باشد.

براى شاهد مطلب، داستان ابوجهل و ابن مسعود را ذكر مى‏نمايد، در مكه معظمه اوائل اسلام، ابوجهل سيلى محكمى به گوش ابن مسعود مى‏نوازد و او را مجروح مى‏نمايد، پس از پايان جنگ بدر ابن مسعود سر ابوجهل را مى‏برد و گوشش را سوراخ كرده، كشان كشان به سوى پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى‏برد، اين را مكافات گويند، اما جزاى آخرتيش سر جاى خود محفوظ است.

## اختلاف روز و شب، آيه عظيمه خدا

در ششمين آيه از آيت عظيم الهى سخن مى‏رود و آن كم شدن تدريجى روز و شب و زياد شدن ديگرى است با نظم و حساب دقيق و معين پس از اعتدال ربيعى (اول فروردين) كه روز و شب يكسان است به تدريج تا سه ماه روز بلند و شب كوتاه مى‏گردد و آخر بهار به اوج بلندى روز و كوتاهى شب مى‏رسد سپس وضع برگشته، روزها به تدريج كوتاه و بر بلندى شب افزوده مى‏گردد تا به اعتدال خريفى (اول مهر) مى‏رسد و همين برنامه تكرار مى‏شود، خدا در اثر حركت شمال به جنوب و جنوب به شمال زمين با نظم معين روزانه، قدرت نمائى مى‏فرمايد.

آيا اين حركت دقيق كه از ساليان قبل مى‏شود آن را پيش‏بينى كرد بدون محرك و مدبر دانائى مى‏تواند باشد؟

## دستورات اخلاقى براى تهذيب نفس

پس از آيات توحيدى، درباره انفاق در راه خدا از مالى كه به انسان عاريه داده است سخن مى‏رود و روى كلمه مستخلفين جانشين از طرف مالك حقيقى، تكيه مى‏شود تا انفاق آسان گردد مال، مال ديگرى است و ناپايدار، چه بهتر كه شخص دستش مى‏رسد از آن بهره ببرد، براى استدلال به داستان مادر جعفر برمكى كه براى فرش اطاقش به دنبال‏ پوست گوسفند آمده است استشهاد مى‏نمايد.

پس از يكى دو آيه، دوباره بر مسأله انفاق تكيه كرده و حتى به عنوان قرض به خدا مؤمنين را تشويق به انفاق مى‏فرمايد چون اثر كيمياوار براى نفس انسانى داشته آن را پاك و مهذب مى‏نمايد وگرنه ميراث آسمانها و زمين از براى خداست.

نكته جالبى كه در اين كتاب در مبحث انفاق تأكيد شده اخلاص در انفاق را شرط اساسى مى‏داند و چند داستان جالب و كوتاه متذكر شده و از روايات چنين استفاده مى‏نمايد كه وام برتر از صدقه است زيرا احترام گيرنده نيز محفوظ مى‏ماند.

## نور مؤمن و ظلمت كافر در صراط

سپس به مناسبت آيات مربوط به معاد و صراط سخن را به نور مؤمن و ظلمت كافر كشانده و مى‏فهماند كه نورافشانى هر كس به مقدار دارائيش مى‏باشد مخصوصاً نور ولايت خيلى به درد مى‏خورد، ديگر آن كه نور كسى به كار ديگرى نمى‏خورد، بلكه ديوارى ميان مؤمنين و كفار كشيده مى‏شود كه براى مؤمنين رحمت و اسباب انس و الفت است و از طرف كفار، عذاب و زحمت مى‏باشد.

نتيجه‏گيرى‏هاى اخلاقى جالبى از اين آيات شده و هشدار مى‏دهد كه مردم فريب دنيا را نخورند و هميشه ياد فناى آن باشند و با ياد مرگ سختى دل را چاره كنند.

## خشوع دل، زمينه براى ايمان

آيه تكان دهنده آيا نرسيده براى اهل ايمان كه دلشان براى ياد خدا خاشع شود و آنچه از حق فرستاده است و مانند كسانى كه از پيش كتاب به آنها داده شد (يهود و نصارى) نباشند كه آرزوها بر آنها دراز گرديد پس دلهايشان سخت شده بسيارى از آنان فاسق‏اند.

شرح و بسط فراوانى داده شده مردم را از آمال و آرزوهاى واهى دنيا بر حذر مى‏دارد زيرا موجب قساوت دل مى‏گردد و ايمان در دل سخت جا ندارد، بلكه با خشوع دل بايد زمينه را براى ايمان به خدا آماده ساخت.

پس از آياتى درباره جان دادن خداوند به زمين، پس از مرگ آن و رشد گياهان و حبوبات و همچنين ارزش صدقه و صدقه دهندگان و مطالب مهم ديگر به بيان بى‏پايدارى دنيا مى‏پردازد.

## دنيا را بطور آشكار رسوا مى‏سازد

حقيقت دنيا؛ لعب يعنى كار پررنج ولى بيهوده است و لهو، سرگرمى و بازماندن از هدف مى‏باشد زينت، دلربائى در امور واهى و فخر به نسب يا مال، امور اعتبارى همه فريبكارى دنياى غدار را تشكيل مى‏دهند.

براى وضع دلربائى و در عين حال توخالى دنيا مثالى ذكر مى‏فرمايد: باران شديد مى‏بارد و گياه را از زمين سبز و خرم مى‏روياند (اما چند روزى بيش نيست) سپس خشك و زرد شده به عنوان خار و خاشاك يا هيزم سوزانده و از بين برده مى‏شود (خاكسترش را نيز باد به اطراف پراكنده مى‏نمايد) كسانى كه به دنيا دل ببندند وضعشان چنين است كه فريب‏ شكوفه چند روزه را خورده به آن سرگرم مى‏شوند و از حقيقت كه آخرت است باز مى‏مانند، لذا عذاب دردناكى به دنبال خواهند داشت.

## پس، آخرت سزاوار دلبستگى است

بلافاصله راجع به آخرت و تشويق به عمل كردن براى آن مى‏فرمايد بشتابيد به سوى آمرزش پروردگارتان و بهشتى كه عرض آن همچون عرض همه آسمانها و زمين است، آن بخشش خداوند براى اهل ايمان است، نه ديگران، به مناسبت اين مطلب از لذت ذكر خدا در حال روزه سخن مى‏رود و از اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به عنوان نمونه بارز اهل آخرت و سرمشق براى كار جهت آخرت السلام على ميزان الاعمال صحبت مى‏شود، سبب آمرزش خدا كه به آن امر شده‏ايم در اطاعات و توبه مى‏داند و مى‏فهماند كه مسابقه در خيرات نتيجه ايمان است و شتاب در كار آخرت پسنديده است چنانچه شتابزدگى در كار دنيا ناپسند مى‏باشد.

## مقدرات با اختيار منافات ندارد

از بخشهاى جالب اين كتاب، قضا و قدر است كه به مناسبت آيه شريفه: ما اصاب من مصيبة... مطلب به بهترين وجهى پرورانده شده است، همه حوادث در كتاب تكوين الهى ثبت و ضبط است كوچك و بزرگ از حوادث كه در آينده واقع مى‏گردد در لوح محفوظ نوشته شده است و در عين حالى كه با اختيار مكلفين منافاتى ندارد و به هيچ وجه جبر در كار نيست و مقدرات الهى با حفظ اختيار مكلفين در افعال ارادى است - آنگاه مى‏فرمايد خاصيت اين تقديرات اين است كه بر آنچه از كف داديد اندوه نخوريد و براى امور مادى از جهت دنيوى و زوال آن شادمان شدن غلط است.

براى اثبات وجود لوح محفوظ و ثبت مقدرات، به رؤياهاى صادقه گواه آورده مى‏شود چيزهائى كه در آينده بايد واقع گردد ممكن است بعضى اشخاص در خواب پيش ببينند و بعداً همانطور واقع گردد رؤياى صادقانه فراوان واقع شده و در كتاب داستانهاى شگفت اثر حضرت مؤلف تعدادى ثبت گرديده است.

همچنين به مناسبت اين بحث يادآور مى‏شود كه مرگ براى مرده و بازماندگان هر دو خير است زيرا مرده اگر نيكوكار باشد زودتر به ثواب خداوند نائل مى‏گردد و از زحمت دنيا راحت مى‏گردد و اگر گنهكار و بدكار است كمتر خود را سزاوار عقوبت مى‏نمايد.

براى بازماندگان نيز خوبست زيرا رحمت و صلوات و بخشش خداوند و هدايتش كه شامل حال مصيبت ديدگان مى‏شود (1) به مراتب از بودن آن شخص براىبازماندگان بهتر است.

## پيغمبران و كتابهاى آسمانى و عدل الهى

در آخرين بخش كتاب درباره بعثت انبيا و كتابهاى آسمانى و معجزات آنان يخن رفته است و غرض از بعثت را بسط عدل در اجتماع بشرى مى‏داند و چون براى انجام اين منظور عده‏اى منافعشان به خطر مى‏افتد و در نتيجه دنبال آشوب و هرج و مرج و مزاحمت ديگران مى‏روند بايد قوه دافعه‏اى باشد كه آهن را براى اين منظور آفريد كه داراى فوائد بيشمارى نيز مى‏باشد.

آنگاه از عدل خدا در جهان آفرينش سخن رفته كه هر چيز را در محل مناسب خود قرار داده است، جو اطراف زمين را كمربند نگاهدارنده كره مى‏خواند زيرا مانع ريزش سنگهاى آسمانى به زمين مى‏گردد.

سپس راجع به پيغمبرانى كه در آيه شريفه نام برده نوح و ابراهيم و عيسى بن مريم مشروحاً سخن گفته است.

## رهبانيت و اسلام، روح الله زمان ما

در پايان به مناسبت آيه شريفه درباره رهبانيت سخن مى‏رود و پيدايش آن در نصارا و نظر اسلام در اين باره را بيان مى‏كند، از خرافات مسيحيها به عنوان گناه بخشى و بهشت فروشى كشيشها صحبت مى‏كند داستان راهب در سفر صفين و معجزه على عليه‌السلام كه سبب اسلام راهب شد نقل نموده است، همچنين اين حقيقت را بيان نموده كه پيشرفت كمونيستها در نتيجه خرابى و خرافات كليسا بوده است و در آخر به مناسبت مسيحيت و عيسى روح الله، نتيجه مى‏گيرد كه روح الله زمان ما، امام خمينى (ره) است.

## پرهيزكارى سفارش همه بزرگان

آنگاه تقوا در هر حال را متذكر مى‏شود، خدا را هميشه و مخصوصاً هنگام گناه نبايد فراموش كرد و تقوا بايد در همه طبقات پيدا شود و خانمها بايد زهرا (عليها‌السلام) را كه سرمشق بانوان پرهيزكار است الگو قرار دهند، و مى‏فهماند كه پرهيزكار، مؤمن متعهد و مسؤول است و آمرزش خداوند براى او است خداوند دو بخش از رحمت براى مؤمن پرهيزكار مهيا فرموده است.

در برابر مؤمنين متعهد و پرهيزكار، دول امپرياليسم و مادى هستند كه حاضرند به خاطر فروش اسلحه و پر شدن جيبهايشان آتش جنگ روشن كرده گروه زيادى را به خاك و خون بكشانند.

## پر فايده بودن كتاب

آنچه گذشت نمونه‏اى از مطالب اين كتاب شريف است كه راستى نافع و براى همه طبقات قابل استفاده است و چون از دل برخاسته، لاجرم بر دل مى‏نشيند و اميدواريم مانند آثار ديگر حضرت مؤلف محترم با استقبال كم نظير دوستان و علاقمندان مواجه شده در قطعهاى مختلف و تيراژهاى بسيار، مجدداً منتشر گردد.

## مسؤوليت بيشتر در جمهورى اسلامى

اينك كه بحمدالله حكومت اسلامى در حال استقرار است وظيفه مؤمنين نيز شديدتر شده است بايد در جهات مختلف و ابعاد گوناگون اسلام فعاليت خود را زيادتر نمايند از آن جمله در جنبه تبليغات اسلامى و نشر حقايق قرآن مجيد، كوشاتر باشند، همانطور كه در زمان طاغوت، برنامه مبارزه با دستگاه ظلم و فساد و بيدينى بود هم اكنون نيز برنامه سازندگى اسلامى، داخلى و خارجى، شخصى و اجتماعى و بالاخره ظاهرى و باطنى است.

كتابخانه مسجد جامع شيراز كه بيش از بيست سال از تأسيس آن مى‏گذرد با برنامه‏هاى مختلف، سهم ناچيزى در ارشاد و تبليغ اسلامى به عهده گرفته است و اين كتاب و نظائر آن قسمتى از فعاليت بخش انتشاراتى كتابخانه مزبور را مى‏رساند، بنابر اين همكارى و مساعدت علاقمندان موجب تشويق و توسعه فعاليت اين مؤسسه مى‏باشد.

بتاريخ پنجم صفر المصفر 1400 مطابق 4 / 10 / 58

شيراز - سيد محمد هاشم دستغيب.

# 1

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الدين من قبلكم لعلكم تتقون‏ (2).

## كسب حكمت در اين ماه شريف

از هر چيز بهره‏اش در اين ماه مبارك، كسب دانش و حكمت است. آدمى چيزى بفهمد، خود اين فهم حكمت است كه خدا در قرآن مى‏فرمايد: ما پيغمبر را فرستاديم كه به حكمت ياد دهد (3)، مسلمان بايد حكيم و دانا شود. حكمت، يعنى دقائق امور را دانا شدن، سر در عالم وجود درآوردن، هستى خود را شناختن، به مبدأ و معادخود آشنا شدن، براى چه آمده‏ام، و پس از اين عالم كجا مى‏روم، راه و روش سعادتم چيست، اينها حكمت است.

شنيده‏ايد در روايتى مى‏فرمايد كه: يك ساعت در مجلس مذاكره علم، بهتر است از دوازده هزار ختم قرآن!!

قرآن به زبان خواندن خوب است، نور و ثواب است، ليكن علم، آدميت مى‏آورد، بصيرش مى‏كند، بافهمش مى‏كند، علم و فهم كجا تا زبان تنها مشغول باشد، الفاظى را بخواند. لذا انشاء الله به مدد الهى در اين ماه مبارك رمضان چون مسلمانان به بركت روزه آماده دانش و حكمتند. از خاصيت‏هاى روزه آن است كه فهم آدمى بيشتر مى‏شود، آماده چيز فهميدن و حكمت مى‏شود چنانچه هر چه شكم پر شود، گيج‏تر مى‏شود، نمى‏تواند در نكات دقيق بشود. كسى كه شكمش پر است، در ادراك به حيوان نزديك است. اگر شكم خالى باشد نور حكمت ممكن است در نفس طلوع كند.

در ماه مبارك امسال هم يك سوره مبارك از قرآن مجيد سوره الحديد را شروع مى‏كنيم و حكمت‏هائى كه در اين سوره مباركه است تا بتوانيم يادآورى مى‏كنيم. توحيد و نبوت و اسماء و صفات خدا و مطالب راجع به معاد كه در اين سوره مباركه ذكر شده، انشاء الله حياتى باشد از فردا شروع مى‏كنيم.

## خودشناسى، مقدمه خداشناسى و حكمت

امروز حكمتى را كه خداوند در قرآن به بيانات متعدد ذكر فرموده و در روايات نيز ذكر شده است يادآورى كنم و آن اين است كه آدمى بايد حقيقت خودش را بشناسد. حكمت يعنى علم به واقعيات و حقايق، از آن جمله بفهمد او غير از حيوان است. تو اگر خودت را نشناختى، پس چه چيز را شناختى؟ پرفسور روزگار هم بشوى ولى تا خودت را نشناخته باشى، به چه چيز دانا شده‏اى؟ بايد بفهمى تو غير از خر و گاو هستى، تو غير از درندگانى، توبه مراتب بالاترى زيادتى دارى، آنها براى تو آفريده شده‏اند، سگ كجا، تو كجا، اى آدم!

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ترا زكنگره عرش مى‏زنند صفير |  | ندانمت كه در اين دامگه چه افتاده است |

## تنزل وجودى در اثر خودناشناسى

بيچاره آدمى كه خودش را با موش و مورچه يكى قرار داده مثل آنها آتيه بينى مى‏كند، ديده‏ايد در فصل تابستان تمام ذخيره زمستان را مى‏كنند، غصه آتيه‏اش را مى‏خورد. موش كه حرص عجيبى هم دارد و عجيب‏تر آنكه مورچه دانه جمع مى‏كند هر چند اشرفى باشد، يك چيزى به لانه‏اش ببرد هر چند تكه كهنه كند.

آقاى حاجى هم با موش برادر واريكى شده، اين صد ميليون تومانى كه حمالى مى‏كنى روى هم مى‏گذارى، به چه كارت مى‏خورد؟ چقدر مى‏مانى كه اينها را بخورى؟

غرضم تنزل وجودى و خودناشناختن است، آدمى گرامى‏تر از اين است كه شكم‏پرست شود، تو هم اگر بخواهى مثل حيوان باشى‏ (4) اين تنزل وجودى است تو چيزديگرى هستى بايد بتوانى جلو شكمت را بگيرى، روز ماه رمضان چند ساعت چيزى نخورى تا بفهمى آدم هستى.

## خودشناسى از قرآن مجيد

قرآن مجيد راجع به اينكه آدمى غير از حيوانات است چند تعبير دارد، بيان و لقد كرمنا بنى آدم است، هر آينه آدميزاد را گرامى داشتيم، آى آدم! تو چيز زيادترى دارى تو تاج ديگرى بر سرت گذاشته‏اند (5) بر و بحر را مسخر تو قرار داده‏اند، فضيلت ديگرى دارى مزيت زائده‏اى به حسب خلقت به تو داده شده است.

آيه شريفه ديگر، تعبير از آدمى روى خاك به خليفه الله كرده‏ (6) آيه شريفه ديگر، آدمى را خزينه‏دار خداى عالم معرفى كرده است، نگاه به كوچكى بدنت نكن روحانسان بقدرى عظيم است در عالم خلقت خزينه‏دار رب العالمين است، انسان حامل امانت خدا است‏ (7)، امانت الهى كه رسيدن به مقام عبوديت است، ولايت كلى الهى كه هيچ موجودى به اين حد از كمال نمى‏رسد مال آدمى است، خدا براى قرب خودش تو را آفريده و همه چيز را براى تو. دو جنبه دارى بدنى و روحى، هر چند به حسب بدنت با حيوانات شريكى، خور و خواب لازمه بدنت است خوردن، خوابيدن، پوشيدن، مسكن، نكاح براى بقاى نسل لازم است، اما جهت ديگرى هم دارى غير از حيوانات و آن روح تو است آنكه به مرگ نيست نمى‏شود، مرگ حيوانى بدن سبب نيستى نفس نمى‏گردد بلكه لباس عوض مى‏كند، لباس چرك ماده بيرون مى‏رود، لباس لطيف عالم برزخ و مثال را مى‏پوشد، بدن ملكوتى پيدا مى‏كند، روح تو است كه مورد خطاب خداى عالم است، به حيوان كه نمى‏شود خطاب كرد ولى به آدم يا ايها الناس اتقوا ربكم‏ (8) يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام‏ (9) مى‏فرمايد.

به قول يكى از بزرگان، آدمى بايد از شوق در پوست خود نگنجد، كار من رسيده به جائى كه رب العالمين من را مورد خطاب قرار داده به من فرمان مى‏دهد. شوخى نيست! سلطان عالم وجود، ملك الملوك، رب الارباب، تو را فرمان بدهد: آى بنده! يك ماه روزه بگير، همين شوق خطاب بس است.

بايد آدمى روزه را شرف خودش بداند، خطاب تشريفى است، شرف تو است، آى آدم! وقتى كه شكمت خالى باشد، نور علم و حكمت در نفس جا بگيرد، آنقدر به خداى خودت نزديك هستى كه در آن حال، حجابها تا حدى عقب رفته، نفس كشيدنت هم ثواب دارد انفاسكم فيه تسبيح‏ (10)، غرضم روزه تشريف الهى است، براىجهت آدميت.

## بيمارى حيوانات كمتر و آسانتر است

وجدان گواه هست كه آدمى دو جور بيمارى دارد، ولى حيوانات يكجور، ممكن است بدنشان مريض گردد، انحراف پيدا كند، آدمى ممكن است هم انحراف بدن پيدا كند، هم‏ انحراف روح، لذا بار آدمى سنگين‏تر است از هر دو جهتش سنگين‏تر است، واقعاً خدا بايد يارى كند، در جهت اول حيوانات كمتر مريض مى‏شوند، در هر حيوانى، دو يا سه نوع بيمارى است كه آن هم دوايش را خداى تعالى به الهام به او فهمانده است. گربه گاهى دلش درد مى‏گيرد، دوايش گياهى است كه بيشتر پشت بامها سبز مى‏شود خودش آن را مى‏شناسد، مى‏رود آن علف را مى‏خورد، يا مثلاً درباره افعى، مى‏نويسند هزار سال از عمرش كه مى‏گذرد چشمش كور مى‏شود ديگر احتياج به دكتر ندارد گياهى است به نام رازيانج و عجيب اين است كه به بو مى‏فهمد، هرگاه كور شد در بيابانها مى‏گردد تا خودش را به درخت رازيانج برساند چشمش را به آن مى‏مالد خوب مى‏شود، اين ميل زدن طبيعى و الهى است، اما آدمى بدبخت كه چشمش آب بياورد چقدر رنج دارد.

در مرض بدن هم، آدمى واقعاً گرفتار است، بلكه در طب قديم نوشته‏اند چهار هزار نوع بيمارى براى بشر است، ولى براى حيوان دو يا سه تا بيمارى است.

## دواى درد روح در قرآن

اما راجع به روان، همانطورى كه بدنت مريض مى‏شود انحراف پيدا مى‏كند روانت هم همين است، كتاب قلب سليم را كسى بخواند بفهمد بيماريهاى دل، انحرافهاى روان آدمى چه چيزها است، آنگاه دين كدام است؟ دين يعنى طب الهى براى روح آدمى‏ (11) براى بدنت خداى تعالى انواع داروها قرار داده، هر كدام خاصيتى دارد و بشر راراهنمائى فرموده كه دنبال دارويش برود، همانطورى كه دواى بدنت تأمين است دواى روحت هم تأمين است دست خودت است، راهش در قرآن مجيد نشان داده، اگر مى‏خواهيد شفا پيدا كنيد، تمام اين عبادات حتى زكات براى دواى درد آدمى است، در روايات هم ذكر شده امر به نفاق شده براى اينكه ناخوشى بخل، از روحت پاك شود آتش بخل و حرص را در گور نبرى، خمسش، ثلثش را بده، بلكه اصلاح گردى، بدبختى اين است كه به مرض جسم اهميت مى‏دهد، درد مى‏كشد، زير دست جراح مى‏رود، و چند هزار تومان هم مى‏دهد، براى اينكه مرضش خوب شود، براى دل قساوت دارت چقدر پول بايد بدهى كه خوب شود، چقدر بايد پول در راه خدا بدهى تا اين دل قساوت دارت علاج گردد، طب الهى است، اى انسان! چنانى كه بدنت سقوط مى‏كند، اگر مداوا و معالجه نكردى متلاشى مى‏شوى و ميميرى. روح تو هم موت دارد. گناه، پشت سر گناه، اگر زياد شد يقين بدانيد آخرش سقوط و هلاكت است‏ (12). چنانكه براى انحرافات بدنى و مزاجى و جهات حيوانى دواى دكتر و پول خرج كردن لازم است، در انحرافات روحىعمل به واجبات لازم است، چنانكه در بيمارى بدنت، پرهيز از مضرات لازم است، در اصلاح روحت هم همين است، روزه بگير، اما بشرطى كه گناه هم نكنى، دوا بخور اما پرهيز هم مى‏خواهد كه اگر پرهيز نكردى هلاك مى‏شوى و اعجبا! حيوانات در معالجات جسمشان پرهيز دارند، اى كاش من هم در معالجه روحم اين قسم بودم، ناچارم داستان بگويم در دستگاه خلقت اسباب عبرت فراوان است، خصوصاً در ميان حيوانات.

## زهر و پادزهر در گوزن

گوزن با مار سر و كار دارد اگر مار او را بزند سمش او را مى‏شكد مگر اينكه زود خودش را به خرچنگ برساند، خرچنگ را كه خورد سم مار محو مى‏شود.

در كتاب حيوة الحيوان مى‏نويسد: اين حيوان عاشق مار است، از گوشت مار لذت مى‏برد، گاهى مى‏شود در تابستان مخصوصاً در هواى گرم مى‏دود تا برسد به مار يا افعى، از دمش شروع به خوردن مى‏كند تا آخر، هوا گرم، خود سم هم خيلى گرم است آتشش مى‏زند، آتش عطش، حرارت هوا و آفتاب و حرارت و سوزندگى سموم عطش فوق العاده است، خودش را به آب مى‏رساند به حسب تكوين به الهام الهى مى‏فهمد، اگر آب به اين سم برسد فوراً او را مى‏كشد، بيچاره گرفتار بين الامرين مى‏شود يكجا عطش به او فشار آورده تا خودش را به آب رسانده يكجا مى‏فهمد برايش ضرر دارد چون تا سم حل نشود، اگر آب خورد، متلاشى مى‏شود، همه‏اش جزء خون و بدنش شده او را مى‏كشد، از بيچارگيش نعره مى‏زند، داد مى‏زند، به واسطه فشارى كه به خودش مى‏آورد، از چشمش اشك بيرون مى‏آيد، زير دو تخم چشمش گود است و گوديش طورى است كه يك بند انگشت داخلش مى‏رود، در آن حال عطش و فشار و سختى نعره مى‏زند، از دو چشمش آب مى‏آيد، اين دو تا گودى را پر مى‏كند پس از چندى اين اشكهائى كه در اين گودى جمع شده منجمد و براق مى‏شود و پادزهر است، بسيار قيمتى است، پادزهر طورى كه شنيده‏ايد علاج هر سمى است، هر مار گزيده‏اى اگر اين پادزهر را بگذارند روى جاى سم زدگيش، فوراً خوب مى‏شود، همان اشك چشم گوزن است، چون اين درد را تحمل كرد، آب نخورد كه اصل حياتش از بين برود اشكش قيمتى است. اين جريان جسم و حيوان.

## اشك انسان بيش از گوزن كار مى‏كند

اگر اين جريان در روح من و تو بيايد چنين اثرى در عالم معنى دارد. يعنى آى جوان عزيز، گناه برايت پيش آمد، مكان خلوت، زن اجنبيه، بلامانع، چقدر نفس فشار مى‏آورد؟ از آن طرف ميدانى اگر چنين كردى، از آدميت ساقط مى‏شوى، روح مى‏ميرد، واى اگر با زن شوهردار هم باشد سقوط مطلق است.

جوان گناه برايش پيش بيايد، يكجا فشار نفس، فشار شهوت بعين مثل فشار عطش گوزن است. مى‏بيند اگر آب بخورد بايد بميرد، مؤمن هم مى‏بيند، اگر اين گناه را كرد، راه جهنم را بايد پيش بگيرد، اى جوانى كه مى‏ترسى، مى‏لرزى، مى‏بينى، يك جا فشار شهوت، يك جا راه جهنم، بگو! يا الله، پناه به خدا ببر، اگر اشك ريخت در آن حال قيمتى مى‏شود، در آن حال بيچارگى فشار گناه يك دفعه داد بزنى، به حال زار خودت، دردت دوا مى‏شود، ولى اگر زورش به خودش نرسيد مانند عمر سعد مى‏شود. شنيده‏ايد عمر سعد از سر شب تا صبح خوابش نمى‏برد، چكار بكند از يكطرف، حكومت رى، از طرف ديگر، با كشتن حسين عليه‌السلام با علم به اينكه به راه جهنم مى‏رود، با يقين به اينكه حسين كشى، جهنم رفتن است، ولى بالاخره زورش به خودش نرسيد. اين بدبخت يك يا الله و خدايا تو به دادم برس نگفت، از دست نفسم به تو پناه مى‏برم، نگفت. دعاى غريق بعد از نماز شب خيلى خوب است، خدا همه را موفق بدارد آخرهاى مفاتيح دارد (13) خدايا بدادم برس، خدايا سگ نفس، به من حمله مى‏كند، مى‏خواهد مرا به گناه بكشاند.

اگر اين حال در آدمى پيدا گردد، خدا هم يار و ياورش است، نخواهد گذاشت آلوده به گناه گردد.

## پرهيز از گناه لازمتر است

در خطبه جمعه آخر ماه شعبان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه راجع به فضيلت ماه رمضان فرمود، شنيده‏ايد كه آقا اميرالمؤمنين على عليه‌السلام از پاى منبر گفت: يا رسول الله! اى الاعمال افضل از هر كارى بهتر در ماه رمضان چيست؟ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

الورع عن محارم الله پرهيز كردن از گناه درست است، قرآن خواندن زهى سعادت، هر آيه‏اى در اين ماه ثواب يك ختم قرآن دارد، نماز نافله در اين ماه ثواب يك نماز واجب دارد، هر نماز واجب ثواب هفتاد نماز واجب در وقت ديگر دارد. اما به شرط پرهيز از گناه، دكتر به تو نسخه مى‏دهد، مداوا خوب است، بشرطى كه پرهيز همراهش باشد.

يكى از رفقا مى‏گفت: در بيمارستان بودم بيمارى هم نزديك تخت من بود. دكتر به پرستار گفت هر چه بگويد تشنه هستم تا فردا هيچكس حق ندارد به او آب بدهد، آب برايش ضرر دارد، دكتر اين را گفت و رفت، يكدفعه مريش از عطش ناله كرد، مأمور هم گفت آب دادن اجازه نيست، مريض گريه كرد و مأمور اعتنا نكرد، تا مدتش تمام شد سر ساعت معين رفت مأمور ديگرى آمد به او نگفته بودند كه آب برايش ضرر دارد مريض التماس كرد از تشنگى مردم، پرستار رفت يك ليوان آب آورد گذاشت پهلويش. ايشان نقل مى‏كرد، مى‏گفت بعد از لحظاتى صدايش نيامد، آب خورد آرام گرفت، صبح كه شد دكتر آمد ديده مرده است، دست روى دستش زد، گفت چرا به او آب داديد؟ معالجه بدون پرهيز بى‏فايده است.

ماه رمضان روزه بگير، ولى به شرط پرهيز، به شرطى كه زبانت را هم بگيرى، غيبت هم نكنى، خدايا تو يارى كن كه يك ماه رمضان زبانمان كنترل شود. دروغ، غيبت، فحش، از ما سر نزند، قول به غير علم كشف سر، عيب كسى را گفتن، پرهيز از تمام اينها واجب است، آى روزه‏دار! روزه بگير، اما با چشمت نگاه به حرام نكنى، روزه بگير، به شرط اينكه شكمت تا خالى شد اول افطار حرام، به آن ندهى زايد از حد نخورى، اسراف در خوراك نكنى، ورع يعنى خوددارى از گناه با داروئى كه از طب الهى كه روزه ماه رمضان است علاجت مى‏كند. روحانى مى‏شوى، سالم مى‏گردى آنگاه لذت ذكر خدا را در مى‏يابى، آن وقت مى‏فهمى كه يا من ذكره شرف اللذاكرين. آن وقت لذت دعاى ابوحمزه را مى‏فهمى خودت را مى‏شناسى، كم كم مى‏فهمى عجب من خيلى بى ادبم! منى كه آنقدر خداى كريم راهنمائيم كرد، راه را نشانم داد، در بيچارگى بيا در خانه من تا من خودم ياريت كنم‏ (14)، تا شيطان خواست تو را به معامله حرام وادارد زود استغاثه كن تا ما دستت را بگيريم در هر حرامى همينطور، مثل يوسف تا گفت: يا الله‏ (15) خدا دلش را قوى داشت، حاكمش كرد بر نفس و هوى، با پاكدامنى از در بيرون رفت خدا كه نمى‏خواهد قصه بگويد، خدا مى‏خواهد بفهماند.

آى زن و مرد مسلمان گناه اگر پيش آمد بيا به لطف ما بچسب بگو يا الله.

اگر ابن سعد ملعون همان شبى كه بين الامرين گرفتار بود آمده بود در خانه خدا راستى و درستى گفته بود، خدايا خودت هدايتم كن خدايا خودت مرا نجات بده، نمى‏گذاشت به كربلا برود خدا وعده داده كه هر كسى رو به ما آورد ما يارش هستيم يا معين من استعان به ولى چه گناهانى كه پيش آمد به خداى خود استغاثه نكرديم، بى‏ادبى كرديم، به گناه آلوده شديم و الا اگر به او استغاثه كرده بوديم، آلوده نمى‏شديم.

حالا چه بايد كرد؟ حالا سحرها بايد دست گدائى دراز كرد الهى لا تؤدبنى بعقوبتك و لا تمكربى فى حيلتك‏ (16) من خيلى بى ادبيها كردم، خلاف وظيفه انجام دادم بنده بايد در هر درماندگى! مولاى خودش استغاثه كند الى من يذهب العبدا الا الى مولاه‏ (17) ولى من بى حياء، من غافل، هنگام گناه كه بايد رو به تو بياورم از تو مدد بطلبم ترا نديده قرار دادم، خيلى بايد من ادب بشوم ولى اگر خواستى ادبم كنى هلاك مى‏شوم من طاقت ندارم به حرمت ماه رمضان بى‏ادبيهاى ما بى‏حيائى‏هاى يازده ماهه ما را در اين ماه عزيز، تو پاك فرما.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بعد از هر نمازى دستهايتان را به دعا بلند كنيد موقع اجابت دعا است قدردانى كنيد.

به عزت و جلالت هر چه خلاف بندگى از ما سر زده قلم عفو بر آن بكش، اى خدائى كه هر كس با تو معامله كند فلاح، رستگارى، عاقبت بخيرى، سرانجام نيك، در معامله با توست، اما معامله با شيطان معامله با نفس و هوى، يقين بدانيد غير از زيان، غير از حسرت و نكبت و غير از پشيمانى، چيز ديگرى نيست.

ببينيد ابن سعد ملعون چطور شد معامله خدا را گذاشت كنار با نفس و هوى معامله كرد زيانكار دنيا و آخرت گرديد.

# 2

بسم الله الرحمن الرحيم

ان الله و ملائكته يصلون على النبى يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه و سلمو تسليماً (18).

شيخ صدوق در كتاب امالى نقل كرده، عده‏اى از ملائكه كه به دست آنها صحيفه‏هائى است از نقره بهشتى و قلمهائى است از طلاهاى بهشتى (غير از نقره و طلاى دنيوى است، ملكوتى و بهشتى است) از عصر پنجشنبه به زمين مى‏آيند تا غروب جمعه بر مى‏گردند مأموريتشان اين است اطراف زمين مى‏گردند هر كس صلوات بر محمد و آل بفرستد آن را ثبت مى‏كنند در بين ذكرهاى شب و روز جمعه در رأس همه صلوات بر محمد و آل محمد است.

## بذر تخم بر روى سنگ

روز گذشته ذكر شد: در ماه مبارك رمضان به بركت گرسنگى و صفاى دلها، لطافت روح پيدا مى‏گردد و بايد از داشنها و حكمتها بهره‏بردارى شود. تعبيرى است از عيسى بن مريم مى‏فرمايد: اگر روى سنگ تخم بريزند هيچ وقت ثمره‏اى پيدا نمى‏شود، همين طور دل شخصى كه پر خورده است حكمت در آن جا نمى‏گيرد تا نرم نشود لطيف نمى‏شود دانه حكمت كجا در مزرعه دل جا مى‏گيرد.

نكته ديگر عرض كرده‏ام آدمى كه گرسنه است خود اين گرسنگى دستگاه هاضمه‏اش را منظم مى‏كند و حقايق لطيف را درك مى‏كند به عكس اگر زيادى بخورد گيج‏تر مى‏شود نشنيده‏ايد! فكر سالم در بدن سالم است بدن سالم در ماه رمضان است صوموا تصحوا به بركت روزه بدنها سالم‏تر و دستگاه هاضمه فشار برويش نيست، دو روز قبل چه زحمتهائى كه معده داشت، اما امروز معده راحت است.

مجله‏اى نوشته بود ماه رمضان كه مى‏شود مراجعين به مطبهاى دكترها و بيمارستانها صدى بيست كم مى‏شود بلكه نوشته است كه در بعضى مواقع تجربه شده شصت درصد كم شده چون سالمترند مرض كمتر است. بيشتر مرض، مال پرخورى آدمى است به بركت ماه مبارك رمضان صحت بدن به دست مى‏آيد.

## در ماه رمضان اعصاب راحت‏تر است

و نكته لطيف ديگر، در ماه مبارك رمضان اضطرابات نفس كم مى‏شود روح را قوت مى‏دهد لذا كسالت و مرض كم مى‏شود، تعداد عمده از مرضهاى بدن مال گرفتارى روح است هر وقت آدمى اعصابش كوبيده مى‏شود در خوراكش هم ترش مى‏كند، در ماه رمضان ذكر خدا غذاى روح است، روح شاداب مى‏شود وقتى قرآن مى‏خواند العفو مى‏گويد اهل اطلاع نوشته‏اند كه حتى تصادفات ماشين در ماه رمضان كمتر مى‏شود راست است چون اعصاب كنترل مى‏شود.

ما مى‏خواهيم در اين ماه مقدارى حكمت و دانش در اصول عقائد، توحيد، عدل و نبوت، امامت و معاد، كه در سوره مباركه الحديد بيان شده تقديمتان كنيم و شما هم بايد آماده باشيد براى ياد گرفتن حكمت از قرآن مجيد.

اولين آيه از قرآن مجيد بسم الله الرحمن الرحيم است يكى از معانى باء در عربى استعانت است بسم الله (استعين باسم الله) يعنى به مدد و يارى خدا، هر كارى كه مسلمان مى‏كند وظيفه‏اش اين است كه بگويد: بسم الله الرحمن الرحيم هر چه مى‏خواهد بخواند، هر چند يك سطر شعر باشد، اگر حرف مى‏زنى بگو بسم الله يعنى اگر خدا مدد بكند من مى‏توانم حرف بزنم، يا قلم دست گرفته مى‏خواهد چيز بنويسد، اگر مدد خدا نباشد يك كلمه نمى‏تواند بنويسد، از خانه مى‏خواهى بيرون بيائى، بگو بسم الله الرحمن الرحيم، آى آنهائى كه سوار اتومبيل مى‏شويد تا، پشت فرمان نشستى، بگو بسم الله - نه زبان خالى، بلكه ان شاء باشد يعنى به مدد خدا نه خودت، تكيه به خودت را كنار بگذار.

## راننده خواب و ماشين در حركت

چند روز قبل راننده‏اى كه اهل تقوا است راجع به همين بسم الله مى‏گفت چند دفعه باى من پيش آمده پشت فرمان كه مى‏نشينم بسم الله مى‏گويم، يك مرتبه بسم الله گفتم نصف شب در ماشين بارى، در جاده سربالا مى‏رفتم خواب ناگهان بر من غالب شد رؤيايش را هم نقل مى‏كرد، يك وقت صداى بوق ماشين از پهلوى گوشم بلند شد بيدار شدم - حسب‏ كردم از آنجائى كه به خواب رفتم تا آنجائى كه بيدار شدم چند كيلومتر رفته‏ام و خواب بودم چه كسى او را نگهداشت؟ جاده آسفالت سربالا، فرمان هم در دست نباشد، پس آنكه از او مدد خواستى به مددت آمده است گفتى بسم الله به مدد خدا او هم ياريت مى‏كند. بشر امروزه غافل از خداست.

## آثار بسم الله از روى حقيقت

اگر كسى باء بسم الله را از روى حقيقت و معرفت بگويد، اگر شنيدى روى آب رد مى‏شود، باور كن كه راست و درست است هر چه هست در باء بسم الله است، يعنى آدمى خودش را در برابر خدا در جميع امور نيازمند بداند، مثلاً مى‏خواهم حرف بزنم، بسم الله - يعنى به كمك خدا چه اشخاصى كه شروع كردند به حرف زدن يادشان رفت.

شنيده‏ايد يك روز بالاى منبر واعظى داشت حرافى مى‏كرد، اين حقيقت را گفت: قدر بسم الله را بدانيد، اگر بسم الله بگوئيد از روى آب رد مى‏شويد. پاى منبر يك نفر دهاتى كه از ده به سختى آمده بود در اثر اينكه نهر مفصلى در راهش بوده و اين بيچاره راههاى دور را طى مى‏كرد تا پلى پيدا كند و رد شود، تا شنيد خوشحال گرديد. وقتى كه مى‏خواست برگردد ما چرا خودبخود راه دور برويم، از همان راه نزديك مى‏رويم گفت بسم الله الرحمن الرحيم، پا گذاشت روى آب و رفت آن طرف آب، برايش هيچ مهم نبود. فردا صبح كه آمد، باز گفت: بسم الله الرحمن الرحيم و از روى آب رد شد. چند روزى گذشت يك روز به فكر رفت و گفت آقاى واعظ خيلى حق گردن ما دارد، چقدر راه ما را آسان و نزديك كرد. ما بايد اين واعظ را در برابر خدمتى كه كرده است ميهمان كنيم، با واعظ آمد تا لب آب رسيد، خود اين شخص بسم الله گفت و از آب رد شد بخيالش شيخ هم مى‏آيد آن طرف. ديد شيخ نيامد. گفت آقاى واعظ چرا نمى‏آئى؟ گفت نمى‏شود. گفت همان كه ياد من دادى، بخوان و بيا. گفت آنكه تو دارى من ندارم‏ (19) .

## عقيده به يارى خدا فقط

ايمان مى‏خواهد، شوخى نيست، عمده اين است كه باء استعانت حقيقت مى‏خواهد، نه زبان بازى به مدد خدا. يعنى نه خودم نه ديگرى، فقط او. از هيچكس كارى نمى‏آيد مگر خدا. اين را تا آدمى خوب نفهمد، كجا بهره مى‏برد محتاج به اين است كه صفائى پيدا بكند به بركت ماه رمضان حجابها از پيش چشم دلش عقب رود، حجابهاى ظلمانى خودبينى از بين برود، كم كم نزديك گردد به بركت روزه‏هاى روزهايش، به بركت سحرها، افطارها، ذكرها، مناجاتها، خداى را نزديك مى‏بيند و همه هستيها را از هستى او مى‏داند، تمام قدرتها متلاشى در قدرت او، قدرت تنها مال خدا است. قدرت در مخلوق عاريه است، معنى باء كه واضح شد، بسم يعنى به نام، الله، الرحمن، الرحيم اين سه اسم مبارك كه اسم اعظم است. در روايت است بسم الله الرحمن الرحيم به اسم اعظم نزديك‏تر است از سياهى چشم به سفيدى چشم، اعظم اسماى الهى الله است يعنى خدائى كه تمام هستيها از اوست. تحقق هر حادثه‏اى از اوست مقوم هر موجودى قيام هر شيئى به اوست القيوم قامت به السموات والارضون هر چه كمال است از اوست، مخلوق به خودى خود، هيچ چيز ندارد چنانكه اصل وجودش از خودش نيست، كمالاتش هم از خودش نيست. من كه يك مشت خاكى بيش نيستم. جوان عزيز مگر غير از خاكى؟ باورت نمى‏شود يك مشت خاك هستى! ان شاء الله بعد از صد و بيست سال ديگر سر قبرت را بردارند در قبرت چيست؟ قبلاً خاك صحرا بودى، كاهو شد، برنج شد، عدس و نخود شد، لوبيا و ماش شد، مرحوم پدرت خورد نطفه و اساس بدن مادى تو پيدا شد، باز همين قسم به بركت تغذيه رشد نموده تا مشت خاك به اينجاها رسيد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى همه هستى ز تو پيدا شده |  | خاك ضعيف از تو توانا شده |
| زير نشين علمت كائنات |  | ما به تو قائم چو تو قائم بذات |

اين كارخانه‏هاى عظيم كبدت چه مى‏شود؟ دستگاه كارخانه قلب، تصفيه خون، اين لابراتوار محيرالعقول، اين كارخانه چشمت، گوشت، بينيت، ذائقه‏ات، شامه‏ات، ناطقه‏ات، حافظه‏ات، واهمه‏ات، چه بگويم! همين دو متر قامت چندين كارخانه كه هر كارخانه‏اى دستگاه عظيمى است، ميليونها دستگاه و ذرات دائما در حركت، از آن عجيب‏تر قلب و غيره.

خلاصه همه‏اش مى‏خواهم بگويم، عاقل! اين هستى تو، با اين فروعات، از خداى تعالى است.

## كور باد چشم دلى كه تو را نبيند

اگر فلان جاهل احمق بگويد خداى ناديده را چطور مى‏شود باور كرد؟ تو بينائى چشمت را نگاه كن. چشم تو محالست لطيف را ببيند. اين چشمى كه در صورت توست همان چشمى است كه در حيوانات است. چشم حيوانى، جسم كثيف را مى‏بيند، جسم لطيف را نمى‏تواند ببيند، آنقدر موجودات اخيراً كشف شده است، امواجها و اشعه‏هاى نامرئى در جوّ هوا فراوان است كه هيچ چشمى آنها را نمى‏بيند مگر با دستگاه و وسايل. بعضى از موجودات غيبى هستند كه حتى با وسائل هم نمى‏شود آنها را ديد، از بس، در نهايت لطافت است هوا يا آب پاكى را نمى‏توانى ببينى حالا هوا يا آب نيست هر چه به چشمت نديدى بايد گفت كه نيست خدا به اين چشم محالست ديده شود، جسم كه نيست خداى عالم آن كسى است كه لطيف و كثيف را او خلق كرده هر چه و هرچه كثيف است يعنى مشت پر كن است و هر چه لطيف است خلق كرده خدا جسم درست كن است ديگر خردش كه جسم نيست، آسمان است. (20) عقلت را كجا بردى.

## دل از غير خدا بريده، بگو يا الله

آدمى خدا را به هستى مطلق و خود و همه را به نيستى مطلق بشناسد آنوقت بگويد يا الله.

روايتى دارد كه از رسول خدا خواستند آقا اسم اعظم را يادشان بدهد، همه دلشان مى‏خواهد (حاصل روايت شريفه منقوله از رسول الله در كتاب لوامع البينات) فرمود كه: اقطع‏ عن غيره و قل يا الله دل را از غير خدا ببر و بگو: يا الله، بدانى غير از خدا همه عاجزند باورت نمى‏شود! يك سرى به گورستان برو مال پانصد سال قبل، صد سال قبل دارالسلام از هزار سال قبل بوده است و از قبرستانهاى قديم شيراز است آنقدر كدخداها و سرهنگها خوابيده‏اند همه نوع و همه صنف، كسانى بودند كه دعويها داشتند، قدريها مى‏كردند، رفتند جاى اصلى، پس الان هم كه روى خاك هستى، گول نخور تو هم به زودى آنجا مى‏روى بالاخره اين عاريه و موقت است، اين همه من من نگو، ضعيف و ذليل هستى، دل ببر از همه و بگو: يا الله.

## ساعت مرگ، نمونه قدرت خداوندى

در دعاى جوشن كبير ضمن اسماء الله الحسنى مى‏خوانيد: اى كسى كه در مردن قدرت او نمايان است‏ (21) قرآن يادتان مى‏آورد، آى مسلمانها مى‏آيد ساعتى كه در بستر افتاده‏اى حالت طورى است، آنهائى كه اطرافت نشسته‏اند مى‏گويند كه: قيل من راق آيا كسى هست بداد اين بدبخت برسد؟ مرض سخت است، حالت سكرات است و ظن انه الفراق ولى خود بدبختش مى‏فهمد كه نه دكتر به كار مى‏خورد نه كارى از دعا و توسل مى‏آيد، معلوم مى‏شود همه‏اش كار خداوند بوده آن حالى كه ساعت مرگ آدمى از همه مى‏برد مى‏بيند نه رفيق، نه پول به كارش مى‏خورد آيا به پول مى‏شود خريد؟ تا پول بدهم، رفيقها همه دست روى سرشان مى‏گذارند، تمام بستگان همه رها مى‏شوند، اين بيچاره محتضر در آن حالى كه حس مى‏كند از هيچ كس هيچ كارى نمى‏آيد چطور متوجه به مبدأش مى‏گردد، اى كاش آن حال، حالا پيدا مى‏شد بفهمد همه مشت خاكند. همه عاجز و ذليلند. همه لا يملك لنفسه نفعاً ولا ضراً ولا موتاً ولا حيوة ولا نشوراً (22) آن وقت خدا را به آن عظمت بشناسد خود و همه را به حقارت، متوجه مى‏شود كه من با اين حقارتم در برابر عظمت خدا چه گناهانى كه كردم. (23)

على عليه‌السلام مى‏فرمايد: نگاه به كوچكى گناهت نكن، نگاه كن به خدائى كه مخالفت او را كردى.

بى ادبيهايت، بى حرمتيهايت را بشمار، آيا نرسيده است وقتى كه خودت را به حقارت بشناسى، خودت را اقل اقلين، از ذره پست‏تر بدانى از خاك هم پست‏تر بدانى، يك ماه دو ماه كه مى‏گذرد اگر سر گورت را بردارند از بوى گندت چه مى‏گذرد بر كسانى كه سر قبرت هستند، مگر روحت عالى بشود، به زبان خودت اقرار بكن من با اين حقارت چه كسى‏0 هستم كه خداى عالم را معصيت كردم امر عظيم پروردگارم را مخالفت كردم، آى كسى كه واجبى از تو فوت شده، چقدر بايد بترسى. هر چه بترسى به مغفرت نزديكترى. بدبخت كسى است كه گناهش را كوچك مى‏شمارد مى‏گويد مگر من چكار كرده‏ام اين گناه، او را به دوزخ مى‏برد كسى كه گناهش را كوچك بداند اين گناه آمرزيدنى نيست اول افطار دعا مستجاب است حالا كه مستجاب است اين دو كلمه را بخوان پيش از اينكه لقمه به دهان بگذارى بگو: يا واسع المغفرة اغفرلى و لوالدى اى خدائى كه رحمت تو خيلى توسع دارد مرا و پدر و مادرم را بيامرز (24) .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خدايا رحمتت درياى عامست |  | وز آنجا قطره‏اى ما را تمامست |
| اگر آلايش خلق گنهكار |  | فرو شوئى در آن دريا بيك بار |
| نگردد تيره آن دريا زمانى |  | ولى روشن شود كار جهانى |

## بنام خدا در بهترين و پست‏ترين جاها:

بزرگ بدان گناهت را اگر گناهت را بزرگ دانستى، سر بزير شدى، خداى را ياد كردى، كار درست است.

بايد ياد خدا بر زبانت عادت شود و ياد خدا ملكه‏ات گردد گناهى اگر از تو سر زد، پشت سرش استغفرالله بگوئى، عبادتى اگر از تو سر زد پشت سرش بگوئى يا الله، تو به فضلت قبول كن، قربان آن مسلمانى كه در تمام شؤونش ياد خدا باشد. در مسجد مى‏روى پاى راست را جلو بگذار بگو: بسم الله الرحمن الرحيم يعنى به مدد خدا مى‏آيم كه به ملائكه رحمت نزديك شوم، بتوانم نماز واجبم را انجام بدهم. در مستراح هم كه مى‏روى بگو بسم الله. امام صادق عليه‌السلام مى‏فرمايد: مستراح را كه مستراح مى‏گويند (25) جائى است كه مومنين در آنجا راحت مى‏گردند و عبرت مى‏گيرند.

## اندرزى عجيب و كاملاً صحيح

يحيى بن معاذ رازى موعظه خوبى به هارون الرشيد كرد. او به وعظ و علم مشهور بود، هارون از او خواست اندرزى به او دهد گفت: هارون اگر راه گلويت بند آمد، آب و نان پائين نمى‏رود عطش هم فشار بياورد چكار مى‏كنى؟ گفت: نصف ملكم را مى‏دهم كه راه گلويم باز شود. گفت: هارون اگر راه پائينت بند آمد چكار مى‏كنى؟ گفت براى آنهم نصف ملكم را مى‏دهم بلكه باز شود راحت بشوم. گفت جناب هارون فهميدم قيمت ملكتان چقدر است. قطره‏اى وارد و خارج شود.

بول موذى است، زيادى هضم است، آنچه كه مى‏شد جزء بدنت شود شد، به آن زهراب مى‏گويند واقعاً زهر است آن وقت به آسانى بيرون مى‏آيد آيا اين كم نعمتى است‏ (26) .

امام مى‏فرمايد: در مستراح هم خدا يادت نرود وقتى بلند شدى دست بكش روى شكمت، هر چند فارسى باشد بگو: (27) شكر خدائى را كه طيب اين خوراك را جزء بدنم كرد، خبيث و كثيفش را به آسانى بيرون كرد.

اگر خدا نخواهد با هيچ سمبه‏اى نمى‏شود بيرونش كرد خدا يادتان نرود اگر در هر حالى ملكه شود. اين بشارت را مى‏دهم.

## در قيامت هم به نام خدا نامه عمل را مى‏خواند

فرمود: مؤمن فرداى قيامت، نامه عملش را به دستش مى‏دهند مگر نه قرآن مى‏فرمايد (28) : هر فردى بايد خودش نامه عملش را بخواند على عليه‌السلام مى‏فرمايد: كارهائى بكن كه فردا بتوانى آن را بخوانى. مؤمن نامه عملش را به دستش مى‏دهند مى‏گويند بخوان، اين مؤمن چون در دنيا ذكر خدا ملكه‏اش شده، راه مى‏رفت، مى‏نشست، مى‏خوابيد، بلند مى‏شد، مى‏گفت: خدا (29) در قيامت اين ملكه را دارد تا مى‏خواهد نامه اعمالش را بخواند، بر حسب ملكه مى‏گويد: بسم الله الرحمن الرحيم مى‏بيند تمام گناهانش كه پر كرده بود صفحه سيئات را پاك شد. عرض مى‏كند پروردگارا شايد اشتباه شده، من خودم مى‏دانم گناهانى داشتم، در نامه عملم آن گناهان را حالا نمى‏بينم. ندا مى‏رسد: بنده ما، تو ما را به رحمان و رحيم ياد كردى ما چطور مى‏گذاريم اين گناهان در نامه عمل تو بماند. يا الله.

بالاتر بگويم وقتى مى‏خواهد از صراط رد شود، بر طبق همان ملكه‏اى كه دارد مى‏گويد: بسم الله الرحمن الرحيم آتش از او فرار مى‏كند خدايا توفيق ذكرت را خودت بما بده كه يك آن تو را فراموش نكنيم، در هر حال تو را حاضر و ناظر ببينيم، لطفش، نعمتش را فراموش نكن تا اينكه خداى كريم هم تو را فراموش نكند. ساعتى كه سرازير قبرت‏2 مى‏كنند ساعت مرگ، در آن سختيها كه هيچ كس، هيچ مخلوقى نتواند از تو دادرسى كند.

## زيارت حسين عليه‌السلام در شب جمعه

امشب شب جمعه است، عمل خير ديگرى يادتان نرود آن هم زيارت حسين عليه‌السلام است. در روايتى از امام مى‏پرسد آقا اين همه فضيلت كه براى زيارت قبر حسين عليه‌السلام است آن بيچاره‏هائى كه دور افتادند. دستشان به قبر حسين عليه‌السلام نمى‏رسد آنها چه كنند براى آنها هم چيزى هست امام صادق عليه‌السلام فرمود: در فضائى زير آسمان برو متوجه شو قبر حسين عليه‌السلام را و با دست اشاره كن سه مرتبه بگو: صلى الله عليك يا ابا عبدالله و رحمة الله و بركاته. اضافه كن شهداء را بگو: و على الارواح التى حلت بفنائك السلام على الحسين و على على بن الحسين.

# 3

بسم الله الرحمن الرحيم

جمعه اول ماه رمضان است. در تمام كشورهاى اسلامى در اين ساعت همه مسلمانان در مساجد جمع شده‏اند، عيد محمد است‏ (30) نداى محمدى است روز جمعه بايد هر مسلمانى دست از كار بردارد فاسعوا الى ذكر الله همه بيايند در مساجد، در خانه خدا به ياد حبيبش محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به هر اندازه، عظمت محمد و شوق محمد در مسلمان بيشتر باشد و در آن حال ياد محمد كند بالاترين ذكرهاست، در قرآن وعده داده است‏ (31) يك حسنه، ده برابر، اما گناه يك عقاب دارد ولى صلوات بر محمد و آل - ده برابر، البته هر اندازه تعظيم بيشتر باشد علاقه قلبى بيشتر باشد، ثوابش بيشتر است كه در روايت دارد زيانكار كسى است كه از معامله صلوات سرپيچى كند، چنين معامله پرسودى. روايتى بخوانم:

من صلى على محمد و آله عشرا صلى الله عليه و ملائكته مائة مرة مى‏فرمايد: هر كسى ده مرتبه بر حبيب ما محمد مصطفى و بر آل او صلوات بفرستد، خداى عالم و ملائكه هم (خدا نظر رحمت و ملك طلب رحمت) در برابرش صد مرتبه بر او درود مى‏فرستند، تو ده دفعه ياد محمد مى‏كنى خداى تو صد مرتبه ياد تو مى‏كند (32) .

آى كسى كه محمد را دوست مى‏دارى، و آى كسى كه اسمش را مى‏شنوى صلوات مى‏فرستى، بدان محمد تو را بيشتر دوست دارد. الان در اين ساعت روح مقدس محمدى كه روح كلى الهيه است، محيط به جميع عوالم است. مى‏بينيد در اين ساعت، در اين هواى گرم، عده كثيرى در هر شهرى، در بندرها، گرمسيرها، چه جوانهاى عزيزى شانزده ساعت روزه مى‏گيرند، چون محمد فرموده، البته تلافيها خواهد فرمود، همانطورى كه خودش فرموده است، ساعت مرگ همه را از حوض كوثر مى‏چشاند، چنانچه روزه‏تان يقينا پاداشها دارد (33) روزه دار دو خوشى دارد، يك خوشى مختصر موقت و يك وشى ثابت ابدى، خوشى موقتش اول افطار است، تجربه كرده‏ايد اول افطار چه كيفى دارد، اين چيزى نيست كيف دومش ساعت جان دادن است تا از حوض كوثر به تو نچشانند از دنيا نمى‏روى‏ (34) .

بسم الله الرحمن الرحيم

## اى همه هستى ز تو پيدا شده

گفته شد، تمام علوم قرآن، در فاتحة الكتاب و تمام علوم فاتحة الكتاب در بسم الله و تمام علوم بسم الله در باء بسم است شايد يكى از اسرارش آن است كه هر چه علم و حكمت است اين است كه آدمى برسد به جائى كه خودش را مستقل نداند. خودش را از خدا بداند، قدرت مكنت توانائى هر مخلوقى از خداست، لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم بسم الله يعنى به مدد خدا هر چند خوردن يك لقمه نان باشد از خانه مى‏روم بيرون بسم الله، اگر خدا مدد نكند زمين مى‏خورم. ديروز اينها را گفتم كلام رسيد، به اينجا كه حتى توى مستراح هم كه مى‏روى بسم الله بگو والا محل استراحت براى تو نمى‏شود، اگر خدا نخواهد تخليه نمى‏شود مواد موذيه را چطور مى‏توانى از خودت دفع كنى. اگر به اين علم رسيد، به همه قرآن دانا شده يعنى آدمى چسبيدگى خودش را به خداى بفهمد عجز خودش، نيستى خودش، و همه را بفهمد بداند هستى مال يكيست و بس، هر چه توانائى است از خداست.

## بسم الله براى دور كردن شياطين

روايت عجيبى براى بسم الله ذكر شده است و مضمونش اين است كه شيپور خطر است يعنى تا بسم الله مى‏گوئى. جن و شيطان در مى‏روند خصوصاً مركزهائى كه شيطان در آنجا زياد است مثلا در حمام، در جاهاى تاريك، جاهاى كثيف، شياطين بيشترند بسم الله خاصيتش اين است كه جن و شيطان فرار مى‏كنند.

الله يعنى واجب الوجودى كه محيط به تمام عالم هستى است هر چه هست از اوست، كون و مكان از اوست، زمان و زمانيان از اوست، زمان آفرين است، از عرش تا فرش از اوست، قادر مطلق عالم مطلق حد و اندازه ندارد، صفات كماليه‏اش، توانائيش، حد ندارد كه بگوئيم تا اين اندازه، نهايت ندارد علمش، قدرتش، حكمتش، و هر كمالى در هر كه هست، آنهم از اوست.

## معنى رحمان و رحيم:

امروز از الرحمن الرحيم بگويم: رحمان و رحيم ماده‏اش يكى است رحمت كدام است رحمت به معناى عطف نظر و التفات به مرحوم است، رفع نياز مرحوم كردن است. رحم كرد يعنى توجهى كرد افتاده بود رحمتش كرد يعنى دستش را گرفت، بلندش كرد، كسى برهنه بود فلانى به او رحم كرد يعنى پوشاندش، غرضم معنى رحم، التفات و توجه به سوى مرحوم و رفع نياز اوست به آنچه كه ميسر گردد خداى عالم كه هر كمالى اصلش از اوست اصل رحم، مال خداست. مثل صفات كماليه ديگر، اگر چنانچه علم و حكمت در هر موجودى پيدا شود مال خداست رحم هم همين است، اصل رحم مال خداست در مخلوق پخش كرده، رحمت خدا دو شعبه دارد شعبه اول رحمت رحمانيه، شعبه دوم رحمت رحيميه به تعبير ديگر رحمت ابتدائيه و رحمت اكتسابيه رحمت قوس نزول و رحمت قوس صعود. الرحمن، امام صادق عليه‌السلام مى‏فرمايد: اسم خاص لصفة عامد الرحمن بجميع خلقه‏ (35) رحمان اسم خاص خداست يعنى نبايد اسم كسى را رمان بگذاريد حرام است اسمهاى ديگر مثل كريم، جليل، رحيم، عيبى ندارد، دو اسم از اسماء الله مختص به خداست و به مخلوق گذاشتن حرام است اول الله كه در فارسى خدا گويند. دوم الرحمن به علت اينكه رحمان به معناى عامى است كه هيچ مخلوقى شركت در آن ندارد الرحمن بجميع خلقه‏ (36) عموم رحمت حق مختص به خودش است يعنى خداى عالم رحمان است فرو گذار نكرده از كرم خاكى تا فيل كذائى از خاك تا عالم پاك، از عرش تا فرش، در تمام كره‏ها، در تمام موجودات، تمام رحمت خودش را پخش كرده است و رحمتى وسعت كل شى‏ء هر كجا رو مى‏كنى مى‏بينى رحمت است يعنى هر موجودى هر نيازى داشته به او داده است.

## نمونه‏اى از رحمت رحمانيه خداوند

پرنده را مى‏بينى بايد دانه بخورد، منقار مى‏خواهد كه بزند دانه را بچيند، دندان كه نمى‏خواهد، مى‏بينيد خدا منقار قشنگى به او داده، مى‏زند دانه را بر مى‏دارد، فهم و شعورى به او داده همين پرنده از همان بالا چشمش مى‏بيند دانه كجاست خوب و بد را تميز مى‏دهد چه دانه‏اى بكارش مى‏خورد چه دانه‏اى به كارش نمى‏خورد.

خداى عالم به چشم هدهد قدرتى داده كه آب زير زمين را مى‏بيند مى‏فهمد آب كجا هست پرنده‏اى كه خوراكش دانه است بايد بالى داشته باشد كه در بيابانها پرواز كند اين طرف و آن طرف برود، رزقش را به دست بياورد مى‏بينيد به او بال داده من نمى‏دانم چه كسى دانه دانه اين بالها را چيده، اولش بزرگ و ضخيم به رديف، كوچك و لطيف مى‏شود، 5 قرآن‏ (37) در سوره تبارك يادآورى مى‏فرمايد: آى عاقلها نگاه بالاى سرتان نمى‏كنيد ببينيد اين پرنده‏ها را چه كسى در جو نگهشان داشته؟ بدن به اين سنگينى كه چند كيلو وزنش است چه قدرتى نگهش داشته! رحمت رحمانيه حق است كه هر چه به آن نياز داشت خدا به او داده است آن وقت به هر پرنده‏اى به مقدار احتياجش داده، مثلاً دو بال همه مثل هم نيستند. مى‏گويند كركس از چهارصد فرسخ راه بوى لاشه را مى‏شنود براى اينكه لاشخور است، لاشه را بايد از روى زمين بردارد بوى گند نباشد تا بشر ناراحت نشود، سر چهار صد فرسخى اگر يك حيوانى بميرد، كركس خودش را به آن مى‏رساند. اين قوه شامه را چه كسى به او داده؟ الرحمن.

## دندانهاى تيز و پهن علف خواران

نگاه مى‏كنى مى‏بينى اينكه دانه خور نيست و علف خور است احتياج به اره دارد، كارد مى‏خواهد كه علف را ببرد نگاه به دندان جلوش مى‏كنى مى‏بينى كاملاً تيز است واقعاً عجيب است دندان جلوش كه براى چيدن است تيز است، دندان عقب كه آسيا هست پهن است خدايا اين رحمت چه مى‏كند اگر دندان عقب هم تيز بود، كجا علف نرم مى‏شد بايد دندان آسيا پهن باشد و ديگر آنكه بايد حالت گردش داشته باشد نه مستقيم اگر برود پائين و بالا درست نرم نمى‏شود اما اگر بچرخد مثل آسيا كه مى‏چرخد نرم مى‏شود گوشت است بايد گوشت نرم شود برود پائين، سگ استخوان مى‏خورد بايد نرم بشود برود پائين. من و تو كه بايد گوشت را نرم كنيم، بايد فك پائين بچرخد زير فك بالا، وقتى مى‏چرخد مى‏ريزد توى دهن، وقتى كه فك پائين مى‏چرخد زير فك بالا گوشت و خوراكى مى‏ريزد توى دهن، حالا قاشقى مى‏خواهد كه بر گرداندش از دوباره روى فك، قاشق گوشتى خدا خلق كرده است اين زبان چند كار از آن مى‏آيد، عجيب از زرنگى اين زبان! زود لقمه را روى فك مى‏اندازد بدون اينكه تله بيفتد. يك عمر مى‏خوردى متوجه نبودى كه در هر لقمه‏اى چندين بار زبان مى‏رود زير فك و مى‏آيد بدون اينكه تله بيفتد حالا خوراك كه مى‏چرخد تا نرم شود بايد رطوبت داشته باشد. آب دهن چشمه‏اى است، غذا را آماده مى‏كند تا نرم‏تر شود و هم براى پائين رفتن از گلو نرم باشد و هم كمك هضم غذا است. هر لقمه‏اى كه در دهان بيشتر بماند، بهتر هضم مى‏شود. اطبا گفته‏اند مرتبه اول هضم غذا، در دهان است.

## مرغ هوا را نصيب دريا

طنطاوى مصرى در تفسيرش مى‏نويسد: در جزيره‏اى به نام آلبانيا حيوانى است به نام سقا، كه خوراكش ماهى است ليكن بر اثر بزرگى جثه قدرت شكار ندارد خداوند هم رزقش را در دريا گذاشته، ولى دستش به رزقش نمى‏رسد. پرنده كوچكى است همان حدود كه به عربى به آن عطاس مى‏گويند: خوراك اين پرنده كوچك كرم است نه ماهى اين پرنده كوچك با زرنگى كه دارد از دريا با منقارش ماهى مى‏گيرد و بلند مى‏كند مى‏آورد بالاى سر سقا تا اين پرنده پيدا مى‏شود حيوان دهنش را باز مى‏كند پرنده هم ماهى را در دهنش مى‏گذارد ماهى را مى‏جود و مى‏خورد، تتمه‏اش كه لاى دندانش مى‏ماند كرم مى‏شود، پس از چند ساعت كرم آزارش مى‏دهد دهنش را باز مى‏كند، آن پرنده مى‏آيد دانه دانه كرمها را مى‏خورد و بدين وسيله با يكديگر كمك مى‏كنند.

در كتاب حيوة الحيوان نوشته: گاهى اين سقا نمك بحرامى مى‏كند موقعى كه دهنش را باز مى‏كند كه آن عطاس كرمها را بخورد يكدفعه دهنش را كه اين همه برايش زحمت كشيده، مى‏بلعد به قوه قاهره الهيه بال عطاس مثل خنجر تيز است كه به هر چيز محكمى بسايد پاره مى‏كند تا بلعيدش، آن هم با آن تيغى كه دارد شكمش را پاره مى‏كند و بيرون مى‏آيد، دستگاه آفرينش و رحمت حق راستى شگفت است!!.

## رحمت بينى، بايد ملكه شود

چيزى كه آدم را با خداى خودش بدبين مى‏كند و رحمت ناشناسى مى‏كند، حرص است فردا كه سهل است ماه ديگر، سال ديگر كه سهل است مى‏خواهد هميشه اينجا بماند.

يك نفر به بزرگى گفت، آقا فردا چطور مى‏شود؟ فرمود بنده خدا اگر خدا نماز فردا را امروز از تو خواست: تو هم رزق فردا را از او بخواه، در كم و زيادها نعمتهاى خدا را فراموش مى‏كند، انسان بايد هميشه رحمت بين باشد، جهات هستى را ببيند نه جهات فقد را، پيغمبر اسلام سفارش فرمود: اى مسلمان، در امر دنيا نگاه بالاتر نكن كه مثلاً دنيايش كمى بهتر از تو شده است، نگاه پائين دستت كن، نگاه آن كس نكن كه مرضى ندارد، نگاه كسى بكن كه از تو مرضش بيشتر است، آى مريض نگاه آنكه سالم است نكن، نگاه كن به آن كسى كه مرضش نسبت به تو بيشتر است اگر مى‏خواهى رحمت شناس گردى.

ديگر آنكه بلاها و سختيها از قبيل انواع مرضها تا برسد به مرگ، آدمى به خيالش خلاف رحمت است همينجا اشتباه مى‏كند، رحمت را نمى‏شناسد، اگر چيزى خلاف ميلت ديدى نگو اين خلاف رحمت است يقيناً زير پرده رحمت است.

## بيماريهاى كوچك براى جلوگيرى از بيماريهاى سخت

روزى جناب سلمان فارسى زكام كرده بود سرش را بسته بود آمد خدمت اميرالمؤمنين عليه‌السلام حضرت فرمود چطورى، گفت: آقا سرم درد مى‏كند اميرالمؤمنين (حاصل روايت منقوله) فرمود: شش رگ در بدن است كه هرگاه تحركى پيدا گردد (38) براى پيدايشش خدا با شش چيز آن را جلوگيرى مى‏فرمايد: اگر چنانچه در كسى مقدمه جنون پيدا شود خدا هم، سرماخوردگى به او مى‏دهد، زكام مى‏كند تا مرض جنون دفع گردد براى قوه دماغى زكام نافع است بشرط اينكه آدمى پرهيز كند.

ديگر اينكه، اگر براى كسى زمينه كورى پيدا شود حكمت الهى مبتلايش مى‏كند به چشم درد، چرك و كثافت كه بيرون مى‏آيد جلوگيرى از كورى مى‏شود.

هرگاه زمينه برص پيدا شود كه عبارت است از مرض جلدى رنگهاى عجيب و غريب و مختلف روى پوست بدن پيدا بشود خدا مبتلايش مى‏كند به دمل، يعنى كورك، چركهائى كه مى‏آيد جلوگيرى از مرض برص مى‏نمايد، ديگر آنكه فرمود، هرگاه زمينه بواسير پيدا گردد مبتلا مى‏شود به شكافها در پاشنه پا و همين شكافهاى پاشنه پا از بواسير جلوگيرى مى‏كند، نمى‏دانم بخارات از اينجا رد مى‏شود چطور مى‏شود اين شقاق پاشنه پا هر چند سوزش مى‏كند، كمى درد هم مى‏گيرد اما ارزش دارد چون جلوگيرى از بواسير مى‏نمايد.

عرق جذام، يعنى خوره، آن هم مرض سختى است كه بينى را مى‏خورد، اگر زمينه خوره پيش آيد موهائى در داخل دماغ روئيده مى‏گردد ضمناً مى‏فرمايد موها را نكنيد، كندن موى دماغ غلط است بلكه بچينيد، بودن اين موها لازم است، چون جلوگيرى از جذام مى‏گردد و همچنين مرض سل، كه مى‏خواهد پيدا گردد سرفه عارض مى‏گردد، تا خلطهاى سينه پاك گردد.

اينها براى نمونه است تا كسالتى پيدا كردى نگو خدا هيچكس را مثل من مبتلا نكرده، بدان رحمت است تو چه خبر دارى بسيارى از اين مرضها هست كه سبب مى‏شود تو از گناه پاك گردى بسيارى از مرضها آثار گناهت هست كه خودت نمى‏دانى.

## بيمارى در اثر گناه و كفاره آن

در كلمه طيبه ذكر كرده است كه به امام صادق عليه‌السلام گفتند: آقا زاده‏تان اسماعيل ناگهان تب كرده بسترى شده است حضرت بلند شد آمد عيادت، ديد تب نه تب عارضه و مزاجى است، تبى است كه به سبب خاصى پيش آمده است، امام مى‏خواهد سببش را پيدا كند فرمود پسر راست بگو امروز چكار كردى، بالاخره گفت صداى كنيز زدم اعتنا نكرد دنبالش كردم تا او را ادب كنم پايش به دامن پيراهنش گرفت به زمين خورد، من هم او را رها كردم برگشتم مى‏بينم تب كردم افتادم.

امام صادق عليه‌السلام (حاصل روايت منقوله) فرمود شكر خداى را كه تلافى كار فرزند مرا در دنيا قرار داد يعنى اين گناهى كه تو كردى يك نفر مظلوم را دنبال كردى همينجا در دنيا تلافى شد و به آخرت نيفتاد و همچنين كم و زياد شدن مال آن هم حكمتها دارد، حرف اينجا زياد است.

## مردن جوان براى خود و والدينش رحمت است

از مردن بگويم: مى‏بينيد جوان قوى بيست و چهار پنجساله يك دفعه تصادف كرد و مرد بستگانش اين را ظلم مى‏پندارند، نمى‏دانند الان مرگ اين پسر رحمت است هم براى خودش و هم براى پدر و مادرش اما براى خودش، چون اين جوان زودتر به منزل رسيد تو به خيالت اگر مى‏ماند اينجا چكار مى‏كردى؟ اگر اينطور بگوئى اى كاش جوانم مانده بود در اين ماه رمضان روزه مى‏گرفت، دعاها و ذكر خدا مى‏كرد، قبول دارم اما تو اينطور نيستى.

اگر از اين جهت مى‏گوئى خلاف رحم است كه جوانم كام نديده است در دنيا كامش چه بود؟ جوان ناكام يعنى چه؟ كام يعنى خوشى، مگر در دنيا خوشى هست، خوشى آدمى سر حوض كوثر در جوار اسدالله الغالب على بن ابى طالب عليه‌السلام است واقعاً آدمى آنجا نفسى مى‏كشد، جام حوض كوثر را وقتى مى‏چشد، يك صد هزار مزه مى‏دهد خاصيت سيرى و رفع عطش و هزار لذت دارد اين خوشى است.

اجمالاً موت رحمت است، به خدا رحمت است براى جوان رحمت، براى پير رحمت، حتى براى كافر رحمت، براى مؤمن رحمت.

وقتى كه از امام مى‏پرسند مرگ براى مؤمن رحمت است براى كافر و فاسق چرا رحمت مى‏باشد؟ مى‏فرمايد: گناهش كمتر مى‏شود، بگذار اين كافر يا فاسق در جوانى بميرد كه گناهش كمتر و بارش سبكتر باشد، بالاخره رحمت است، خوب است چنانچه براى پدر و مادر و بستگانش نيز رحمت است، به واسطه ناراحتى از فراقش مستوجب اجرهاى عظيمى مى‏گردند و خلاصه رحمت حق كه به واسطه بردبارى به آنان مى‏رسد برايشان از بودن خود اين جوان بهتر است، چنانچه رسيدن جوان به لقاى رحمت خداوند از بودن نزد8 والدين و بستگان بهتر است‏ (39) .

## رحمت رحيميه ويژه مؤمنين

رحمت رحيميه مختص طايفه خاصى از بشر است در هر كس ايمانى پيدا شد مورد رحمت رحيميه الهى است.

رحمت رحيميه الهى به حسب كيفيت مقابل تمام رحمت رحمانى عامه تكوينى است يعنى يك نفر مؤمن را كه خدا رحم مى‏كند آن رحمت رحيميه‏اش معادل است با تمام رحمتهائى كه به جميع عالم هستى افاضه فرموده است. عنايت و حيات ابدى و سلطنتى كه به مؤمن مى‏دهد هزار سال، صدهزار سال يك ميليون سال نه، بلكه بينهايت (خالدين فيها) آن هم هر چه اراده كند بشود (40) .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خيال سلطنتم بود بندگى تو كردم |  | هواى خواجگيم بود خدمت تو گزيدم |

مى‏خواهى حيات هميشگى داشته باشى، بنده خدا شو، مى‏خواهى رحمت تامه كامله باقيه به تو برسد، بنده خدا شو.

رحمت رحيميه خدا به كسى داده مى‏شود كه از رحمت حق در خودش ظهور باشد، اگر رحمى در خودت بود سزاوار رحمت پروردگار مى‏شوى: آن وقت بگو: يا رب ارحم خدايا رحمم كن، اگر در خودت رحمتى باشد، آن رحمت رحيميه الهى را هم مى‏توانى راستى بطلبى و خدا هم به تو مى‏دهد.

اما اگر خداى نكرده رحم ندارى، نه به زن و بچه، نه به مشترى، نه به يتيم و زيردستت، رحم نمى‏كنى. هر طورى هستى خدا هم همينطور با تو معامله مى‏كند. تا كرم در تو نباشد، توقع كرم خدا غلط است، كرم خوب است يا بد؟ اگر بد است چرا مى‏خواهى، اگر خوب است چرا ندارى؟ به زبانش مى‏گويد خدايا رحم كن، كرم كن. آرى كسى كه مى‏گوئى خدايا فرج امام زمان (عج) را نزديك فرما، امام زمان براى عدل است عدل خوب است يا بد؟ با زنت با بچه‏ات عدل مى‏كنى؟ با همسايه‏ات عدل مى‏كنى؟ با هم مجلسيت عدل مى‏كنى؟ با بدهكارت عدل مى‏كنى؟ مى‏خواهى خدا رحمتت كند بايد رحمى در خودت باشد تا جائى كه بايد مؤمن به جميع خلق رحم كند حتى به كافر، حتى به گنهكار، آى مقدسها اگر رد شدى ديدى يك نفر روزه مى‏خورد، بايد دلت به حالش بسوزد رحم كنى مثل اينكه اگر رد شدى ديدى يك نفر دامن لباسش آتش گرفته و خودش هم ملتفت نيست، از پشت سرش‏9 نگاه مى‏كنى، مى‏بينى آتش دارد بالا مى‏رود، داد مى‏زنى، از شفقت و مهر، آب هر جا باشد پيدا مى‏كنى آتشش را خاموش مى‏كنى. اگر ديدى در خيابان يك نفر روزه مى‏خورد، دلت بسوزد كه آتش به وجود و هستى خودش زده به آب توبه او را راهنمائى كن، به او بگو شايد مريضى، اگر مريض هستى مريض حق ندارد آشكارا روزه بخورد، حرام است، عذر دارى آى زن، اگر عذر زنانه دارى، اگر مسافر هستى حق ندارى بين جمع روزه بخورى حرام است. ماه رمضان اعلام آتش بس است جنگ با خدا تمام شد، ماه رمضان حريم خداست.

## گبر و شفقت به پرندگان

بزرگى نوشته است: بيرون صحرا رد مى‏شدم ديدم گبرى دامن پر از گندم كرده در اين صحراى پر از برف، برفها را عقب مى‏زند مقدارى گندم مى‏ريزد و رد مى‏شود. پيش رفتم گفتم جناب گبر چكار مى‏كنى؟ گفت امروز برف همه جا را گرفته، به فكر پرنده‏ها افتادم. اين شخص مى‏گويد من به او گفتم انما يتقبل الله من المتقين‏ (41) تو كه تقوا ندارى، تو كه اهل توحيد نيستى عملت فايده ندارد، اين چه كارى است كه مى‏كنى، جواب خوبى داد گفت من گبر هستم اما خداى عالم كه خالق اين پرنده‏ها است و خالق من و همه است، آيا مى‏بيند يا نه؟ گفتم البته مى‏بيند گفت برايم كافى است. طولى نكشيد او را در مراسم حج مشاهده كردم رو به من كرد و گفت ديدى خالق من و پرنده‏ها ديد و چگونه تلافى كرد مرا به اسلام هدايت فرمود.

# 4

بسم الله الرحمن الرحيم

سبح لله ما فى السموات والارض و هوالعزيز الحكيم‏ (42)

## رحمت رحمانى تكوينى و رحمت رحيمى كسبى است

روز گذشته كلام درباره الرحمن الرحيم بود. الرحمن صفت عامه رحمت كامل الهى در عالم دنياست مورد رحمت رحمانيه هم تمام موجودات است. آنچه لباس هستى پوشيده است از كرم خاكى تا كرات دور دست، از عرش تا فرش رحمت همه را فرا گرفته است، يعنى آنچه اين موجود نياز داشته به او عنايت كرده است براى جلب منفعت و دفع مضرات آنچه لازم داشته به او عطا فرموده است، خواه بخواهد خواه نخواهد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما عدم بوديم تقاضامان نبود |  | لطف حق ناگفته ما مى‏شنود |

بدون اينكه مخلوق بگويد چنين و چنان مى‏خواهم، خدا به او داده است. آيا حيوان بدون چشم مى‏تواند زندگى كند؟ نه، پس به او چشم مى‏دهد. حالا كه مى‏خواهد چشمش بدهد كجا بايد قرار بدهد - بايد جلو باشد آن هم در قسمت عضو بالا كه سر باشد و آن هم بايد در پيشانى، اين رحمت است و همچنين در باب رزق رساندن به مخلوق هر جنبنده‏اى به رحمت رحمانيه‏اش رزقش را به او داده و خواهد داد (43) خواه شكر بكند يا نكند.

اما رحمت رحيميه يعنى رحمت در آخرت و پس از مرگ مختصر است به هر كس كه با ايمان از دنيا برود. كسى كه ايمان به خدا و رسولش داشته باشد، رحمت الهى شامل حال او مى‏گردد (44) بنابراين رحمت دنيوى و رحمانى خدا اكتسابى نيست رحمت تكوينيه است و عطا - اما رحمت آخرتى رحيمى اكتساب مى‏خواهد كه آدمى كارى بكند كه مورد رحم خدا بشود و آن ايمان و عمل صالح است. اگر كسى ايمان ندارد كافر و قلدر است مورد رحم نيست خداوند ارحم الرحمين است اما فى موضع العفو و الرحمة اشدالمعاقبين است فى موضع النكال و النقمة (45) فرعونى كه آنقدر قلدر است كه مى‏گويد غير از خودم خدائى براى شما سراغ ندارم‏ (46) چگونه او را به بهشت ببرند؟ بهشت جاى لطيفها است، بهشت براى اين قلدرها خلاف عدل است، عدل يعنى هر كسى را جاى مناسبش جاى دادن.

همه بايد از صراط رد شوند، هر كس جهنمى است جاذبه جهنم او را پائين مى‏كشد، هر كس كه بهشتى است، به سلامت رد مى‏شود منادى بين بهشت و جهنم ندائى مى‏دهد كه تمام بشر مى‏شنوند. مى‏گويد سپاس سزاوار خداست كه هر كسى را جاى خودش نشاند (47) آن كسى كه قلدر و كافر است مريض است بهشت دارالسلام است مريض‏1 را بايد به بيمارستان ببرند اين كسى كه سرطان دارد چكارش به باغ گلزار - كافر كور است جلوى روى كور، چه بگذارند (48) رحيم براى الدين يتقون است هر كس اهل تقوا شد رحم خدا آنجاست هر كس اينجا اهل رقت و تاثر شد (كتاب قلب سليم باب قساوت قلبش را بخوانيد تا معنى رقت قلب دانسته شود) مورد رحم خداست.

ديروز هم اشاره‏اى كردم آن نفس غليظى كه به زير دستش، به زنش رحم نمى‏كند، رحم به او معنى ندارد، خدا به چه چيزش رحم كند دلى كه قساوت دارد اصلاً جاى رحم نيست.

پس رحمت رحيميه مختص به مؤمن است - هر كس در دنيا ايمان را كسب كند، رحمت الهيه شامل حالش مى‏گردد.

## همه موجودات گواهى به پاكى خدا مى‏دهند

آيه بعد سبح، يكى از موضوعات مهم قرآن مجيد تسبيح و حمد عالم وجود است. چندين جاى از قرآن از اين حكمت عالى براى طالبين معرفت خبر مى‏دهد خيال نكن تو مى‏گوئى سبحان الله سبح لله ما فى السموات والارض‏ (49) - يسبح لله ما فى السموات و ما فى ألارض‏ (50) - و ان من شى‏ء الا يسبح بحمده‏ (51) ماضى، مستقبل، حال براى چه است؟ براى استمرار است يعنى متصل، تمام عالم وجود تمام ذرات عالم هستى، همه تسبيح مى‏كنند ذات بيزوال رب العالمين را - نيست چيزى مگر اينكه تسبيح و ستايش مى‏كنند رب العالمين را يسبح لله ما فى السموات و ما فى ألارض فعل مضارع دلالت بر استمرار و دوام دارد اى مؤمن اگر در ركوعت سه مرتبه مى‏گوئى سبحان ربى العظيم و بحمده سراسر عالم وجود متصل مى‏گويند سبحان الله تمام دستگاه هستى همه در تحميد حقند.

## سه قسم تسبيح

و اما معنى تسبيح و حمد خدا يعنى چه، خلاصه آنچه گفته شد و هر سه قسم صحيح و مانعى ندارد هر سه قسم باشد، سه قسم تسبيح پروردگار تصور گرديده است و درست است. اول تسبيح تكوينى به لسان حال جميع عالم وجود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر گياهى كه از زمين رويد |  | وحده لاشريك له گويد |

حالا من فهرستش را بگويم، شرحش ان شاء الله بعد گفته مى‏شود اول تسبيح لسان حال، تسبيح تكوينى - دوم تسبيح ملكوتى، قولى ملكوتى سوم تسبيح قولى ملكى كه مختص به افرادى از بشر است كه مؤمنينند.

مرتبه اول از تسبيح، كه تمام عالم هستى به لسان حال مى‏گويند سبحان الله - سبحان يعنى پاك و منزه از هر عيب و نقص است. خداى تعالى هيچ نقصى در دستگاه خلقتش نيست و نبوده و نخواهد بود الحمدلله اثبات هر كمالى است هر چه قدرت و حكمت است از خداست مثال بزنم: اگر خط خوبى به دست شما برسد مانند خط مير و خط درويش كه خط نسخهايش قيمتى است، همينطور كه نگاهش مى‏كنى از اول صفحه تا آخر به لسان جلى مى‏گويد نويسنده من استاد خط بوده واقعاً هر چه نگاه مى‏كنم مى‏بينم اين دايره‏هاى نونى كه نوشته شده قوس دال يا نقطه نون كه نوشته شده اين جناب مير، استاد خط روزگار بوده هر چه مى‏خواهم توى صفحه نگاه كنم يك نقصى، يك نقطه‏اى كه ذره‏اى انحراف در آن باشد نمى‏بينم، اين صفحه به لسان فصيح مى‏گويد احسنت، مرحبا اى مرحوم مير.

## قلم قدرت در يك وجب صورت

صفحه صورتت يك وجب هست دست قدرت چند نقش كرده يكى چشمت، اين چشم بادامى به اين قشنگى چقدر فصيح مى‏گويد سازنده من بدون پرگار بدون اينكه مال يكى غير از ديگرى باشد ميليونها، ميلياردها توى يك وجب در يك وجب چشم درست كرده است. چون اگر چشمهايتان چهارگوشه بود چطورى بوديد، خيلى آدم هيولا مى‏شود خدا چشم را بادامى قرار داده كه از دو گوشه‏اش چركها و رطوبات زائده بيرون بيايد.

اما راجع به بينى: دو سوراخ براى بينى قرار داده و به يك تير چندين نشان زده است، اولاً سوراخ قرار داد براى اينكه فضولات مغزت از اين دو راه پائين بيايد، لذا سوراخ را پائين قرار داد نه بالا ثانيا نفع اهمش اتصال و ارتباط اين سوراخ بينى با قصبة الريه است يعنى از گلو دو راه دارد يكى راه دستگاه خوراك است كه مى‏رود پائين و متصل به معده است و ديگر راهى است كه اتصال به ريه و دستگاه تنفس دارد دو سوراخ است. در گلو يك راه نفس كشيدن، يك راه خوراك پائين رفتن. راه نفس كشيدن اتصالى به داخل دهان داده اتصالى هم به دماغ داده است براى اينكه آدمى هر لحظه بايد نفس بكشد اتصالش داد به يك سوراخ ديگر، كه وقتى با دهان خوراك مى‏خورد از سوراخ بينى نفس بكشد، چرا دوتايش كرد؟ گاهى سوراخ بينى مى‏گيرد خدا يدكى برايش درست كرد تا بتوانى نفس بكشى اگر اين سوراخ دماغ نباشد آدمى چيزى كه در دهنش است بايد بيرونش بياورد و نفس بكشد آن وقت دوباره به دهان بگذارد، آن دماغش آن دندانهايش آن زيبائى ابروهايش.

مى‏خواهم معنى سبحان الله را بگويم يعنى هر صورتى را كه مى‏بينى به لسان حال مى‏گويد: سبحان الله، نقاش قدرت چه نقش‏بندى كه كرده است! ابرو مى‏گويد: سبحان الله، دماغت مى‏گويد: سبحان الله، چشمانت مى‏گويد: سبحان الله، زبان و گوشت مى‏گويد: سبحان الله، صورت آدمى يك وجب در يك وجب است تمام بشر يكنواخت هستند مى‏گويند چهار ميليارد بشر هستند تا آيا دو تا بشر شما سراغ داريد كه به هم مشتبه بشوند. دو نفر را در دنيا پيدا بكن كه به هم مشتبه بشوند با اينكه صورتها به اندازه يكديگر حتى‏3 پدر و پسر با هم و برادر با برادر مشتبه نمى‏شوند اين تمايز را چرا قرار داد به علت اينكه اين بشر زندگيش اجتماعى است اگر با هم مشتبه بشوند وضع بهم مى‏خورد.

مثلا كسى پولى را برداشت و در رفت شما مى‏خواهيد پيدايش بكنيد، بيچاره‏اى كه شكل اوست بگيريد هر چه بگويد من نيستم، اگر شكلها با هم مشتبه مى‏شد، زندگى ميسر نمى‏شد. فتبارك الله احسن الخالقين‏ (52) .

## صدا و بند انگشت، ظهور قدرت

عجيب‏تر از صورت بگويم كه به زبان حال مى‏گويد: سبحان الله گلو و صوت است از جهت صدا و حنجره، دو نفر نيستند كه مثل هم باشند هر كسى يك لهجه‏اى دارد. در تلفن از لهجه مى‏فهمى كيست؟ زنست يا مرد حتى دانشمندان مى‏گويند كه عقدهاى بند انگشتان مثل هم نيست هر انگشتى عقدها و دائره هائى دارد، دو نفر نيستند كه دائره انگشتشان مثل هم باشد اين هم كه در سالهاى اخير زدن انگشت اعتبار دولتى پيدا كرده اگر كسى سواد ندارد امضاء كند بايد انگشت بزند، روى ميزان صحيح عقلى است چون اثر انگشت اين شخص غير از اثر انگشت ديگرى است حالا جا دارد كه بگوئى تبارك الله احسن الخالقين آيا گلوى تو، انگشت تو، زبان تو، صورت تو، چشم تو، دندان و مژگان تو همه‏اش مى‏گويد: سبحان الله يا نه؟

تمام اجزاى صورت مى‏گويد: سبحان الله، الحمدلله چيزهاى ديگرت هم همين است.

## قدرتنمائى در عالم گياهان

هر گياهى كه نگاه مى‏كنى مى‏بينى مى‏گويد سبحان الله، حيرت‏آور است، يك دلو آب پاى درختى بريز كه خشك شده آن وقت نگاهش بكن اين چه قدرت و جاذبه و نفوذ حكم است، حكم الهى چيست كه تخلف‏پذير نيست. يك حلب آب اگر پاى درختى ريخته شد، به حكم تكوينى الهى جاذبه اين درخت به تمام شاخه‏ها آب مى‏رساند، به تمام برگها تمام فرعها آب برسد. والله عجيب است، آيا مى‏شود كه به يك برگ آب نرسد؟

امام صادق عليه‌السلام مى‏فرمايد نگاه بكن بوته هندوانه و خربزه در تابستان، چون هوا گرم است، بدن به مايعات زياد علاقه دارد.

ميوه‏اى مثل هندوانه در تابستان به كار مى‏خورد، در زمستان چه فايده؟ امام مى‏فرمايد نگاه بكن خدا چه كرده است، خود اين خربزه مى‏گويد سبحان الله.

ديگر مسأله شاخه و ساقه است نمى‏شود كه خربزه ساقه داشته باشد يعنى مثل درخت نارنج باشد تمامش خراب مى‏شود و شاخه را مى‏شكند بعضى هندوانه‏ها 9 كيلو است چون سنگين است سطح زمين بايد دايه‏اش باشد لذا روى زمين پهن مى‏شود.

## تسبيح ملكوتى را افراد ملكوتى مى‏شنوند

مرتبه دوم از تسبيح اشيا تسبيح ملكوتى است و ان من شى‏ء الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم‏ (53) آدم در ملك است در ظاهر و حس است محسوس را مى‏بيند و درك مى‏كند بدن آدمى، باطنش دائما سبحان الله گويان است اگر بعضى از افراد بشر در برخى از اوقات حالى پيدا بكنند صداها مى‏شنوند، مى‏بينند كه در و ديوار همه سبحان الله مى‏گويد به لسان فصيح، اما ملكوتى نه ملكى، آن تسبيحى كه اشيا مى‏كنند ملكى نيست تسبيح ملكوتى است تا كسى در ملكوت راهى پيدا نكند به آن اطلاع پيدا نمى‏كند.

بشر امروزه كه كمى صنعت مى‏داند، غرور عجيبى پيدا كرده كه غير از خودش را بى خبر مى‏داند اولاً علم را اختصاص مى‏دهد به طايفه‏اى از بشر كه خودشان هستند و غير از بشر كه هيچ، اين حرف اختصاص به اين دوره ندارد. سابق هم زياد علم را اختصاص به بشر مى‏دادند در حالتى كه قرآن و روايات اهل بيت اثبات شعور براى تمام حيوانات و نباتات بلكه جمادات نموده است مثلاً شعور نبات بيش از جماد است شعور حيوانات بيش از نباتات است.

روايتى دارد كه هر حيوانى سه علم دارد: علم به خدا منتها علم به علم ندارد.

## آهوهاى تشنه و قطعه ابر

نوشته‏اند وقتى چند آهو تشنه بودند در صحرا، در اين گودال و آن گودال جاهائى كه احتمال آب مى‏دادند مى‏گشتند تا آخرين دامنه‏اى كه احتمال آب مى‏دادند ديدند نيست يك دفعه سر را بالا كردند طولى نكشيد قطعه ابرى پيدا شد و باران باريد. امام فخر رازى از قول آنكه ديده است اين قضيه را نقل مى‏نمايد. حيوان است ولى مى‏داند خالق دارد.

دوم نر و ماده‏شناسى، سوم تغذيه سالم‏شناسى، هر حيوانى اين سه مرتبه از علم را داراست.

بالاتر بگويم چيزهائى از شناخت اين حيوانات طلوع كرده است واقعاً آدمى را حيران مى‏كند داستانى بگويم.

## داستانى عجيب از شعور حيوانات

مرحوم ثقةالاسلام نورى در كتاب كلمه طيبه داستان عجيبى نقل كرده است در زمان خود ايشان مى‏فرمايد: در زمان والد علامه‏ام (پدرش از علماى بزرگ زمان و ساكن قريه نور بوده است) در آن وقت سيد جليلى از سادات طالقان به رشت مى‏آمده و بابت سهم سادات تجار رشت به او كمك مى‏كردند. در اين سال وضع تجار خوب شده بود. اين سيد بزرگوار هم دويست اشرفى (در آن زمان خيلى بوده است) طلا جمع و آماده كرد خواست از رشت حركت كند اول بيايد قريه نور پيش پدرم. موقعى كه حركت كرد در اثناى راه يك نفر دزد سوار بر اسب بود به اين سيد ساده رسيد تعارفى كرد از سيد احوال پرسيد. اين سيد هم كاملاً سفره دلش را باز كرد. دزد ديد عجب طعمه خوبى است در فكر اين است كه سيد را بيندازد در راه و بالاخره جاى خلوتى بشود پولها را از او بزند، سيد بيچاره هم گفت تا قريه نور دزد گفت من هم تصادفاً مى‏خواهم بروم آنجا دوتايمان همسفر هستيم در اثناى راه رسيدند به لب دريا، چند ماهى گير چادر زده بودند براى ماهى گرفتن اين دو نفر براى رفع خستگى نشستند پهلوى اين چند ماهيگير كه چاى بخورند، رفع خستگيشان بشود، 5 ماهيگيرها هم دزد را مى‏شناختند باج از آنها مى‏گرفت، سيد بيچاره را هم مى‏شناختند مقدارى كه نشستند دزد بلند شد رفت براى تطهير تا دور شد ماهيگيرها به سيد گفتند آيا او را مى‏شناسى، گفت آدم خوبى است. گفتند اين دزد است.

سيد بيچاره ترسيد گفت: از كجا مى‏گوئيد گفتند از ما باج مى‏گيرد گفت به دادم برسيد براى خاطر جدم گفتند ما هيچ كارى نمى‏توانيم بكنيم مگر اينكه وقتى آمد تو به يك بهانه‏اى برو ما او را مشغول مى‏كنيم تو خودت را به جنگل برسان، اجمالاً دزد برگشت نشست، مقدارى گذشت سيد هم به بهانه تطهير كردن رفت مقدارى گذشت و ماهيگيرها هم دزد را مشغول كردند، پس از چند ساعت دزد خبر شد فهميد كه اينها كلاه سرش گذاشته‏اند طعمه را فرار داده‏اند تهديدشان كرد گفت من خودم را به سيد مى‏رسانم، لختش مى‏كنم سپس مى‏كشمش بعد هم مى‏آيم به حساب شما مى‏رسم سوار اسب شد به جنگل رفت، سيد بيچاره خودش را به جنگل رسانده بود تا هوا تاريك شد صداى جانورها وحشتناك بود. از ترس جانورها از درختى بالا رفت، دزد هم به همان راهى كه سيد بيچاره رفته بود آمد تا در جنگل نزديك درخت اينجا كه رسيد ديگر نفهميد سيد كجا رفته بالاخره پاى درخت چيزى خورد و خوابيد كه صبح سيد را دنبال كند، سيد بيچاره هم كه معلوم است آن بالا مى‏بيند. اجمالاً ساعتى از خواب اين دزد گذشت شغالى صدائى داد يك دفعه به صداى يك شغال بيست تا يا بيشتر شغال از اطراف جنگل جمع شدند ولى آهسته آهسته، كه از صداى پايشان دزد بيدار نشود همه دور اين يكى جمع شدند ديد همان استاد كل كه صدا زده بود رفت جلو، اينها همه آهسته آهسته عقبش مى‏رفتند.

اول تفنگش را با دندانش گرفت آورد اين طرف پوستى كه رويش كشيده بود كندند و خوردند، تفنگ را در گودالى انداختند با چنگالشان رويش خاك ريختند بعد شمشير اين دزد را هم برداشتند و جائى خاك كردند، بعد زين اسبش را هم بردند بدون اينكه دزد بيدار بشود.

بعد تمام اين شغالها كم كم آمدند تا نزديكش شدند همه با هم به او حمله كردند مهلتش ندادند ريختند از سر تا پايش هر چه مى‏شد خوردند، چيزى باقى نگذاشتند غير از استخوان‏هايش همه را خوردند سيد هم از بالا كيف مى‏كرد، صبح كه شد سيد از درخت پائين آمد شمشير و تفنگ دزد را برداشت چون ديده بود شغالها كجا گذاشته بودند زين اسب را هم روى اسب گذاشت سوار اسب دزد شده به قريه نور پيش پدر حاجى نورى مى‏آيد و نفس راحتى مى‏كشد (54) .

در حيوة الحيوان دميرى نقل مى‏كند از على بن حاتم، مى‏گويد: در كوفه عادت ديرينه من بود هميشه نان خشك خرد مى‏كردم، اول روز در لانه مورچه‏هائى كه در منزل بودند مى‏ريختم مورچه‏ها مى‏آمدند به تدريج اين ذرات را مى‏بردند، يك روز طبق معمول خرده نان‏ها را ريختم بعد از ظهر و عصر رد شدم نگاه همان محل كردم ديدم يك ذره دست نخورده، پس از تحقيق ديدم امروز روز عاشوراى حسين عليه‌السلام است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جن و ملك بر آدميان گريه مى‏كنند |  | گويا عزاى سيد اولاد آدم است |

# 5

بسم الله الرحمن الرحيم

سبح لله ما فى السموات والارض و هو العزيز الحكيم‏ (55)

## ملك محسوس و ملكوت غير محسوس مى‏باشد

آنچه كه هست شده و محسوس به حواس است يعنى آدمى آن را به حواس خمسه ادراك مى‏كند ظاهرى دارد و باطنى، ظاهرش را عالم ملك مى‏گويند باطنش را ملكوت مى‏نامند، هر چيزى از ذره، كرم خاكى - باطنى دارد آنچه كه ديدنى نيست مكرر گفته شده است هر چه آدمى به اين چشم نمى‏بيند حق ندارد منكرش شود مثلاً شعور، به كسى بگويند بى شعور، بر مى‏گردد دشنام مى‏دهد. بگو تو را به خدا شعورت كجاست؟ كف دست، كف پا، دماغ در چه چيزت است. جواب مى‏گويد شعور دارم اما جايش را نمى‏دانم كجاست، حالا هر چيزى را كه آدمى نمى‏بيند نمى‏تواند بگويد نيست و همچنين عقل، به كسى بگو بى عقل دادش بالا مى‏رود اى عاقل روزگار، عقلت كجاست؟ مى‏گويد جايش را نپرس كه نمى‏دانم ولى يقيناً من عاقلم.

خواستم بگويم ايها الناس آنچه را كه به چشمتان نمى‏بينيد، هر چه را كه به گوشتان نمى‏شنويد نگوئيد كه نيست، اين گوش حيوانى نمى‏تواند همه اصوات را ادراك بكند ارتعاشات صدا در هوا در حد مقررى اگر واقع شد ممكن است اين گوش بشنود و اگر كمتر از حد مقرر شد گوش نمى‏تواند بشنود. اين مقدمه بود براى بحث ملك و ملكوت.

ملك يعنى ظاهر، ملكوت يعنى آنچه ديده نمى‏شود باطن و حقيقت اشيا، تمام مراتب هستى داراى مرتبه‏اى از شعور است منتهى در بعضى شعور ملكى و در برخى ملكوتى، شعور ملكى در عالم ملك و ماده است با كم و زياد حتى درخت، مى‏گويند شعور دارد درخت كدو وقتى لاله مى‏كشد نزديك ديوار كه مى‏رسد كج مى‏كند يا شاخه‏هاى درخت، اگر حس كند آفتاب سمت ديگر است رو به سمت آفتاب شاخه كج مى‏كند. عجيب‏تر نخل است كه مى‏گويند نر و ماده دارد، دو درخت نخل يكى نر و ديگرى ماده حالت معاشقه بينشان پيدا مى‏شود در حيوان بيشتر از نبات شعور ظاهر مى‏شود، البته در خود حيوانات نيز شعور مراتب دارد.

## زنبور عسل نمونه‏اى از حيوان با شعور

قرآن مجيد بهترين شاهد است راجع به شعورى كه خدا به زنبور عسل داده است‏ (56) خدا وحى تكوينى كرد به زنبور عسل كه چگونه خانه بسازد، تمام جثه زنبور بقدر يك بند انگشت است، مهندسين روزگار حتى در زمان حال محال است خانه‏اى مثل زنبور عسل بسازند يعنى بدون آلت، ماده اين خانه شل و سنگ و گل آن از گياهان است مواد موميائى مى‏آورد خانه مى‏سازد حالا بايد چه شكلى بسازد؟ شش گوشه بدون پرگار، بدون اينكه زاويه‏ها فرقى بكند با تساوى تمام زوايا، آيا مى‏توانى با انگشت بكشى؟ هيچ مهندسى نمى‏تواند بزرگان افتخار مى‏كنند كه ما فهميده‏ايم چرا زنبور عسل شكل مسدس مى‏كشد چون شكلهاى ديگر زاويه‏هاى حاده زياد شده، مقدارى از فضا را مى‏گرفت و نيز زنبور عسل مستدير و گرد است، اگر خانه‏اى كه مى‏سازد گوشه‏هاى حاده داشته باشد، رفتنش در چنين حجره‏اى سخت است.

نسبت به عسل دادنش مى‏داند بايد روى گياههاى معطر بنشيند و آن وقت بخورد و برگردد به خانه‏اش مسافتى را طى كرده، خانه‏اش را گم نمى‏كند. حالا كه برگشته صدهزار خانه است هر زنبورى خانه خودش را مى‏داند، آنگاه موقعى كه مى‏خواهد عسل بگذارد هنوز بشر سر از كار اينها در نياورده كه عسل را چطور مى‏گذارد دو قولست يك قول گفته‏اند كه روى گياه كه مى‏نشيند به مقدارى كه سير شود مى‏خورد بعد مقدارى هم در دهنش نگه مى‏دارد در لانه‏اش مى‏ريزد و به تدريج عسل مى‏شود. بعضى گفته‏اند مى‏خورد كه سير مى‏شود آن وقت به لانه‏اش مى‏آيد مقدارى از آن را قى مى‏كند.

گويند ارسطو گفت: بايد ما بفهميم اين زنبور عسل چطور عسل مى‏دهد وقتى در حجره تنگ و تاريكش مى‏رود هيچكس نمى‏تواند ببيند به اسكندر گفت كه آينه بزرگى جلو خانه‏هاى زنبور نصب بكنيد عكسشان مى‏افتد در آينه آن وقت تماشا مى‏كنيم. به چه زحمتى آينه و وسايل را تدارك كردند، جلوى لانه‏شان نصب كردند فردا آمدند براى تماشا ديدند عجيب است از زرنگى زنبورهاى عسل، دست و پايشان را گلى كرده و آينه را كثيف كرده‏اند كه عكسشان نيفتد كه ديگرى سر در آورد. بشر نبايد سر از كار او در آورد.

برخى از حيوانات مانند همين زنبور عسل، تشكيلات حكومتى دارند براى سلطانشان، كاملا مطيع و منقاد هستند، مير غضب باشى دارند. هر زنبورى در مراجعت، متعفن و بدبو باشد نمى‏گذارد وارد لانه شود، در لانه نصفش مى‏كند تا عبرت شود.

جنگشان با دشمن هم تماشائى است اگر چنانچه دشمنى بيايد تعاون مى‏كنند تا دشمن را بكشند رهايش نمى‏كنند، آن وقت كشته‏اش را اگر زورشان رسيد از لانه بيرون مى‏برند اگر زورشان نرسيد (خدا خواسته كه اينها عسل پاكيزه به بشر بدهند) بدنش را موميائى مى‏كنند كه ديگر بو ندهد.

گويند مصريها و يونانيها كه از چند هزار سال قبل بدنهاى سلاطينشان را موميائى مى‏كردند، از زنبور عسل ياد گرفته بودند، اين حد از شعور و ادراك معلوم است از بشر خيلى كمى ندارد اگر چه فرقى دارد. بشر فرقش با حيوانات ديگر آن است كه اگر چيزى را بداند علم تركيبى است اما آنها علم بسيط دارند. زنبور عسل اين كمال را دارد اما نمى‏داند كه كمال دارد. آدمى اگر كمالى داشته باشد، علم به كمال هم دارد دوم آنكه بشر در مسير ترقى و زيادتى است.

شعور ملكوتى يعنى باطنى، ملكوت تمام موجودات نطق دارد و ذكر و حمد و ثنا دارد يعنى هر درخت و هر حيوانى همه مى‏گويند سبحان الله نه صداى ملكى سر و صداهائى كه در ملكوت است. هر جا روكنى ذكر خدا مى‏بينى، حمد خداست اگر كسى سر از ملكوت در آورد، آن وقت آن سر و صداها را مى‏تواند ادراك بنمايد ولى تا در ملك است نمى‏شود.

## نطق حيوانات - هدهد و مورچه در قرآن

نطق، اظهار مافى الضمير است، چيز نهان را كشف كردن است خواه به آنكه گوشت باشد يا با سر باشد با اشاره باشد لازم نيست حتماً به زبان باشد در آدمى به زبان، ليكن در حيوانات به اشارات است طبق تحقيقات دانشمندان با ايجاد حركات و در نتيجه امواج مخصوص صوتى مطالب خود را به همنوع مى‏فهمانند.

راجع به نطق هدهد و نطق مورچه با سليمان در قرآن مجيد در سوره نمل تذكر فرموده است و از عطاهاى خداوند به سليمان فهميدن اين قسم نطق حيوانات كه مربوط به عالم ملك است نه ملكوت، مى‏باشد (57) داستانش را مجمل بگويم: هدهد در بين طيور كه مسخر جناب سليمان بودند، امتيازاتى داشت. جناب سليمان در سلطنتش يك عده از جن، يك عده از انس، يك عده از وحش، يك عده از پرنده اينها هميشه لشكريان سليمان بودند، هدهد مزيتى كه داشته، آب را زير زمين خوب مى‏شناخته است لذا سليمان علاقه داشته همراهش باشد. نكته ديگر، حيوان باوفا و با مهر و عاطفه است. از وفايش اين است اگر همسرى پيدا كرد، خودش و همسرش به قدرى با محبت، وفا و صفا هستند ماده هيچ نظر به هدهد نرى نمى‏كند و نر هم نظر به هيچ ماده‏اى نمى‏كند. از خصوصياتش اگر ماده رفت و نيامد هميشه ناله مى‏كند و دنبالش مى‏گردد و اگر پيدايش نشد چيزى نمى‏خورد اصلاً نگاه زن ديگرى هم نمى‏كند اگر چنانچه زنش مرد يا از پيدا شدنش مأيوس شد مى‏گويند كه خوراكى و آب نمى‏خورد مگر به قدر سد جوع تا مرگش برسد.

تفريحى هم براى سليمان كرده است، نوشته‏اند: وقتى اين پرنده به فكر افتاد تفريحى براى سليمان بكند براى خوشحالى سليمان آمد و گفت جناب سليمان ممكن است فردا شما مهمان ما بشويد، سليمان فرمود خودم يا با لشكرم؟ گفت شما با لشكرتان. پرسيد مكان پذيرائى كجاست؟ گفت لب دريا آنجا محل پذيرائى. هنگام پذيرائى شد چرخى زد در هوا ملخى گرفت آن وقت آمد مقابل همه تا همه ببينند. در دريا افكند و گفت ان فاتكم اللحم لا يفوتكم المرق گفت آى سليمان اگر گوشت كم است، آب گوشت زياد است.

روزى جناب سليمان هدهد را نديد و تعجب كرد كه بدون اذن كجا رفته است گفت لاعذبنه عذابا شديداً اولاً ذبحنه شكنجه شديدش مى‏دهم يا او را مى‏كشم‏ (58) پس از اينكه پيدايش شد فرمود كجا بودى گفت رفته بودم برايتان جاسوسى اطراف كشورها، كشورى پيدا كرده‏ام به نام سبا (اين گفتگو راجع به ملكوت است هدهد دارد به جهت ملكوتى مى‏گويد) ديدم اهل اين شهر را كه سلطانشان زنى است به قدرى اينها پست شده‏اند كه زنى بر اينها مالك شده است. ديگر آنكه شيطان گمراهشان كرده براى آفتاب سجده مى‏كنند نه براى خدا.

هدهد شروع كرد پستيهاى قوم سبا را ذكر كردن. جناب سليمان هم گفت اگر چنين است، بايد خودت قاصد بشوى. نامه‏اى نوشت براى ملكه شهر سبا كه اسمش بلقيس بود. هدهد هم صاف نامه را آورد بالاى سر كاخ بلقيس انداخت در دامنش، شد واسطه، تا آخر (59) نخواستم قصه بلقيس را بگويم.

## زبان گويا در حال خواب

نكته‏اى از شعور و نطق ملكوتى بگويم: هدهد وقتى با سليمان سخن مى‏گفت نه اينكه خيال كنيد با تكه گوشت لاى منقارش مى‏گفت ملكوتش دارد مى‏گويد وقتى آشكارتر گفته‏ام اگر كسى باورش نمى‏شود كه غير از زبان مى‏شود حرف زد، حرف زدن در خواب را دقت كند. خودت در خواب مكرر برخورد كرده‏اى، دهنت روى هم است ولى سخن مى‏گوئى اگر سخن گفتن مخصوص زبان است، پس دهنت كه روى هم است معلوم مى‏شود روحت هم نطق دارد، روحت هم گوش شنوا دارد، نطق منحصر به اين تكه گوشت نيست، نفس هم نطق دارد، ملكوت آدمى و هر حيوانى نطق دارد.

درباره مورچه و سليمان نيز قرآن گواه مطلب است. جناب سليمان با آن قشون جن و انس تا از دور پيدا شدند در صحرائى كه پر بود از اين مورچه‏ها، سلطانشان فرياد كرد اى مورچگان خطر! زود به لانه‏هايتان برويد كه اگر بمانيد، لشكر سليمان شما را پامال مى‏كند باد اين صدا را به گوش سليمان رسانيد. سليمان گفت برويم پهلويش، آمد پهلوى جناب رئيس، فرمود: رئيس مورچه‏ها (اين روايت را كه مى‏گويم از امام صادق عليه‌السلام نقل شده) مرا مى‏شناسى؟ گفت تو نبى خدا هستى. فرمود: آيا مى‏دانى من ظلم نمى‏كنم؟ گفت بلى مى‏دانم، فرمود چطور اعلان كردى به مورچه‏ها، گفت نه اينكه گفتم مورچه‏ها بروند لانه هايشان كه به آنها ستم نشود بلكه اگر مورچگان دستگاه سلطنتى تو لشكريان ترا ببينند، ديگر از شكر مى‏افتند هميشه بايد نگاه پائين‏تر كرد. نرو آنجائى كه قصر و مبل و پارك است، وقتى رفتى آنها را نگاه كرد خودت را كم كم فاقد همه چيز مى‏دانى، گفت آى سليمان مى‏دانى چرا خدا باد را مسخر تو كرد كه بساط سلطنتى تو را ببرد (60) از صبح باد قوى بساط سليمان را بلند مى‏كرد تا شام حركت مى‏كرد نهار را بابل مى‏خورد از بابل حركتش مى‏داد، عصرانه را استخر فارس مى‏خورد يك ماه راه را صبح تا شام مى‏رفت. مورچه گفت: سليمان، مى‏دانى خدا چرا باد را مسخر كرد بساطت را حركت بدهد سليمان فكرى كرد فرمود نمى‏دانم. گفت براى آنكه مغرور نشوى، بدانى سلطنت تو روى باد است. دنبال سلطنتى بگرد كه تكيه‏ات قوى باشد، زوال و فنا نداشته باشد سلطنتى بخواه كه عزلى نداشته باشد آنهم در بهشت است.

مورچه‏اى كه كلمه حكمت به سليمان مى‏گويد از جنبه ملكوت اوست نه ملكش، ملك ظاهرى يك مورچه‏اى بيش نيست، ملكوتش هستيش، غيبش، جهت الهيه‏اش است. آنچه را كه ملكوت اشيا است ذكر خدا، حمد خدا، ليكن آنكه مهم است ملك آدمى است، يعنى آدمى به اين زبان گوشتيش آنچه ملكوت مى‏گويد آن را آشكار بكند اين سعادت است.

خدا در قرآن مى‏فرمايد: با اين زبانتان بگوئيد سبحان الله، الحمدلله وگرنه باطنتان و باطن جميع اشيا همه مى‏گويند: سبحان الله الحمدلله در عدة الداعى‏ (61) است كه وقتى جناب سيمان روى همين بساط كذائى در هوا حركت مى‏كرد دهقانى بيل دستش بود آبيارى مى‏كرد صداى كبكبه بساط سليمان را شنيد نگاه بالاى سرش كرد گفت سبحان الله خدا چه ملك عظيمى به سليمان داده، باد سخنش را به گوش سليمان رساند سليمان به باد امر كرد او را پايين بياورد همانجا بساط پائين آمد خودش رو به دهقان آمد دهقان سليمان را ديد ادب و احترام كرد فرمود: چه گفتى؟ گفت، گفتم: خدا به پسر داود چه ملك عظيمى داده است (حاصل روايت شريفه) فرمود به تو بگويم: اگر مؤمن از روى ايمان يك دفعه بگويد سبحان الله، بهتر است از تمام ملك پسر داود.

# 6

بسم الله الرحمن الرحيم

سبح لله ما فى السموات والارض و هو العزيز الحكيم‏ (62)

خلاصه بحث اين دو سه روزه سبح لله ما فى السموات والارض آنچه در آسمانها و زمين است آنچه به چشم مى‏خورد هر چه كه لباس هستى پوشيده از كرم خاكى تا برسد به افلاك دائما سبحان الله و الحمدلله گويانند، عرض شد كه اين تسبيح و حمد علاوه بر لسان حال و تكوين، لسان قال است اما ملكوتى نه ملكى، يعنى جهت باطن، چون اشيا ظاهرى دارد و باطنى در ظاهر اشيا شعورى نيست، ليكن در باطنش شعور و نطق است. ديروز داستان هدهد و مورچه را از قرآن ذكر كردم علاوه بر حيوانات، نباتات نيز همين است.

## ناله حنانه از هجر رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله

داستان ستون حنانه، نمونه آن است در مسجد النبى هنوز جايش هست ستون دومى است در رديف دوم، خوب است نزد آن دو ركعت نماز بخوانند وجه تسميه‏اش به حنانه از حنين به معناى ناله است و علتش اين بوده كه رسول خدا تا مدتى در مسجد بعد از نماز مى‏ايستاد و اينجا كه الان ستون است چوب نخل خشكيده‏اى بوده رسول خدا به اين درخت نخل خشكيده تكيه مى‏داد و صحبت مى‏فرمود. زن مؤمنه‏اى كه از حاضرين مسجد بود به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيشنهاد كرد شما ديگر ضعيف شده‏ايد روى پا كه مى‏ايستيد خسته مى‏شويد پسر من نجار است اجازه مى‏دهيد چيزى درست بكند كه شما روى آن بنشينيد؟ پيغمبر قبول فرمود. مادر به پسر سفارش كرد پسر هم منبر سه‏1 پله كوچكى درست كرد آورد در مسجد گذاشت روزى كه آماده شد و در مسجد گذارده گرديد پيغمبر سلام نماز را داد، برخاست منبر برود از پهلوى اين درخت كه رد شد يك دفعه صداى ناله جانگدازى ناله فراق از اين چوب خشك بلند شد كه تمام اهل مجلس را متاثر نمود، خود پيغمبر هم متأثر شد، رسول خدا برگشت چوب را در بغل گرفت، فرمود: ناراحت نباش من از خدا خواستم كه تو را از درختان بهشت قرار دهد قدرى كه آرام گرفت روى منبر نشست، اين ناله ستون، جهت ملكوتى او است‏ (63) (64) .

## سه ناله زمين در سه وقت

همين زمين كه رويش راه مى‏رويد در ظاهرش شعور و نطقى نيست ليكن باطنش مؤمن و كافر را مى‏شناسد نشنيده‏ايد كه زمين در سه وقت از دست سه طايفه ناله مى‏كند؟ 1. وقتى كه خون مظلومى روى آن ريخته شود، 2. وقتى كه آب زنا ريخته شود، 3. وقتى كه كسى از طلوع فجر تا طلوع آفتاب بخوابد و بلند نشود دو ركعت نماز صبح را بخواند (65) .

در روايت دارد وقتى كه جنازه مؤمن را در قبر مى‏گذارند و مى‏روند قبر (خود زمين) سخن مى‏گويد ملكوت قبر به مؤمن مى‏گويد: آى مؤمن! تو روى من راه مى‏رفتى من افتخار مى‏كردم كه روى من بندگى خدا مى‏كردى و من را شاد مى‏كردى مى‏گفتم چه وقت مى‏آئى در شكم من كه تلافى كنم؟ الان موقع تلافى من است ملكوت قبر تا چشم كار مى‏كند وسعت پيدا مى‏كند مدالبصر و اگر به عكسش تارك الصلوة باشد ملكوت قبرش مى‏گويد: روى من راه مى‏رفتى، از دست تو ناله‏ها داشتم حالا موقع تلافى كردن است چنان ملكوت قبر تنگ مى‏شود مثل ميخى كه در ديوار مى‏كوبند چقدر در فشار است اين بدبخت هم در فشار است‏ (66) .

## نور و فرش براى ملكوت قبر

خيال نكنيد اشياء بى شعورند، در و ديوار عالم شعور و ادراك و نطق همه جا را گرفته است ليكن در ملك نيست تا آنهائى كه در ملكند بفهمند كسانى كه در برزخ رفتند آنجا سر و2 صداهاى موجودات و نطق زمين را مى‏فهمند، زمانى مى‏آيد كه نطق زمين را هم خودت بشنوى. آن وقتى كه قبرت به تو بگويد: نم نومة العروس اگر مؤمن است مى‏گويد به خواب مثل دامادها، اگر زن است مى‏گويد بخواب مثل خانم عروسها - بيخود نيست كه اين شبها امام زين العابدين عليه‌السلام مى‏گويد لم افرشه بالعمل الصالح با كار نيك فرشى نفرستادم، ابكى لظلمة قبرى‏ (67) گريه كنم براى تاريكى گورم، براى قبرم نه نور ايمانى نه نور تقوائى فرستادم براى گورم ملكوت گور هم بايد فرش شود خواستم بگويم: ملكوت گورتان را حجله ببنديد نه ظاهرش را، ظاهرش مى‏خواهد خرابه باشد، لجن باشد يا فرش كرمانى و اين هم درست نمى‏شود مگر به عمل صالح هر كارى كه براى خدا كردى حجله گورت را بسته‏اى.

## عزيز و حكيم بالذات، تنها خداست

و هو العزيز الحكيم دو اسم از اسماء كماليه خود را ذكر مى‏فرمايد كه: اهل قرآن طالبين معرفت بايد خداشناس شوند كه هوالعزيز عزيز خداست و بس، عزيز مطلق - هو، مبتدا - عزيز، خبر جمله اسميه الف و لام بر سر مسند در آمده كه دلالت بر حصر مى‏كند يعنى منحصراً (68) عزت مال خداست. مؤمن واجب است معتقد شود عزيز خداست و هر كس كه قربى به او پيدا كند، از عزت خداوند بهره‏مند مى‏شود و او هم عزيز مى‏شود به واسطه عزت خدا.

حكيم حكمت دانائى به طور كلى از خدا است خدا حكيم است و بس، بعد هر مخلوقى آنچه از حكمت خدا به او داده باشد، بالعرض است، پس بالذات عزيز و حكيم خداست و بس. از عرش تا فرش از ارواح و نفوس، عقول و ماده همه محتاج و از خود هيچ ندارند. عزيز است از اينكه به وهم و خيال كسى در آيد و حدودى داشته باشد پس عزيز، منحصر به ذات اقدس احديت است. دانا شدن اين مطلب واجب است، در قرآن مجيد مى‏فرمايد: هر كس عزت مى‏خواهد به درگاه خدا رو بياورد زيرا تمام عزت، مال خداست‏ (69) .

## عزت را در مال و جاه مى‏دانند

بعضى از نادانان منافقين مى‏گفتند: اگر به مدينه باز گرديم، عزيزان را از مدينه خوار بيرون مى‏كنيم ديگر نمى‏دانستند كه عزت براى خداست و پيغمبرش و كسانى كه ايمان‏3 آورده‏اند (70) . منافق شعورش چه مى‏رسد تا مى‏گويند عزيز، به خيالش يعنى فلان كس كه چند ميليون مال دارد، ماشين دارد، مستخدم دارد - يا عزيز كسى است كه كلانتر و رئيس بشود. خيال كردند عزت، در اين امور ظاهرى اعتبارى است در حالتى كه بلاشك چيزهائى كه تو ملاك عزت گرفتى، عين ذلت است و تو خبر ندارى. وارونه مى‏بينى، مال هر چه زيادتر شود صاحبش ذليل‏تر است، حرصش بيشتر مى‏شود صدها خيال و ناراحتى فكرى دارد. هر كس مالش بيشتر، دشمنش بيشتر است، اين مالى كه تو ميزان عزت قرار مى‏دهى، پيش عاقل ذلت است، صاحبش ذليل اوست، يك مثال بسيار ساده‏اى كه همه بفهمند، يكى از علماى نجف لطيفه‏اى جالب مى‏فرمود، من تجربه كرده‏ام - عبايم وقتى كهنه است خادم من است هر وقت عباى نو در بر مى‏كنم به عكس مى‏شود، من مى‏شوم خادم عبايم.

مروى است كه رسول خدا زياد اين دعا را مى‏كرد اللهم ارنى الاشياء كماهى خدايا حقايق اشيا را آن طورى كه هست به من نشان ده، آدمى بفهمد مال زياد، زياد شدن ذلت است، فقط كارى بكن كه حالا بفهمى نه در گور آن وقت ديگر فايده ندارد.

چنانچه مقام و جاهش نيز تمام دردسر است. اگر كسى از دل اين رئيسها باخبر بشود هر چه برود بالاتر بلايش بيشتر، ذلتش بيشتر است چنان ذليل مقامش است كه گاه مى‏شود خواب راحت از او سلب مى‏شود.

## خليفه و آرزوى گاز ربودن

درباره عبدالملك بن مروان مى‏گويند: در قصرش وقتى تماشا مى‏كرد، از دور ديد يك نفر قصارى مى‏كند يعنى لباس مى‏شويد. آهى كشيد گفت ايكاش از اول عمرم شغل اين شخص را داشتم و اين خلافت به دست من نيامده بود. باور كنيد راست مى‏گفت، رياست چيزى است كه از دور به نظرت خوب مى‏آيد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهرش چون گور كافر پر حلل |  | باطنش قهر خدا عزوجل |

خيال مى‏كنيد كه رئيس جائى شد راحت است؟ چقدر حسود و مزاحم دارد اين طور نيست كه راحت باشد اصلاً رياست، جز وهم و اعتبارى بيش نيست، ذاتش با يك گدا فرقى ندارد، امر خارج از ذات هم اگر حسابش كنيد چيزى نيست، حالا كه رئيس شد آيا خوراكش چند برابر شده؟ خلاصه رياست را عزت مى‏نامى وگرنه موهوم و زودگذر است ناگهان بانگى بر آمد خواجه رفت.

## سگى به جاى اسبان، حمال خوراك

امير صالح بعد از آنكه مقابل با امير تيمور لنگ مى‏شود و مى‏جنگد و بالاخره غالب مى‏شود، امير تيمور لنگ را مى‏گيرند حبس مى‏كنند، موقعى كه مأمور خوراكى آورد خواست جلو امير تيمور بگذارد ظرف نبود سطلى در آنجا بود خوراك را در سطل ريخت و جلوى امير گذاشت در اين اثنا سگى رد شد سر كرد در سطل، امير تيمور نهيبش كرد سگ سر بلند كرد بند سطل گردن سگ افتاد و پا به فرار گذاشت. آشپزخانه امير را همراه برد امير خنده‏اش گرفت. مأمور به امير صالح خبر داد، امير هم برايش رقت كرد گفت او را در حرم بياوريد. قدرى از او دلجوئى كرد گفت شنيدم خنده كردى گفت بله روز قبل سيصد مركب از قاطر و شتر و الاغ طباخ خانه لشكر مرا حمل مى‏كرد امروز يك سگى آشپزخانه ما را حمل كرد. امير صالح هم گفت بنده خدا اصل اين امارتهاى من و تو تمامش بازيچه است بس است در پستى اين عالم كه يك شلى مثل تو و كورى هم مثل من امير شود. غرضم تمامش وهم و خيال است.

## حكومت اموى و مروان حمار

داستانى ديگر برايتان بگويم تا خوب مطلب روشن شود: آخرين خليفه اموى از بنى‏اميه لعنت خدا بر اولين و آخرين آنها باد مروان حمار است وقتى كه قشون سفاح از خراسان تا عراق آمدند مروان حمار هم از شام قشون را حركت داد تا وقت تقابل شد كلام راجع به وقتى است كه قشون مروان حمار آخرين خليفه اموى با قشون عباسى روبرو گرديد. هنوز شروع به جنگ و قتال نشده، مردك بولش گرفت ناچار قدرى از لشكريان كناره گرفت گوشه‏اى پياده شد نشست به بول كردن كه در اثناى بول كردن صدائى بلند شد اسب يك دفعه سكندرى خورد، وحشت زده پا به فرار گذاشت رو به لشكر آمد لشكريان خودش تا ديدند اسب بى صاحب مروان مى‏آيد گفتند: مروان كشته شد، تمام لشكرش همه پا به فرار گذاشتند لشكر عباسى هم تا ديدند اينها فرار مى‏كنند دنبالشان كردند - منتهى مروان بدبخت خودش تا فهميد مطلب چيست تنها فرار كرد خودش را به قريه‏اى رساند آخرش هم كشته شد مشهور شد ذهبت الدولة ببوله يك حكومت هزار ماهه‏اى به يك بولى تمام شد.

اينجا جاى سوالى است حالا كه عزت در مال و جاه و خوراك نيست پس عزت در چيست؟

## عزت، در ايمان به خداست

عزيز يعنى كامران، عزيز يعنى كسى كه اراده‏اى كرد، محكم روى آن بايستد، هيچ چيز او را بازش ندارد، ذليل هيچ چيز نشود، ذليل هيچ خيالى تحت تأثير هيچ مخلوقى نشود فقط يك جا سر سپرده باشد و بس و آن معدن عزت است الله ربى من تسليم خدايم‏ (71) تسليم خدا كه شد از عزت الهيه شعاعى به او مى‏رسد از آثار شعاعش اين است كه هيچكس نمى‏تواند او را ذليل خودش بكند. برخى به قدرى ذليل هستند كه زنى مى‏تواند آنها را اسير خودش بكند چه كسانى كه خود و ديگران را بدبخت مى‏كنند براى مال و شهرت اين ذلت حقيقى است تا كجا ذليل است كه شانزده ساعت نمى‏تواند شكمش را بگيرد جوان، قوى، صحيح و سالم، ولى ذليل شكم است يا كسى كه ذليل وهم و خيال و نفس و هوى است، خيالى او را از پا در مى‏آورد.

يك ماه قبل گفتند: در روزنامه نوشته بود، احمق ميليونر زمين دارى تا سرو صدا بلند شد قيمت زمينها كم شده، سم خورده خودش را كشته است. چرا؟ چون ذليل نفس و ذليل پول است.

## مقاومت در برابر شهوت، عزت است

در تذكره‏ها نوشته‏اند كه: در بصره يك نفر بوده است الرجل المسكى مشهور بوده مردى كه هميشه بوى عطر از او طالع بود از بدنش نه لباسش دائما بدنش بوى عطر مى‏داد، با اينكه هيچوقت عطر استعمال نمى‏كرده، در كوچه كه رد مى‏شده است بوى عطرش همه را شاد مى‏كرده است به طورى كه در بصره الرجل المسكى منحصر به فرد بوده است.

علت اينكه اين شخص به اين مقام رسيده اين بوده (معنى عزيز را مى‏خواهم برايتان روشن كنم) كه در جوانيش خيلى زيبا و دلربا بوده است از پدرش خواهش مى‏كند سرمايه‏اى به او بدهد مشغول معامله گردد مقدارى جواهر يا چيز ديگرى تدارك مى‏كند در بازار مشغول كسب مى‏گردد روزى پيره زالى كه معلوم مى‏شود مأموريت داشته مقدارى جنس از او مى‏خرد آنگاه بهانه مى‏كند مى‏گويد: تو جوانى مى‏توانى، اما من پير شده‏ام نمى‏توانم اينها را ببرم ممكن است تا در خانه زحمت بكشيد تشريف بياوريد، جنس را بياوريد و پولش را بگيريد مى‏گويد خيلى خوب، جوان ساده بلند مى‏شود و قماش را همراهش مى‏آورد، وارد منزل مى‏شود تا وارد منزلش مى‏كنند از پشت در را قفل مى‏كنند، حدس مى‏زند كه خبرى هست به او مى‏گويد بفرمائيد بالا، مى‏بيند زن بسيار زيبا، لخت و عريان نشسته، تا اين بيچاره جوان وارد شد آن زن او را در بغل گرفت بوسيد، بيچاره جوان وحشت كرد گفت چكار مى‏كنى؟ گفت حرف نزن كيف بكن؟ اين جنس خريدنها بهانه بود، من مى‏خواستم به وصل تو برسم براى تو خدا خواسته، فرج شده، كسى در خانه نيست، هيچ مانعى نيست.

اجمالاً معنى عزت و ذلت را توجه كنيد هر كه باشد اينجا زانو به زمين مى‏زند، جوان، عزب باشد تمام وسائل هم فراهم باشد، هيچ مانعى هم نباشد، طرف التماس هم مى‏كند، اما كسى كه خدا به او عزت داده باشد مانند همين بزرگمرد ذليل شهوت نمى‏گردد.

سالى كه نكوست از بهارش پيداست از همان اول معلوم مى‏شود كه خداى عالم از عزتش به او داده بود، بالاخره چاره‏اى ندارد غير از اينكه مماشات بكند اظهار موافقت كرد گفت، خيلى خوب فقط چيزى كه هست احتياج به تطهيرى پيدا كرده‏ام بروم تطهير كنم و بيايم گفت مستراح پائين است، رفت مستراح از سر تا پاى خودش را آلوده كرد، با اين منظره و گند كثافت آمد تا نزديك خانم شد، خانم بوى گند كه شنيد دادش بلند شد بيائيد بيرونش كنيد كه اين ديوانه است، رفته‏ايد ديوانه آورده‏ايد.

اجمالاً كلفتها آمدند اين جوان صالح را از خانه بيرون كردند و از اين شر عظيم نجات يافت، يك ساعت كه بيشتر نبود، آمد در خانه شستشو كرد خودش را پاك كرد چيزى نبود، اما شب كه شد در عالم رويا خواب ديد ملكى آمد نزديكش اولاً از او تشكر كرد و گفت: خداوند به خاطر كار امروزت از تو راضى و خشنود شد، بعد، از سر تا پا تمام بدنش را دست كشيد. هر جا كه دستش رد مى‏شد بوى مشك بلند بود تا آخر عمر بدنش بوى مشك و عطر مى‏داد، در برابر يك ساعت كه خودش را متعفن كرد براى رضاى خدا براى فرار از گناه، خدا چه عزتى به او داد، قربان جوانى كه خدا عزتى به او بدهد هيچ چيز ذليلش نكند، پول خلق را ذليل كرده بيشتر ذليل زن و شهوت‏اند نسائهم قبلتهم.

## عزت بى‏نظير اباالفضل عليه‌السلام

عزيزانى به شما نشان بدهم كه به قول زين العابدين عليه‌السلام در هيچ شهدائى نبوده، قمر بنى هاشم ابى الفضل العباس عليه‌السلام خدا مقامى به او داده است كه همه شهداء غبطه او را مى‏خورند يغبطه جميع الشهداء چرا؟ چون عزتى كه خدا به او داد پس از عزت حسين عليه‌السلام است. اين مرتبه از عزت از كجا به او رسيد؟

عصر تاسوعا كه همه يقين كردند هيچ چاره و راه فرارى نيست شمر ابن ذى الجوشن آمد در خيمه با ابى الفضل احوالپرسى كرد ببين از عزت چه خبر است! آقا اصلاً جوابى به او نداد، مردك به خيال خودش رئيس و سرلشكر است.

حسين عليه‌السلام فرمود: شمر است برو ببين چه مى‏گويد. گفت آقا چون شما مى‏فرمائيد چشم، فرمود چه مى‏گوئى؟ گفت: من موقعى كه از كوفه آمدم در فكر شما چهار برادر بودم امان نامه‏اى گرفتم كه شما بيائيد اين طرف، مال و رياست براى شماست، به خيال خام خودش عزت اين طرف است در خيمه‏ها ناله العطش بچه‏ها اما اين طرف آب فرات موج زنان... تا اينها را گفت: ابوالفضل عليه‌السلام نهيبى به او داد. قربان عزتت، ابوالفضل فرمود: لعنت بر تو و امان نامه‏ات، آيا براى من امان باشد اما براى حسين عليه‌السلام امان نباشد.

# 7

بسم الله الرحمن الرحيم‏

له ملك السموات والارض يحيى و يميت و هو على كل شى‏ء قدير (72)

## جهان هستى يك مالك و خالق دارد

مطلب مهم ديگر قرآن بيان بعضى از صفات و افعال خداوند است كه واجب است همه معتقد باشند.

يكى از اسماء و صفات الهى كه در قرآن به بيانات مختلف ذكر شده است مالك است مالكيت مطلقه الهى است ملكيت طلق و تام رب العالمين است، جهان هستى آنچه به چشم مى‏خورد و نمى‏خورد خصوصاً آنچه روى آن هستى (كره خاك) چه روى آن و چه داخل آن همه و همه ملك خاص پروردگار است، اينها يك مالك بيشتر ندارد چون يك خالق بيشتر ندارد، آنكه خلق كرده مالك است.

عقل مى‏گويد زمين، ملك همان است كه او را آفريده است حكومت در اين زمين با خداى لايزال است له ملك السموات والارض اللام للملك، ملك طلق خداست. پس حكومت آسمانها و زمين نيز از براى خداست.

در آيه شريفه ديگر لله ملك السموات والارض از براى خداست سلطنت آسمانها و زمين، حكمرانى واقعى، مال آن كسى است كه آفريده است در آخر سوره مباركه‏7 الحشر از جمله اسماء الله مى‏فرمايد: هو الملك خداست ملك و خداست آن سلطانى كه هيچ مخلوقى از تحت حكم او بيرون نيست هر چه را نگاه مى‏كنى، مى‏بينى مسخر اراده اوست، هيچ موجودى كمترين تخلف از حكم تكوينى الهى ندارد، اين كره زمين با اين حركت‏هاى عجيبش مسخر او است همين حركت وضعيه‏اش يك دور به دور خود گشتن توليد شبانه روز شدن يك لحظه آيا وقفه پيدا مى‏كند (73) ؟

حركت انتقاليه كه گويند در هر دقيقه‏اى چهار فرسخ به دور خورشيد حركت مى‏كند و در حركت وضعيه‏اش مى‏گويند در هر ثانيه‏اى چهار فرسخ سرعت دارد. اين كره به اين بزرگى آنگاه خدا به حكمتش چطور كوهها را مثل ميخ قرار داده كه به واسطه اين حركت سريع، زمين متلاشى نگردد آن كسى است كه آن را آفريده و اين چنين منظم به حركت آورده است.

## مالك بشر آفريننده اوست

خودت را حساب كن آى بشر، ببين مالك تو كيست؟ بگو همان كسى است كه از شكم مادر تا اينجا مرا آورده است آن خداى بزرگ كه اراده او در من حكمرواست نه خودم. من دلم مى‏خواهد مثلاً هميشه موى سر و صورتم سياه باشد، اما موها سفيد و دندانها ريخته و قوا ضعيف مى‏گردد. سلطان بر من آن كسى است كه بدون ميل من، بدون دلخواه من آنچه بخواهد انجام مى‏دهد، پادشاه من كسى است كه بر من حكم مى‏كند بدون اراده من و من نتوانم تخلف كنم. بشرى را شما پيدا بكنيد در كره خاك كه توانسته باشد از حكومت خدا فرار كرده باشد (74) اگر كره زمين قشونش شود آيا از حكم خدا مى‏تواند فرار بكند؟ اينها شاهد صدق است كه همه مملوك و مقهورند، مالكى نيست مگر خدا و بس، قفل اللهم مالك الملك‏ (75) مالكيت حقيقيه براى خداست و بس. گاهى شده گندم بكارى ذرت بدهد؟ درخت زرد آلو بكارى انار بدهد؟ مى‏بينى هر چه براى چيز معينى آفريده شده است تخلف‏پذير نيست، نمى‏تواند تخلف نمايد هر عضوى از اعضاء بدنت براى هر چه آفريده شده است در همان اندازه و همان حد از او آشكار مى‏شود.

## زندگى و مرگ از شؤون ملك خداست

له ملك السموات والارض قطعاً به تحقيق براى خداست و بس ملك آسمان‏ها و زمين يكى از حكومتها و ملكها و دارائيش حيات است. داد و ستد، حيات و موت كه در آيه متذكر شده يكى از ملكهاى اوست چون مهم بود خصوصاً ذكر نمود يحيى و يميت حيات و موت به دست او است، اين هم يكى از شؤون ملك است اينجا ذكر خاص بعد از عام است، اول به طور عموم فرمود: له ملك السموات والارض بعد به طور خصوص مى‏فرمايد: يحيى و يميت اصل حيات از خداست به جميع مراحلش حيات نباتى، حيوانى، انسانى، حيات دنيوى و اخروى، همه‏اش محيى خداست مميت خداست، واجب است مسلمانان باورشان باشد.

نطفه كه جان ندارد، تخم كه حيات ندارد، رشد و نمو ندارد چطور شد وقتى در خاك كاشته شد و آب مناسب هم به آن رسيد پوسيده كه شد جان به آن داده مى‏شود چطور جانى؟! نصفش مى‏رود پائين كه بشود ريشه، نصفش مى‏آيد بالا چه درختهائى، چه برگها و شاخه هائى بعد چه ميوه هائى.

همچنين حيات حيوانى، نطفه نخست در شكم مادر حركتى ندارد كم كم حركت نباتى، رشد و نمو، اول يك قطره آب است بعد كم كم خون مى‏شود، بعد مثل گوشت جويده شده مى‏شود، استخوان در آن پيدا مى‏گردد تا چهار ماه كه تمام شد آنگاه روح حيوانى و انسانى در او پيدا مى‏گردد (76) وقتى به دنيا مى‏آيد جان دار است وقتى خواست او را به عالم ديگر ببرد همان كه در شكم مادر جان داد، همان هم جان مى‏گيرد (77) خدا است آن خدائى كه جانها را وقت مرگش مى‏گيرد (78) . رجوع موقوف به ابتدا است از خدا آمدى به خدا بر مى‏گردى از خزينه الهى آمدى به خزينه الهى هم بر مى‏گردى.

## بى‏اعتبارى امور اعتبارى

هيچ كس مالك ديگرى نمى‏شود چون همه در عرض همند، همه مثل همند مالك و مملوك در طول است اما خود مملوكها هيچ مزيتى بشرى نسبت به بشر ديگر ندارد براى چه مالك ديگرى بشود؟ با ديگرى چه فرقى مى‏كند به ذات مثلاً آن چهار تا چشم دارد كسى را آفريده؟ از عدم به وجود آورده؟ به ديگران بگويد من مى‏خواهم بر شما حكم بكنم. تو اصلت نطفه گنديده، من هم اصلم نطفه گنديده بعد از چند سال ديگر من و تو لاشه مردار مى‏شويم.

گويند در سابق كسى سلطان محمود غزنوى را در خواب ديده به او گفته بود سلطان! تا گفته بود سلطان، لرزيد و گفت مبادا ديگر اسم سلطان روى من بگذارى. گفتم چطور! گفت ما9 در دنيا در اشتباه بوديم. همه ذليل و عاجز تحت قدرت قاهره الهى‏ (79) اگر واقعاً ملكى دارد از همه نزديكتر بدن خودش است در بدن خودش حكم كند نگذارد مويش سفيد شود اگر ملك واقعى هم خيال كند، همه‏اش اشتباه است.

## مالكيت در غير خدا ذاتى نيست

اينها همه اعتبار است موهوم و خيال است شنوندگان بايد موعظه‏اى كه گفته مى‏شود اول روى خودشان پياده كنند. خداوند به حكمت بالغه‏اش اعتباراً نسبتها را امضاء فرموده نسبت مالكيت را قرا داده است مثلاً هر كدامتان رفتيد هر جاى صحرا يا كوه را درست كرديد ديوار كشيديد جائى كه بى‏مالك بود سنگچينى كرديد كه براى خودتان باشد اگر هم به كسى فروختى پولش براى خودت باشد اين اعتبار مورد امضاء شرع است.

مثل بدنت، گوش و چشمت و دست و پايت و و و... مگر اينها مال خودت است آيا تو درستش كردى؟ خدا اين بدن را ساخته در اختيار تو بطور عاريه قرار داده است. اين چشم قشنگ كه خدا در اختيارت گذاشته است اگر به غير از رضاى خدا با آن نگاه كردى غاصب هستى خدا چشم به تو داده كه كارهاى خير با آن انجام بدهى، قرآن بخوانى، حكمتهاى خدا را ببينى. زبان به تو داده كه به اين آسانى حرف مى‏زنى قدردانى كن اگر خداى نخواسته به اين زبانت فحش دادى، لغوى گفتى به مال غير خيانت كردى غاصبى. خيلى مواظب باشيد حاضرين به غائبين برسانيد و هكذا دست و پا و گوش (اگر اين بحث را طولانى كنيم از حرفهاى ديگر باز مى‏مانيم. )

## غرور به مال موجب هلاكت است

اگر وضع شخص طورى شود كه استقلال در مالكيت براى خودش ببيند در حقيقت نوعى از كفر است. بهتر اين است كه اين حقيقت ضمن داستانى از قرآن مجيد بيان شود در سوره كهف داستانى ذكر فرموده كه به طور خيلى خلاصه آيات و تفسير آن را عرض مى‏نمايم:

درباره آن كسى كه از دار دنيا رفت و دو پسر داشت و شانزده هزار درهم از خودش باقى گذاشته بود هشت هزار درهم براى يكى و هشت هزار درهم، هم براى ديگرى باقى ماند. آن برادر اولى عاقلى كرد و هشت هزار درهم را در راه خدا خرج كرد و صدقه و انفاق فى سبيل الله كرد مالش را به خداوند وام داد چنانچه قرآن مى‏فرمايد: كيست كه به خدا وام دهد تا خداوند چند برابر به او پس دهد (80) برادرش هشت هزار درهم را داد و دو باغ گرفت و وسط آن دو باغ نهرى بود به خيال خودش كار خوبى كرده تا يك روز اين برادرى كه مالش را قرض خدا داده بود به ديدن برادرش رفت براى اينكه وظيفه دينيش را انجام دهد (صله رحم كند) برادرش او را سرزنش كرد و از خودش تعريف و تمجيد نمود0 باغ من، مال من، دارائى من، فهميد برادرش مغرور به خودش و دارائيش شده است و خودش را در رديف خدا، مى‏داند، گفت بدبخت مغرور به خودت نشو و شروع كرد به نصيحت كردنش كه هرگاه مى‏روى در باغت، بگو سبحان الله، الحمدلله باورش نشد، اجمالاً چندى گذشت يك شب كه با خيال راحت خوابيده بود صاعقه‏اى آمد و هر چه دارائى و باغ و مال بود سوزاند صبح كه سراغ باغش رفت ديد همه خاكستر شده آن وقت پشت دستش مى‏زد و تأسف مى‏خورد.

پس به مال، كه در معرض فناء است مغرور نشو كه پشيمان مى‏شوى، آن قدر غافل نباش بيا و خودت را اصلاح كن، نگذار كه در گور پشيمان بشوى.

## مالك شمردن خود و مضايقه از انفاق

ديگر از مفاسد مالك شمردن خود، اين است كه در انفاق كردن مضايقه مى‏نمايد زيرا از خودش مى‏داند و مطابق حس چيزى كه داد كم مى‏شود بهتر اين است كه اين حقيقت را در ضمن داستانى كه در شأن نزول سوره الليل رسيده عرض كنم.

يك نفر در مدينه از اصحاب رسول خدا ناراحتى سختى برايش پيش آمد گرفتاريش هم اين بود كه همسايه‏اش درخت نخلى داشت كه شاخه‏اش پهن و كج شده بود موقعى كه خرمائى مى‏افتاد در خانه همسايه كه اين مؤمن بيچاره بود، اگر خودش بود جمع مى‏كرد براى صاحب نخل مى‏برد (واجب است اگر چيزى از همسايه در خانه‏ات افتاد بروى و به او پس بدهى حق ندارى تصرف كنى) وقتى خودش نبود بچه‏ها مى‏خوردند يك وقت وارد شد ديد بچه‏اى دانه‏اى از خرماها را برداشته تا گذاشت در دهنش دويد از دهن بچه گرفت به همسايه داد، آنگاه نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شكايت كرد اين درخت نخل همسايه بلائى براى من شده است رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم عقب اين صاحب نخل، فرستاد (حاصل روايت منقوله) به او فرمود بيا و اين درخت نخلت را به من بفروش در برابر يك درخت نخل در بهشت، قبول نكرد اول اينكه به خيال خام خودش خود را مالك مى‏داند دوم اينكه ايمانى نداشت به خيالش درخت بهشتى مثل درخت دنياست در حالى كه اشتراك در لفظ و اختلاف در حقيقت است گفت نمى‏خواهم.

آقا فرمود: بيا اين درختت را بفروش به يك باغچه‏اى در بهشت كه چندين نخل دارد باز هم نادان قبول نكرد ناگاه جناب ابودحداح خبر شد، ديد عجب موقعى است خوب مى‏شود با پيغمبر معامله كرد، فانى بدهد، باقى بگيرد.

اول نزد صاحب نخل رفت گفت: شنيده‏ام پيغمبر مى‏خواهد نخلت را بخرد ندادى؟ گفت: نه پيغمبر مى‏خواهد نسيه معامله بكند ابودحداح گفت: من بنقد معامله مى‏كنم اين درختت را به چند درخت مى‏دهى در دنيا؟ گفت بچند تا مى‏دهى؟ گفت: من باغچه‏اى دارم از نخل كه خرمايش مرغوب و چنين و چنان است يك نخل بده در برابر يك باغچه گفت فروختم اين هم گفت خريدم.

جناب ابودحداح آمد پيش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت: يا رسول الله معامله‏اى كه مى‏خواستى بكنى من رفتم از او خريدم درخت نخل از من شد حالا من مى‏خواهم با شما با نخلى در بهشت معامله بكنم.

فرمود جنة و جنة و جنة يك درخت نخل كه به ما فروختى من در برابرش يك بوستان و يك بوستان و يك بوستان بتو معامله كردم.

مكرر گفته‏ام درختهاى بهشتى كه گفته مى‏شود ربطى به درختهاى دنيا ندارد اشتراك در لفظ است در روايت دارد وقتى كه باد مى‏آيد برگهاى درختان بهشتى حركت كه مى‏كند: نغمه‏1 دلربائى از آنها بلند مى‏شود نغمه سبحان الله، الحمدلله.

## حيات دل نيز از خداست

حيات از خداست، حيات بدن و حيات دل، حيات بدن قوه‏اى است كه سرتاسر بدن را گرفته زبان حرف مى‏زند، چشم مى‏بيند... اينها آثار آن قوه است هر چند حقيقتش مجهول است ولى از آثارش پى به آن مى‏بريم.

حيات دل را نيز خدا مى‏دهد دل زنده مى‏شود (81) نشانه‏اش اين است كه از ذكر خدا لذت مى‏برد وقتى مى‏گويد يا الله، روحش شاد مى‏شود اگر اينطور شد مى‏شود زنده دل، مى‏شود بنده خاص خدا كه خدا هم براى او وعده‏ها داده است.

يكى از بزرگان مى‏فرموده چند سال است غصه و حسرت من وقتى است كه هنگام طلوع فجر مؤذن مى‏گويد: الله اكبر مى‏فهمم وقت مناجات تمام شد، از بس از ذكر خدا لذت مى‏برده است اين از حيات دل است.

قربان كسى كه خدا دلش را زنده كرد: جان و روحى به دلش داده وگرنه جان به بدن حيوان هم داده است.

## دوستى مال و عاقبت به شرى

روايت را كوتاه كنم جناب مسيح با يك نفر از حواريين مى‏رفتند و حواريين سيزده نفر بودند، گاهى يكى يا دو تا يا بيشتر همراهش بودند محل خاصى هم نداشت، وقتى يكى از مال دوستان همراهش بود حضرت مسيح سه تا نان جو به دست او داد به راه افتادند در بيابان عصر كه شد خسته و گرسنه رسيدند به آبى. فرمود: اينجا بنشينيم نانى كه نزد تو امانت بود بياور بخوريم گفت چشم، در راه يكى از اين سه نان را پنهان كرده بود سفره پهن كرد دو تا نان بود گفت: آقا يكيش براى شما ديگرش براى من، جناب مسيح فرمود: سه تا نان بود شروع كرد به قسم خوردن، در اثناء راه جناب مسيح آياتى از خداوند نشانش داد كه در روايت دارد كه فردايش در اثر گرسنگى آهوئى را اشاره كرد و نزديك آمد و ذبحش كرد و هر دو خوردند، بعد هم دعا كرد و زنده‏اش كرد و فرمود: تو را به خدائى كه اين معجزه را آشكار كرد بگو ببينم نان ديگر كجاست؟ گفت: آقا به همين خداى من، نمى‏دانم، رفتند تا رسيدند به سه تا خشت حضرت مسيح به آنها نظرى كرد هر سه خشت طلا شد جناب مسيح گفت: يكيش براى خودم يكيش هم براى تو يكى هم براى آن كسى كه يك گرده نان پيش او است، تا اين را فرمود بى حيا گفت: خودم هستم! حضرت گفت كجاست، دست كرد در كمرش بيرون آورد و جلوى مسيح گذاشت.

# 8

بسم الله الرحمن الرحيم

له ملك السموات والارض يحيى و يميت و هو على كل شى‏ء قدير هوالاول والاخر والظاهر و والباطن و هو بكل شى‏ء عليم‏ (82) .

كلام درباره آيه دوم از سوره مباركه الحديد بود كه فرمود: له ملك السموات والارض يحيى و يميت ملك آسمان‏ها و زمين خاص و ملك طلق خداست، هر نوع تصرفى از خداست از آن جمله كه شاهد ما مى‏باشد حيات و موت است زنده مى‏كند و مى‏ميراند كه ديروز مراتب حيات گفته شد زنده و مرده كردن فقط شأن خداست و بس مكرر در قرآن مجيد يحيى و يميت ذكر شده است حيات به هر موجودى مطابق وضع او مى‏دهد حيات جمادى، نباتى، حيوانى، انسانى.

حياتى هم به دل آدمى مى‏دهد كه ديروز ذكر شد زنده شدن دل به ذكر خداست از جهل بيرون آمدن است به نور علم و معرفت، به نور ولايت و تقوى منور شدن است.

## پس اعتراض به مرگ غلط است

گفتيم حيات و موت دست خداست و بس. اگر كسى مرگش رسيد اعتراض به مرگ غلط است ناراضى شدن به مرگ، كفر به خدا است هر وقت خودش صلاح دانست همان كس كه جان داد همان هم جان مى‏گيرد و وقتش را خودش بهتر مى‏داند، اگر كسى چون و چرا كند فضولى است خدا خودش مى‏داند، خدا به انسان مهربانتر از مادر است.

رحم و ترحم خدا صد برابر پدر و مادر است. چه بسا اگر اين جوان، مى‏ماند آلوده مى‏گرديد تا هنوز آلوده به گناه نشده زودتر به منزل برسد بهتر است. خدا مهربانتر است به بنده‏اش از پدر و مادر؟ بگذار اين جوان زودتر به منزل برسد اگر بماند زيانى براى پدر و مادرش دارد چه بسا جوانهائى هستند تا عيال نگرفته است مؤدب و با محبت است وقتى خودش خانه دار شد دشمن سرسخت پدر و مادرش بلكه قاتل آنها مى‏شود آيا نمى‏ترسى اگر جوانت مى‏ماند چه شقاوتها از او سر مى‏زد به ضرر خودش و هم به ضرر پدر و مادرش تمام مى‏شد هر چه آن خسرو كند شيرين بود.

## مهر پرنده و جوجه‏هايش

در روايت دارد عربى مى‏خواست به مدينه خدمت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيايد در اثناى راه كه مى‏آمد زير درختى دو سه جوجه پرنده بود آنها را برداشت كه بياورد هديه براى پيغمبر و متوجه نبود كه مادر جوجه‏ها بالاى سرش همراهش مى‏آيد. همين طور آمد تا رسيد به مسجد، جوجه‏ها را گذاشت جلوى روى پيغمبر. در اين اثناء مادر بچه‏ها از چند فرسخ خدا مى‏داند دانه‏اى در دهان داشت آب يا گندم آورده بود تا در مسجد آمد پائين، منقارش را به دهان جوجه‏ها زد و فرار كرد تا او را نگيرند باز رفت به دنبال خوراكى. مرتبه دوم باز خودش را انداخت نزد بچه‏ها در صورتى كه پرنده از آدمى وحشت دارد باز خودش را در خطر انداخت براى خاطر اولادش بالاخره منقارش را نزديك دهان بچه‏ها آورد. اينجا در روايت چنين دارد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو كرد به اصحاب فرمود: چگونه ديديد مهر اين مادر را به اين بچه‏ها گفتند: راينا عجيباً خيلى شگفت ديديم. فرمود: قسم به خدائى كه مرا به پيغمبرى مبعوث كرد خداى عالم مهرش به بندگانش هزار درجه بالاتر است. اصحاب همه شاد شدند (83) واقعاً همين‏ طور است رسول الله از معدن علم خبر مى‏دهد علاقه پدر و مادر به بچه كجا علاقه خالق كجا؟

## كار خدا تشويق و ترساندن است

از دوستى خدا به بندگانش است كه اين همه پيغمبران را فرستاد كه بندگانش را هدايت كنند تا از سعادت دور نشوند دوست دارد كه بشر به پاى خودش به آتش جهنم نرود. اين همه وعيدها تشويق به توبه اينها همه از محبت است از بس مخلوقش را دوست مى‏دارد راضى نيست بشر به آتش برود ممكن است به خيالتان برسد اگر خدا به مخلوقش محبت دارد جلويش را بگيرد تا اصلاً به گناه نزديك نشود جوابش اين است كه اگر جلويش را بگيرد سلب اختيار مى‏شود خلاف حكمت است يك جا مقتضى است كه بشر مختار باشد هم بتواند گناه بكند هم بتواند ثواب بكند تا استحقاق ثواب و عقاب در او پيدا گردد لذا او را به كار نيك تشويق و از گناه مى‏ترساند به مقتضاى مهرش، اما نمى‏شود به زور او را به خير بياورد يا از شر دور گرداند كه برخلاف حكمت است كار خدا دعوت به بهشت است مهمانخانه‏اى به نام بهشت برايتان درست كرده‏ايم‏ (84) بيا و از مهمانخانه ما رو برنگردان مهمانخانه‏اى كه همه اسباب خوشى در آن جمع است البته بهره‏بردارى در آن هم تقوى مى‏خواهد با آلودگى جور در نمى‏آيد.

## اول و علة العلل خداست

آيه سوم: هو الاول والاخر و الظاهر والباطن چهار اسم، چهار وصف از براى پروردگار جل جلاله در اين آيه سوم از سوره مباركه الحديد بيان مى‏فرمايد: معنى آيه: خداست كه اول است، خداست كه آخر است، خداست كه ظاهر است، خداست كه باطن است.

اما شرح آن: اول يعنى چه؟ اول است خدا يعنى هر موجودى كه شما تصور كنيد در رتبه متاخره از علتش هست كسى كه آن را آفريده آن اول است وجود مخلوق حاصل و متفرع از اوست، پس اول خداست هوالاول تا مخلوق حاصل گردد عكسش كه بلاشك خلاف عقل است كه بگوئى اول مخلوق آخر خالق و تساويش هم محال است در عرض هم باشند اين هم غلط است. اول واجب الوجود بعد سلسله ممكنات اول آفريدگار، بعد آفريده شدگان مبدأ هستى خداست و به تعبير ديگر خدا ازلى است يعنى هميشه خدا بوده و هميشه خواهد بود مخلوق آن است كه وقتى نبوده بعد هست شده، اما خدا لا اول لاوليته اوليتش اول ندارد يعنى پيش از خدا موجودى نيست، هستى عين ذات اوست، آنچه به نظر مى‏خورد و آنچه به نظر نمى‏خورد همه از اوست جل جلاله:

اى همه هستى ز تو پيدا شده زير نشين علمت كائنات خاك ضعيف از تو توانا شده ما بتو قائم چو تو قائم بذات

اول در همه چيز در عطا و بخشش در سلسله عالم هستى اول و آغاز خداست.

## مرجع هم خداست

والاخر انجام هم خداست آن هم به بياناتى‏ (85) و (86) انالله ما از براى خدا، از پيش خدا، آفريده شده خدائيم برگشتمان هم به سوى خداست اول و آخر، خدا، يعنى مبدأ و مرجع خداست از خدا آمدى به طرف خدا بر مى‏گردى هستى از او بعد هم به سوى او، معنى ديگرى كه براى والاخر ذكر كرده‏اند آخر در ادراك يعنى هر عاقلى كه بخواهد علت مراتب هستى را پيدا كند بالاخره سر در مى‏آورد در دامن كبريائى الهى، فرض كنيد دارد باران مى‏آيد خوب اين باران از كجا مى‏آيد؟ مى‏بينيد از ابر است.

ابر از كجا آمد؟ مى‏بينيد از بخارهاى درياها بلند شده و در هوا منجمد شده و متراكم گرديده و فشار به هم مى‏آورند، قطرات آب بيرون مى‏آيد، بخار از چه توليد مى‏شود؟ آفتاب مى‏تابد بر آبهاى دريا، تبخير مى‏شود مى‏آيد بالا، حالا آب دريا از كجا پيدا شد؟ اينجا كمى معطل مى‏شود و جوابى هم ندارد مگر اينكه بگويد: آب دريا همان آبهاى بارانى كه مى‏آيد سيلها به دريا مى‏آيد راهى ديگر ندارد (وگرنه تسلسل و دور مى‏شود) يك مرتبه تو ذهنش مى‏آيد چه كسى اين طوريش كرد؟ ناچار است بگويد قدرت فوقى است كه اين نظم را داده است از نود ميليون ميل راه حرارت آفتاب، سى ميليون فرسخ راه حرارت آفتاب به اين آب مى‏رسد و تبخير مى‏شود (87) گاه مى‏شود ابرهاى متراكم شده بالاى سر شهرها مى‏گذرد يك قطره نمى‏چكد، معلوم مى‏شود به اختيار خودش نيست، خدا داند اينها مأمور كدام زمين باشند (88) ناچار است آدمى قبول كند همه از5 خداست.

باز هم مثال بزنم علت پيدايش ميوه از چيست؟ جواب مى‏دهى ميوه از درخت است، درخت از چيست؟ از هسته است پس هسته از چيست؟ اگر بگوئى از درخت است اينكه جور در نمى‏آيد (دور مى‏شود) پس ناچارى بگوئى رب العزة حالا اول هسته خلق كرده يا اول درخت آفريده نمى‏دانم!

مرغ تا تخم زير پايش نگذارند آيا جوجه پيدا مى‏شود؟ بگو نه، تا مرغ تخم نگذارد تخم پيدا مى‏شود؟ نه - بالاخره تحقق جوجه به تخم است تحقق جوجه به اين است كه تخم باشد اينكه دور است نمى‏شود چاره نيست غير از اينكه مستندش كند بغيب الغيوب به يك قدرت مافوق الطبيعه‏اى. اين ربط و ارتباطات تمام منتهى مى‏شود به رب العالمين. آدمى به مرز حيات كه مى‏رسد تمام عقلاء مى‏گويند چاره‏اى نيست مگر بگوئى مافوق الطبيعه است. براى حيات ديگر نمى‏شود چيزى فرض كرد مثلا اجزاء اصلى حيوان اگر چنانچه مى‏گويند ده چيز است - اكسيژن، ئيدروژن، فسفور، آهن، كلسيم.... اين ده چيز را اگر تركيب كنند شكلى درست كنند يك ذره حيات در آن پيدا نمى‏شود بهر اندازه دقت كنند بدنى درست كنند با قلب و... اولاً كه نمى‏توانند، بر فرض بتوانند از اجزاء اصلى درست كنند نمى‏توانند جان به آن بدهند اگر جان پيدا كند خدا به آن جان داده است نه دانشمندان، هنوز از حقيقت جان سر در نياورده‏اند چگونه چيزى كه بر خودشان مجهول است مى‏توانند عطاء نمايند.

## هستى خدا، آشكار و بديهى است

والظاهر و الباطن معنى ظاهر يعنى آشكار، خدا از هر آشكارى آشكارتر است به حسب اصل وجود و فعل و صفت و اما به حسب كنه و ذاتش، باطن و مخفى است، كسى نمى‏تواند ذات را بفهمد اصل وجود حق از هر ظاهرى ظاهرتر است براى اثبات هر شى‏ء يك دليل تا برسد صد تا اگر پيدا شد شكى ديگر در آن نيست.

ايها الناس - خداى عالم چند تا نقش صورت نشان تو داده است الان روى كره زمين بشر چهار ميليارد است هر صورتى ساخته دستگاه نقاشى و قدرت الهى است هر صورتى مى‏گويد استاد من كامل است هر صورتى گواهى مى‏دهد كه نقاش قدرت بهترين نقاشها است.

جمله عجيبى بگويم: نقاش كه مى‏خواهد نقاشى بكند سه شرط دارد: شرط اول آن است كه محل نقش سفت و محكم باشد آيا مى‏شود روى آب نقش كشيد؟ دوم آنكه بر ظاهرش باشد هميشه نقاش روى ظاهر جسم نقش مى‏كند نه در جسم، سوم آنكه در روشنائى باشد در تاريكى نمى‏شود، به هر اندازه كه استاد باشد در تاريكى نمى‏شود نقاشى بكند اما نقاش قدرت در نقشى كه مى‏كند هيچ يك از اين شرائط سه گانه را ندارد نقش صورت را در يك قطره آب منى جا داده آن هم نه روى آن بلكه داخلش نقشها فرموده است. اول نقشى كه در نطفه پيدا مى‏شود سه چيز است: قلب و كبد و مغز، اين سه نقطه اولين چيزى است كه نقاش قدرت تأسيس مى‏فرمايد: ديگر آنكه در تاريكيهاى رحم و مشيمه و شكم‏ (89) نقشها پشت سر هم ادامه مى‏يابد تا تكميل شود تا برسد به نقش زن و مرد (90) الان روى كره زمين چهار ميليارد نفر گواهى مى‏دهد لا اله الا الله‏6 بلكه در اين چهار ميليارد نفر و در داخل اينها ميلياردها چيز است كه گواهى مى‏دهند به يگانگى خدا تمام اينها از يك كارخانه بيرون آمده است زير دست يك استاد تنظيم گرديده است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر گياهى كه از زمين رويد |  | وحده لاشريك له گويد |

اينها درباره الظاهر بود ولى از آن طرف الباطن به حسب حقيقت ذات.

## حقيقت ذات بر همه پنهان است

الباطن، اگر كسى خواست از ذات خدا سر در بياورد كه خداوند چيست؟ حقيقتش كدام است؟ اين فكر حرام است آتشت مى‏زند چون حدت نيست مخلوق نمى‏شود محيط به خالقش بشود مخلوق محال است فوق خالق بشود. تو چكارت به ذات خدا، عظمت حق آتشت مى‏زند غيرت حق هلاكت مى‏كند، تفكر در ذات خدا حرام است.

امام مى‏فرمايد: مسلمانان تا مى‏توانيد فكر در نعمت بكنيد، فكر در دليل و شواهد و آيات كن مبادا در ذات خدا بيائى چون حدت نيست محال است كه آدمى بتواند ذات خداى عالم را بفهمد (91) .

در روايت دارد در زمان امام صادق عليه‌السلام از همين مرشدهاى صوفيه مدعى شده بود كه من خدا را در عرش مى‏بينم. خبر به امام صادق (عليه

السلام) دادند كه اين مردك مدعى مشاهده رب العالمين است. امام عليه‌السلام فرمود برويد به او بگوئيد نگاه به نور آفتاب بكن، تا چند دقيقه مى‏توانى در آفتاب نگاه بكنى؟ اگر توانستى در حالتى كه اين نور آفتاب يك جزء از هفتاد هزار جزء از نور كرسى است و نور كرسى هم يك جزء از هفتاد هزار جزء نور عرش خداست احمق تو طاقت يك جزء از نور آفتاب را ندارى آن وقت چه ادعاها مى‏كنى. (92)

خدا آفتاب‏ها خلق كرده كه نور و حرارتش چندين برابر نور اين شمس است در هيأت جديد گفته‏اند اين كهكشانها ميليونها آفتاب كه نور و حرارتش هزاران برابر كره آفتاب است كه امام صادق عليه‌السلام فرمود اين نور آفتاب يك هفتاد هزارم نور كرسى و عرش است آن وقت مى‏توانى خدا را ببينى استغفرالله العظيم خدائى كه خالق اين نورهاست نورها همه آفريده شده اوست. خداست الباطن هيچ كس حق ندارد در ذات حق، خيال و فكرى بكند.

مثل مسيحى‏ها كه مى‏گويند: خدا و مسيح و روح القدس متحد شدند آيا علت و معلول و خالق و مخلوق در رديف هم هستند؟

اگر همه جمع گردند نتوانند نعمتهايش را بشمارند، نتوانند سر از وصف او در آورند چه رسد به اينكه ذات بى زوال او را بشناسند. اول مطلق خدا، آخر مطلق خدا، ظاهر حقيقى خدا، باطن حقيقى خدا.

و به تعبير دقيق اهل معرفت، آيه شريفه بيان احاطه كلى الهى است يعنى از اول تا آخر از ظاهر تا باطن همه جا احاطه خداست، دو جمله لازم است در اين آيه بگويم كه قدرى رفع اشتباه بشود.

## اول اضافى در مخلوقات

هوالاول خدا اول است، اول حقيقى داريم و اول اضافى يعنى حقيقتاً اول است يا نسبت به فلان چيز اول است اول مطلق به طور كلى خداست لكن اول اضافى، چند چيز است كه در روايات است اول مخلوق مى‏فرمايد: آب است‏ (93) و در روايت ديگر اول چيزى كه خلق كرد عقل است‏ (94) و در روايت ديگر اول چيزى كه خلق كرد نور محمد و آل محمد است. اينها همه‏اش درست است زيرا اوليت اضافى است يعنى نسبت به اجسام مثلاً اولين جسمى كه آفريده شد، آب است از آب هم حيات رسيد به نباتات و حيوانات و انسان.

اول ما خلق الله العقل نسبت به مجردات است اول مجردات كه آفريده شد عقل كلى است عالم انوار اولين روح كلى الهى كه صادر اول است روح مطهر محمد و آل محمد است باز براى اينكه بفهميد اوليت اضافى چيست در چند روايت است كه نسبت به على بن ابى طالب است. اول على آخر على ظاهر على باطن على روايات دارد در خطبه البيان نيز دارد خودش فرموده، از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم دارد.

اين روايت يعنى چه؟ اين نه اولى است كه در آيه گفتيم براى خداست اين اوليت و آخريت نسبى اضافى است و براى شرح، حديث شريفى در تفسير برهان نقل كرده از كشاف حقايق جعفر بن محمد الصادق عليه‌السلام كه يك روز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعد از عصر خسته بود سر گذاشت در دامن اميرالمؤمنين عليه‌السلام در بيرون شهر مدينه در جائى كه هم اكنون مسجد فضيخ و ردالشمس است بسيار مسجد روحانى و عظيمى است. اينجا جائى است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سر مباركش را گذاشت در دامن على عليه‌السلام و خوابيد. مقدارى خواب رسول خدا طول كشيد كه به حسب پاره‏اى از روايات وقت فضيلت عصر گذشت نه اينكه آفتاب غروب كرد اميرالمؤمنين عليه‌السلام مبتلا شد بين دو كار يك جا، نماز نخوانده وقت فضيلت مى‏گذرد يك جا استراحت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هست اين هم مهم است لذا ملاحظه رسول خدا را كرد هيچ حركت نكرد تا رسول خدا خواب راحتى كرد. از خواب كه بلند شد على عليه‌السلام عرض كرد يا رسول الله من نماز عصر را نخوانده‏ام.

تا اين را گفت فرمود: يا على برخيز رو به آفتاب، اول سلام كن بعد از او طلب كلام كن با تو سخن مى‏گويد بعد از او بخواه كه برگردد به اذن خدا تا تو نمازت را به وقت فضيلت بخوانى رسول خدا هم سلام يادش داد و گفت: بگو السلام عليك يا خلق الله عجب اين است كه بعضى از سنيها هم مسأله ردالشمس را قبول دارند تا سلام كرد ناگاه بلسان فصيح از آفتاب صدا بلند شد فقالت عليك السلام يا اول يا آخر يا ظاهر يا باطن من ينجى محبيه و يوبق مبغضيه و اين دو بشارت را نيز داد على جان خداى عالم دوست تو را نجات مى‏دهد و دشمن تو را هلاك مى‏كند.

توجيه ديگرى كه براى ظاهر و باطن بودن اميرالمؤمنين عليه‌السلام شده الظاهر على اعدائك و انت الباطن فى العلم ظاهر و پيروز هستى بر دشمنانت و در علم پنهانى - يعنى به قدرى فضيلت تو آشكار شده كه دشمنانت نيز انكارش را نمى‏توانند بكنند و در عين حال كسى به كنه و ذات دانشت پى نخواهد برد.

در حديث ديگر از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مروى است كه فرمود: ظهر علمى كله له پس يا ظاهر يعنى اى كسى كه تمام علم محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى او آشكار گرديد و بطن سرى كله له على باطن محمد است يعنى حامل اسرار اوست، سر محمد در على پنهان است.

و از روايات ديگر دانسته مى‏شود كه ظاهر است به حسب آيات بينات و پنهان است به حسب مقامات و نورانيت‏ (95) .

## شبهه ردالشمس براى على عليه‌السلام و جوابش

دو مرتبه آفتاب براى على عليه‌السلام برگشت يكى همينجا كه گفته شد در مسجد فضيخ، يكى هم در راه صفين كه آنجا هم هنوز آثارش گفته شد در مسجد فضيخ، يكى هم در راه صفين كه آنجا هم هنوز آثارش هست و اما آنچه بعضى دشمنان على خواستند منكر بشوند كه چطور مى‏شود آفتاب برگردد و اگر برگردد بايد تمام جهان بفهمند جواب اينها در باب شق القمر گفته شده جواب همان است‏ (96) در آسمان صدها اتفاق مى‏افتد اهل زمين هيچ نمى‏فهمند خصوصاً چيزهائى كه در زمين اثرى پيدا نمى‏شود و دو تكه شدن ماه و به هم چسبيدن كه اثرى نمايان نمى‏شود، بر فرض چه كسى سر بالا مى‏كند ببيند چه خبر مى‏شود.

محل شاهد روايت اينجاست، على عليه‌السلام نمازش را خواند و آفتاب هم برگشت به جاى خودش. على عليه‌السلام آمد پيش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيغمبر فرمود: يا على بگويم آنچه را كه آفتاب به تو گفت، يا خودت مى‏گوئى، عرض كرد اگر شما بگوئيد شيرين‏تر است فرمود: به تو گفت، يا اول يا آخر يا ظاهر يا باطن آيا مى‏دانى يعنى چه؟ يعنى يا اول من آمن بالله و رسوله اى كسى كه تو اول مؤمن به خدا و رسولش هستى اين اوليت اضافى است خبرت بدهم على جان انت الاخر آخرين كسى كه با من عهد مى‏بندد و من از دنيا مى‏روم تو هستى در نفس آخر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سرش در دامن على عليه‌السلام بود و از دار دنيا رفت.

آيا مى‏شود ساعت مرگ ما جمال على را ببينيم اما، ما كه خود را قابل نمى‏دانيم مى‏توان گفت: سليمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش.

انت الظاهر على جان تو كسى هستى كه آيات خداى را تو ظاهر كننده هستى هر كه على را شناخت خداى را شناخته است مردم خدا را به تو مى‏شناسند انت الباطن توئى آن پنهانى كه كسى حقيقت تو را نفهميد (97) اگر ترس اين نبود كه اين خلق با تو مثل نصارا يا مسيح بشوند فضيلت و كمال تو را مى‏گفتم به طورى كه خاك زير پايت را بردارند در چشم كنند يا على نشناخت تو را غير از من و حق چنانكه نشناخت كسى حق را غير از من و تو (98) .

باطن است، پنهان است حقيقتش مقام نورانيتش و هو بكل شى‏ء عليم فرمود، يا على آنچه كه خدا به من ياد داد ياد تو هم داده شد.

## پس چرا منكر خدا مى‏شوند

مطلب دوم: كه باز ناچارم اينجا بگويم اشكال دوم در الظاهر است، بلاشك خدا ظاهر است، آياتش آشكار است، اگر تمام درختهاى روى كره خاك قلم شوند و تمام درياها مركب شوند آن وقت جن و انس نويسنده گردند به غير حساب بنويسند دليل قدرت خدا و شواهد حكمت خداى را، درياها خشك مى‏شود قلمها شكسته و تمام مى‏شود اما دليلهاى خداى تمام نمى‏شود (99) والله چنين است تو خودت را سر تا پايت چند تا دليل خدا دارد دويست و چهل و هشت استخوان در بدنت است اينها همه استخوانهاى اساسى، مفصلها هر كدام آيه‏اى است سيصد و شصت رگ جهنده و سيصد و شصت رگ ساكن، هر كدام آيه‏اى است.

خلاصه، اشكال اينجا است با اين همه آيات چرا بيشتر مردم منكر خدا هستند؟ چرا بيشتر بشر بعضى عملاً به زبان منكر مى‏شوند و مى‏گويند خدا يعنى چه؟ اين عالم خودش پيدا شده است. چطور جور در مى‏آيد و بعضى هم هستند منكر و معاند نيستند لكن ايمان هم ندارند با اين همه آيات باز هم شك دارند معاند نيستند مثل آن فرقه كه واقعاً در شك‏0 هستند يعنى باورشان نمى‏شود كه خدائى دارند و اين دستگاه همه از اوست همه جا محيط است جوابها دارد مختصرش را حالا مى‏گويم تتمه‏اش اگر خدا يارى كرد فردا يا وقت ديگر اگر پيش بيايد.

يكى از علت هائى كه آدمى خداى به اين آشكارى را باور نمى‏دارد آخرت به اين حقى را باور نمى‏دارد گناه است. من نمى‏دانم گناه چه بر سر آدمى مى‏آورد ايمان جايش در دل است، دل اگر خراب شد، چطور مى‏شود در آن نقشى پيدا شود، اگر دل خراب شد چطور مى‏شود ايمان در آن بيايد. امام جعفر صادق عليه‌السلام و حضرت باقر عليه‌السلام مى‏فرمايند هيچ چيزى براى آدمى ضرر دارتر از گناه نيست‏ (100) .

# 9

بسم الله الرحمن الرحيم

هو الاول والاخر و الظاهر والباطن و هو بكل شى‏ء عليم هو الذى خلق السموات والارض فى ستة ايام ثم استوى على العرش يعلم ما يلج فى الارض و ما يخرج منها و ما ينزل من السماء و ما يعرج فيها و هو معكم اينما كنتم والله بما تعملون بصير يولج الليل فى النهار و يولج النهار فى الليل و هو عليم بذات الصدور (101) .

## اول و آخر، ظاهر و باطن خداست

هوالاول والاخر ديروز توضيحاتى درباره آيه شريفه در اسماء و صفات الهيه ذكر شد هوالاول فى الايجاد آغاز هر هستى از خدا است يعنى سلسله موجودات عالم هستى اول خداست تا واجب الوجود و هستى مطلق نباشد هستى به موجودات چگونه اضافه مى‏گردد اول بايد خدا باشد اولى كه (بدون اوليت زمانى) هست كند، هست شدگان را و بعد از آنكه هست شدگان فانى مى‏شوند او باقى باشد الباقى بعد فناء الاشياء.

هوالاخر آخر همه چيز، باز خداست يعنى ثابت است - اول، وسط، آخر خداست، محيط است فناء و زوال در او راه ندارد ازلى و ابدى است.

الظاهر يعنى ظاهر است به حسب حجت و برهان و دليل ديروز معنى اين كلمه را مشروحاً گفتم هر چه را كه تصور كنيد اثباتش به يكى يا دو يا صد دليل است مگر ذات بيزوال حق كه برگ درختان، قطرات باران، عدد ستارگان هر چه را تصور كنيد همه شاهد و گواه است بر لا اله الا الله آن خداى قادرى كه قدرتش حد و اندازه ندارد اين است نمايشات قدرت او كه از آن جمله آنچه روى كره زمين مشاهده مى‏گردد در هر چه بشود شك كرد در خدا نمى‏شود شكر كرد. (102) يعنى اگر كسى بخواهد انكار خدا بكند واقعاً خودش را به بى عقلى رسوا كرده است.

## ساعتى بى سازنده نمى‏شود آيا... !

مثالى بزنيم، همين ساعتى كه همه شما داريد اگر كسى ادعا بكند كه اين ساعت خودش درست شده كه عبارت از چند تا ميخ و چند تا عقربه و چند چرخ باشد اگر كسى منكر سازنده‏اش بشود تو سرش مى‏زنند مگر مى‏شود خودش درست بشود بايد يك قدرتى با ادراك فوق معمولى باشد كه اين ساعت را درست كند، فكرت را ببر بالا تا برسد به آسمانها و كرات. باز هم داستانى بگويم تا شايد معنى ظاهر و واضحتر گردد:

## ساختمانى بى معمار نمى‏شود آيا... !

نوشته‏اند: سلطان و وزيرى بوده‏اند، سلطان منكر خدا بود، وزير موحد و معتقد به خداى عالم، هر چه مى‏كرد سلطان را متنبه كند نمى‏شد، ناچار شد در بيابانى كه مسير شكار بود معمار فرستاد خانه قشنگى با درختكارى بسازد، وقتى باغ فارغ شد روزى سلطان را به بهانه شكار به آن حدود برد، از دور چشم سلطان، به اين ساختمان افتاد به وزير گفت اين چيست؟ وزير گفت: برويم ببينيم. عجب ساختمان قشنگى است! وزير گفت مگر نمى‏دانى چطور شده زمستان كه آمد زمستان عجيبى بود سيل آمد هر چه درخت در جنگل بود كند و آورد اينجا در راه كه مى‏آمدند به سنگها مى‏خورد و مى‏سائيد و پنجره مى‏شد و سيل ديگرى كه مى‏آمد شل و گل و سنگ را تا اينجا مى‏آورد مى‏شد آجر و ساختمان، ساختمان كه درست شد يك سيل ديگرى آمد چند تا از اين درختها را صاف كرد چوبها را انداخت بالا شد سقف ساختمان و بعد سيل ديگرى آمد، دربها را به ديوار چسباند شروع كرد به بافتن اين حرفها، خوب كه گفت، سلطان گفت:

وزير ديوانه شدى؟ يا مرا ديوانه حساب مى‏كنى؟ تا معمار و كارگر و وسائل نباشد چطور مى‏شود كه ساختمان به اين شكل در ميايد.

گفت: قربان آن طور كه من گفتم چطور است؟ گفت محال است شاهد اينجاست گفت آيا من ديوانه‏ام كه مى‏گويم اين ساختمان خودش درست شده يا آن كسى كه مى‏گويد اين دستگاه عالم وجود خودش اينطور شده، اگر من بگويم يك خانه چند مترى خودش اينجور شده بدون اينكه كسى در كار باشد ديوانه‏ام و اما تو كه منكر صدها هزار ساختمان و غيره شده‏اى ديوانه نيستى؟!

عقلاى روزگار افتخار مى‏كنند اسرار عالم را بفهمند چقدر حكمت در هر موجودى نهفته است كه مى‏فهمى بلاشك سازنده‏اش خيلى دانا بوده.

## قدرت به محال تعلق نمى‏گيرد

وقتى جناب هشام كه از اصحاب امام صادق عليه‌السلام بود جوان و زرنگ و در علم كلام وارد بوده است برخورد كرد به يكى از زنادقه كه در زمان امام صادق عليه‌السلام اوائل بنى العباس پيدا شده بودند خيلى فساد مى‏كردند، برخى از شبهه هائى كه حالا در كتابها و در دست و زبان بعضيها است مال هزار و سيصد سال قبل است.

يك نفر از اين زنديقها به هشام رسيد خواست مسخره بكند گفت: آيا خدا قدرت دارد تمام اين عالم را در يك تخم مرغ جا بدهد؟ بدون اينكه عالم كوچك بشود يا تخم مرغ بزرگ بشود، هشام بنده خدا از جواب باز ماند اگر بگويد خدا نمى‏تواند، كفر گفته است. اگر بگويد خدا مى‏تواند، اينكه نمى‏شود خلاف عقلست از او مهلت خواست كه بعداً جواب بدهد خودش را رساند مدينه خدمت امام صادق عليه‌السلام از آقا مدد خواست امام اول نمايش قدرت را خواست به او فهماند فرمود نگاه بكن بالاى سرت چه مى‏بينى؟ عرض كرد آقا بالاى سرم ستاره‏ها كه شماره ندارد. فرمود اطرافت چه مى‏بينى؟ گفت اطرافم كوهها حيوانات، انسانها (حاصل روايت منقوله) فرمود: اين بينائى تو به وسيله چيست؟ اينها همه به وسيله انطباع و انعكاس اين موجودات است در يك عدسى كه چشم باشد آن وقت فرمود: خداى عالم كه عكس اين كره‏هاى به اين عظمت آفتاب و كوه و دشت و بيابان و حيوان و بشر همه اينها را در يك عدسى از چشم قرار داده است آيا مى‏شود گفت خدا عاجز است لكن به او بگو آنچه تو مى‏گوئى نمى‏شود نه اينكه خدا نمى‏تواند لا يوصف ربنا بالعجز (103)

اگر جاهلى خواست شما را از راه منحرف كند، در جوابش بگو فرق است بين نشدن و نتوانستن. عالم در تخم مرغ جا دادن اين نشدنى است نه اينكه خدا نمى‏تواند، اين محل قابليت ندارد، ممتنع است لذا همه عقلاء گفته‏اند ممتنع متعلق قدرت واقع نمى‏گردد قدرت به امر ممكن تعلق مى‏گيرد.

## خودت را به غفلت و اميدارى

در روايتى است به امام عرض مى‏كند آقا چرا خدا خودش را آشكار نمى‏كند كه همه او را ببينند؟ (حاصل روايت شريفه) آقا در جواب فرمود: تو خودت نمى‏خواهى خدا را ببينى. نگاه بدنت بكن از يك قطره آب منى تا اين حد چه كسى تو را رساند؟ خوابى به بيدارى، بيدارى بخوابى، مرض بعد از عافيت و بالعكس. بچگى بجوانى، جوانى به پيرى، پيرى به مرگ، چه كسى تو را مى‏چرخاند غير از خدا كسى را سراغ دارى؟ آيا مى‏توانى بگوئى خودم. اگر راست مى‏گوئى نگذار هرگاه جوان هستى پير شوى تا آخر، پس خدا آشكار است به حكمتها و نعمت‏هاى او اما تو متوجه نيستى، به حكمت و نعمت خداست كه به او پى مى‏بريم.

الباطن كه به حسب ذات و حقيقت باطن است ديروز پرسيدند خدائى كه ظاهر است از هر بديهى بديهى‏تر است پس چرا بيشتر بشر منكر خدا هستند؟

خاك بر فرق من و تمثيل من خدائى كه از آفتاب روشن‏تر است آيا چطور شده كه اين بشر عاقل منكر خدا با اين ظهور و با اين همه آثار شده است. ديروز عرض كردم خلاصه‏اش را بدانيد ايها الناس خداشناسى مال چشم دل است، اگر چشم دل كور شد نمى‏شود خدا را ديد، چشم دل را هم گناه در گلزار معرفت سردر آورى محال است. كسى كه پشت به خدا كرده چطور مى‏تواند خدا را ببيند؟!

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم آلوده نظر ازرخ جانان دور است |  | بر رخ او نظر از آينه پاك‏انداز |

تا آدمى دل را به ترك گناه صفا ندهد، خدا بين نمى‏شود اگر تقوا را رعايت كرد به قدرى حق برايش آشكار مى‏گردد كه اگر تمام اهل كره زمين بگويند خدائى نيست محكم جلوى همه مى‏ايستد مثل ابراهيم خليل كه يك نفر است ولى بالاخره فهميده است دلش را صفا داده است ظهور حق را مى‏بيند او را مى‏خواهند در آتش بيندازند باكى ندارد كه كم و بيش داستانش را شنيده‏ايد. خدا كند آدمى در شهوات غرق نشود، در حب دنيا فرو نرود، گناه چشم دل را كور مى‏كند، اصل ايمان را از بين مى‏برد. آيه قرآنى برايتان بخوانم‏ (104) عاقبت آنهائى كه در گناه فرو رفتند، اين است كه تكذيب كردند آيات خدا را و مسخره كردند.

قربان جوانى كه جوانيش را به پاكدامنى و تقوا بگذارند تا سر در آورد در گلزار معرفت، به مقام يقين و خداشناسى برسد.

## يقين به علم خدا آثار دارد

و هو بكل شى‏ء عليم خدا همه چيز را مى‏داند، برهان آن از عملش آشكار است آيا آنكه خلقت كرده نمى‏داند (105) البته كه مى‏داند بلكه از آنچه در دلت مى‏گذرد آگاه است‏ (106) هر كارى كه بخواهى بكنى هر جا بروى خدا با تو است هر كجا بروى از علم خدا بيرون نيستى مسلمان كسى است كه خداى را به احاطه علميش بشناسد بداند كه سر و صدائى كه از او خفيف‏تر

نباشد نزد خدا آشكار است اگر يقين كنى خدا عالم است مى‏دانى چقدر كارهايت درست مى‏شود.

در تفسير نيشابورى داستانى نقل كرده است گويد يك نفر غلام حبشى (از حبشه افرادى را به عنوان غلامى مى‏گرفتند و مى‏آوردند و مى‏فروختند) پس از چندى مصاحبت با مسلمانها آمد خدمت رسول الله و مسلمان شد شهادتين را به زبان جارى كرد و بعد ان الساعة آتية لا ريب فيها اسلام همين است اقرار به شهادتين و قيامت آنگاه نزد بعضى از اصحاب مسأله دينيش را درست كرد دوباره برگشت پرسشى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كرد (واقعاً از غلام بيسوادى عجيب است) گفت يا محمد خداى ما عالم هم است يا نه؟ فرمود: يعلم السر و اخفى خداى عالم همه چيز را مى‏داند قدرى فكر كرد گفت: يعنى موقعى كه من گناه مى‏كردم گناهان مرا ميديد؟ فرمود بلى‏4 گناهان تو را مى‏ديد، ناگهان گفت: وافضيحنا دل پاك نتيجه‏اش همين است صيحه‏اى زد و افتاد و از دار دنيا رفت.

## آفرينش آسمانها و زمين در شش دوران

هو الذى خلق السموات والارض فى ستة ايام‏ (107) اين آيات اول سوره حديد تمام بيان اسماء و صفات حق و توحيد رب العالمين است پس از اسمائى كه ذكر فرمود مى‏فرمايد: خدا است آن خدائى كه اين آسمانها و اين كره خاك را آفريد به مدت شش روز، يوم تا گفته مى‏شود در ذهنها معنى روز مى‏آيد كه عبارت از دوازده ساعت يا كمتر يا بيشتر و به حسب فصلها كه از گردش زمين به دور خودش پيدا مى‏شود كه هميشه نيمى از كره زمين برابر آفتاب است كه روز مى‏باشد، ليكن بلاشك مراد به اينكه آسمان و زمين را خدا در شش روز خلق كرد نه روزهاى معمولى است چون كه هنوز كره زمين نبوده تا بگويند روزى بوده است پس مراد به يوم در اصطلاح عرب و عجم و ساير لغات گاهى روز مى‏گويند و از آن يك دوره‏اى را مى‏خواهند يك قسمتى از زمان را اراده مى‏كنند.

مثلاً فرض كنيد يك روز ما بچه بوديم و در دامن پدر و مادر بوديم يك روز هم جوان بوديم دنبال شهوات، يك روز هم پير و مردنى شده‏ايم در حالتى كه اين سه روز هشتاد يا نود سال است - مراد از روز يعنى يك قسمت از زبان.

شعرى از حكيم كاشانى در اين باره:

بد نامى حيات دو روزى نبود بيش يك روز صرف بستن دل شد به اين و آن آن هم كليد با تو بگويم چنان گذشت روز دگر بكندن دل زين و آن گذشت از روز اول تا جوانيش يك روز يك روز هم از آخر جوانى تا آخر عمرش.

خواستم بگويم يك قسمت از زمان روى هم هر چه مى‏خواهد باشد تمامش را يكى قرار مى‏دهند. كره خاك و آسمان بالا را شش روز يعنى شش دوره نه شش تا گردش كره، زيرا كره‏اى آن وقت نبود مطابق با هيأت و زمين‏شناسى جديد گويند در ابتدا كره خاك نبوده در اول گاز مايعى كره آفتاب جدا شده بود كه حرارت سطح اين كره در ابتدا شش هزار درجه و حرارت جوفش يك ميليون درجه آنگاه در يك دوره (دوره‏اش چند هزار سال شده است در هيأت جديد از يك ميليون هم متجاوز گويند خدا بهتر مى‏داند) پوسته‏اى روى آن حرارتها و معدنهاى آتشين توليد گرديد پس از دورانى (از شش دوره) كه هر دوره‏اى هزاران سال طول كشيده كوهها درست شد در دوره ديگر نباتات درست گرديده در دوره ديگر حيوانات و بعد آماده شد براى پيدا شدن انسان‏ (108) شش دوره هر دوره‏اى ميليونها سال طول كشيد تا آماده براى خلقت آدمى گرديد.

## عرش، تدبير امور است

ثپ م استوى على العرش عرش كدام است؟ عرش معانى متعدد دارد (خود عرش به معنى تخت است) عرش يعنى تدبير امور، خداى عالم عرشها دارد يكى از تختهاى سلطنتى الهى روى آب است‏ (109) يعنى قدرت و حكمتش را بر آب قرار داده است، آب به اين روانى كه هرگاه در باغچه مى‏آيد از اول شروع مى‏كند تا آخر تمام درختها را سيراب مى‏كند در اين باغچه هزاران درخت است از آنكه ميوه‏اش ترش است تا اينكه ميوه‏اش شيرين است آن وقت قدرت در آب چطور ظهور مى‏كند بلكه اساس حيات در آب است‏ (110) تا آب پاى درخت ريخته نشود درخت مرده است آب كه آمد همه را زنده مى‏كند چگونه قدرت نمائى در آب كرده است؟ آن هم با چه تدبيرى؟ قدرى آب كه پاى درخت رسيد مثلاً به صدهزار برگ آب مى‏رسد، يك برگ از قلم نمى‏افتد، و آب را برخلاف مجراى طبيعى قرار داده، مجراى طبيعى هبوط و پايين آمدن است نه رفتن به بالا لكن بر خلاف جريان طبيعى، نمى‏دانم خداى عالم چه جاذبه‏اى به ريشه داده كه آب را به بالا مى‏برد همان آب مى‏رسد به اين ميوه‏ها چطور تغيير وضع مى‏دهد، آب مى‏آيد پاى اين درخت تا مى‏رسد به ميوه، چه قدرتى بايد اينها را اداره بكند، چه استادى اين دانه‏ها را مرتب مى‏كند غرضم سلطنت و عرش خداست يك معنى آن اين است كه عرش خدا بر آب است، مى‏خواهى سلطنت خداى را ببينى؟ آب را نگاه كن عرش خدا بر آب است يعنى تدبيرش بر خوراكيها، حيوانات، نباتات، پرندگان تمامش به وسيله آب است، اين يكى از مراتب عرش الهى.

## عرش ممكن است كهكشانها باشد

ديگر از معانى عرش الهى كه ذكر شده است در روايت اين طور است كه تمام زمين و آسمان اول يك حلقه است نسبت به آسمان دوم تا آخر تا آسمان هفتم، آن وقت آسمان هفتم همه يك حلقه است نسبت به كرسى و كرسى هم يك حلقه است نسبت به عرش، حالا ببينيد عظمت عرش چقدر است، بعضى از مفسرين چنين گفته‏اند كه شايد اين كهكشانها باشد.

كهكشان بالاى سرت كه نگاه مى‏كنى يك خط شيرى مانندى كه راه كعبه را گرفته يعنى رو به قبله اين را مى‏گويند كهكشان، در عالم وجود گويند، صدها هزار كهكشان است آن وقت در هر كهكشانى (منظومه ما جزء كهكشان شيرى يا مجره است) ميليونها ستاره و در بعضى تا سى هزار ميليون كره است كه نه تا از آنها اين آفتاب، ماه، مريخ، زهره، زحل و مشترى و... است.

تا بحال دانشمندان از روى تحقيق و استدلال حدس زده‏اند در اين سى هزار ميليون صد و پنجاه ميليونش آفتاب است، يعنى كره عظيمى است نور بخش، كه بعضى از آنها چندين برابر اين آفتاب است از حيث حرم و نور و اما از حيث وسعت يكى از كهكشانها در هر ثانيه‏اى شصت ميليون كيلومتر از منظومه ما دور مى‏شود يعنى وسعت و دامنه پيدا مى‏كند، اجمالاً به حسب روايات نسبت به عرش اين طور تعبير شده است هشت ركن دارد از هر ركنى تا ركن ديگر سى هزار سال راه است. اصلاً از حساب دور است عرش چقدر است، خدا مى‏داند همين قدر بدانيد كه خداى عالم مى‏فرمايد:

ثم استوى على العرش يعنى: استولى على العرش حكمران در عرش، تدبير كن در عرش با آن عظمت، خداست در تمام اين كره‏ها در تمام اين آسمانها، تدبير و نظم قرار داده است، چه بسا در بسيارى از آنها حيات باشد چنانكه در برخى از روايات رسيده است و بشر روى كره خاك خبر ندارد تو كه نمى‏دانى نبايد منكر شوى حتى تا جائى كه چند سال است، سر و صدا بلند است كه در بعضى از اين كره‏ها تمدنها و اكتشافاتى است كه هنوز ما كه روى خاك هستيم پى به آنها نبرده‏ايم و همين طور دارند تحقيق مى‏كنند مى‏گويند در فوق موجوداتى هستند كه آنها در تمدن و اختراع و پيشرفت مقدم هستند بر بشرى كه روى كره خاك است.

## تمام جهان هستى عرش خداست

يكى ديگر از مصاديق عرش كل عالم وجود تمام كهكشانها، تمام كره‏ها، تمام جهان هستى، عرش خداست يعنى محل سلطنت خداست، محل قدرت خداست، نه آب تنها كه اول گفتم، آب يكى از آنهاست، از آن جمله دل مومن است. قلب المؤمن عرش الرحمن.

اى انسان تو به كجا اوج گرفته‏اى و خودت هم نمى‏دانى همين قدر بدان اين قلب تو اگر قلب سليم شد ان شاء الله غير از خدا چيزى در او نباشد از حب مال و جاه و مقام و رياست و شهوات پاك بشود همه‏اش خدا و آنچه خدائى است گردد اگر دل سالم شد مى‏شود عرش الرحمن.

بسيارى از دلها طويله است نه عرش خدا، دلى كه در آن پول و متاع است كجا مى‏شود عرش الرحمن؟! اگر علاقه‏هاى دنيائى از دل بيرون رفت و بنده خدا شد آن وقت دلش عرش خدا مى‏شود.

نشانه قلب سليم اين است كه اگر نقصى به دنيايت رسيد دلت تكان نخورد ولى واى اگر به دينت رسيد دلت شكسته مى‏شود يعنى اگر خداى نكرده يك مرتبه خبر شدى كه مغازه‏ات آتش گرفته است دلت قوى بود، درست است آدمى ناراحتى نفسانى پيدا مى‏كند اما در هر حال دل مومن قوى است ولى اگر گناهى از تو سر زد سخت پژمرده و ناراحت و7 مضطرب مى‏گردى‏ (111) اين است نشانه ايمان.

# 10

بسم الله الرحمن الرحيم

هو الذى خلق السموات والارض فى ستة ايام ثم استوى على العرش يعلم ما يلج فى الارض و ما يخرج منها و ما ينزل من السماء و ما يعرج فيها (112) .

## خداشناسى در سوره حديد

روايت در كتاب كافى است از حضرت زين العابدين عليه‌السلام از توحيد پرسيدند فرمود: خداى تعالى چون مى‏دانست كه در آتيه بشر فحص مى‏كنند دنبال خدا مى‏گردند لذا سوره توحيد و شش آيه از اول سوره حديد نازل فرمود تا قيامت هر كه مى‏خواهد خدا را بشناسد، اين سوره و اين شش آيه را بخواند. اينك آيه چهارم:

هو الذى خلق السموات والارض اى كسى كه مى‏خواهى خدا را بشناسى، خداست آن خدائى كه اين آسمانها و كره زمين را در شش روز (دوره) آفريد.

گفته شد كه بنا به هيئت جديد در ابتدا اين كره زمين قطعه مذابه بود و ذنوان داشته هزاران سال حركت كرد و در اثر طول كشيدن و دورى از آفتاب، حرارت شش هزار درجه اولى كم شد تا اينكه پوسته‏اى روى كره زمين بسته گرديد كه بشود روى سطحش صاحب حياتى پيدا شود، ميليونها سال اين كره زمين در حركت بود و بعد در اثر رگبارهائى كه بر اين كره زمين ريخته گرديد كوهها درست شد و گياهها و حيوانات را خداوند آفريد، آنهم در دو دوره پس از تمام كردن كره خاك و آماده شدنش براى روئيدن گياه و پيدا شدن حيوانات، آفريدن انسان و آماده كردن آسمانها... استوى على العرش.

تدبير خدا بر اين جهان هستى قرار گرفت خداى عالم پديد آورنده عالم و بر همه اين عالم تدبير كننده است مثلاً زمين را خلق كرد، نظم در حركتش را هم درست كرد، فرض كنيد نظم در زندگى خود بشر را هم خدا بايد تدبير كند در زندگيش الهامها به او كند. اين صنايع كه از بشر درست مى‏شود آيا از اين گوشت و پوست است نه بلكه همه از الهام خداست پس يكى از معانى استوى على العرش، استوى على عالم الوجود است بر اين جهان هستى اين ملك عظيم مستولى و تدبير كننده است.

آيه بعد يعلم ما يلج فى الارض و ما يخرج منها از اين كلمه يعلم فهميده مى‏شود كه واجب است عقلاً و شرعاً بر هر بشرى يقين كند خدا عالم است به برهانهائى كه در قرآن ذكر فرموده و خبر داده است، مسلمان كسى است كه هميشه خدا را با خودش بداند كه در تتمه آيه ذكر شده است، خدا مى‏داند آنچه در شكم زمين فرو مى‏رود مثلاً قطرات باران، دانه‏هاى تخم گياهانى كه در زمين فرو مى‏رود همه را خدا مى‏داند.

## حفاريهاى دريائى و عجائب آن

باز از مصاديقش ما يلج فى الارض بدنهاى مردگان است بعضى از مفسرين گفته‏اند خدا مى‏داند از اول خلقت تا حالا چه گنجهائى كه در اين زمين فرو رفته به اين مناسبت مفسر مصرى طنطاوى در پنجاه سال قبل مى‏نويسد كه در جرائد مصر اخيراً منتشر شده كه به تازگى در بحرابيض نزديك تونس غواصان فرانسوى مشغول غوص در دريا بودند يكى از غواصان به عمق سى قامت كه پائين مى‏رود منظره هولناكى در زير دريا در عمق سى قامت مى‏بيند، نگاه مى‏كند مى‏بيند زنى است در نهايت زيبائى و آرايش به انواع جواهرات. مبهوت و حيران شده در آن وقت مى‏بيند ماهيها مى‏آيند اطرافش و بر مى‏گردند، دلهره‏اى پيدا مى‏كند اعلان خطر مى‏دهد. او را بالا مى‏آورند. به ساير رفقايش خبر مى‏دهد كه من در دريا چنين چيزى ديده‏ام، اجمالاً بزرگترشان آمد آنها هم غوص كردند ديدند اينجا زير دريا (عمق سى قامت) جاى خيابان، كوچه، بازار است، باز آنطورى كه بايد و شايد نفهميدند تا مى‏نويسد از آمريكا استمداد خواستند و از علماى آمريكا كه در اين فن وارد بودند آوردند پس از تحقيقات گفته بود آنچه من كشف كرده‏ام اين است اين زن آدمى نيست اين شكل بتى است كه به حسب طبقات دريا كه من تفحص كردم سه هزار سال قبل در اين قطعه شهرى بوده و اين هم شكل بتشان بوده است. بالاخره بزرگشان دستور داد يكى از دو كار را بكنند يا اينكه دور اين قطعه حصارى بكشند و همينجا موزه‏اى شود يا اينكه اين بت را بيرون آورند و در يكى از موزه‏هاى معتبر در معرض نمايش بگذارند و سپس شروع كردند به حفارى براى تحقيقات وسيع بعدى.

سنخ اين صدها بت يا چيزهاى ديگر پيدا شد.

## مصاديق علم خداوند

از مصاديق اين آيه معدنهاست همين معدنهاى نفت، آهن، معدن مس، طلا، همانكه خلق كرده مى‏داند و ما يخرج منها آنچه از زمين بالا مى‏رود آن را هم خدا مى‏داند از زمين: شاخه‏هاى حبوبات، سبزيها عددش را خودش مى‏داند و باز از چيزهائى كه از اين زمين بلند مى‏گردد بخارات است خصوصاً از قسمت درياها، خدا داند كه روزى چقدر بخار متصاعد مى‏گردد و اين بخارها متراكم مى‏شود حالت ابرى پيدا مى‏كند.

و ما ينزل من السماء از آن طرف از بالا هر چه پائين مى‏آيد خدا مى‏داند مثلاً چيزى كه محسوس است باران است حرارت آفتاب در هر روزى رقم عجيبى است حرارت از آفتاب به كره زمين مى‏رسد مثلاً قطره‏هاى باران را خدا مى‏داند، خدا مخلوقهائى دارد كه آنها هم مى‏دانند، امام هم مى‏داند، حتى در ليلة المعراج رسول خدا ملكى را ديد عظيم الجثه، كه هزار هزار صورت هزار هزار دست تا آخر، فرمود حساب چه مى‏كنى؟ گفت: يا رسول الله من عدد دانه‏هاى باران كه در درياها ريخته مى‏شود مى‏دانم عدد دانه‏هاى باران كه در كوهها ريخته مى‏شود مى‏دانم عدد دانه‏هاى باران كه در كوهها ريخته مى‏شود مى‏دانم عدد دانه‏هاى بارانى هم كه در بيابانها ريخته مى‏شود مى‏دانم فرمود: آيا حسابى است كه عاجز باشى (براى همه شما بشارت است) گفت: يا رسول الله! حساب ثوابى است كه آن را نمى‏توانم هرگاه جماعتى از امت تو دور هم جمع باشند و صلوات بر تو بفرستند از حساب ثوابش ناتوانم، نتوانم بشمارم من كه دانه‏هاى باران را مى‏توانم بشمارم از حساب ثوابهائى كه خدا - ان شاء الله - به اين جمع عنايت مى‏كند عاجزم.

## سنگهاى آسمانى و تخريب زمين

اخيراً شنيده‏ايد كه سنگهاى ريزه كه از كره‏ها جدا مى‏گردد به كره زمين ما مى‏آيد در هر دقيقه‏اى ميليونها سنگ به زمين يم ريزد منتهى چيزى كه هست در همان حلقه‏اى كه محيط به كره زمين است در همان هواى متصل به كره زمين از بس حرارت آفتاب در آنجا جمع شده آن سنگ ريزه‏ها آنجا حل مى‏شود اگر يكى از آنها به زمين برسد از بمب اتمى اثرش بيشتر است و اى، اگر در يك دقيقه‏اى يك ميليون بمب روى كره زمين بريزد چه مى‏شود؟

لذا خدا همانجا حلش مى‏كند و ما يعرج فيها آنچه را هم كه بالا مى‏رود خدا مى‏داند.

## بدنها به خاك و ارواح به عرش مى‏رود

اينهائى كه گفتم صورت است - در عالم معنى و عالم حقيقت بدنهائى كه در زمين مى‏روند خدا مى‏داند، روحهائى كه از بدن فاصله مى‏گيرد و در عالم بالا مى‏رود آنها را هم مى‏داند بدنت در زير خاك مى‏رود و روحت در عرش مى‏رود. در روايت خصال شيخ صدوق است. مومن ساعت مرگش كه روحش را مى‏گيرند و به عرش مى‏برند. دست به دست اين گل عالم وجود را ملائكه به عرش خدا مى‏رسانند.

و هو معكم اينما كنتم رسيديم به نقطه حساس ايمان، مسلمان، مومن، موحد كسى است كه هميشه خداى را همراه خود و ناظر بر خود و همه ببيند يعنى بداند خدائى كه غيب است با توست هو معكم هو يعنى خدا، معكم يعنى با شما اينما كنتم هر كجا باشيد خواه زير زمين يا روى كره ماه خدا با توست باز تكرار مى‏كند والله بما تعملون بصير اى مسلمانان هر كارى بكنيد خدا مى‏بيند كار خير كن چون خدا مى‏بيند، كار شر نكن چون خدا مى‏بيند. از خدا حيا كن معنى ديندارى همين است. همين خداى را بر خود دانا و محيط بدان در هر كجا كه باشى. اگر اين طور شدى اين ايمان است در دنيا و آخرتت سعادتمند هستى تمام سعادت و خوشى در همين يك كلمه است. آنهائى كه اهل ايمان باشند (113) امنيت حقيقى در زندگى دنيا و از ساعت مرگ الى الابد براى آنها است هر چه اضطراب است در كفر به خدا است هر چه امن است در ايمان به خداى عالم است.

از چهار طريق آدمى اضطراب دارد كه بعد علاجش را هم مى‏گويم: اولين راه دلهره، بيخبرى است كه به تعبير ديگر از معماى هستى سر در نياوردن است كه منجر مى‏شود به ماليخوليا، دوم حرصها، شهوترانى‏ها ماده پرستى بى مرز و بى حد و حساب اين هم اضطراب مى‏آورد.

يكى از رفقاى ما اهل منبر بود اين كار را رها كرد رفت در شغل زمين و ساختمان اجمالاً يك وقت با خبر شديم ايشان ميليونر شده تا بالاخره از خانواده‏اش سوال شد كه ايشان كجا است؟ گفت: از وقتى كه مالش زياد شده اين بدبخت نه خوراكش را مى‏فهمد نه زندگيش را پيش از آفتاب مى‏رود بيرون ساعت يازده، دوازده شب مى‏آيد در حالى كه گيج و خسته است بعد از چندى احوالش را پرسيدم گفتند زخم معده پيدا كرده چهار ماه است گذرنامه تهيه كرده تا براى معالجه به خارج برود نمى‏تواند زيرا هر روز كارى از كارهايش را0 مى‏خواهد انجام دهد فردا برود.

شهوات هم چنين است حرص بر شكم، گاه مى‏شود خودش را فداى شكم مى‏كند.

گويند: در آمريكا (آمار هفت، هشت سال قبل است) يك ميليون و هشت هزار تختخواب براى بيماران روانى دارند همين هائى را كه اضطرابها و دلهره‏ها به فحشا و منكرات در شراب و قمار كشانده است سپس تيمارستان بعد مى‏گويند در هر دقيقه‏اى در آمريكا دو نفر ديوانه مى‏شوند، اين سالها ديگر چه خبر است؟!

# 11

بسم الله الرحمن الرحيم

هو الذى خلق السموات والارض فى ستة ايام ثم استوى على العرش يعلم ما يلج فى الارض و ما يخرج منها و ما ينزل من السماء و ما يعرج فيها و هو معكم اينما كنتم والله بما تعملون بصير له ملك السموات والارض و الى الله ترجع الامور يولج الليل فى النهار و يولج النهار فى الليل و هو عليم بذات الصدور (114).

## ذره‏اى، از علم خدا بيرون نيست

در اين آيات از اول سوره حديد تكيه روى صفت علم و قدرت است تمام صفات كماليه حق برگشتنش به علم و قدرت است واجب است بر هر مسلمانى بداند خداى عالميان دانا و تواناست هم وزن ذره (در تعبير از اين خردتر مثالى نيست) از دانش خدا بيرون نيست‏ (115) هرگاه زمستان در اتاق را باز كنند و شعاع آفتاب داخل حجره گردد، ذراتى در حركتند در نور آفتاب به قدرى كوچك است كه گاهى ديده نمى‏گردد. تا جائى كه يعلم السر و اخفى هنوز حرف نزدى خدا از دلت خبر دارد اخفى آنچه از خودت هم نهان است آن را هم خدا مى‏داند.

بدون استثناء، هيچ چيز از علم خدا بيرون نيست. واجب است يقين كنى از آن جمله يعلم ما يلج فى الارض آنچه در زمين فرو مى‏رود.

ديگر آنچه را كه به آسمانها صعود مى‏كنند شياطينند كه آنها را با تير شهاب رد مى‏كنند، ديگر ملائكه‏اند كه هر كدام مقام معينى دارند. (116)

## ملكوت اعمال مومنين، بالا مى‏رود

ديگر از امورى كه به آسمان بالا مى‏رود و در آسمان جا مى‏گيرد اعمال اهل ايمان است‏ (117) در ملكوت آسمان جاى اعمال اهل ايمان است (البته آنچه كه واجد شرائط باشد) كه در حديث معاذ ذكر شده است عملى را بالا مى‏برند ملائكه آسمان اول ردش مى‏كنند مى‏گويند: ما مامور غيبيم چون صاحب اين عمل غيبت كرده عملش بالا نمى‏رود. عمل ديگرى كه غيبت نكرده آسمان دوم معطلش مى‏كنند مى‏گويند صاحبش داراى كبر است ردش مى‏كنند. عمل ديگرى بالا مى‏رود به آسمان سوم كه مى‏رسد مى‏گويند حسود است ردش مى‏كنند. عمل ديگرى را ملك مى‏گويد من صاحب رحمم، صاحب اين عمل قسى القلب است. كسى كه قلبش قساوت دارد عملش قبول نمى‏شود (118) كسى كه رحم ندارد چه توقع رحمى از خدا دارد كه خدا رحمش بكند عملش را قبول بفرمايد. بلكه گاه مى‏شود بعضى از قساوتها علاوه اينكه نمى‏گذارد عملت بالا برود قهر خدا را به تو مى‏چشاند. عملى از اين حجابها مى‏گذرد ندا مى‏رسد ما بهتر مى‏دانيم در اين عمل ريا كرد، نظرش به ما نبود. اين انفاقى كه كرد نظرش تعريف خلق بود نه رضاى خدا.

غرضم اعمالى كه بالا مى‏رود خدا همه را مى‏داند حتى عملى كه از نظر ملائكه هم پنهان باشد.

ديگر از مصاديق ما يعرج فيها البته مراد سماء ملكوتى است ارواحى كه از قالب جدا مى‏شوند و مى‏ميرند اگر چنانچه اهل ايمان و تقوا باشد همان ساعت مرگ روحش را مى‏برند از آسمانى به آسمان ديگر تا به آسمان هفتم مى‏رساند. (119) ملائكه با چه خوشى و بهجتى روح مومن را كه تازه از بدن فاصله گرفته است به عالم ملكوت اعلى مى‏برند. اگر نعوذ بالله كافر يا گنهكار باشد، واى اگر ظالم باشد، واى اگر مال يتيم خور باشد، واى اگر قسم دروغ خور باشد، اينها وقتى مى‏ميرند به عكس، هبوط است عروج ندارد يعنى او را رو به پائين باسفل السافلين مى‏كشانند.

## احوالپرسى مرده‏ها از روح تازه مرده

در كتاب معانى الاخبار از امام صادق عليه‌السلام است مى‏فرمايد: گاه مى‏شود مومن كه از دنيا مى‏رود و پاك است او را به عالم اعلى مى‏برند و در آنجا ملحق مى‏شود به ارواح عاليه و آنها مى‏گويند تازه مهمان عزيز مكرم است مثل مسافرى كه مى‏آيد پس از حضور شروع به احوالپرسى مى‏كنند اينكه تازه مرده وارد شده در عالم ملكوت آشنايانى كه جلوتر2 مرده بودند تا او را مى‏بينند مى‏گويند خوش آمدى بگو ببينم مثلاً فلانى در چه حال است، احوال مى‏پرسند از حال زنده‏ها كه هنوز روى خاك هستند اينجا امام عليه‌السلام مى‏فرمايد اگر بگويد: خوب هستند در دنيا زنده هستند مى‏گويند: اميد است كه - ان شاء الله - به ما برسند يعنى در عالم اعلاء - ولى اگر احوال يكى را پرسيدند گفت: پيش‏تر از من مرد، آن ارواح شريفه مى‏گويند: آه، قد هوى معلوم مى‏شود اين بدبخت سرنگون شده حق الناس گردنش بوده كه گرفتار شده اگر سالم بود كه به ما مى‏رسيد سقوط كرده، عالم ملكوت سفلى رفته تا چه وقت خلاص شود آن را ديگر خدا مى‏داند (120) .

حق الناس مثل سنگى است كه به پاى مرغى بسته باشند چطور مرغ نمى‏تواند بپرد، آدمى كه مى‏ميرد اگر حق الناس بگردنش باشد نمى‏تواند بالا برود و از عقبات بگذرد.

## معيت حق، قيام هر موجودى به او است

و هو معكم اينما كنتم يعنى خدا با شماست هر كجا كه باشيد در مسجد، در بازار يا در خانه‏ (121) اگر سه نفر هستيد چهارمى شما خداست پنج نفر باشيد، خدا ششمى شماست خلاصه همه جا حاضر و ناظر است و از بندگانش جدا نيست، با آفريده‏اش هست يا من كل شى‏ء قائم به هستى هر مخلوقى وابسته به يد قدرت اوست يا من بيده ناصيتى جان من در قبضه قدرت خدا است نه قدرت خودم يك خواب و بيدارى دست آدمى نيست گاه مى‏شود دلش مى‏خواهد زود خوابش ببرد نمى‏برد، گاهى دلش مى‏خواهد خوابش نبرد يك مرتبه قهراً سرش پائين مى‏آيد خوابش مى‏برد.

بيخود آدمى را غرور گرفته است چه چيزت دست خودت است همه‏اش خدا، خدا، خداست كه همه چيزت را او مى‏داند، هر كارى را او مى‏تواند بكند قيام هر موجودى به اوست كل شى‏ء قائم به هيچ موجودى روى پاى خودش نايستاده يعنى هستيش مال خودش نيست.

## التفات به دو اسم يا حاضر يا ناظر

سهل شوشترى كه خيلى در تذكره‏ها در جلالت قدرش نوشته شده است، كرامات بسيارى از او نقل شده از آن بزرگوار پرسيدند ابتداء سلوك و انقلاب تو چه بوده؟ گفت من در سن هفت سالگى نزد دائيم بودم شبى خوابيده بودم وقت سحر بولم گرفت، از رختخواب بلند شدم رفتم بول كردم خواستم بخوابم ديدم دائيم رو به قبله نشسته عبائى به دوش كشيده عمامه‏اى پيچيده و نشسته من خوشم آمد پهلويش نشستم تا ايشان نمازش تمام شد گفت: پسر چرا نشسته‏اى؟ گفتم: خوشم آمده مى‏خواهم پهلوى تو بنشينم گفت نه برو بخواب، رفتم خوابيدم تا شب دوم باز همان موقع بلند شدم رفتم بول كردم ديدم دائيم دارد نماز مى‏خواند باز رفتم پهلويش نشستم گفت برو بخواب گفتم دوست دارم هر چه تو مى‏گوئى من هم بگويم مرا نشاند رو به قبله گفت يك مرتبه بگو يا حاضر يا ناظر من گفتم، گفت برو بخواب. شب سوم بلند شدم باز رفتم پهلويش نشستم گفت: امشب دو مرتبه بگو3 يا حاضر يا ناظر بالاخره هر شبى سه تا، يا چهار تا به آن اضافه مى‏كرد من هم خيلى خوشم مى‏آمد تا كم كم مرا واداشت به وضوء گرفتن (خوشا به حال كسانى كه در خانه هايشان پيرى است كه جوانها را به ياد آخرت بيندازد) شب ديگر هم وضوء گرفتم گفت امشب هفت بار بگو يا حاضر يا ناظر اين مرد بزرگ چه دعائى به اين بچه ياد داده يا حاضر يا ناظر اى خدائى كه همه جا هستى، اى خدائى كه همه را مى‏بينى، واجب است عقيده داشته باشى يقين كنى هر جا بروى خدا با توست.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرآن كو غافل ازحق يك زمان است |  | در آندم كافر است اما نهان است |

نه كفر به معناى حقيقى كه انكار حق است كفر به معناى ستر و پوشش است همين كه آدمى حق را پوشيد كافر شده كسى كه خداى را نديد خودش و مخلوق را مى‏بيند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر آن كافرى پيوسته بودى |  | در اسلام بروى بسته بودى |

شكر خداى را كه در نعمت را بر ما نسبت، اين همه كفر و دروغ... يك وقت بگوشت مى‏رسد حى على الصلوة مى‏دوى، مى‏آئى براى نماز، استغفار، باز مى‏روى بيرون در خانه كفر، در كوچه و بازار كفر، باز مى‏آئى مسجد، ظهر كه شد خدا را مى‏شناسى، مى‏فرمايد: نماز به منزله نهر آبى است كه از در خانه رد مى‏شود، شبانه روزى پنج مرتبه اگر كسى برود در آب و بيرون بيايد هر چه كثافت هست پاك مى‏شود غفلتها ان شاء الله پاك مى‏شود اگر مثلاً نماز نمى‏آمد كفر شخص استمرار پيدا مى‏كرد.

اگر آن كافرى پيوسته بودى يعنى اگر به ياد خدا به بركت نماز نمى‏افتادى در اسلام بروى بسته بودى اگر به بركت نماز غفلتهاى از صبح تا ظهر و از ظهر تا شب پاك نمى‏شد كجا مسلمانى باقى مى‏ماند.

خلاصه، گفت دائيم شبى دو تا يا سه تا اضافه مى‏كرد تا كار رسيد به اينجا كه ديگر من خودم بدون اينكه بروم پهلوى دائيم مقدارى كه پيش از اذان باقى مانده است بلند مى‏شدم، از همان بچگى كيف مى‏كردم تسبيح دست مى‏گرفتم و مى‏شمردم يا حاضر يا ناظر.

كلمه يا حاضر را خواستم برايتان عرض كنم براى فرزندانتان هم اين معنى را روشن كنيد بگو پسر جان هر جا بروى خدا با تو است برهان نمى‏خواهد فطرتش كافى است‏ (122) فقط تذكر مى‏خواهد.

اكتفا مى‏كنم به ذكر داستانى كه در آن عبرتى باشد براى تشويق هر كس كه ملاحظه حضور حق كند.

## آثار يك لحظه ملاحظه حضور خداوند

ابن جوزى نقل كرده است و ديگران - و در كتاب فضائل السادات آنجا كه نقل مى‏كند از كتابهاى متعدده از يكى از اخيار كه گفت: در بازار مصر رد مى‏شدم رسيدم به آهنگرى (البته آهنگريهاى سابق كه كوره داشتند) مى‏گويد ديدم اين جناب آهنگر موقعى كه مى‏خواهد آهن تفتيده را از كوره در آورد دستش را مى‏كند در كوره و آهن را بيرون مى‏آورد مى‏گذارد روى سندان آن وقت مى‏كوبدش. تا اين منظره را ديدم حيران و متحير همانجا استادم تا استاد فارغ شد. از من سوال كرد چه مى‏خواهى كه اينجا مدتى است ايستاده‏اى؟ گفتم معذرت مى‏خواهم چيز عجيبى از تو ديده‏ام. پس از اصرار زياد گفت: حقيقتش اين است در جوانيم قحطى شده بود يك زن علويه‏اى همسايه‏ام بود و آن زن عائله هم داشت، در اثر قحطى و بيچارگى پيش من آمد و مطالبه طعام كرد ديدم خيلى زيباست مطالبه عمل حرام را از آن زن بيچاره كردم آن زن نپذيرفت رفت، مرتبه ديگر گرسنگى طورى بيچاره‏اش كرد كه تسليم شد و گفت حاضرم ولى به يك شرط گفتم چه؟ گفت: به شرط اينكه چون من آبرو دارم، مرا جائى ببرى كه هيچكس خبردار نگردد من هم قبول كردم گفتم برايت جائى معين مى‏كنم كه هيچكس نباشد، وقت را معين كردم همه را بيرون كردم خانه خلوت شد هيچكس غير از من وزن محترمه (علويه صالحه) نبود زن آمد: او را به اطاق بردم تا دست به سويش دراز كردم ديدم لرزيد، وحشت كرد گفتم چيست؟ گفت: مگر قول ندادى جائى مرا ببرى كه كسى نباشد؟ گفتم نگاه بكن هيچكس نيست. زن گريه كرد گفت خدا هم نيست؟ تا زن گفت خدا هم نيست، من هم لرزيدم گفتم اى زن والله من بايد بلرزم من بايد بترسم من گنهكارم، من مقصرم تو زن پاكدامن را خواستم آلوده سازم تو چرا بترسى؟ خيلى گذشته است ملاحظه حضور رب العالمين را كردم او را با كمال احترام آوردم آنچه كه رفع احتياجش مى‏شد مجانا به او دادم گفتم برو به امان خدا - اين زن علويه صالحه دعا كرد گفت الهى چنانى كه مرا به آتش نسوزاندى خدا آتش دنيا و آخرت را بر تو حرام كند. از آن روز تا به حال آتش دنيا مرا نمى‏سوزاند ديگر نمى‏دانم آتش جهنم و آخرتم چه مى‏شود؟ ولى اميدوارم به حق جده‏اش كه آتش آخرت هم مرا نسوزاند.

غرضم ملاحظه حضور است تا گفت خدا حاضر است زود تسليم شد و قبول كرد قسمت عمده عذابهاى جهنم مال قلدرها است. لكن خدا خودش مى‏داند من و شما ملاحظه‏اى داريم و عذابهاى او را سبك نمى‏شماريم لكن زورمان به نفسمان نمى‏رسد. غم دلت را باز كن و بگو.

دمى با حق سخن باراز مى‏گويى الهى رحمتت درياى عام است اگر آلايش خلق گنهكار نگردد تيره آن دريا زمانى

غم ديرينه دل باز مى‏گويى وز آن جا قطره‏اى ما را تمام است فرو شوئى در آن دريا به يك بار ولى روشن شود كار جهانى

لا يمكن الفرار من حكومتك‏ (123) از هر كس فرار كنيم از قدرت و حكومت تو فرار نمى‏توانيم بكنيم فقط خوشحالى ما اين است كه وقت مرگ تو با ما هستى، سرازيرى قبر، محشر، فريادرس ما تو هستى.

وقتى از شكم مادر متولد شدى چطور خدا مهر تو را در دل بستگانت قرار داد حالا مى‏خواهى در دل خاك فرو بروى مهربانها با تو هستند، بستگانت با تو هستند، تا كار مى‏رسد به جائى كه تو را مى‏برند به عرش، آنجا كه حسين عليه‌السلام است. امام صادق عليه‌السلام مى‏فرمايد: الان حسين نزد عرش است قرآن هم مى‏فرمايد: يا ايتها النفس المطمئنة ارجعى الى ربك راضية مرضية فادخلى فى عبادى (يعنى فى آل محمد) و ادخلى جنتى‏ (124) اى كسى كه يك عمر راه بندگى را طى كردى، راه تقوا را از كف ندادى فادخلى فى عبادى يعنى اميرالمؤمنين سيدالمتقين عليه‌السلام حسن عليه‌السلام حسين عليه‌السلام ايشان بندگان شايسته خدا هستند تو هم به آنها ملحق شو.

ساعت مرگ آدمى اگر با هوش باشد اين معنى را حس كند كه خدا با او است تنها نيست، به مرگ نيست نمى‏شود، خوشا به حالش.

# 12

بسم الله الرحمن الرحيم

و هو معكم اينما كنتم والله بما تعملون بصير له ملك السموات والارض والى الله ترجع الامور يولج الليل فى النهار و يولج النهار فى الليل و هو عليم بذات الصدور (125) .

## ديدن، تنها از راه چشم نيست

والله بما تعملون بصير باز هم تأكيد مى‏فرمايد به اينكه خدا مى‏بيند علاوه بر اينكه در محضر خدا هستيد خدا هم به كارهايتان بيناست اين كلمه بصير يعنى بينا، دانا، و دانستن همه امور را شامل مى‏گردد كه از آن جمله انسان است.

آدمى مانند ساير حيوانات براى ديدن محتاج به وسيله‏اى است كه چشم باشد، از مور ضعيف تا فيل كذائى برايشان چشم خلق كرده و اين چشم براى ادراك ماديات است كه سفيدى، سياهى، قرمزى، فرق بين زن و مرد پير و جوان را از اين روزنه بفهمد لكن خيال نكنيد ديدن منحصر به اين آلت است خداى عالم مى‏بيند اما نه تنها ظاهر را بلكه زير پرده‏6 را، ته دلت را مى‏داند گذشته و آتيه را مى‏داند و مراد به ديدن خدا، دانائى است نه به اين چشم، خدا چشم ندارد چون ماده نيست، خدا چشم خلق كن است بدون اينكه چشم داشته باشد به خودى خود مى‏بيند، مى‏داند يعنى علم دارد، مخلوق بايد برايش چشمى خلق بشود تا از اين دستگاه عكاسى ادراك بعضى از جزئيات را بنمايد ولى خدا احتياجى به چشم ندارد خودش دستگاه آفرين است چشم درست كن است اگر احتياج به چشم داشت ديگر چشم آفرين نمى‏گرديد و ادراك هم اختصاص به اين چشم ندارد منتهى در عالم ملك (ماده) جريان قانون الهى بر اين شده است كه آدمى و حيوانات اگر بخواهند رنگ و شكل و صورت را ببينند از اين دستگاه عكاسى چشم ببينند و اما وقتى جان از اين بدن جدا شد ديگر بينائيش احتياج به اين چشم ندارد زيرا مجردات در ادراك قوى‏ترند، آدمى وقتى كه مى‏ميرد اين چشم ظاهرى بسته است اما جمال اسدالله الغالب على بن ابى طالب عليه‌السلام را مى‏بيند روحش مى‏بيند، ملكوت اعمال را مى‏بيند، گوش ساعت مرگ ضايع شد اما سامعه‏اى كه در ذات آدمى است كه علم و ادراك باشد صداها را مى‏شنود، مى‏فهمد زبان به مرگ برطرف مى‏شود اما خود روح نطق دارد.

## نتيجه استهزا به حديث پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

در كافى سبب اين روايت را چنين نقل مى‏كند: جمعى به منزل حضرت سجاد عليه‌السلام آمده بودند براى استماع حديث به امام اصرار كردند كه آقا حديثى از قول جدتان برايمان بگوئيد. امام سجاد عليه‌السلام اين حديث را عنوان كرد:

رسول خدا فرمود: محتضر روحش بالاى بدنش است وقتى جنازه‏اش را از خانه بيرون مى‏آورند روح كه بالاى بدن است متوجه مى‏شود، به بستگانش مى‏گويد اى بستگان من يا اهلى و يا ولدى لا تلعبن بكم الدنيا كما لعبت لى مال جمعته من حله و غير حله لكم فالمهنا لكم و التبعة على اين جناب ميت روى نعشش فرياد مى‏زند اى باقى ماندگان من، شما مثل من بدبخت، گول دنيا را نخوريد، ديديد كه چقدر من زحمت كشيدم، از حلال و حرام و مخلوط همه را جمع كردم، حقوق واجبه را ندادم حالا كه مى‏خواهم بروم، خوش گذرانى‏ها با ديگران است ولكن حسابش به گردن من بدبخت است. گوارائى و خوش گذرانى براى وارثهاست، حساب و كتاب هم به دوش آقاى حاجى بدبخت.

تتمه حديث را بگويم: امام وقتى اين حديث را نقل كرد در مجلس، ضمره مردكى بوده كه ايمان درستى نداشت. اين بدبخت در مجلس مسخره كرد گفت آيا مرده حرف مى‏زند؟ فرمود: بله گفت: اگر حرف مى‏زند پس فرار بكند، كارى بكند كه نگذارد او را در قبر ببرند. امام سجاد عليه‌السلام را خيلى ناراحت كرد. فرمود چه بكنيم اگر ساكت بنشينيم كه مى‏گويند بخل كرد چرا حديث را برايمان نمى‏گويد اگر هم بگويم چنين استهزاء مى‏كند.

مجلس گذشت، راوى ابو حمزه است. گويد: چند روز بعدش از خانه بيرون آمدم، شخصى به من رسيد گفت البشاره ضمره مرد. آن شخصى كه راجع به گفتگوى روح فوق جسد استهزاء كرد ابو حمزه گفت تا شنيدم گفتم بروم ببينم چه مى‏شود؟ وضع چطور است. رفتم تشييعش بعد از اينكه غسل و كفنش كردند در گور كه خواستند او را ببرند من رفتم جلو شايد در گورش چيزى بفهمم صورتش را روى خاك گذاشتم خواستم بالا بيايم ديدم لبش مى‏جنبد گوش كردم ديدم مى‏گويد: ويل لك يا ضمرة واى بر تو اى ضمره، ديدى صدق كلام رسول خدا را؟ خودش داشت به خودش مى‏گفت، بالاخره ابو حمزه مى‏گويد: لرزيدم بيرون آمدم مستقيماً آمدم خدمت امام سجاد عليه‌السلام عرض كردم آقا از تشييع جنازه اين منافق مى‏آيم و خودم شنيدم ناله‏اش را در قبر كه مى‏گفت واى بر تو اى كسى كه استهزاء مى‏كردى حالا رسيدى به آنچه كه پيغمبر خدا فرموده‏ بود (126).

خواستم بگويم بينائى، شنوائى و گويايى اختصاص به چشم و گوش و زبان ندارد خود روح آدمى بدون چشم ممكن است ببيند بدون گوش، يا زبان ممكن است بشنود يا بگويد در خواب كه خوب آشكار است چقدر حرف مى‏زنى ولى زبانت ساكت است غرضم وقتى مى‏گويند خدا مى‏بيند، به بينائى چشم خودت قياس نكن، خدا علم دارد در محضرش همه چيز حاضر است.

والله بما تعملون بصير معنى بصير كه معلوم شد يعنى خدا علم به مبصرات دارد مى‏بيند نه به چشم تمام كارهاى بشر، رفتارهايش و بالاترش آنچه به دلش مى‏گذرد يعلم السر و اخفى تمام امور را مى‏داند.

## حياء در محضر پروردگار نتيجه ايمان

خدايا خودت ايمانى بده كه دائما تو را همه جا حاضر و ناظر ببينيم و آنگاه به واسطه اين علم و ايمان، حيائى در ما پيدا شود. حياء لازمه ايمان است هر كس يقين كرد كه خدا او را مى‏بيند تو را به خدا آيا ديگر خيانت مى‏كند؟ در خانه‏اش هم باشد تنها كه باشد پيش خدايش حياء مى‏كند: حياء صفت كمالى است كه خدا در ضمير آدمى قرار داده كه به بركت آن جلوى فسادها گرفته مى‏شود، به بركت شرم حضور خالق حياء مى‏كند خدائى كه محيط برماست، زمين و آسمان لشكر او هستند اراده كند شخص به زمين فرو مى‏رود مى‏ترسد و مى‏لرزد اگر در تنهائى باشد يا غير تنهائى هيچ فرقى نمى‏كند اين صفت چه وقت پيدا مى‏شود؟ وقتى كه آدمى يقين كند هو معكم هر جا هستى خدا با توست مثل داستانى كه ديروز گفتم قضيه آهنگر در پنهانى بود ولى حيا كرد.

والله بما تعملون بصير اين آيه شريفه بشارت است براى اهل ايمان و تهديد است براى اهل فسق. اى مؤمن البشاره كه خدا همه كارهاى خوبت را مى‏بيند، اى روزه خور و بى نماز به تو بگويم خدا همه چيزت را مى‏داند هم بشارت است و هم انذار است.

## معاد همان مبدأ است

له ملك السموات والارض و الى الله ترجع الامور از براى خداست ملك آسمانها و زمين و تنها به سوى خدا بر مى‏گردد تمام كارها و در سوره الشورى مى‏فرمايد: الا الى الله تصيرالامور بدانيد تمام كارها به خدا بر مى‏گردد. در آيه قبل هم فرمود: له ملك السموات والارض اينجا هم مى‏فرمايد: له ملك السموات والارض آيه اول راجع به ابتداى هستى است و آيه‏اى كه حالا مى‏خواهيم شروع كنيم راجع به نهايت هستى است آن آغاز است اين رسيدن به غايت است، آن مبدأ و اين معاد است. اول فرمود خداى عالم ملك آسمان و زمين دست اوست حيات و موت هم دست اوست اين از ابتدا است اين ابتداى آفرينش است بعدش چطور؟ بعدش هم ملكش است بعد از خلق هم ملك، ملك خداست، حكومت، حكومت خداست كارها هم بر مى‏گردد به خدا، ابتدا از خدا انتها هم از خدا انا لله و انا اليه راجعون چنانى كه ملكش بود از اول، بعد8 هم تا قيامت ملكش است خصوص وقتى كه قيامت را برپا مى‏كند كارها را بررسى مى‏فرمايد. ميزانهاى عدل را بر پا مى‏دارد (127) تمام كارها رجوعش به خداست صدوراً و بقائاً و نتيجتاً همه‏اش به خدا بر مى‏گردد فرض كنيد اين آپولو واقعاً اگر كسى دقيق شود اين هم الى الله ترجع الامور اين چيست؟ قطعات آهن، فلزات، معادن اينها را چه كسى آفريده؟ خدا. برق و بخار و قوه‏اى كه آن را بالا ببرد مى‏خواهد، برق كجاست؟ خدا در اجسام قرار داده چيز ديگرى لازم دارد و مغزهاى حسابگرى كامپيوترى لازم دارد كه حساب كند اين آپولو در ساعت، چقدر مى‏تواند بالا برود از زمين تا ماه سيصدهزار كيلومتر است كامپيوتر ساز را چه كسى بايد بيافريند؟ خدا.

هر كارى را كه حساب كنيد صدوراً به خدا بر مى‏گردد خودتان بنشينيد حسابش بكنيد چنانچه غايت و نتيجتاً نيز همه به خدا بر مى‏گردد ناچارم مطلب را روشن‏تر كنم خاك و هوا و آب مى‏شود ميوه و گياه آنها هم مى‏شود خوراك حيوان، آنگاه حيوان مى‏شود خوراك انسان، انسان را هم خدا مى‏بردش‏ (128) در عالم قرب خودش كه هيچ چشمى نديده و هيچ گوشى نشنيده اينها همه فداى آدم، اينها همه فانى در آدم و آدم باقى به بقاء الله، برگشتش به خدا شد.

قوس صعود و نزول كه بالاخره مبدأ، خدا و مرجع، خدا اول خدا، آخر خدا اليه ترجع الامور اليه براى حصر است منحصراً همه كارها به خدا بر مى‏گردد و بس - هر نفسى، هر چه كرده، پاداش داده مى‏شود به تمام كارهاى هر فرد فردى رسيدگى مى‏شود (129) از قلم نمى‏افتد اگر ظلمى به كسى كرده محاكمه‏اش مى‏كنند به قول حضرت زينب عليها‌السلام به يزيد فرمود: به همين زودى محكمه‏اى به پا مى‏شود كه در آن محكمه دشمن تو، به پا كننده اين محكمه، جدم خاتم انبياء محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است خون حسين عليه‌السلام خون محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است بايد روز قيامت حق هر ذيحقى از ظالم گرفته گردد به صاحب حق داده شود (130) .

خدا سوگند ياد فرموده از ستم ستمگرى در نمى‏گذرم. در ملك خدا كسى را بكشند چه كسى بايد تلافى بكند؟ خدا، چون در ملك او شده است بلكه در بعضى از امور در همين‏9 دنيا هم مكافاتهائى داده مى‏شود باز آن هم، از خداست.

## فرق ميان مكافات و مجازات

گاهى براى آدمى مشتبه مى‏شود مكافات و مجازات اگر كسى به مادرش اذيت كرد، مجازاتى دارد و مكافاتى، مجازاتش بعد از مرگ است، همان عذابهائى كه در قرآن و اخبار خبر داده شده براى عاق والدين مكافاتى جداگانه در دنيا دارد، اولين اثرش اين است كه عمرش كوتاه مى‏شود هر كس پدر و مادر را دل شكسته كرد تا برسد به كشتن، عمرش كوتاه مى‏شود ديگر آنكه عاقبت به شر مى‏گردد.

## كشته شدن متوكل به دست پسرش

مى‏گويند متوكل عباسى خيلى بى حيا بود و از دشمنان سخت فاطمه عليهاالسلام و على عليه‌السلام در مجلسش از بس بدزبان و رذل بود بيشتر وزراء هم با او دشمن بودند از جمله كسانى كه دشمن او شد پسرش بود بالاخره به پسرش فحش مى‏دهد، پسرش تصميم به كشتنش مى‏گيرد به قاضى وقت گفت: اگر كسى به فاطمه زهرا عليها‌السلام جسارت كند حكمش چيست؟ گفت: فاطمه زهرا عليها‌السلام كسى است كه خدا در قرآن گواهى به عصمت او داده اگر كسى جسارت به ساحت قدس فاطمه كند مثل اين است كه قرآن را منكر شده كافر است و كشتنش جايز است. گفت به فتواى خود شما من امشب مى‏خواهم پدرم را بكشم زيرا كه خودم بگوش خودم شنيدم كه اين ملعون به صديقه طاهره عليها‌السلام جسارت كرده است.

غرضم جواب قاضى است، قاضى گفت: بلاشك درست است كشتنش حلال است اگر هم بكشى در كشتنش ثواب است اما با همه اينهائى كه گفتم اگر پدرت را كشتى عمرت كوتاه مى‏شود بالاخره پدر ملعونش را تكه تكه كرد خودش هم نشست به تخت سلطنت، شش ماه هم بيشتر طول نكشيد كه خودش هم كشته شد اجمالاً خواستم بگويم هر چند قتلش به جا بود اين اثر وضعى است مكافات است معنى مكافات غير از مجازات است جزاى عمل آن آخرت است ولكن بعضى اعمال است آثارى هم خواهى نخواهى در دنيا دارد هر چند به حق باشد اين اثر وضعى را دارد يا مثلاً فرض كنيد كسى قسم دروغ بخورد قطعاً يكى از آثارش كوتاهى عمر است مگر كارهاى نيكى بكند كه اثر وضعى آن برداشته شود اينها مكافات است پس اين هم از خداست.

## سر بريدن به جاى سيلى خوردن

داستان عجيبى است واقعاً شيرين، نسبت به ابن مسعود و ابوجهل، در مكه معظمه كه عدد مسلمين كم بودند سوره الرحمن نازل شد پيغمبر اكرم رو كرد به آن چند نفر مسلمان فرمود: كدامتان حاضريد برويد اين سوره را بر مشركين بخوانيد اميرالمؤمنين نبود. ابن مسعود گفت: من حاضرم و عبدالله بن مسعود از مسلمانهاى پاكدامن بلكه قبول ولايت كننده و شيعه على است. بنده خدا كوچك و ضعيف الجثه بود مسخره‏اش مى‏كردند. رسول خدا مى‏دانست كه بالاخره ابن مسعود طاقت ندارد فرمود بنشين. كدامتان هستيد اين سوره الرحمن را ببريد و بر مشركين بخوانيد؟ باز ابن مسعود گفت من. مرتبه سوم رسول خدا قبول كرد. ابن مسعود آمد در مسجد، ابوجهل و ديگران هم‏0 نشسته‏اند. با رشادت شروع به خواندن كرد (131) ابوجهل معطلش نكرد فقط يك سيلى به اين بيچاره زد صورت و گوشش زخم شد و خون جارى گرديد و به سختى به زمين افتاد بعد از ساعتى كه به حال آمد بلندش كردند و با اين منظره رقت بار پيش رسول خدا آوردند. فرمود: چطور شده گفت: ابوجهل يك سيلى زد اينطور سرم آمد. رسول خدا فرمود من گفتم تو نرو چون طاقت ندارى ولى بالاخره اينجا جبرئيل تبسمى كرد و سرش را نفرمود تا آخر كار الى الله تصيرالامور و الى الله عاقبة الامور آخرش چه وقت بود؟ ظاهراً در سنه دو هجرى يا كمتر، در مدينه منوره در وقتى كه لشكر ابوسفيان و ابوجهل حمله كردند و در بدر با مسلمين جنگيدند و فتح با مسلمين شد، مسلمين عده‏اى از آنها را كشتند و هفتاد نفر را اسير كردند در اين جبهه جنگ از كسانى هم كه كشته شد ابوجهل بود. پيغمبر خدا ديد ابن مسعود نشسته نمى‏تواند برود جبهه جنگ چون كوچك و ضعيف بود، فرمود ابن مسعود كارى مى‏گويم بكن، خيلى كار شيرينى، رسول خدا يادش داد فرمود: شمشيرى بردار برو در ميدان جنگ هر كافرى را كه ديدى افتاده زخم كارى خورده مردنى است سرش را ببر. ابن مسعود هم اطاعت كرد شمشير را برداشت آمد در جبهه جنگ همينطور تماشا مى‏كرد ببيند كجا كافرى افتاده برود سرش را ببرد كه زحمتى هم نداشته باشد يك دفعه چشمش به ابوجهل افتاد ديد همان ابوجهل كذائى افتاده، زخم كارى هم خورده لكن له خوار خر و پفى مى‏كند. ابن مسعود از صدايش ترسيد كه اگر برود سرش را ببرد شايد حركتى بكند و ابن مسعود را از بين ببرد از همان دورها نيزه‏اى كه دستش بود دراز كرد سرنيزه را گذاشت در گلويش فشار داد ديد نمى‏تواند تكان بخورد كاملاً مناسب سر بريدنش است نزديك آمد ديد كارش خلاص است فقط منتظر است كه ابن مسعود با كمال آسانى سرش را ببرد ابن مسعود چقدر كوچك بوده و چقدر ابوجهل بزرگ بوده كه مى‏گويند: به سختى رفت بالاى روى سينه‏اش نشست مردك يك مرتبه چشمش را باز كرد زبانش را بيرون آورد گفت: اى بچه چوپان (اين مردك نفس آخرش هم دارد چه كبرى به خرج مى‏دهد) از جاى سختى بالا رفتى. جناب ابن مسعود هم فرمود آمده‏ام براى اينكه خلاصت كنم گفت حالا كه مرا كشتى و رفتى به صاحبت بگو، اى محمد! من حالا كه مى‏خواهم بميرم از تو كسى نزد من بدتر نيست من دشمن‏ترين خلق با تو هستم بعد وقتى كه به رسول ا گفت، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: او بدتر از فرعون است. فرعون وقتى خواست غرق بشود گفت ايمان آوردم‏ (132) ولى اين بدبخت مرگ را مى‏بيند كفرش بيشتر مى‏شود بعد ابوجهل نگاه كرد ديد اين كارد گاوكشى كه دست ابن مسعود است هم كاردش كند است و زورى هم ندارد كله گنده اين مردك را ببرد. فهميد كه با شكنجه سرش بريده مى‏شود گفت ابن مسعود كاردت مناسب سر من نيست بينداز دور با شمشير خودم سر من را بايد ببرى، ابن مسعود هم شمشير خودش را برداشت كه هم تيز و هم زود اين سر را خلاص مى‏كند اجمالاً سر را بريد از سينه‏اش پائين آمد. حالا فتح كرده مى‏خواهد سر ابوجهل را ببرد زورش نمى‏رسد ناچار شد رفت كارد گاوكشى خودش را آورد و گوشش را سوراخ كرد بندى پيدا كرد در گوشش كشيد آن وقت طناب را گرفته و كشيد تا آورد جلوى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وقتى آورد رسول خدا تبسمى كرد فرمود (133) :

يادت مى‏آيد آن روزى كه همين ابوجهل سيلى به تو زد گوشت را خون آلود كرد، حالا تو هم امروز خوب گوشش را زخم كردى اينها نه اينكه جزاى ابوجهل است گفتم مكافات است لذا كليت هم ندارد بلى گاهگاهى براى ناظرين عبرت شود و تقويت ايمانها گردد تا بشر بداند كره خاك صاحب دارد، مثل كره‏هاى ديگر مالك دارد اگر انتقام نكشد خودش ظالم است چنان كه در روايت دارد (134) . در محضر خود او اين جنايتها مى‏شود در ملكش واى بر تو اى آدم ظالم، هر كه باشى و هر نوع ظلمى باشد و هر چند پر كاهى نسبت به حيوانى باشد كه به ظلم از او بگيرى.

زين العابدين عليه‌السلام در سفر حج بر شتر سوار است شتر را آزاد رها كرده از جاده كمى كج شد سر كرد در خارها و سرگرم خوردن شد، مقدارى معطل كرد امام ديد از قافله باز مى‏ماند تازيانه را بلند كرد كه بزند يك دفعه خودش را گرفت فرمود: لولا القصاص اگر نبود ترس از تلافى! بالاخره نزد (135) .

لعنت خدا بر تو اى ظالمى كه مظلومى را سيلى بزنى، به قدرى سيلى اثرش زياد است كه ديه‏اش نسبت به اعضاء ديگر دو برابر است يعنى اگر كسى پاى كسى را زخم كند مجروح كند ديه‏اش يك مثقال و نيم طلاست يا اگر بزند كه جايش سياه شود واجب است سه مثقال طلا ديه بدهد اين حكم نسبت به صورت دو برابر مى‏باشد سيلى به طور كلى حرام است هر چند طرف، خائن هم باشد هيچ كس حق سيلى زدن ندارد.

وقتى كه به امر پروردگار حاكم عادل امامان و پيغمبران ميزانهاى عدل را برپا مى‏دارند (136) .

نمى‏دانيم وقتى كه ما را در آن محكمه حاضر مى‏كنند چه كنيم؟

واى از زبان هر كدام از ما كه چقدر تهمت زده‏ايم و يادمان هم نيست اينها همه حساب دارد تو يادت رفته خدا كه يادش است، تو بى خبرى، اما در نامه عملت كه ضبط و ثبت است.

چاره‏اى نيست جز آنكه به خودش پناهنده شويم در اين شبها با زين العابدين عليه‌السلام هم ناله كرديم و من ايدى الخصماء غداً من يخلصنى چه كسى از دست صاحبان حقوق و مدعيان مرا مى‏رهاند؟ (جز تو پروردگارا. )

# 13

بسم الله الرحمن الرحيم

له ملك السموات والارض و الى الله ترجع الامور يولج الليل فى النهار و يولج النهار فى الليل و هو عليم بذات الصدور آمنوا بالله و رسوله و انفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه فالدين آمنوا منكم و انفقوا لهم اجر كبير (137) .

## علل و معلول محكوم اراده خدا

آسمان و زمين منحصراً ملك رب العالمين است و بس. شريك ندارد براى هيچ مرتبه‏اى از مراتب خلقت، ملك نيست يك اراده در تمام اين عالم هستى حكومت مى‏نمايد با حفظ سلسله علل و معلول نه اينكه ما منكر علت و معلوليم يعنى آتش بلاشك آلت سوزاندن است، برق علت روشنائى است لكن چه كسى اين را چنين قرار داده است حرف ما اين است علل و معلول در تحت يك قدرت است خداست كه آتش را سوزان قرار داده است و آب را تر و سيراب كننده قرار داده است و الى الله ترجع الامور و به سوى خدا همه چيز بر مى‏گردد به شرحى كه روز گذشته ذكر گرديد.

## اختلاف روز و شب آيه عظيم خدا

رشته ديگر از ملك داريش كه گواه صدق است بر نفوذ مشيت و كمال قدرت و حكمتش كه در چند جاى قرآن ذكر فرموده موضوع اختلاف شب و روز است اينجا مى‏فرمايد: يولج الليل فى النهار ايلاج به معناى ادخال است داخل مى‏كند روز را در شب و داخل مى‏كند شب را در روز اين معنى كه عبارت باشد از اختلاف شب و روز و درهم شدن آن دو، روز برود در شكم شب و شب برود در شكم روز، در دستگاه خلقت اگر كسى اين معنى را دقت كند اختلاف روز و شب در دو جهت خوب آشكار مى‏گردد جهت اول در حركت وضعيه است يعنى حركت شبانه روزى كه كره زمين يك دور به دور خودش مى‏گردد كه هر ثانيه‏اى چهار فرسخ طى مى‏كند اين حركت وضعيه كه به مدت بيست و چهار ساعت است دائماً در اين كره زمين شب و روز است - اول آفتاب، پيش از ظهر، عصر، مغرب، عشا، نصف شب، اذان صبح دائماً روى كره زمين است - باز صريحتر بگويم و مثال بزنم، شيراز وقتى كه آفتاب مى‏زند در آن هنگام جاهائى است كه يك ساعت از آفتاب گذشته، دو ساعت، پنج ساعت جاهائى است كه ظهر است روى همين كره زمين جاهائى است كه وقتى شيراز اول آفتاب است آنجا اول غروب است جاهائى است كه تازه آنجا نصف شب است اينجا اول روز است هم اكنون تقريباً يك و نيم يا دو ساعت بعد از ظهر است كه در مسجد جامع نشسته‏ايد روى كره زمين جاهائى است كه عصر است بعضى جاها الان غروب مى‏شود بعضى جاها الان عشاء است، الان در سمت آمريكا جاهائى است‏3 كه نزديك به نصف شب است آن طرف كره زمين الان شب است حدود چين و ژاپن مى‏باشد كه الان آفتاب مى‏خواهد غروب كند. مصر با ما دو ساعت تفاوت دارد هر جائى يك طورى است. غرضم مسأله دخول روز در شب است آفتاب طالع مى‏شود و تاريكى شب را از بين مى‏برد تا وقتى كه خواست غروب بكند آفتاب كه غروب كرد تاريكى پيش مى‏آيد يولج الليل فى النهار ظلمت شب پيش مى‏آيد تا ده ساعت يا بيشتر از دوباره شروع مى‏شود دائماً روز و شب تداخل مى‏كنند ظلمت شب و نور روز در هم مى‏روند و يولج النهار فى الليل.

و اما نسبت به حركت شمالى به جنوبى و جنوبى به شمالى، كره زمين كه از آن حاصل مى‏گردد فصول اربعه، بهار و پائيز و زمستان و تابستان اين چهار فصل پيدا مى‏گردد. در اين چهار فصل ميزان روز و شب عجيب و دقيق است از اول پائيز (اعتدال خريفى) شبها شروع مى‏شود به بلند شدن، روزها به كوتاه شدن، تا سه ماه اينطور است شبها بلند روزها كوتاه مى‏گردد شبها مى‏شود دوازده ساعت و ربع تا آفتاب بزند قريب چهارده ساعت شب طول مى‏كشد روز به عكس مى‏شود ده ساعت، سه ماه هم به تدريج كوتاه مى‏گردد از روز كم مى‏گردد تا اول بهار (اعتدال ربيعى) شبها كوتاه و روزها بلند آنهم باز تا سه ماه و از اول تابستان روزها كوتاه و شبها بلند مى‏شود تا اول پائيز، اى كسى كه چهل، پنجاه سال از عمرت مى‏گذرد، آيا هيچ وقت شد اين نظم تغيير بكند، نامنظم بشود دائماً اين نظم و اختلاف بين روز و شب، بلندى روز، كوتاهى شب و برعكس از اول خلقت تا حالا بوده و خواهد بود لذا مى‏توانند تقويم و ساعات سالهاى آتيه را به خوبى معين نمايند.

## خدا به صفاتتان آگاه است

والله عليم بذات الصدور ختم مى‏فرمايد آياتى كه دلالت بر اسما و صفاتش دارد، به صفت علم، باز تكرار مى‏كند بدانيد خدا عالم است، خدائى كه اين دستگاه منظم را مرتب كرده مى‏داند، قبلاً فرمود كه: بما تعملون بصير به كارهايتان خدا داناست اينك مى‏فرمايد: بذات الصدور ذات صفت براى موصوف محفوظ است يعنى بخصلة ذات الصدور خصلتى كه در سينه‏ها نهان است خدا آن را هم مى‏داند.

روايت جالبى است قسمتى از آن را به مناسبت بگويم راجع به سه نفر مشرك كه تصميم گرفته بودند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ناگهانى بكشند اميرالمؤمنين عليه‌السلام به امر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يكى را كشت و دو نفر ديگر را گرفت و آورد نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم محل شاهد اينجاست هر چه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اصرار فرمود اسلام بياورند نپذيرفتند، لذا بت پرست كه تصميم كشتن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را دارد بايد او را بكشند، ماده فساد است.

فرمود: ببريد او را بكشيد، دومى هم گفت: پس از رفيقم نمى‏خواهم زنده بمانم، مرا هم به او ملحق كنيد تا بردند او را بكشند جبرئيل نازل شد عرض كرد يا محمد او را نكشيد چون سخى است مهمان دوست است، خصلتى دارد كه خدا آن را دوست دارد، ديگر آنكه حسن خلق دارد رفتند و آزادش كردند گفت: چطور شد مرا نكشتيد فرمود وحى خدا بود عين واقع را فرمود، خداى من به من خبر داد كه تو اين خصلتها را دارى. گفت: به خداى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قسم، هيچ كس اين خصلتهاى مرا خبر نداشت و همان موقع‏4 مسلمان شد شهادتين را به زبان جارى كرد (138) اگر بگويم خصلتهاى خوبش او را به اسلام هدايت كرد دور نگفته‏ام چنانكه خصلتهاى زشت آخرش به كفر مى‏كشاند و بى ايمان از دنيا مى‏برد.

## پس به چنين خدائى ايمان آوريد

آمنوا بالله و رسوله در اين شش آيه خداى عالم مقدارى از اسماء و صفاتش را ذكر فرمود خصوصاً در مسأله علم و حكمت چند بار تكرار كرد، پس نتيجه اين مى‏شود: حالا كه دانستى از روى نظم و برقرارى هر چيز، عالم مربوط به يكى است كه آن خدا باشد، بيائيد به چنين خدائى ايمان بياوريد آمنوا خطاب به مسلمانها است اقرار و شهادت دادن به زبان كافى نيست، حتى با كمى اقرار به قلب باز هم اين ايمان نيست ايمان به معناى گروش است، ايمان يعنى آدمى دلش با خداى عالم راهى پيدا بكند در هر حالى خودش را محتاج به او بداند. در قرآن مى‏فرمايد: اى مومنين، بيائيد حالا ديگر ايمان بياوريد (139) اى كسانى كه به زبانتان مى‏گوئيد لا اله الا الله بيائيد و به قلبتان ايمان بياوريد به آنكه همه چيزتان از اوست بايد توجه و علاقه داشته باشيد تو كه علاقه‏ات به صدها چيز است، اميدت به صدها سبب است، به همه اميد دارى مگر به خدا، از همه مى‏ترسى مگر از خدا، خضوع و خشوع براى همه مى‏كنى مگر براى خدا، دعوى ايمانت كدام است؟!

## خشوع براى منعم حقيقى و منحصر

بايد تنها براى خداى خودت خاضع باشى، در دعاى ابو حمزه مى‏خوانيد: سيدى انا القليل الدى كثرته انا الضعيف الذى قويته خداى من، من همان بچه در قنداقه‏اى هستم، ضعيفى بودم كه يك پشه را نمى‏توانستم از خودم دور كنم. آدمى تا نعمت از او نگيرند قدرش را نمى‏فهمد، دست و زبان و پا، چه نعمتى است؟ حالا نمى‏فهمى اگر مى‏خواهى قدرش را بفهمى به كسى كه كور است بپرس چشم چيز خوبى است يا نه؟ آن وقت قدرش را بفهم، آقايان، خانمها نعمت خدا را منكر نشويد گناه خدا نكنيد به زبانى كه خدا داده گناه خدا نكنيد نعمت‏هاى خدا را يادآور شويد انا القليل الدى كثرته وقتى من آمدم بچه‏اى بيش نبودم، حالا چند اولاد پديد آمده خدايا تو زيادم كردى انا العارى الدى كسوته‏ (140) خدايا من برهنه آمدم چطور خدا لباس براى تو تدارك كرد از پشم حيوانات از نباتات و اخيراً از نفت، تمامش از خداست. او به بشر الهام مى‏كند بشر هم درست مى‏كند مى‏گويند نوعاً لباسهاى امروز را از نفت درست مى‏كنند نفت از كيست؟ از خدا، چه كسى به بشر الهام كرد و يادش داد كه از نفت پارچه يا غيره‏ درست بكند؟ من همان برهنه اولى هستم كه تو مرا پوشاندى آنگاه كه آدمى خداى را بشناسد به اينكه جميع ملك از اوست اصولاً و فروعاً خودت و ديگران همه و همه ملك السموات والارض پس براى چنين خدائى چقدر بايد خاضع و خاشع باشى.

## بشر كفور و نمك نشناس

بايد ترس و لرز از خلاف بندگى كسى داشته باشى كه جانت هم از اوست.

آدمى اگر شعورى داشته باشد بايد پيشانيش از خجلت عرق كند و جان بدهد من آن قدر بى حيا باشم؟ در دعاى ابو حمزه مى‏خوانيد آه چقدر من بى حيا هستم‏ (141) چقدر من جاهل هستم ملاحظه حضور ربى كه له ملك السموات والارض ربى كه الى الله ترجع الامور ربى كه عليم بذات الصدور ربى كه هو الاول والاخر والظاهر والباطن است نكرده و نمى‏كنم. اين شش آيه كه همه‏اش در صفات و علم خدا و احاطه او است چقدر بايد آدمى ايمانش، خضوعش، خشوعش بستگيش به پروردگارش شديد و قوى بشود صدهزار درجه بالاتر از بستگى بچه به مادر، بچه قدر به مادر بستگى دارد چرا اينطور است؟ بچه است به خيالش اگر مادر قهر كرد ديگر همه چيزش رها شده واى از وقتى كه مادر با بچه قهر بكند، تا قهر كرد و از بچه فاصله گرفت چه بر سر اين بچه مى‏آيد؟ بزرگترين بلا براى بچه است فقط دلش مى‏خواهد مادر به رويش بخندد بداند مادرش از او راضى است چون همه چيزش را از مادر مى‏بيند.

اى عاقل صدهزار درجه بايد با خداى خودت چنين باشى، چون همه چيزت واقعاً از خداى عالم است، پس سر خجلت به زيرانداز، ملاحظه حضور بنما، لذا پس از اين چند آيه، مى‏فرمايد: آمنوا بيائيد ايمان به خداى خودتان بياوريد يعنى خاشع بشويد چسبيده به او بشويد، گروش به خداى خود داشته باشيد همه‏اش از خدا بگو از خدا بخواه، گاه مى‏شود آدمى نمك به حرام، از صبح تا شب يك لحظه به فكر نمى‏افتد كه خدا دارد با او چه مى‏كند كفور است.

تازه‏اى بگويم تا بفهميد مسلمانى يعنى چه؟ در صدر اسلام غزالى مى‏نويسد عادت داشتند مسلمانان (البته از بركت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به هم كه مى‏رسيدند احوالپرسى كه مى‏كردند مى‏گفتند (كيف حالك) احوال شما چطور است براى چه؟ به قصد اينكه طرف را بيندازند در شكر و بگويد الحمدلله آن وقت پرسش كننده شريك باشد در ثوابش.

ولى حالا جرأت دارى با مسلمانهاى امروزه بگو احوالت چطور است مى‏گويد بابا دست به دلم نزن چه مى‏گوئى وضعم خراب است اگر جنست به فروش نمى‏رسد زبانت كه گنگ نيست، اگر گنگ مى‏شدى چكار مى‏كردى.

## از مالى كه عاريه داريد انفاق كنيد

آمنوا بالله ايمان به خداى خودتان بياوريد با خداى خود سازش كنيد و رسوله و به رسول خدا ايمان بياوريد رسولى كه شما را با خالق خود آشنايتان كرد بايد طورى شوى كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از اولادت هم بيشتر دوست بدارى بلكه از خودت هم بيشتر دوستش بدارى چون محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسى است كه تو را با محبوبت آشنائى داده محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسى است كه پيغام‏آور از نزد الله جل جلاله است.

و انفقوا به خيالتان تا گفتيد لا اله الا الله محمد رسول الله اين اسلام و ايمان و دين تمام است؟ ايمانى پيدا كن كه از آن ايمان پى ببرى به رب الارباب كه خودت را و هر چه دارى ملك خدا بدانى مالى كه در دستت است آن را عاريه بدانى مستخلفين فيه خانه، باغ فرش همه را از خدا بدانى نگو اينقدر زحمت كشيدم تا يك خانه درست كردم پس پولهاى در بانك از كيست؟ مى‏گويد پدرمان مرد يك مشت پولى گيرمان آمد آنهم از پدرم است پس همه‏اش خودت! خودت از كجا؟ الان پدرت خجالت مى‏كشد كه مى‏گفت يك عمر پول من چطور شد؟ من رفتم يك طرف، پولها هم رفت يك طرف، پس معلوم مى‏شود چند روزى به عاريت با ماست.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اين سرائى است كه البته خلل خواهد يافت |  | خنك آن قوم كه در بند سراى دگرند |

اگر مالى كه در دستت است عاريه و مال خدا ديدى خرج كردنش در راه خدا برايت آسان مى‏شود آن وقت بدان ايمانى پيدا كرده‏اى. و انفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه ولى مادامى كه پول خرج كردن در راه خدا برايت سخت است، بدان هنوز ايمان به پول است نه خدا. چطور اگر پاى هواى نفس باشد مى‏گويند اگر آقاى فلان، يك پاساژى فلان جا بسازى روزى ده هزار تومان مثلاً مال الاجاره دارى زير سنگ پول باشد پيدا مى‏كنى چرا؟ چون اگر اين پاساژ را ساخت روزى فلان قدر مال الاجاره دارد اما به او بگو آقاى ميليونر اگر اين مدرسه علميه را درست بكنى، اميد است خدا چند برابر به تو عوض بدهد چون اسم خدا رويش است مسامحه مى‏كند پس خوب معلوم مى‏شود كه ايمان ضعيف است.

## فقرائى كه خدا مدحشان مى‏فرمايد

در شأن نزول همين آيات شريفه گويند براى غزوه تبوك بوده است رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اعلان بسيج داد تا قشون همه جمع گردد آيه شريفه هم نازل شد كه انفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه‏ (142) اى پول دارهاى مدينه بايد شما جور قشون را بكشيد. مسلمانان صدر اسلام اين طور بودند هر كس هر چه داشت آورد تا عثمان كه چند وقيه نقره، هر چه داشت آورد چون جهاد راه خداست. امروز جهاد راه خدا رشته‏ها دارد، عالم درست كردن، كتابهاى دينى را نشر دادن، دعوت كردن خلق رو به خدا، جهاد است.

سه نفر يا هفت نفر آمدند در حالى كه گريه مى‏كردند كه خدا در قرآن تعريفشان مى‏كند گفتند: يا رسول الله ما هم آرزو داريم بيائيم در ركاب تو كشته شويم ولى - وااسفا - نه نفقه داريم نه مركب هيچ چيز نداريم. رسول خدا هم فرمود من هم ندارم كه نفقه راه شما را بدهم. اينها دل شكسته گريه كردند و رفتند كه آيه شريفه نازل شد (143) مومن به خدا بايد وضعش چنين باشد فقيرش اينجور، آن جور غنى هر چه دارد مى‏آورد، فقيرش آه مى‏كشد مى‏گويد آه كه نفقه ندارم تا بيايم جانم را فدا كنم. چون مى‏خواستند بروند غزوه تبوك صد و چند فرسخ راه، هوا در نهايت گرمى خرما هم رسيده كارها هم زياد بايد مشغول خرما چيدن بشوند؟ خرما و زندگانيت را رها كن بلند شو بيا جانت را فداى دينت كن در اين گرما اين چه امتحانى است؟ اگر من و تو بوديم چكار مى‏كرديم؟!

من نمى‏دانم اگر امام زمان عليه‌السلام بيايد چه بر سرمان مى‏آيد دستورى بدهد اين شيعه‏ها چه خواهند كرد!!

## ابوذر با شتر لاغر خودش را مى‏رساند

در همين جنگ تبوك يك تكه تاريخى بگويم از كسانى كه بسختى خودش را رساند بعضى‏ها بودند مركب گيرشان نمى‏آمد از اين نمونه ابوذر است يك شتر لاغر به دستش رسيد اولاً چيزى برايش پيدا نشد تا سه روز عقب ماند و به زحمت فوق العاده خودش را به لشكر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسانيد.

در اثناى راه، شتر ابوذر از رفتن باز ماند، ابوذر هر چه كوشيد نتوانست شتر را به راه بيندازد ناچار پياده بارها را به دوش گرفته به راه افتاد. آفتاب گرم به شدت بر سر ابوذر مى‏تابيد از تشنگى به زحمت افتاده بود ولى هدفى جز رسيدن به پيغمبر نداشت. همان طورى كه مى‏رفت در گوشه‏اى از آسمان ابرى مشاهده كرد چنين پنداشت كه در آن سمت باران آمده است راهش را كج نمود به سنگى برخورد كه مقدار كمى آب در آنجا جمع شده بود. اندكى از آن چشيد به خاطرش گذشت بهتر است آب را با خود ببرد شايد پيغمبر و يارانش تشنه باشند و آبشان تمام شده باشد. آبها را در مشكى كه همراه داشت ريخت و با ساير بارهائى كه داشت به دوش كشيد و با جگرى سوزان طى راه مى‏نمود تا به هر زحمتى بود خودش را به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسانيد. مردى فرياد كرد به خدا ابوذر است كه مى‏آيد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خداوند ابوذر را بيامرزد. تنها زندگى مى‏كند تنها مى‏ميرد تنها محشور مى‏شود (144) رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به استقبالش شتافت، بارها را از پشتش به زمين نهاد و ابوذر از خستگى و تشنگى بى حال به زمين افتاد. پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آب حاضر كنيد و به ابوذر بدهيد. ابوذر گفت آب با من است از او پرسيدند آب همراه داشتى و نياشاميدى؟ گفت پدر و مادرم به قربانت به سنگى برخوردم ديدم آب سرد و گوارائى است اندكى چشيدم با خود گفتم از آن نمى‏آشامم تا حبيبم پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آن بياشامد.

# 14

بسم الله الرحمن الرحيم

آمنوا بالله و رسوله و انفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه فالذين آمنوا منكم و انفقوا لهم اجر كبير و مالكم لا تومنون بالله والرسول يدعوكم لتومنوا بربكم و قد اخذ ميثاقكم ان كنتم مومنين‏ (145) .

## لازمه ايمان، آسانى انفاق است

آمنوا بالله و رسوله پس از آنكه از اول سوره مباركه الحدود شش آيه راجع به قدرت، علم و حكمت خدا را ذكر فرمود خودش را معرفى كرد اول خدا، آخر خدا، ظاهر و باطن، خالق آسمان و زمين خدا، آن كسى كه روز و شب را درهم مى‏كند خدا، آن كسى كه مى‏ميراند و زنده مى‏كند خدا، عالم خدا، حالا كه چنين است آمنوا ايمان به خدا بياوريد يعنى دل متوجه بشود به خدائى كه همه چيزت از اوست، ايمان به خدائى كه همه كارهايت از اوست، ايمان به آن خدائى كه الان اوصافش ذكر شد كه از آن جمله است مالكيت مطلقه، خودت را بنده بدانى، زنده شدن و مردن و نفس كشيدن و اولاد و مال و تمام چيزها را از خدا بدانى.

ايمانها معمولاً سطحى است مرتبه نازله از ايمان است. آدمى بايد در هر حدى است يك قدم جلوتر برود در آيات بعد مراتب ايمان را ذكر مى‏فرمايد.

آمنوا بالله ايمان به خدا بياوريد، و رسوله محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شناس شويد، محمد دوست شويد، ببينيد او چه كسى بوده؟ آن كسى است كه خداى تعالى با وحى خود او را برگزيد و اختيار كرد او را معلم و هادى بشر قرار داد تا قيام قيامت، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسى است كه نه استاد ديده و نه مكتب رفته، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسى است كه علوم اولين و آخرين از اوست، آمنوا برسوله حرفش را بشنويد بدانيد قرآن از خداست.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نگار من كه به مكتب نرفت و خط ننوشت |  | به غمزه مسأله‏آموز صد مدرس شد |

قرآن مجيدى كه علوم اولين و آخرين در آن است بر زبان پيغمبر امى نازل شده است بايد شما ايمان بياوريد يعنى تا فرمان محمد صادر شد از جان و دل بپذيريد.

از لوازم قطعى شناخت خدا، خود را به بنده بودن، خداى را به مولائى شناختن، سهولت انفاق است وقتى كه بشر فهميده خودش بنده و ملك خداست همه چيزش هم از خداست اگر بنا شود خودش را و همه چيزش را ملك خدا بداند ديگر چرا انفاق كرده برايش سخت باشد. خودت مى‏گوئى مال ديگرى است انفاق كردن به مال ديگرى به دستور خودش آيا سخت است؟!

## خليفه درمان خدا

انفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه مستخلف از خليفه است انفاق كنيد از آنچه كه شما را خليفه قرار داد. اينجا دو احتمال در مستخلفين داده شده است. احتمال اول: اينكه مراد خليفه از طرف رب العالمين باشد از جمله آيه شريفه انى جاعل فى الارض خليفه از همان اول خدا آدم ابوالبشر را خليفه قرار داد يعنى كره خاك و هر چه در او پيدا شود عاريه و به عنوان امانت از طرف خداست كه آدم و اولادش در آن تصرف كنند خلافة عن الله ملك از خداست، اين معدنها، زراعتها، حاصلها و ميوه‏ها مال خداست. آدم خليفه است يعنى از طرف خدا مامور است در زمين تخم بريزد، آب بدهد بقيه‏اش با خداست مثلاً زمين را شخم كند تخمى كه خدا آفريده بريزد، آبى هم كه خدا آفريده به آن برساند همين مقدار خلافت و نيابت از طرف حق دارد يعنى آقاى مالك، زمين زراعتى نه ملك تو است و نه ملك ديگرى است، ملك خداست و هكذا هر چه كه تصور كنيد، احتمال دوم: مستخلف از نسل پيش است، مستخلف از مورث مثلاً خانه‏اى كه تو در آن نشسته‏اى پيش از پدرت بوده پس شما خليفه از طرف پدرت هستى، شما كه مرديد سر جاى شما هم اولادت، قومى سر جاى قوم ديگر.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى كه بر روى زمينى همه وقت آن تو نيست |  | ديگران در رحم مادر و پشت پدرند |

هر نسلى وارث نسل جلو مى‏گردد كره زمين و آنچه در زمين است همه جاى خودش هست، همه‏اش عاريه، عده‏اى استفاده مى‏كنند، مى‏ميرند عده ديگر مى‏آيند و و و... جمع و تفريق - بدبختى مى‏آيد زحمت مى‏كشد و روى هم مى‏گذارد مى‏افتد و مى‏ميرد زحمت كشيدنهايش قسمت مى‏شود در بين وارثهايش پخش مى‏گردد و هكذا و ارث كل هم خداست، غرضم درباره مستخلفين است انفقوا اى مسلمانها خرج كنيد از اين مالى كه شما جانشين ديگران هستيد اين كنايه است يعنى مال خودت نيست چقدر مهم است تذكر اين نكته انفاق را آسان مى‏كند از بس آدمى انفاق كردن برايش سخت است مى‏گويند انما سمى المال مالا لانه نميل اليه القلوب مال را كه مال گفته‏اند چون به دل چسبيده طبع آدمى اين است هر جا پول است، دل هم آنجاست.

## دل، آنجاست كه مال است

يك نفر خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد عرض كرد آقا چطور است كه ما از مرگ بدمان مى‏آيد؟ در حالتى كه مرگ بلاشك براى آدمى بزرگترين سعادت است و بعدش هم رسيدن به سعادتهاست مرگ به اين خوبى چرا ما از آن منزجر هستيم.

پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پاسخ داد بگو ببينم الك مال مالى هم دارى؟ گفت آقا پول و مال فراوان دارم. فرمود هر جا مالت است، دلت هم آنجا0 است‏ (146) شكى نيست اگر مال تو در دنيا و در بانكها است غير ممكن است كه دل كنده شود و برود به عالم اعلى و اگر مالت را جلوتر فرستادى دلت هم از دنيا كنده مى‏شود و مى‏رود به عالم اعلى در حساب خدا.

جوابى ديگر شيخ در كشكول از آقا نقل كرده: حضرت نسبت به كسى كه مى‏گفت من از مرگ وحشت دارم فرمود: حق دارى وحشت داشته باشى چرا؟ لانكم عمرتم الدنيا شما يك عمر است چسبيده‏ايد اينجا را آباد كنيد نه آخرت هيچ عاقلى نمى‏خواهد از آبادى به خرابى برود آن وقت اينجا آباد و آنجا خراب. قربان كسى كه به عكس شد آخرتش را درست و آباد كرد تمام ميل و علاقه‏اش آنجا است يقيناً دلش مى‏خواهد از اين وحشتكده دنيا زودتر خلاص شود و برود به عالم اعلى‏ (147) خواهى نخواهى بايد آدمى از اينجا برود چه بهتر كه خودش به دست خودش مالش را جلوتر بفرستد طولى هم نمى‏كشد كه به آن ملحق مى‏شود.

يك نفر در شيراز در پنجاه سال قبل از اعيانهاى مشهور فارس بود علاوه بر اينكه ملكهاى زياد داشته مثل اينكه گنجى هم پيدا كرده بود مكرر مى‏گفته من تا هفت پشتم كه بخورند دارم، تا هفت نسلم حساب كرده‏ام دارائى من تمام شدنى نيست. باور كنيد پشت اولش خود بنده مشاهده كردم بيچاره فقير شد خانه و زندگى و وسايل رفت، سيد هم بود بنده ماهى شصت تومان براى خوراكش به او مى‏دادم اينطور سرش آمده بود همان كسى كه پدرش ادعا داشت تا هفت پشت مال دارم پشت اولى گدا شد.

عجائبى كه در تاريخ ذكر كرده‏اند بسيار است.

## مادر جعفر برمكى در طلب پوست گوسفند

محمد بن حنان گفت: روز عيد قربان در خانه ما يك زن محترمه‏اى به ديدن مادرم آمد. از مادرم پرسيدم اين خانم كيست؟ گفت اين مادر جعفر برمكى است مى‏گويد تا فهميدم مادر جعفر است محترمه است سلام و احوالپرسى كردم بعد گفتم: بى بى شما سرد و گرم روزگار را زياد چشيده‏ايد عبرتى براى ما بگوئيد گفت چه بگويم؟ بهترين عبرتها حال خود من است يك روز عيد قربان شماره غلامان و كنيزان من چهارصد بود آنگاه جعفر امر كرد به عدد هر غلام و كنيزى يك قربانى بكنيد البته غلام و كنيز مادرش - مال خودش هم جداگانه بود و من در همان سال و همان روز از جعفر گله داشتم كه تشريفات مرا كم كرده است بالاخره اين گذشت. امروز روز عيد قربان است بلند شده‏ام آمده‏ام منزل شما ببينم يك پوست گوسفند قربانى به دست مى‏آيد زير پايم بيندازم يا نه.

فهميدم امروز كه روز عيد قربان است شما قربانى مى‏كنيد پوستش را بدهيد به من. اين شد دنيا؟! واقعاً عبرت است‏ (148) .

## قصيده مولوديه برمكى در حمام

چون راجع به برامكه پيش آمد، باز عرض كنم فضل بن يحيى برمكى‏ (149) رئيس الوزراء هارون بود. برامكه هر چه مى‏خواستند برمى داشتند و داد و دهششان عجيب بوده البته براى حفظ وزارتشان بوده نه براى خدا تا بالاخره خيانتشان بر هارون كشف شد و از بينشان برد در آن اوقات طمطراق، شبى پسرى برايش متولد شد فرستاد عقب شاعر وقت (اسمش در نظر نيست) شاعر وقت را آوردند گفت پسرى خدا به من داده مولوديه‏اى مى‏خواهم برايم بگوئى. سه تا شعر گفت: و يفرح بالمولود من آل برمك... از بس فضل خوشش آمد يك صد هزار درهم به شاعر داد، يك قباله ملك هم به نامش كرد. خلاصه همان شب آن شاعر را غنى و مالدار كرد. شاعر اموال كذائى در تصرفش بود از دارائيش استفاده مى‏كرد تا چند سال بعد روزى حمام رفته بود كارگرى كيسه‏اش مى‏كشيد اين آقاى شاعر در حمام خوشش آمد كه شعر بخواند همان سه شعرى كه براى پسر برمكى گفته بود شروع كرد خواندن. يك وقت كيسه كش صيحه زد افتاد، بالاخره بعد از دقائق و لحظاتى به خود آمد آنگاه از او پرسيد چطور شد يك دفعه حالت به هم خورد؟ گريه كرد گفت اين شعرها براى چه كسى گفته شده؟ گفت پسر فضل بن يحيى برمكى وقتى به دنيا آمده بود مال آن شب اين چند شعر را گفتيم صله فراوان هم گرفتيم حالا يادم آمد خواندم گفت من بدبخت همان پسر هستم همان بچه‏اى كه آن شب براى ولادتش ميليونها مى‏دهند و اين شاعر را صاحب ملك مى‏كنند براى سه بند شعر، من همان هستم كه روزگار رسيده به جايى كه بايد كيسه كشى (آن شاعر را) كنم اين است دنيا ايها العقلاء.

بنابر اين كسى كه مال در دستت مى‏آيد به اين مال تكيه نكن خيال نكن اين رازق و خداى توست اين كاشف الكروب است بعضى از عوامها مى‏گويند بعد از خدا پول حلال مشكلات است استغفرالله نه چنين است اگر خدا نخواهد ميليونها باشد حلال هيچ مشكلى نخواهد گرديد و ضمناً هم بدان به خرج كردن تمام نمى‏شود و اگر خدا خواست تمام بشود به امساك نمى‏ماند. امام حسين عليه‌السلام فرمود انفاق، مال را تمام نمى‏گرداند و امساك مال هم آن را نگه نمى‏دارد (150) .

فالدين آمنوا منكم و انفقوا لهم اجر كبير هر كدامتان اهل ايمان و انفاق شديد (از آنچه كه خدا به شما عاريه داده در راه خدا خرج كرديد) براى آنها است پاداش بزرگ، خدا مى‏فرمايد بزرگ است تمام كره خاك و عالم دنيا را تعبير كرده به لهو و لعب، تعبير به قليل‏ (151) فرموده هفت اقليم كم است تمام خوشيهاى روى كره خاك كم است اما اگر براى خدا كردى، پاداش خدا بزرگ است لهم اجر كبير بزرگى همين بس كه نهايت ندارد يعنى اگر با خدا معامله كردى، خدا جزاء باقى به تو مى‏دهد. هر چه در دنياست فانى است، هر چه در دنيا خدا به تو مى‏دهد اين پاداش خدائى نيست چون دنيا دار جزاء نيست ممكن است مكافات باشد چنانچه گذشت چون مال و جاه و اسم و رسم و رياست و شهرت تمامش از بين رفتنى است اما عطاء خدائى باقى و در آخرت است.

## تسبيحات زهراء عليها‌السلام بهتر از كنيز

خداوند چند اولاد به فاطمه زهرا عليها‌السلام داده تمام كارهاى خانه به عهده ايشان است از جاروب تا آرد كردن جو و پختن. بالاخره اميرالمؤمنين پيشنهاد فرمود از پدرت رسول الله كنيزى بخواه تا به تو كمك نمايد فاطمه زهرا عليها‌السلام (حاصل روايت شريفه) چادر سر كرد پيش پدر آمد و جريان را عرض كرد. فرمود برو خودم مى‏آيم. فاطمه رفت منزل بعد رسول خدا تشريف آورد فرمود: فاطمه جان بچش تلخى زندگى دنيا را تا ببينى شيرينى زندگى آخرت را، فاطمه جان بهتر و بالاتر از كنيز مى‏خواهم چيزى يادت بدهم بعد از هر نماز فريضه صد مرتبه ذكر، كه سى و چهار مرتبه الله اكبر، سى و سه مرتبه الحمدلله، سى و سه مرتبه سبحان الله باشد - اين تسبيح فاطمه زهراست. فرمود اين را بخوان تا عطاى باقى نصيب تو گردد (152) غرضم مسأله باقى است خدا بخواهد عطا بدهد بايد عطاى باقى بدهد.

بعضى هستند مى‏گويند خدا چرا يزيد را مهلت داد؟ اگر خدا بخواهد مجازات كند در دنيا نمى‏شود فوقش خدا او را بكشد. بايد مجازات در عالمى بشود كه هر لحظه كه بميرد باز زنده بشود كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها (153) مى‏سوزد و خاكستر مى‏شود دوباره درست مى‏شود و همچنين و مالكم لا تؤمنون بالله و الرسول يدعوكم لتومنوا بربكم و قد اخذ ميثاقكم‏ (154) .

## ايمان هم مراتب دارد

مفسرين فرموده‏اند اين خطاب به مومنين است نه به كفار آمنوا يعنى اى مومن، بيا ايمان بياور و ما لكم لا تومنوا چه مى‏شود شما را اى مسلمانها كه ايمان نمى‏آوريد ما لكم لا تومنون در حالتى كه پيغمبر ما يدعوكم لتومنوا بربكم شما را مى‏خواند مى‏فرمايد: بيائيد ايمان بياوريد و قد اخذ ميثاقكم همان روزى كه ايمان آوردى مگر عهد نكردى بنده خدا بشوى؟ لازمه‏اش اين است كه خدا بشود معبود و محبوب و تو بشوى بنده و مطيع و فرمانبردار او، خاضع و خاشع براى او. آن روزى كه گفتم اشهد ان محمداً رسول الله يعنى حاضر شدم حرف محمد را بشنوم، پيغمبرى كه شما را به توحيد دعوت كرد چرا دعوت پيغمبرتان را نمى‏پذيريد؟

اينجا جاى سوالى است چگونه به مسلمان بگويند بيا مسلمان بشو، به مومن بگويند بيا مؤمن بشو (تحصيل حاصل است) جوابش آن است كه ايمان مراتب دارد. اى كسى كه درجه ضعيف از ايمان را دارى، بر تو واجب است جلو بروى ايمان بيشترى پيدا كنى. ايمانى كه الان تو دارى ضعيف است معلوم نيست در گور با تو باشد ايمانى كه عمل خيز نباشد، ترس خيز نباشد اين چه ايمانى است!! مى‏گوئى معاد حق است، و ان الساعة آتية لا ريب فيها حساب، قيامت، ميزان، صراط، حق است اين تنها ايمان به آخرت نيست، ايمان به آخرت اينست كه الجنة حق مى‏گويد بترسد و شبانه روز ضجه زند كه نكند من بدبخت از بهشت محروم باشم و النار حق كه مى‏گوئى بلرزى، نكند پايم بلغزد بيفتم در آتش سوال منكر و نكير فى القبر حق‏ (155) به زبان گفتن كه ايمان نشد، ايمان آن است كه تا مى‏گوئى لرزشى در تو پيدا بشود.

## نشانه‏هاى مؤمن از قرآن

از كوزه برون همان تراود كه در اوست، بهتر اين است كه من يك آيه از قرآن برايتان بخوانم از سوره مباركه انفال‏ (156) مؤمن كسى است كه اسم خدا كه برده شود دلش تپش پيدا مى‏كند بلاشك بايد اينطور شود كسى كه خداى را به عظمت شناخت خدائى كه اين همه مخلوق همه به اراده او مى‏چرخد (157) آيه قرآن كه برايش مى‏خوانند ايمانش زياد مى‏شود و ديگر آنكه توكل به خدا لازمه ايمان است‏ (158) . اگر خدا را شناختى، رازق، مدير و مدبر خداست پس تكيه‏ات هم بايد خدا باشد. دلهره از هيچ چيز نبايد باشد.

از آن جمله الذين يقيمون الصلوة نماز را اهميت مى‏دهد ايمان آن است كه در دل است و اعمال گواهش است‏ (159) مثلاً اگر كسى را ببينى لبهايش خشكيده است، خسته و كوفته است، حالش مى‏گويد عطش پيدا كرده است الظاهر عنوان الباطن قرآن مجيد مى‏فرمايد الذين يقيمون الصلوة مؤمن كسى است كه نماز مى‏خواند اگر كسى نماز نخواند مومن نيست! آيا مى‏شود بگويد بنده هستم، اما بندگى نمى‏كنم اينكه تناقض است، مومن به خدايم، از خدا ترسناكم ولى گناه هم مى‏كنم مما رزقناهم ينفقون من مسلمان و مؤمن هستم اما دست بجيبم نمى‏زنم، هر عبادتى كه بدنى است به هر زحمتى باشد حاضرم نماز، روزه و قرآن حاضرم اما پول خرج كردن را قبول ندارم پس اسم ايمان را هم نياور، در دل جنابعالى از ايمان خبرى نيست. اگر تو خودت را بنده بدانى آيا كسى مى‏آيد از حواله مولايش نسبت به خزينه مولايش خيانت بكند و ندهد؟ مولا كه خزينه به دست علام داد اگر حواله كرد از خزينه‏ام فلان مبلغ بده آيا مى‏تواند امتناع بورزد؟ لذا مى‏گويند سخى به خدا و به بهشت و به مردم نزديك است و بخيل از هر سه دور (160) نماز مى‏خواند و روزه مى‏گيرد و حج مى‏رود اما ناقص است چه بسا نماز خواندن از روى عادت و تخيلات باشد اگر از روى ايمان شد هيچ فرق نمى‏كند بين نماز و روزه و پول خرج كردن و انفاق كردن اگر كسى واجبى را بجا مى‏آورد واجب ديگر را ترك مى‏كند، مال اين است كه ايمانش ناقص است بالاخره‏ (161) مومن حقيقى كسى است كه اهل نماز است اهل زكات و انفاق است پول خرج كن است تا مى‏رسد به جائى كه اگر يك دانه خرما دارد نصفش را مى‏دهد در راه خدا.

مومنين، اگر ميثاق و عهد را قبول داريد چرا ايمان به خدا نمى‏آوريد؟ هر فردى اين آيه را بخواند و به خودش سرزنش كند چرا به خدا ايمان نمى‏آورى اى نفس چرا خدا را حاضر و ناظر نمى‏دانى؟ چرا خدا را رازق و كافى المهمات نمى‏دانى كه توكل به او داشته باشى؟ به نفس خودت بگو چرا حياء نمى‏كنى؟ به آن خدائى كه تا اينجا تو را آورده بعد هم رزقت را مى‏رساند؟ چرا از داده خدا بخل مى‏كنى؟ چرا تسليم خداى خودت نمى‏گردى؟ چرا به قضاء و قدر او راضى نمى‏شوى؟ چهل سال است مثلا سر سفره‏اش نشسته‏اى و او را نشناخته‏اى؟! همه چيز به تو داده است چهل سال است بطور عاريه به تو داده حالا به تو مى‏گويد از اينها يك پنجمش را بده، به خودت بگو واى بر تو چرا مسامحه مى‏كنى اى‏5 بخيل لئيم، در دعاى ندبه زين العابدين عليه‌السلام عرض مى‏كند: آه آه هر چه عمرم بيشتر مى‏شود حالم خرابتر مى‏شود.

عزاى خودت را بر پا كن هر چه عمرم بيشتر مى‏شود، قساوتم بيشتر مى‏شود، دلم تاريكتر مى‏شود نفس آدمى تا لوامه نشود، به نفس ملهمه نمى‏رسد. لوم يعنى به خودش ملامت و سرزنش كند به عكس مسلمانهاى امروزه كه ملامت و سرزنش مى‏كنند، تو سرى مى‏زنند اما به ديگران. عاقل كسى است كه نسبت به خودش اين قسم باشد.

ديده ز عيب دگران كن فراز همه عيب خلق ديدن نه مروت و مردى

صورت خود بين و در او عيب ساز نظرى به خويشتن كن كه همه گناه دارى

## انفاق كامل را از اهل بيت عليه‌السلام بجوئيم

شنيده‏ايد درشان نزول سوره هل اتى، وقتى كه حسن عليه‌السلام و حسين عليه‌السلام تب كردند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تشريف آورد به على عليه‌السلام فرمود نذرى بكن تا خدا حسن و حسين را شفا دهد. نذر كرد كه اگر خدا شفا بدهد به شكرانه اين نعمت سه روز روزه بگيرد. زهرا عليها‌السلام هم نذر كرد خدا هم شفا داد حالا مى‏خواهند وفاى به نذر كنند و روزه بگيرند براى افطار خوراك مى‏خواهند (حاصل روايت منقوله) اميرالمؤمنين عليه‌السلام سه صاع جو يا به عنوان قرض يا مزد ريسيدن پشم توسط زهرا تدارك فرمود فاطمه زهرا هم تصميم گرفت كه هر صاعى براى روزى باشد يك صاع جوع را پنج قرص نان كرد چون پنج نفر بودند على عليه‌السلام فاطمه عليها‌السلام حسن عليه‌السلام، حسين عليه‌السلام فضه. هنگام افطار كه شد تا خواستند كه ميل كنند صدا بلند شد اى اهل بيت پيغمبر مسكين و فقيرى هستم. اميرالمؤمنين عليه‌السلام فوراً سهم خودش را داد و همه سهم خودشان را به مسكين دادند. آن شب با آب افطار كردند روز دوم هم فاطمه زهرا يك صاع ديگر آرد كرد و پنج قرص نان پخت هنگام افطار تا خواستند ميل كنند ناله‏اى بلند شد اى اهل بيت پيغمبر يتيمى هستم، على عليه‌السلام سهمش را داد آن شب هم بالاخره تمامشان سهم خودشان را بخشيدند روز سوم خيلى سخت است همچنين مثل روزهاى قبل تا خواستند افطار كنند صدا بلند شد اى اهل بيت پيغمبر، اسيرى هستم، به داد من برسيد على عليه‌السلام سهمش را داد فاطمه عليها‌السلام و حسن و حسين عليهما‌السلام و فضه هم سهم خودشان را انفاق كردند آن شب هم با آب افطار كردند (162) در روايت شيعه و سنى هم چنين دارد (صاحب تفسير روح البيان نيز نقل مى‏نمايد.

اين است نمونه انفاق كامل كه نشانه ايمان كامل است. خداوند هم قدردانى فرمود و با فرستادن سوره هل اتى تا قيام قيامت، اين انفاق را زبانزد خاص و عام گردانيد.

# 15

بسم الله الرحمن الرحيم

آمنوا بالله و رسوله و انفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه فالذين آمنوا منكم و انفقوا لهم اجر كبير و ما لكم لا تومنون بالله و الرسول يدعوكم لتومنوا بربكم و قد اخذ ميثاقكم ان كنتم مومنين‏ (163)

## خشوع ايمان پيش از ذلت در آتش

روز گذشته كلام در اين آيه شريفه بود و ما لكم لا تومنون بالله اى مسلمانان چند سال است كه پيغمبر اكرم شما را مى‏خواند، شما را با خدا آشنا مى‏كند آيا نرسيده كه ايمان بياوريد؟ اين نسبت به صدر اسلام، الان هم همين است آيات قرآن مجيد، شواهد ربوبيت الهيه، امر به ايمان به توسط پيغمبر مكرم، آيات قرآن اين همه بر شما مردم خوانده شده است آيا نرسيده وقتى كه ايمانى در شما پيدا بشود اسلام به زبان تنها قيمتى ندارد فقط نتيجه‏اش طهارت بدن و صحت نكاح و توارث است اما بعد از مرگ خبرى نيست.

اگر ايمان به دل رسيد نشانه‏اش خشوع است تذلل نزد پروردگار است ترس از مخالفت پروردگار است. اگر كسى ايمان پيدا كرد كه خدا او را مى‏بيند (سوره حديد كه موضوع بحث ما است يك جمله‏اش كافى است. ) و هو معكم اينما كنتم اى مسلمانان! تو بايد بدانى هر جا بروى، خدا با تو است در هر حالى خدا ناظر بر تو است، اگر اينطور شد هميشه حالت خضوع و خشوعى دارد چه تنها باشد و چه با كسى باشد هيچ فرق نمى‏كند مى‏گويد خدا حاضر است البته مراتب دارد تا برسد به مقدس اردبيلى اعلى الله مقامه كه گويند اين بزرگوار چهل سال آخر عمرش در خانه هم پايش را دراز نمى‏كرده است ملاحظه حضور نسبت به ملك الملوك، رب الارباب مى‏كرده كه پايش را دراز نمى‏كرده حتى در خانه‏اش.

اينكه مى‏گويد ما لكم لا تؤمنون خطاب به من و تو است نه به كفار. اى آنهائى كه مدتى است دم از دين مى‏زنيد، دم از اسلام مى‏زنيد چرا ايمان كلى به خدا پيدا نمى‏كنيد يعنى ايمانى كه تو را وادار به ادب كردن در حضور رب العالمين كند ايمانى كه تو را وادار به خضوع و خشوع و تذلل خودت را در برابر رب العالمين كند، خود را عبد ذليل در محضر رب جليل بدانى، هيچ وقت عبد ذليل در محضر مولا صداى بلند هم نمى‏دهد. در دعاى سحر مى‏خوانى اللهم انى اسئلك خشوع الايمان قبل خشوع الذل فى النار (164) . هر كس اينجا خاشع شد خوشا به حالش. هر كس خاشع نشد فردا با تو سرى خاشعش مى‏كنند. بشر بالاخره بايد براى خداى خودش خاشع بشود. اگر اينجا ايمان و خشوع و خضوعى پيدا كرد خوشا به حالش اگر نشد فردا در جهنم ذلت مى‏كشد از همان اولين مونف ذلت بر جهنميان ريخته مى‏گردد كه در قرآن مجيد ذكر7 مى‏فرمايد (165) متكبرها، بى ايمانها، بى خشوعها سر از قبر كه در مى‏آورند هست الهيه از اوضاع قيامت آنها را مى‏گيرد و در برزخ هم همين است. ذليل، غبار آلود، سياه چهره، مهيب، تا چهل سال سرهايشان به زير است خاشعة ابصارهم قربان آن كسى كه در نمازش خاشع شد (166) ديگر در قيامت نمى‏خواهد با تو سرى خاشعش كنند، خشوعش در دنيا پيدا شد اما اگر اينجا خشوعى نداشت (اى تارك الصلوة) منتظر باش خشوع قيامت را كه چهل سال خاشعة ابصارهم چشمت تكان نمى‏خورد بالاخره ذلتى است كه يك روز و يك سال نيست چهل سال، آن هم موقف اول هر كس اينجا خاشع نشد آنجا خاشعش مى‏كنند اللهم انى اسئلك خشوع الايمان خدايا طورى بشود اينجا خاشع بشوم قبل خشوع الذل فى النار نه در آتش جهنم نه در گور نه در برزخ - صد هزار فرياد از زندانخانه الهى. گاهى ديده‏ايد زندانيهاى انفرادى دنيا را، كسى كه مثلاً صاحب زور او را خائن خيال كرده در اين سلولهاى انفرادى چه خشوعى دارد خصوصاً وقتى كه در را هم برويش مى‏بندند غرضم تذلل است خشوع اگر در دنيا براى خدا شد، فردا اول سرفرازى و اول خوشى است.

## ترس از روزى كه بچه را پير مى‏كند

در زمان خليفه عباسى رسم بود فراش باشى بايد از سحر جاروب بكند و تا هنوز هوا تاريك است بيرون برود. روزى اين فراش باشى جوان كه يك موى سفيد در سر و صورتش نبوده است مشغول جاروب كردن مى‏شود مقدارى طول مى‏كشد بدون التفاتش از مطبخ خواست بيرون بيايد براى جاروب كشيدن ديد هوا روشن شده جرأت نكرد پايش را از مطبخ بيرون بگذارد، از ترس خليفه بالاخره در مطبخ همانجا ماند. نوشته‏اند كه اين بيچاره فراش باشى هر چه كرد راهى براى فرار پيدا نكرد رفت در دود كش مطبخ تا شب بشود دوباره جاروب بكند و بيرون برود كه تقريباً بيست و چهار ساعت كمتر شد هر چه دود و آتش آمد ساخت. اذان صبح فردا پائين آمد تا هوا تاريك بود فرار كرد رفت خانه‏اش در زد. زن در را به رويش باز نكرد تا برايش قسم خورد كه والله اين خانه من است. من ديشب نتوانستم بيايم بالاخره راهش داد آينه آوردنشانش داد ديد يك موى سياه در سر و صورتش نمانده از ترس خليفه‏ (167) اين را مى‏گويند خشوع.

اين است كه در قرآن مجيد مى‏فرمايد: بترسيد از آن روزى كه بچه را پير مى‏كند (168) چقدر ترسها و هولها دارد كه اينطور قرآن مجيد حقيقت را بيان مى‏فرمايد: قرآن مبالغه گوئى ندارد عين واقع است.

اگر آدم هستى، مومن هستى، پس كجاست ترست؟ گناهى كه از تو سر مى‏زند مگر غير از تجاوز از قانون الهى است؟ با زبانت كه فحش مى‏دهى جز خيانت در حضور خدا و در ملك خداست؟ تو چقدر بايد بترسى از گناهت، دين خدا حريم خداست و اى از آن بى حيائى كه در حريم الهى جسارت كند.

## بچه دل پاك و اثر آيه قرآن

زمخشرى و نيشابورى نقل كرده‏اند كه يكى از اخيار بچه‏اش را به مكتب فرستاده بود پسر غير مكلف يك روز برگشت وقتى به منزل آمد پدر ديد اين پسر غير بالغ مريض شده شكستگى و انكسارى برايش پيدا شده صبح سالم بود، و حالا كه برگشته است با تب و انكسار روبرو شده است بالاخره از پسر پرسيد آيا پيش آمدى شده؟ گريان گفت: امروز در مكتب خانه اين آيه را به ما ياد داده‏اند، فكيف تتقون ان كفرتم يوماً يجعل الولدان شيباً (169) بترسيد از آن روزى كه بچه را پير مى‏كند اين ترس مرا گرفته است واى اين چه روزى است؟!

براى من و تو اين حرفها قصه و حكايت است (مى‏خواهم عرض كنم و ما لكم لا تومنون براى من و تو است. )

مى‏گويد بالاخره بچه تب كرد طاقت نياورد، عاقبت هم از هول و دلهره از دنيا رفت. پدرش گريه مى‏كرد مى‏گفت بچه جان بايد پدر پيرت از غصه بميرد كه سرتاپايش گناه است. خوش به سعادتت اى بچه پيش از اينكه مثل پدر بدبختت آلوده شوى و قساوت دل پيدا كنى از اينجا رفتى.

و ما لكم لا تؤمنون بالله چرا گيج هستيد، چرا ايمان به خدا نمى‏آوريد و الرسول يدعوكم لتومنوا بربكم محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شما را مى‏خواند به ايمان دعوتتان مى‏كند، و قد اخذ ميثاقكم ان كنتم مؤمنين اخذ ميثاق هم ديروز عرض كردم بهترين وجهش آن است كه از اول انسان با خدا و پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عهد كرد شما از اول تكليف مگر نگفتى؟ اشهد ان لا اله الا الله اين عهد شد مگر از همان اول نگفتى؟ اشهد ان محمداً رسول الله.

اگر گواهى مى‏دهى به وحدانيت حق، پس ايمان هم بايد بيايد، گواهى به رسالت محمد اطاعت هم مى‏خواهد.

## محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله شما را از تاريكى به نور مى‏برد

هو الذى ينزل على عبده آيات بينات ليخرجكم من الظلمات الى النور و ان الله بكم لروف رحيم‏ (170) خداست آن خدائى كه بر اين پيغمبر مكرمش آيات‏9 قرآن مجيد را كه فرستاد بينات است، آشكار كننده حقائق و معارف و مبين حلال و حرام و راه سعادت است محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برايتان بيان كرد يكى از مصاديق ظلمت و نور، بخل و انفاق است كه بعد هم مى‏فرمايد: و ما لكم الا تنفقوا فى سبيل الله محمدى كه شما را روشن كرد به اين قر آن مجيد آشنايتان كرد چرا انفاق نمى‏كنيد؟! چرا داد و دهش را رها كرده‏ايد؟ اگر ايمان است و خودت را بنده مى‏شناسى چرا خودت را مالك مى‏دانى؟ ايمان با بخل جمع نخواهد شد، هر بخيلى بى ايمان است يقين بدانيد هر مومنى سخى است بخل و ايمان با هم تضاد دارد. مال، مال خداست، حواله به تو مى‏دهد كه پنج يك آن را بده، آيا مى‏توانى بخل بكنى؟ حكايت سيد بن طاووس را بگويم.

جناب سيد بن طاووس مزرعه‏اى در حله، داشت موقع خرمن و زكات دادن كه مى‏شد مى‏فرمود عشرش براى خودم، نه تايش را در راه خدا مى‏دهم، اين شوق است اگر كسى مومن باشد، بايد شكر بكند دست سيد را ببوسد، با التماس خمس بدهد نه اينكه او التماسش بكند.

## نمونه هائى از انفاق امامان

نسبت به حضرت سجاد و حضرت باقر دارد كه وقتى سائلى آمد اظهار ناراحتى كرد آقا هر چه داشت به او داد تا گرفت در دستش فرمود بده به من و گرفت و بوسيدش روى چشمش گذاشت دو مرتبه داد. پرسيد چرا چنين كرديد؟ فرمود خدا در قرآن مى‏فرمايد: يأخذ الصدقات خدا صدقات را مى‏گيرد. (171)

روايت ديگرى دارد كه گاهى دست سائل را مى‏بوسيد در روز عيد عرفه بود حضرت رضا عليه‌السلام در مشهد، آقا در خانه را باز كرد آنچه بود انفاق كرد به طورى كه فضل بن ربيع وقتى آمد آن وضع را ديد گفت: يابن رسول الله ان هذا الغرم خيلى غرامت است فرمود هو الغنيمة سود كرده‏ام‏ (172) .

زهرى، عالم مدينه و از مخلصين زين العابدين عليه‌السلام بود گويد: در تاريكى شب در كوچه‏هاى مدينه حركت مى‏كردم چشمم به آقا امام سجاد افتاد ديدم آقا بارى همراهش است ظاهراً بدوش كشيده بود سلام كردم گفتم: يابن رسول الله كجا تشريف مى‏بريد؟ فرمود: زهرى ما خيال سفرى داريم و اين آذوقه راه است محل امنى در نظر گرفته‏ام مى‏خواهم اين را آنجا بگذارم براى وقتى كه مسافرت كنم.

زهرى گويد پس از چندى يك روز زين العابدين عليه‌السلام را ديدم گفتم مگر شما مسافر نبوديد فرمود چرا حالا هم مسافر هستم پرسيدم كجا؟ فرمود سفر آخرت. (173)

بهتر اين است كه امروز دو سه جمله از امام حسن مجتبى عليه‌السلام عرض كنم كه روز نيمه ماه رمضان و ولادت ايشان است حتى سنيها از آنجمله خواجه ابو نعيم نقل كرده‏اند: در كتاب حلية الاولياء و در صحيح ترمذى هم نقل كرده است و كان حسن عليه‌السلام قاسم ربه ثلاث مرات حتى النعل بالنعل حسن مجتبى عليه‌السلام كه عين ايمان و ايمان حقيقى بود، ايمان او را واداشت كه در عمرش سه مرتبه هر چه داشت مقاسمه كند بالمناصفة تا برسد به نعلينش، يعنى نصف دارائيش را در راه خدا داد. اين سه مرتبه به طور مسلم و غير سه مرتبه هم مواقع ديگر هر چه داشت مى‏داد. (174)

عربى، خدمت آقا آمد خيلى گرفتار بود عرض كرد آقا من دشمن سختى دارم كه ملاحظه پيرى من نمى‏كند فرمود كيست؟ عرض كرد فقر است، امام فرمود الان علاجش مى‏كنم. فرمود هر چه هست بياوريد پنجاه هزار درهم و پانصد دينار به آن فقير عطا كرد و براى بردن اين پولها حمال مى‏خواست حمال آوردند، حمال هم كرايه مى‏خواهد حتى آقا كرايه حمال هم نداشت چون عطا از امام است، پول حمال هم بايد امام بدهد و پولى هم برايش نمانده بود عبايش را برداشت داد به حمال گفت اين هم اجرت حمل تو. (175)

فقير ديگر مى‏آيد پيش از اينكه گرفتاريش را بگويد امام فرمود هر چه هست بياوريد. آن دفعه بيست هزار درهم بيشتر نبود كه آقا عذرخواهى فرمود.

در سفرى كه خود امام حسن مجتبى و آقا حسين عليهما‌السلام و عبدالله بن جعفر اين سه بزرگوار از اسخياى روزگار در بيرون مدينه از قافله باز ماندند هر سه نفر تشنه و گرسنه و خسته و بازمانده از دور خيمه‏اى ديدند آمدند نزديك، ديدند در خيمه پير زنى است و بزغاله‏اى دارد. فرمودند ما از اعيان قريش هستيم و تشنه و گرسنه هستيم آيا چيزى يافت مى‏شود؟ گفت: بز را بدوشيد، دوشيدند قدرى شيرش را خوردند فرمودند گرسنه هستيم. پير زن گفت من بيش از يك بز را ندارم شما او را ذبح كنيد برايتان كباب مى‏كنم. خوراك هم خوردند و خوابيدند. فردايش امام حسن عليه‌السلام فرمود اى زن اگر وقتى سر و كارت به مدينه افتاد ما جبران خواهيم كرد و رفتند. شوهرش كه آمد سوال بز را گرفت، گفت سه نفر از اشراف قريش آمدند چيزى نبود آن را كشتيم و آنها هم ميل كردند.

گذشت تا وقتى كه خيلى به اين دو نفر فشار آمد، به مدينه آمدند در مدينه امام حسن عليه‌السلام پير زن را ديد صدايش زد فرمود مرا مى‏شناسى گفت نه، فرمود: من همان مهمان آن روز هستم. حضرت او را به منزل برد حواله داد هزار گوسفند و هزار دينار به او عطا كردند و فرمود او را ببريد پيش برادرم حسين عليه‌السلام هزار گوسفند و هزار درهم هم حسين عليه‌السلام عطا فرمود و عبدالله بن جعفر (شوهر حضرت زينب عليهما‌السلام عطا فرمود و عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زينب عليها‌السلام هم همچنين عطا كرد. ) عطا در راه بزرگان نتيجه‏اش همين است. (176)

اينهائى كه به اسم حسين عليه‌السلام سفره مى‏دهند روز قيامت حسين عليه‌السلام با آنها چه مى‏كند؟ چيزى كه هست تو فانى مى‏دهى اما حسين عليه‌السلام به باقى تو را پاداش مى‏دهد، تو را از آب كوثر ان شاء الله سيراب مى‏كند آبى كه يكصد هزار مزه دارد.

## بيست سفر حج پياده

امروز از امام حسن عليه‌السلام بگويم: امام حسن عليه‌السلام با اين اتفاقش بيست مرتبه پاى برهنه و پياده به مكه مشرف شد، هشتاد فرسخ است مى‏فرمود: خلاف ادب است كه من سوار بشوم. بعضى سفرهايش هم نسبت به حسين عليه‌السلام و هم نسبت به حسن عليه‌السلام دارد كه روى سنگها پاى آقا زخم شد، گفتند: دوائى بزنيد فرمود آماده باشيد منزلى كه الان مى‏رسيم، يك نفر پيدا مى‏شود دواى زخم من هم همراهش هست يك وقت ديدند عربى پيدا شد رفتند عقبش گفتند پسر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تو را مى‏خواهد او هم دويد. آقا فرمود همراه شما روغنى هست (كه شايد روغن بلستون باشد) مقدارى داد تا حضرت به پايش ماليد آناً شفا پيدا كرد حضرت فرمود: هر چه بخواهى بتو بدهم. گفت آقا حاجتى دارم و آن اين است كه وقتى از خانه بيرون آمدم زنم حامله بود شما دعائى بكنيد خدا پسرى به من بدهد. امام بشارتش داد كه خداى تعالى به تو پسرى مى‏دهد كه از دوستان ما اهل بيت خواهد شد. (177)

غرضم عبادت است با اين همه عبادت موقعى كه مى‏خواست بميرد گريه مى‏كرد، گفتند پسر پيغمبر تو چرا گريه مى‏كنى؟ فرمود: ابكى لخصلتين لهول المطلع و فراق الاحبة (178) فرمود گريان و نالانم براى دو چيز يكى هول مطلع يعنى اطلاع به عالم اعلى چه خبر است كه خدا او را به بزرگى ياد كرده (ليوم عظيم. )

گريه دوم من براى فراق دوستان است يعنى حسين عليه‌السلام وقتى من مى‏روم به جدائى شخصى مثل حسين عليه‌السلام مبتلا مى‏شوم آناً جهت مثبت را نيز تذكر فرمود گريه‏ام براى شوق بلقاء محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است مثل مار گزيده به خود مى‏پيچد آن وقت ياد بهشت و جهنم مى‏كرد مى‏دانست بزرگ و عظيم است من و تو بى خبريم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سعدى مگر از خرمن اقبال بزرگان |  | يك خوشه ببخشند كه ما تخم نكشتيم |

به همين بشارت دلت را خوش كنم: روايت كرده‏اند حسن عليه‌السلام طرف راست پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حسين عليه‌السلام هم طرف چپ رسول خدا (صلى‏2 الله عليه و آله و سلم) گفت: خدايا تو شاهد باش كه من اين دو تا را دوست مى‏دارم هر كس هم اين دو نفر را دوست بدارد، او را هم دوست مى‏دارم‏ (179) .

# 16

بسم الله الرحمن الرحيم

هو الذى ينزل على عبده آيات بينات ليخرجكم من الظلمات الى النور و ان الله بكم لروف رحيم و ما لكم ان لا تنفقوا فى سبيل الله و لله ميراث السموات والارض لا يستوى منكم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئك اعظم درجة من الدين انفقوا من بعد و قاتلوا و كلا و عدالله الحسنى والله بما تعملون خبير (180) .

## بحث محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله لطف به بشر

و ما لكم لا تؤمنون بالله و الرسول يدعوكم لتومنوا بربكم اى مؤمنين! اين همه پيغمبر ما شما را مى‏خواند بيائيد ايمان بياوريد يعنى دور خدا باشيد مكرر ما گفته‏ايم ايمان يعنى گروش، اطاعت نفس و هوى را كنار بگذار، فرمانبردارى از خدا كنيد (181) مگر نه از شما عهد گرفتيم، شما كه گفتيد القرآن كتابى قرآن كتاب من است اين عهد است بله بله من مطيع قرآنم هو الذى ينزل على عبده آيات بينات خداست كه بر اين پيغمبر مكرمش از روى رحمت و رأفتش (بعدا هم مى‏فرمايد: لرؤف رحيم از بس خدا به بشر مهربان و رحيم است) نور اعظمش كه عرش نشين است از عالم اعلى، او را به دنيا آورد و خاك نشينش كرد يعنى صادر اول، عقل كل، هادى سبل، محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قاصدى بالاتر از محمد نمى‏شود عنايت به شأن بشر است از بس خدا به بشر عنايت دارد، رأفت و رحمت دارد مى‏خواهد آنها را به كمالهائى برساند بزرگترين شخص اول وجود عبد مطلق و خالصش را فرستاد آنگاه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم آيات خدا را رسانيد (آيات يعنى نشانه‏ها) آياتى كه راجع به معرفت و احكام و شرايع و معارف است آن هم رشته‏هاى متعددى دارد و آيات راجع به آفاق و انفس‏ (182) .

## از خاك برخاسته و به خاك مى‏رويم

اگر بخواهم مثال ذكر كنم در رشته‏هاى ديگرى مى‏افتيم و از اصل مطلب باز مى‏مانيم فقط اشاره‏اى مى‏كنم مثلاً از نشانه‏هاى خدا اين است كه ما را از خاك آفريد (183) و اين دستگاه عجيب را درست فرمود هر فردى رجوع به خودش بكند منها خلقناكم و فيها نعيدكم و منها نخرجكم تارة اخرى از اين خاك ما را بلند كرد بعد هم در اين خاك جزء خاك مى‏كند و در قيامت نيز از خاك بر مى‏انگيزد (184) . نشانه هائى كه خدا مى‏فرمايد: آيات بينات آيه بينه، براى اين است كه تو ايمان بياورى به آن كسى كه تو را از مشت خاكى به اينجاها رسانده است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى همه هستى ز تو پيدا شده |  | خاك ضعيف از تو توانا شده |

## خواب نشانه شگفت خدا

از آيات بينه خوابست‏ (185) شبانه روز چقدر خواب مى‏روى و بيدار مى‏شوى؟ افراد عادى يك مرتبه روز و يك بار شب به خواب مى‏روند اين خواب و بيدارى از چيست؟ دست خودت است؟ مكرر شده آدمى كار داشته بدون اختيار خوابش مى‏گيرد براى اين است كه عجزت را متوجه بشوى كه نمى‏توانى چرت نزنى.

جناب لقمان حكيم كلمه حكمتى فرموده: تعجب مى‏كنم از كسى كه منكر بعث و حيات بعد از مرگ مى‏شود در حالتى كه شبانه روز يك مرتبه مى‏ميرد و زنده مى‏شود النوم اخ الموت مگر خواب غير از مرگ است؟ مرگ، خواب سنگين است بيدارى ندارد، نفس نمى‏كشد ولى خواب مرگى است ناقص يعنى هنوز نفس مى‏كشد جان دارد و كارهاى بدن را انجام مى‏دهد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هر شب كه مى‏خوابيد وقتى بلند مى‏شد سر به سجده مى‏گذاشت عرض مى‏كرد الحمدلله الذى احيانى بعد ما اماتنى و اليه النشور (186) شكر خداى را كه من را ميراند و بعد زنده‏ام كرد. چه اشخاصى كه خواب بودند تتمه حياتشان هم رها شد (187) .

## همه نعمت و آيه خدا

ايمان بياور براى آن خدائى كه زوج براى تو خلق كرد. زن و مرد آيت خدايند، نعمت و نشانه قدرت خدا هستند آدمى تنها نمى‏تواند زندگى كند وحشت، اضطراب، ناراحتى دارد سكون و تكيه مى‏خواهد زن براى مرد سكون است.

## تا شما را از تاريكيها به روشنائى بكشاند

هو الذى ينزل على عبده آيات بينات خداست كه در قرآن نازل فرمود آيات بينات، نشانه‏هاى آشكار كننده، واضح كننده توحيد، معاد، اسماء و صفات خدا را ليخرجكم من الظلمات الى النور تا از تاريكى‏هاى جهل و بى‏خبرى شما را بيرون بياورد به نور علم، به نور ايمان، به نور خداشناسى ان الله بكم لروف رحيم خدا به شما مهربان است از مهرش است كه اين همه آيات بينات فرستاد بلكه آدمى با خداى خودش آشنا گردد.

رشته ديگر آيات بينات احكام است كه خداى تعالى احكامى را مقرر داشت آنچه فرمود واجب است عمل كنى تا به نور تقوا برسى تا از ظلمت‏هاى آخرت، صراط، قيامت، محشر كه تمام در نتيجه گناه است نگهداشته گردى ليخرجكم من الظلمات الى النور به شما فرمود اى بشر، زنا حرام است تا از تاريكى وحشتكده گناه نجاتت دهد. ايها الناس شراب، قمار، فتنه، فساد، دروغ، غيبت، تهمت، رباخوارى حرام است كه ليخرجكم من الظلمات الى النور حالا كه چنين است، حالا كه ما آيات بينات نازل كرديم كه شما ايمان به خدا بياوريد، و گروش به او داشته باشيد، دور دنيا را رها كن بيا دور آخرت.

## پس چرا انفاق نمى‏كنيد؟

حالا كه چنين است ما لكم الا تنفقوا فى سبيل الله شما را چه مى‏شود اى مسلمانها! چرا اين قدر بخيل، پول خرج نكن، در راه خدا مسامحه كن هستيد، با اين همه تشويق به ايمان!! دانش، معرفت، لازمه ايمان آن است كه آدمى اگر خدا را شناخت در راه خدايش از بذل جان مضايقه نكند تا چه رسد به بذل مال. خداشناس حاضر است جان در راه خداى خودش بدهد مال چيست؟ اگر كسى در راه خدا از مال مضايقه دارد يقين بدان ايمانى ندارد دور خداى خودش نيامده است معبودش پولش است، ايمانش شهوات است لذا انفاقى هم نمى‏كند و ما لكم الا تنفقوا فى سبيل الله چرا انفاق نمى‏كنيد مال بدلتان چسبيده، هر كس در حد خودش، گاه مى‏شود شخصى نسبت به يك تومان براى خدا گذشت ندارد. انفاق در راه خدا، دينى را ادا كردن، از طلبى گذشتن، مى‏گويد نبايد آدم زير بار ظلم برود! اينكه زير بار ظلم نيست، فتوت، گذشت، عفو، صدقه است، تو در راه خدا بده به هر كه مى‏خواهد باشد.

## اصلاح مفضل بين دو شيعه

مفضل روزى در بازار كوفه رد مى‏شد دو نفر از شيعيان اهل بيت نزاعشان شده بود در بازار جناب مفضل پيش آمد پرسيد براى چه نزاع مى‏كنيد (مفضل نماينده كشاف حقائق جعفر بن محمد الصادق بوده است) گفتگو اين بود كه يكى از آنها ادعاى طلب ارث از ديگرى داشت ظاهراً چهارصد درهم مورد نزاع بوده است آنها را به منزل خودش برد چهار صد درهم را به مدعى داد و گفت سر و صورت يكديگر را ببوسيد و برويد در امان خدا، بعد جناب مفضل گفت ضمناً بدانيد اين پول از خودم نيست مال مولايم جعفر بن محمد عليه‌السلام است خود امام به من فرموده از مواردى كه اذن دارى خرج كنى اصلاح ذات بين است‏ (188) .

نزاع براى چه؟! حيف عمر عزيز نباشد - دو نفر شيعه براى مال دنيا با هم قهر و در جدال باشند؟ پس شما كى به فكر آخرت مى‏افتيد؟ قرآن اينطور تحريك مى‏كند كيست كه تحريك بشود؟ چرا در راه خدا خرج نمى‏كنيد - در راه نفس و هوى اين همه جنب و جوش! اما خيرى كه پيش بيايد چقدر مسامحه كار - خانه تان چقدر قشنگ، فرش، گل اما بناى خيرى كه به نام خداست چنان مسامحه كار.

## خدا مى‏ماند و بس

براى چه خرج نمى‏كنيد ولله ميراث السموات والارض براى اينكه خوب تكانت بدهد مى‏فرمايد بدان وارث همه خدا است، ارث آسمان و زمين از خدا است يعنى كسى كه بعد از همه مى‏ماند خداست.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اندر دو جهان خداى مى‏ماند و بس |  | باقى همه كل من عليها فان |

وارث همه خداست، پس بيا به اختيار خودت جلوتر به خودش بده تا برايت ذخيره كند، خدا مى‏فرمايد: مسلمانها، من وارث همه شما هستم تا مال دست خودتان است بدهيد در راه من، تا برايتان ذخيره كنم ولله ميراث السموات والارض بعدش نكته‏اى در باب اخلاص ذكر مى‏كند اين هم لازم است همه بدانيم.

## اخلاص شرط اساسى انفاق

انفاق در راه خدا اولين شرطش اخلاص است چه يك تومان و چه يك ميليون تومان، آنچه كه آدمى مى‏خواهد در راه خدا بدهد شرطش اين است كه هيچ منظورى نداشته باشد، فقط روى علاقه و محبت خدا جدا گردد يعنى خدا پيشش عزيزتر از تمام دارائيش باشد، گاه مى‏شود آدمى بدبخت براى يك مرحبائى مالش را مى‏دهد كه تعريفش كنند چقدر پست است پيش خدا هيچ ندارد فايده‏اى هم ندارد. (189) بلكه در كفه سيئاتش محسوب مى‏گردد اگر رياء كرده باشد در انفاقش مسجد، حسينيه، درمانگاه، مدرسه علميه اگر براى رياء باشد هيچ فايده‏اى ندارد اگر فقط براى خدا شد خوشا به حالش.

## مسجد براى خدا يا خودش؟

مثل بهلول و هارون - وقتى بهلول رد شد ديد هارون بناى عظيمى، مسجدى در بغداد مى‏سازد و براى سركشى آمده است، صدا زد اى هارون! چكار مى‏كنى! گفت: دارم خانه خدا بنا مى‏كنم. بهلول گفت خانه براى خداست گفت: بله، گفت: امر بكن بالاى سردرش بنويسند مسجد بهلول. گفت احمق من پول مى‏دهم به اسم تو باشد؟ گفت: احمق تو هستى يا من؟! براى خودت خانه مى‏سازى اسم خدا رويش مى‏گذارى؟

## انفاق در سختى به اخلاص نزديكتر است

پس از دانستن اين مقدمه، اخلاص بيشتر در حال سختى و فشار پيش مى‏آيد، اگر كسى در سختى انفاق كرد معلوم مى‏شود از اخلاص‏هاى حقيقى است ولى انفاق در گشايش اخلاص چندان ظهور ندارد. به عنوان مثال:

اميرالمؤمنين عليه‌السلام به منزل وارد شد (حاصل روايت شريفه) ديد فاطمه عليها‌السلام چشمهايش به گودى فرو رفته، احوال او و حسنين عليهما‌السلام پرسيد عرض كرد همه گرسنه‏اند (مثل اينكه اميرالمؤمنين عليه‌السلام خارج از مدينه رفته و حالا برگشته بود) عرض كرد سه روز است چيزى نخورده‏اند، اميرالمؤمنين هم فوراً نزد عبدالرحمن بن عوف رفت فرمود: يك دينار قرض مى‏خواهم، رفت كيسه پول را آورد و گفت آقا قرض براى چه؟ همينطور مى‏دهم خدمتتان فرمود: ابداً. اجمالاً حضرت يك دينار يك مثقال طلا از عبدالرحمن بن عوف به عنوان قرض الحسنه گرفت كه براى فاطمه و حسن و حسين عليهم‌السلام خوراك تدارك كند فاذا بالمقداد قد جلس على قادعة الطريق وقتى كه تشريف آورد وسط راه ديد مقداد در راه توقف كرده در حالى كه از زمين و آسمان گرما مى‏بارد، آفتاب سوزان و زمين نيز سخت داغ است اميرالمؤمنين عليه‌السلام احوالش را پرسيد، چرا در اين حرارت اينجا نشسته‏اى؟ مقداد حياء كرد حقيقت را بگويد و خواهش نمود حضرت او را از پاسخ دادن معاف فرمايد ولى اميرالمؤمنين عليه‌السلام تكرار فرمود، مقداد هم به واسطه عفت نفس، حقيقت را نگفت در مرتبه سوم چون اصرار على عليه‌السلام را ديد، به ناچار گفت: صداى ناله و گريه عيالم از گرسنگى توان من را گرفت نتوانستم بمانم، از خانه بيرون آمدم.

چشمان على عليه‌السلام گريان شد فرمود: ما هم مثل تو مبتلائيم، دينارى به وام گرفته‏ام تو را بر خودم مقدم مى‏دارم آن را بگير.

حضرت به مسجد رفت، نماز ظهر و عصر را خواند و به خانه نرفت پس از نماز مغرب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه از جريان به وحى آگاه شده بود، رو به على عليه‌السلام كرد و فرمود: امشب چطور است شام را در خانه شما باشيم؟ على عليه‌السلام حيا كرد جواب نفى بدهد به اتفاق به خانه آمدند زهرا عليها‌السلام از نماز فارغ شده بود و پشت سرش ظرف سربسته خوراكى بود كه بخار از آن برمى خاست پس آن را برداشت خدمت پيغمبر و على گذاشت، پيغمبر به فاطمه فرمود اين خوراكى را از كجا آوردى كه به رنگش نديده و مثل بويش نشنيده و پاكيزه‏تر از آن نخورده‏ام؟ آنگاه پيغمبر دست مباركشان را ميان دو شانه على عليه‌السلام گذاشت سپس فرمود: يا على! اين خوراك به جاى دينار تو است (كه به مقداد دادى) (190) ...

(مقداد خيلى بزرگوار است، پس از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چهارمين مرد اسلام است. اول سلمان، دوم ابوذر، سوم عمار، چهارم مقداد و در بعضى روايات مقداد مقدم بر همه ذكر شده كه امام مى‏فرمايد دلش فولادين بوده، قبر شريفش هم شام است اگر كسى ايمانى داشته باشد هرگاه اين روايات را مى‏شنود، شوق پيدا مى‏كند كه چيزى در راه خدا بدهد. )

## قرض برتر از صدقه است

امام فرمود قرض الحسنه هجده ثواب دارد و صدقه ده ثواب دارد يعنى اگر كسى پيش شما آمد آبرودار است گفت صد تومانى قرض مى‏خواهم مى‏شناسيدش كه آبرودار است شما كه صد تومان قرض مى‏دهيد، فقير مستحقى هم آمد يك صد تومانى به او دادى، قرض كه دادى بهتر است يا صدقه‏اى كه دادى؟ نزد شرع اسلام آنكه نمى‏خواهد پس بگيرد صدقه مى‏دهد ثوابش ده تا است آنكه قرض مى‏دهد و عوضش مى‏گيرد هجده برابر است سرش هم در خود روايات ذكر شده، صدقه اشخاصى مى‏گيرند كه آبروى ظاهرى زيادى ندارند قرض كسى مى‏گيرد كه عفيف النفس است آنكه صدقه‏اش دادى، شكمش را سير كردى بسيار خوب كردى، به آنكه قرض دادى آبرويش را نيز حفظ كردى.

يكى از اعيان جبل عامل، بزرگ مرد شريفى بود كه هر سال به مدينه منوره مى‏آمد و مدتى در جوار امام ششم كشاف حقائق جعفر بن محمد الصادق مى‏ماند، بعد به فكر افتاد كه من باعث زحمت امام مى‏شوم من كه تمكن دارم چرا خودم خانه‏اى در اينجا تهيه نكنم. ده هزار درهم يا دوازده هزار درهم داد به آقا امام صادق عليه‌السلام گفت براى من خانه‏اى بخريد وقتى كه مدينه مى‏آيم به خانه خودم بروم زحمتى براى شما نداشته باشم. امام هم قبول فرمود، امام شيعه‏اش را مى‏شناسد، لذا بدون اينكه از آن مرد بزرگ بپرسد، حضرت تمام دوازده هزار درهم را بين فقراى سادات قسمت كرد تا وقتى كه آقاى جبل العاملى آمد و وارد شد بر امام عرض كرد آقا معامله را انجام داديد؟ فرمود: بله قباله‏اش را هم برايت نوشته‏ام. قباله را گرفت كه برود خانه‏اش ديد در قباله‏اش نوشته است: جعفر بن محمد به فلان شخص جبل العاملى خانه‏اى در بهشت فروخت كه فنا و زوال ندارد يعنى خراب شدنى نيست صاحبش هم از آن بيرون كردنى نيست، براى او چهار حد است، يك حدش به خانه جدم محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، حد ديگرش به خانه جدم على مرتضى عليه‌السلام، حد ديگرش به خانه حسن مجتبى عليه‌السلام، و حد ديگرش به خانه حسين عليه‌السلام، حضرت هم امضاء كرده است. بقدرى اين مرد جبل عاملى شاد شد، دعا كرد به امام كه گفتنى نيست چون خيلى معامله عظيم است ضمناً امام مى‏دانست كه اين مرد بزرگ سال آخر عمرش است. اجمالاً پس از آنكه به وطن‏ برگشت بيمار شد در حال بيمارى وصيت كرد گفت اين قباله را در كفن من بگذاريد آنها همين كار را كردند. فردايش بستگانش آمدند براى فاتحه سر قبرش ديدند همان قباله روى قبرش است سطرى هم به آن اضافه شده است قد و فى لى جعفر عليه‌السلام امام جعفر صادق عليه‌السلام به من وفا كرد چون خانه‏اى در بهشت را ضامن شد (191) .

معامله با خداى زيانى ندارد عجيب اين است كه حتى براى دنيايش هم بهتر مى‏شود كه قرآن هم خبر داده و هو يخلفه در همين دنيا هم عوضش مى‏دهد همان چيزى كه براى خدا دادى علاوه آخرتت بهترش را پس مى‏گيرى، روايت دارد كه بيمارانتان را به صدقه مداوا كنيد داؤوا مرضاكم بالصدقة.

ناچارم هم معجزه بگويم، هم رفع كسالتتان كنم، هم شاهد مطلبم باشد، داستان ديگرى بگويم:

## على عليه‌السلام بدهيش را مى‏پردازد

آيت الله حلى از ابن جوزى و ديگران از موثقين عامه و خاصه نقل كرده‏اند: در كوفه مردى بوده به نام ابو جعفر تاجر، از خصائصش اين بوده از اول سال تا آخر سال، همه روزه هر، سيد فقيرى چيزى از او مى‏گرفته او در حساب على عليه‌السلام مى‏نوشت و بابت خمس حساب مى‏كرد چون حسن اخلاق و رفتار داشت سادات زياد به او رجوع مى‏كردند بطورى كه از حساب خمس مى‏گذشت بعد اتفاقاً اين بنده خدا (ابو جعفر كوفى) ورشكست شد كاملاً فقير شد، رفت گوشه خانه نشست. در خانه كه نشسته بود دفتر سابق را مى‏آورد بدهكارها را نگاه مى‏كرد اگر مرده بودند اسمشان را خط مى‏زد و اگر زنده بودند مى‏فرستاد عقبشان كه ما اينقدر از تو طلب داريم حالا هم گرفتاريم، آن وقت طرف چيزى مى‏داد. معيشتش به همين وضع مى‏گذشت. روزى بيرون در منزلش نشسته بود يكى از ناصبيهاى ولدالزنا از آن دشمنهاى على عليه‌السلام رد شد شماتتى به او كرد گرچه به نفع تاجر تمام شد، گفت با آن بدهكار بزرگ على عليه‌السلام چكار كردى، مسخره كرد. ابو جعفر چيزى به او نگفت، از غصه و حسرت بلند شد رفت در منزل گريه كرد اين تاجر محترم بعد خوابيد در عالم رويا خاتم انبياء محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حسنين عليهما‌السلام را ديد. خاتم انبياء رو كرد به حسنين فرمود: پدرتان على كجاست؟ على عليه‌السلام نزد محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عليه و آله حاضر شد. فرمود يا على چرا بدهيت را نمى‏پردازى عرض كرد يا رسول الله الان آورده‏ام. به تاجر فرمود دستت را دراز كن، دستش را دراز كرد كيسه‏اى پر از پول به دستش داد فرمود: آخرتت هم محفوظ است. از خواب بيدار مى‏شود مى‏بيند كيسه‏اى پهلويش است دست به كيسه مى‏زند صداى اشرفى مى‏دهد تاريك هم هست صداى همسرش زد گفت: چراغ بياور، چراغ آورد ديد تمامش اشرفى است همسرش باور نكرد تا بالاخره گفت اين عطاى على عليه‌السلام است زيرا على عليه‌السلام فرمود من بدهيم را آوردم، هم اكنون دفتر حساب را بياور ببينم چقدر از على عليه‌السلام طلب داريم. سبحان الله همان شبى، تمام بدهكاريها را جمع زد و پولها را هم شمرد بدون اينكه يك درهم كم يا زياد باشد مطابق است با آنچه از على عليه‌السلام طلب داشته است.

بگذريم، خواستم بگويم اگر در دنيا عوضش داده نشد آن هم به نفع تو است (مثلاً مرگت نزديك است به تلافى در دنيا نمى‏رسد) و اگر انفاق در هنگام سختى بكند آن هم از روى‏9 اخلاص هى سعادت لا يستوى منكم من انفق من قبل الفتح و قاتل‏ (192) هر كس پيش از گشايش، اداى حق كرده هر چند قبل از گشايش و چه پس از آن كلا وعدالله الحسنى در هر دو حال خدا اجر مى‏دهد اما كجا به كجا اگر كسى يك نان داشت و داد بهتر است؟ يا كسى كه نان زياد دارد و يك دانه بدهد؟ البته آنكه يك نان بيشتر ندارد و بدهد بهتر است.

# 17

بسم الله الرحمن الرحيم

من ذاالذى يقرض الله قرضاً حسناً فيضاً عفه له و له اجر كريم‏ (193)

## از مال خدا، به خدا قرض دهيد

كيست كه قرض به خدا بدهد؟ خيلى تكان دهنده است خدا مى‏فرمايد: از مال خودم بيار و قرض خودم بده تا من چند برابر به تو بدهم، غير از كرم چيزى نيست، واقعاً زهى شرمسارى براى آن بنده‏اى كه بخل كند در راه خدا از مال صرفنظر نكند با اين همه تهييج - امروز من معنى قرض به خدا دادن را روشن مى‏كنم كه قرض خدا دادن يعنى چه؟ ضمناً چيزى كه نزد شما بى اهميت است در راه خدا ندهيد (194) .

## بزرگى دستگاه آفرينش

علم هيئت ستاره‏شناسى، فلك‏شناسى علم مهمى است كه در معرفت و شناخت رب العالمين مؤثر است به قول شيخ الرئيس ابوعلى سينا مى‏گويد: من لم يعرف الهيئة و النشريح فهو عنين فى المعرفة كسى كه از علم تشريح و هيئت اطلاعى ندارد كسى كه از ساختمان بدن خودش بى خبر است در معرفت خدا مردانگى ندارد اين شخص درست خداشناس نمى‏شود يا من فى السماء عظمته عظمت خدا را مى‏خواهى بفهمى در علم هيأت جديد كار كن، سابق مى‏گفتند اين عالم منحصر به نه فلك است حالا ببين چه خبر است سال به سال تلسكوپهاى قوى و عظيمى كه تدارك كرده‏اند كشفيات جديدى مى‏كنند.

## ميليونها مجره يا كهكشان در عالم

آن وقت به وسيله اين تلسكوپها عجائبى دريافتند كه خودشان اقرار دارند تا حالا هر چه كشف كرديم نسبت به آنچه نفهميده‏ايم چيزى نيست مثلاً مجره (كهكشان) كه عبارت است از مجموعه ستارگانى كه با هم هستند علت اينكه مجره به آن مى‏گويند چون مجره عبارت از مجراى آب است مثل آب سفيد كه روى زمينى سياه حركت كند اين طور به نظر مى‏آيد در فارسى اسمش را كهكشان گذاشته‏اند - كهكشان مخفف از كاه كشان است، اگر بار كاهى از ده بياورند در شهر، در اثناى راه همينطور خاك كاه مى‏ريزد بالاى سر هم، يك عده ستارگان كه عدد اينها را خدا مى‏داند، در اثر اينكه نزديك هم هستند از دور وقتى آدم نگاه مى‏كند مى‏بيند مثل يك خطه كاهى است لذا به آن كهكشان گويند.

هر كهكشانى ميليونها ستاره دارد كهكشان ما يكصد و پنجاه ميليون ستاره دارد مى‏گويند آنچه تا الان به توسط تلسكوپها كشف شده است دو هزار كهكشان به دست آمده و به حدسى كه زده مى‏شود در آتيه ممكن است تا پانصد ميليون مجره برسد تازه ما دو هزار تايش را كشف كرده‏ايم هر مجره‏اى ميليونها كوكب كه يكى از آن كهكشانها، كه كهكشان ماست كه اين گوشه قشر خارجيش اين آفتاب به چشم مى‏خورد آفتاب هم يك كره معتدلى است نه خيلى بزرگ است و نه خيلى كوچك نسبت به كره‏هاى ديگر، ليكن در اثر پيرى رو به ضعف و زرد رنگى رفته است مى‏گويند آفتاب پير است‏ (195) قيامت نزديك است آفتاب نورش تمام گردد، نزديك است زمين از حركت بيفتد.

كره زمين يك ستاره دور افتاده از يك منظومه شمسى كه منظومه شمسى يك صد و پنجاه ميليونم يك كهكشان است.

## اتفاقهاى خدا به تمام عالم هستى

خداى ما، جود دائم، كرم ثابت، انفاق مستمر به تمام عالم هستى دارد، آن هم چه انفاقى! يكى از رشته‏هاى انفاقش خود آفتاب است. مى‏گويند، ساليانه چهارصد و پنجاه هزار ميليون تن اين كره آفتاب از جرم و موادش، تبديل به حرارت و نور مى‏شود، ساليانه به كره زمين و چند كره ديگر كه تحت عائله او هستند مستمراً مى‏بخشد در روزنامه‏اى در سر مقاله‏اش نوشته بود: ولخرجى خورشيد خنده‏ام گرفت كه نويسنده خيال مى‏كند خورشيد از خودش است كه ولخرجى كند، اينها انفاق ديگرى است. خداست كه اين همه حرارت و نور مى‏دهد تا از نورش بشر استفاده كند. از مقدار بخشش خورشيد تنها مختصرى انرژى به كرات منظومه شمسى مى‏رسد و بقيه‏اش در فضاى بى پايان پخش مى‏گردد.

## خوراك موجودات زمين از زمين

در سال، چند هزار ميليارد تن اين كره خاك مواد غذائى به ريشه درختها مى‏دهد اينها تمامى انفاق خداست از اين خاك چقدر مواد غذائى، مواد رشد گياهى افاضه مى‏شود خدا داند در سال ميلياردها تن آب درياها تبخير مى‏شود به صورت ابر در فضا و سپس باران مى‏بارد و زمينهاى مرده را سيراب مى‏كند، درختهاى خشكيده را شاداب مى‏كند اين هم انفاق دريايش.

اما انفاق گياهى: در سال ميلياردها از برگ تا علف تا ميوه هائى كه تمام اين نباتات به حيوانات مى‏دهند اين انفاق است.

انفاقهاى خدا را كه نمى‏شود شمرد. براى نمونه، به خاك، آب، گياه اشاره كردم. روزانه ميليونها زنبور عسل از اين سفره الهى مى‏خورند عسل شيرين به بشر مى‏رسانند اين نمونه‏اى از انفاقهاى خداست.

## انفاق باقى خدا لايق بشر است

انفاقى كه لايق مقام ربوبيت باشد هيچكدام از اينها نيست چون تمامش فانى است هر چه آفتاب، زمين، گياه، حيوان، دريا مى‏دهند فانى است، مناسب مقام الوهيت و ابديتش انفاق ابدى است عطاهاى فناناپذير و بخشش هائى كه نهايت نداشته باشد منحصراً لايق طايفه بشر است چون غير از بشر، موجودات مادى همه فانى است فقط چيزى كه باقى مى‏ماند خدا و روح آدمى است‏ (196) خدا شما را ابدى خلق كرده، براى هميشگى آفريد. من كه مى‏گويم آدمى مرگ و مير ندارد، غرضم مرگ و مير روحى است نه بدنى. از وقتى كه در شكم مادر، سن چهار ماهگى، روح دميده شد و بعد رو به تكامل رفت، ديگر مرگ ندارد. خلاصه روح آدمى باقى به بقاء الله است. ساعت مرگ به مؤمن خطاب مى‏رسد يا ايتها النفس المطمئنة ارجعى الى ربك راضية مرضية (197) مرگ بدن، اول تكميل حيات روح است. خواستم بگويم انفاق خدائى براى شما است كه خدا گرامى تان داشته است. (198)

## عطاهاى باقى پس از مرگ آمادگى مى‏خواهد

انفاقهاى ابدى نهايت ندارد، روايت دارد هر كسى از ساعت مرگش عذابى نداشته باشد ديگر ندارد قربان آن كسى كه از ساعت مرگش كارهايش درست باشد (199) از ساعت مرگ عطاهاى ابدى است اما رسيدن به اين عطاها استعداد مى‏خواهد، آمادگى مى‏خواهد از ابتدا آدمى استعداد عطاهاى عظيمه باقيه ابديه را ندارد.

پيدا شدن آمادگى به اين است كه آنچه كه خدا به او داده، پول، سلامتى، آبرو تمامش را در حساب خدا بياورد خيلى آسان است ولى كمى بايد پا روى هواى نفس گذاشت كه تمام كارهاى مشكل آسان مى‏شود اگر آمد در حساب خدا بزرگ مى‏شود بزرگ كه شد سعه روح پيدا مى‏شود وجودش، هستيش بزرگ مى‏شود عظمت كسب مى‏كند از عظيم مطلق، كسى كه با خدا معامله مى‏كند بزرگ است بقدرى بزرگ مى‏شود كه به عالم غيب سر و كار پيدا كند (200) مردانگى مى‏خواهد، مردانگى هم در اتفاق پيدا مى‏شود يعنى قوائى كه خدا به تو داده تا مالى كه خدا به تو داده هر اندازه در حساب خدا گذاشتى رشدى در خودت پيدا مى‏شود چون طرفت خداست آماده سلطنت ابدى الهى مى‏گردى عطاهاى ابدى پس از اين است كه تو با خدا سر و كار داشته باشى من ذا الذى يقرض الله قرضاً حسناً هر كه قرض خدا داد نه اينكه خدا احتياج دارد! اگر مى‏خواهى به عطاهاى الهى برسى همين كه دارى، فانى بده، باقى بگير فيضاعفه له اضعافاً مضاعفة.

## از زبانتان بهره ببريد

مثال بزنم تا خسته نشويد: خدا يك تكه گوشت كه زبان باشد به همه ما داده، اين عاريه است بالاخره روزى مى‏آيد كه با اين زبان هر چه مى‏خواهى بگوئى لا اله الا الله نمى‏توانى. ساعت مرگ نمى‏شود از آن استفاده كرد حالا كه مى‏شود از آن استفاده كرد پس بيا و حرفت را بينداز در حساب خدا با اين زبان نگو، مگر هر چه رضاى خدا باشد معنى قرض با خدا همين است. رد مى‏شوى دو نفر با هم نزاع دارند بايست اصلاحشان بده، زن و شوهرى با هم نزاع دارند مى‏خواهند بروند دادگاه تو نگذارشان، از زبان خدا دادگى بهره‏اى ببر.

با زبانت چيزى نگو، مگر خير، رحمت، نگو، مگر حفظ اتحاد قلوب، واى به تو اگر با زبانت دلى را رنجيده كنى، لعنت به تو اگر زبانت را در حساب شيطان بگذارى و كسى را رسوا كنى، عيب كسى را آشكار كنى، چيزى كه علم ندارى بگوئى قرض شيطان دادى، معامله با شيطان كردى با اين زبان بشر مى‏تواند هم با خدا معامله كند هم مى‏تواند با شيطان معامله بكند ولى من ذا الذى يقرض الله قرضاً حسناً كيست كه زبانش را بياورد در حساب خدا بگذارد؟ چشم، ايها المؤمنون چشمتان را در حساب چه كسى گذاشته‏ايد؟ من نمى‏دانم چشمت را قرض رحمن داده‏اى يا شيطان؟ و همچنين همه اعضاء بدن تا برسد به قوه فكر و عقل. در آثار صنع خدا تفكر مى‏كنى يا به اوهام مى‏گذرانى. خواستم بگويم قرض به خدا منحصر به مال نيست بلكه رشته‏اى از آن مربوط به مال مى‏شود.

# 18

بسم الله الرحمن الرحيم

من ذا الذى يقرض الله قرضاً حسناً فيضاً عفه له و له اجر كريم يوم‏ترى المؤمنين و المؤمنات يسعى نورهم بين ايديهم و بايمانهم بشراكم اليوم جنات تجرى من تحتها الانهار خالدين‏3 فيها ابدا ذلك هو الفوز العظيم‏ (201)

## غرض از آفرينش امر باقى است

از آنچه آدمى اطلاع يافته از اين عوالم بى نهايت و اين دستگاه عظيم خلقت به عقل خودش مى‏فهمد و يقين مى‏كند كه هدف و غرض امر باقى است نه اين اوضاع زود گذر و فانى، يعنى آفتاب با اين عظمتش با تفصيلى كه روز گذشته ذكر گرديد نمى‏شود براى امر مادى باشد. رب العالمين اعز و اعلى است كه به هدف فانى چنين دستگاهى درست كند واقعاً محال است به حكم عقل از خدائى كه اين همه حكمت و علم در دستگاه خلقتش آشكار است. خداوند يك عضو بى خاصيت نيافريده است آيا خاصيت كل هدف و نتيجه كل، مى‏شود هيچ باشد (202) آيا گمان كرديد ما شما را عبث، بيهوده، بيفايده آفريديم؟ غرض عالم باقى است تمام اشياء براى آدمى و آدمى براى امر باقى. چند سالى در كره خاك باب تجارت و معامله را باز كند، با خداى ابدى سر و كار داشته باشد تا ابدى بشود. تا آدمى با بزرگ سر و كار نداشته باشد بزرگى نصيبش نمى‏شود. معامله با خدا كه ديروز گفتم، قرض با خداست كه در قرآن چند جا ذكر شده است‏ (203) سعادتى كه هيچوقت نحوست ندارد سلطان حقيقى مى‏شوى اگر با ملك الملوك معامله‏ات باشد ديروز مختصرش گفتم باز تكرار نكنم خواستم رشته مطلب به دست بيايد.

در دلت حب خدا، آل محمد، آخرت باشد اعضائى كه به تو داده همه را در بازار خدا به كار بينداز. به زبانت ذكر و ياد خدا، به چشمت آنچه رضاى خداست، به گوشت معامله با خدا، دست و پا و اعضاى ديگر بدنت همه در راه او. اگر پول و چيزى هم دارى آن هم در راه خدا از نفقه‏اى كه به خانواده‏ات مى‏دهى تا برود بالا همه در حساب خدا و بعدش هم در وجوه خيريه، هر راه خيرى كه پيش آمد همه‏اش قرض به خداست‏ (204) همين الان نور انفاق نصيبش مى‏گردد وقت مردن هم همين نورهائى كه قرض خدا داده است خدا به او پس مى‏دهد و اجمالاً به بدنش و مالش با خدا معامله كند.

## مخترع برق و كاشف ميكروب...

مهم در اينجا كلمه حسناً است اگر كسى مى‏خواهد معامله با خدا بكند، غيرت الهيه مانع است از اينكه شريك بپذيرد اگر به ما قرض مى‏خواهى بدهى رياء نكن هر قرضى مى‏خواهد باشد خواه بيمارستان باشد خواه مدرسه علميه، اگر منظورش اين باشد مثلاً اسمش را در روزنامه بنويسند، باطل است مزدش گيرش آمد به قصد اينكه اسمش را بياورند انجام داد، اسمش را هم آوردند ديگر از خداطلبى ندارد.

بعضى از جوانها مى‏پرسند چگونه مخترع برق و كاشف ميكروب جهنم بروند ولى آن شخصى كه هيچ خيرى كسى از او نديده برود بهشت؟

پاسخ: آن كسى كه اين اختراع را كرده به چه غرضى كرده؟ هر غرضى كه داشته به همان غرض مى‏رسد. تو نگاه كارش نكن نگاه نيتش بكن. گفتند كسى دوائى اختراع كرده براى دردى. آنچه التماسش كردند بگو دوا از چيست نگفت تا آخر هم نگفته بود، مثلا براى اينكه شايد كسى ديگر بفهمد دكان او تخته بشود به اسم ديگرى تمام شود. عمل تابع نيت است آيا در حساب خلق است يا در حساب خالق؟ بهترين كارهاى خير هم كرد بسيار خوب اما ببين در حساب كيست؟ مى‏خواهد مردم ببينند يا مى‏خواهد خدا ببيند والا اگر در حساب خدا باشد اگر خارى سر راهى بردارى براى تو كافى است ايمان به خدا و آخرت. كارها هم براى خدا و آخرت بايد باشد وگرنه قرض به خدا محسوب نمى‏شود.

## بخشش بدون منت و اذيت

شرط دوم و سوم براى صحت قرض الحسنه براى خدا آن است كه با منت و اذيت نباشد واى به آن بدبختى كه قرض مى‏دهد خرج مى‏كند منتى هم مى‏گذارد. تا منت گذاشت باطل شد (205) مؤمنين كارهاى خيرتان را به منت گذاشتن باطل نكنيد. مبادا منت بگذاريد مبادا اذيت زبانى بكنيد (206) هيچ چيز نده اما با زبان خوش بگو خدا ان شاء الله فرج كند نه اينكه بده و نيش هم بزن بگو مثلاً دعا مى‏كنيم تا خدا فرج كند خلاصه طورى كه آن فقير از تو رنجيده نشود. نده اذيت هم نكن، نده منت هم نگذار، تو خرج مى‏كنى ديگر مگر مرض دارى كه مى‏روى و همه جا بازگو مى‏كنى كه بله من امروز مثلاً يك منزلى براى فلانى خريدم اينكه دادى و حالا مى‏گوئى خرابش مى‏كنى‏ (207) .

## خاك بر سنگ و صاعقه در بوستان

خداوند مثلى شيرين و لطيف مى‏زند (208) سنگ صاف كمى خاك رويش بريزند يك دفعه باران هم بيايد از خاكها چيزى نمى‏ماند مثلاً آقاى حاجى يك ميليون پول مى‏دهد اما با زبانش يا منت مى‏گذارد يا اذيت مى‏كند خرابش مى‏كند هيچ چيز برايش نمى‏ماند.

مثال ديگرى خداوند متعال ذكر مى‏فرمايد كسى كه بوستانى دارد، درختها، ميوه‏ها (209) يك دفعه نيمه شبى صاعقه‏اى بيايد و همه‏اش را آتش بزند.

براى منت گذاشتن يا اذيت كردن داستان لطيفى در داستانهاى شگفت، بنده نقل كرده‏ام كه آن مرد شريف فرمود در عالم رويا قصر مجلل و باشكوهى را ديدم گفتم: از كيست؟ گفت: مال فلان شخص نجار است بعد در همان حال يك وقت ديدم صاعقه‏اى آمد تمام قصر و باغ و درخت، آتش گرفت و خاكستر مطلق شد. از خواب بيدار شدم فردا رفتم در مغازه‏اش گفتم رفيق راستش بگو ديشب چكار كردى او را قسمش دادم خلاصه آخرش گفت نصف شب بين زنم و مادرم گفتگو شد من هم كمك زنم كردم مادرم را زدم. گفتم برو بدبخت كه همه چيزت را آتش زدى، هستيت را سوزاندى، يك عمر زحمت كشيدى به سبب زدن يك چوب به مادرت، همه‏اش را به آتش كشيدى.

راستى سخت است آدمى قرضى كه به خدا مى‏دهد نگهش بدارد باطلش نكند به رياء، اذيت، منت، آزار رسانى، ايكاش از همان اول نداده بودى، واى به كسى كه زحمت بكشد بعد هم به دست خودش خراب بكند. خدايا تو خودت آنچه را كه به ما عطا مى‏فرمائى حفظش فرما. خدايا از رياء به تو پناه مى‏بريم در دعاى ابوحمزه مى‏خوانيد: اعوذبك من الشك والشرك والرياء نمايش به خلق، جلوه به مخلوق.

## صدقه پنهانى بهتر است

لذا از كمالات صدقه خفاء است هر چه كار خير مى‏كنى، كسى نفهمد براى خودت بهتر است‏ (210) صدقه نهانى كه هيچكس نداند آتش قهر خدا را خاموش مى‏كند اگر بزرگترين گناه از تو سر زده كه قهر خداى را به هيجان آورده تا صدقه سر دادى، خاموشش مى‏كند خاموش كردن آتش جهنم دست خودت است.

مثال بزنيم براى صدقة السر فرض كنيد كسى ده هزار تومان قرض دارد موعدش هم رسيده ندارد. شما تا شنيديد چكى مى‏نويسيد به اسم حامل كه اسم خودت را هم‏ ننويسى بدون اينكه كسى بفهمد يا اينكه اگر چنانچه مى‏خواهى از اين پنهان‏تر باشد پول نقد برمى‏دارى سر و صورتت را هم مى‏پيچى كه حتى همان شخص هم نفهمد، مى‏روى به او مى‏دهى و تا آخر عمر هم به احدى نمى‏گوئى، چون اگر گفتى از حساب خدا بيرونش آوردى.

چند روز قبل گفتم كه زهرى گفت: امام سجاد را ديد پشته‏اى بدوش داشت در خانه‏ها كه مى‏رفت نقابى به صورت مى‏انداخت تا شناخته نشود در عين حالى كه شب بود تا صاحب خانه نفهمد كيست، بعضى از بستگان امام، هر وقت اسم زين العابدين عليه‌السلام برده مى‏شد جسارت مى‏كردند مى‏گفتند: آقا خودش مى‏خورد و هيچ به ياد ما نيست. چه وقت فهميدند؟ بيست و پنجم ماه محرم ديدند خبرى از اطعام نشد. چون آقا دار فانى را وداع گفته بود.

## از على عليه‌السلامآموز اخلاص عمل

صدقه سرى كه على عليه‌السلام داشته است همه شما سابقه داريد كه وقتى حسنين عليهما‌السلام از تشييع جنازه بر مى‏گردند مى‏رسند به خرابه‏اى سرى مى‏بينند بيمارى افتاده. سرش را در دامن مى‏گيرند احوالش را مى‏پرسند مى‏گويد كسى به داد ما نمى‏رسيد مگر يك نفر كه اينجا مى‏آمد و خوراك در دهن من مى‏گذاشت. آقايان پرسيدند از او پرسيدى كيست؟ گفت من چشمم نمى‏ديد از او پرسيدم آقا اسم شما چيست؟ فرمود بنده خدا هستم. امامين فرمودند: آيا نشانه‏اى از او دارى؟ گفت: در اين خرابه كه بود ذكر كه مى‏خواند تمام سنگ و كلوخ و ديوار اينجا همه تسبيح خدا مى‏كردند. صداى گريه حسن مجتبى بلند شد فرمود: پدر ما على عليه‌السلام بود كه حالا ما از تشييع جنازه‏اش بر مى‏گرديم. اين بيچاره مريض هم گريان شد التماس كرد گفت: آقازاده‏ها ممكن است مرا سر قبر پدرتان ببريد منت بر من بگذاريد چنين گويند كه او را آوردند به امر امام او را به سر قبر اميرالمؤمنين عليه‌السلام آنقدر ناليد و گريه كرد تا مرد.

## از بهترين مالتان صدقه بدهيد

اگر مى‏خواهى با خدا معامله بكنى اول بايد سر باشد تا علوى در تو پيدا گردد از بزرگى حق، تراوشى در تو پيدا گردد ديگر آنكه چيزى كه مى‏خواهى بدهى از بهترين دارائيت باشد. واى از آن بى حياهائى كه آيه قرآن در مذمتشان نازل شد. خرماى خراب شده مى‏دهد در راه خدا حالا كه آورده كاش مى‏گذاشت گوشه‏اى جداگانه، آمده خرماى ترش كرده را به داخل خرماهاى پاكيزه ديگران مى‏ريزد كه آيه شريفه مى‏فرمايد خودتان از اين خرما نمى‏گيريد (211) نه فقط خوب بلكه بهترين را بايد براى خدا بدهى‏ (212) .

انگور تازه‏اى براى امام زين العابدين عليه‌السلام هديه آوردند حضرت خوشه انگور را گرفت تا ميل كند سائلى رسيد مقابل امام اظهار فقر كرد. حضرت هم همين انگورى كه بود به او داد. راوى عرض كرد آقا اين انگور نوبر را براى شما آورده‏اند به سائل پول بدهيد انگور را خودتان ميل كنيد. فرمود نخواندى آيه قرآن را لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون من انگور را دوست مى‏دارم اين بهتر از پول است.

## بهترين نخلستانها براى فقراء

باز روايت در اين مقام بسيار است در وقت نزول آيه شريفه لن تنالوا البر... (مسلمانها اينجور قرآن بر آنها اثر مى‏گذاشت) ابو طلحه نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد گفت من چند نخلستان دارم بهترينش كه هم چشمه آب در آن است و هم نخلهايش چنين و چنان است اين را در راه خدا مى‏دهم. رسول خدا هم دعا درباره‏اش كرد فرمود: وقفش كن بر ارحامت. قبول كرد وقف بر ارحامش كرد طبق دستور رسول خدا.

در تفسير آيه شريفه دارد كه حارثة بن اسامه اسب قيمتيش را داد ديد از اسبش عزيزتر چيزى ندارد اسبش را آورد در منزل رسول الله كه يا رسول الله من اين اسب را خيلى دوست مى‏دارم اين را دادم در راه خدا كه رسول خدا هم دعايش كرد.

اجمالاً هر كس هر چيزى را دوست مى‏داشت همان را مى‏داد.

## زبيده و قرآن زرين

بعضى از زنها هستند كه روى مردها را سفيد مى‏كنند مثل زبيده كه گويند در باطن خدمت موسى بن جعفر عليه‌السلام ارادت داشته همسرش هارون، آن وقت ببين چنين خانمى از امتحان بيرون مى‏آيد اولاً تمكن و دارئيش عجيب بوده اموال نفيسه هم زياد داشته است نفيس‏تر از همه سى جزء قرآن بود يعنى تمام سى جزء قرآن را در نود پاره داده بود نوشته بودند همه با طلا و زر در جلد و ورقش طلا كارى و زر باقى كرده بودند. اجمالاً وقتى اين آيه شريفه را خواند خودش گفت: هر چه فكر مى‏كنم در دارائيم از همه بيشتر نزدم همين قرآن‏ها است خيلى برايم عزيز است من همين را در راه خدا مى‏دهم. فرستاد استاد زرگر آمد زرهائى كه در اين قرآن مجيد عمل شده است همه را بيرون آوردند و در راه خدا انفاق نمود. به اين ترتيب دستور داد آب چشمه‏اى كه در طائف بود به مكه معظمه آوردند كه هنوز مردم بعد از هزار سال از آن بهره مى‏برند. اين زن نفيس‏ترين دارائيش كه همان طلا كاريها و زربافيهائى كه كرده بود همه را داد تا اين چشمه آب را جارى كردند.

## صدقه در حال تندرستى و اميد به زندگى

يكى ديگر از چيزهائى كه موثر است در كمال صدقه آن كه آدمى در حالى كه سالم است و به زندگى اميدوار است صدقه دهد چنانچه از حضرت خاتم الانبياء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مروى است كه از ايشان پرسيدند آقا بهترين صدقه‏ها چيست؟ فرمود (213) بهترين مواردش آن است كه در حالى بدهى كه سالم باشى و اميد داشته باشى زنده‏ مى‏مانى و به كارت مى‏خورد.

و بهترين بيانش روايتى است كه در لئالى الاخبار نقل كرده كه در زمان خاتم انبياء محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرد جوانى بوده ظاهراً از اين روايت هم معلوم مى‏شود وارثى نداشته است. اين مرد جوان در مدينه زحمت كشيده مال فراوانى تحصيل كرده بود بيمار شد به حال مرگ افتاد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به عيادتش تشريف آوردند به پيغمبر التماس كرد يا رسول الله! من زحمت كشيده‏ام مالى جمع كرده‏ام حالا كه مردم شما تمام دارائى مرا در راه خدا انفاق بفرمائيد. در يك روايت دارد كه رسول خدا پذيرفت پس از مرگش رسول خدا هم اموالش را انفاق فرمود.

راوى گويد در دلم چنين گذشت خوشا به حال بپولدارها كه به مالشان بهشت را مى‏خرند. تا در دلم اين معنى گذشت كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خم شد يك دانه خرما كه روى زمين افتاده بود برداشت آن را بلند كرد به طورى كه زير بغلش پيدا شد كه همه ببينند آنگاه رو كرد به من فرمود اين چيست؟ من گفتم دانه خرماست فرمود (214) قسم به آن خدائى كه جانم به دست او است، اين شخصى كه مرده اگر در حال حياتش يك دانه خرما داده بود بهتر از اين انبارهاى مال است كه من پس از مرگش دادم.

## صدقه براى تهذيب نفس

غرض از انفاق نه اين است كه شكمى سير بشود اصل غرض اين است كه تو آدم بشوى، تو بزرگ بشوى، پاك بشوى اينكه مى‏گويند انفاق بكن براى خودت است، ظاهراً براى مدرسه علميه و... مى‏دهى ولى باطناً خانه خودت را درست مى‏كنى حقيقتش به ذات خودت مى‏دهى در خودت عطيه‏اى موجود مى‏گردد، خودت اصلاح مى‏گردى قرآن مى‏فرمايد فهو لكم اين وقتى است كه به دست خودت بدهى اما وقتى بعد از تو بدهند، چيزى از دل تو كه كنده نمى‏شود، بدبخت آن كسى كه منتظر باشد بعد از خودش كار خيرى برايش بكنند (215) خودت وصى خودت باش، خدا همه را موفق بدارد تا زنده‏ايد به دست خودتان بار سفرتان را ببنديد.

## شب قدر را براى شب قبر، قدر بدان

امشب شب نوزدهم ماه رمضان است چقدر خوب مى‏گويد شيخ شوشترى عليكم باحياء ليلة القدر لحياة ليلة القبر مى‏گويد اى مسلمانان شب قدر را قدر بدانيد براى‏9 شب اول قبرتان مقدارى از آسايشتان را بدهيد ناراحتى بكشيد براى راحتى ليلة القبر تا آنجا هم اذكرونى اذكركم. اذكرونى فى الدنيا اذكركم فى الاخرة. شما در دنيا ياد ما باشيد تا ما هم آنجا ياد شما باشيم مبادا به غفلت بگذرد اگر كسى گمان كند بدون معامله با خدا بزرگى برايش پيدا مى‏شود اشتباه كرده است‏ (216) يهود و نصارا از اين حرفها خيلى مى‏زنند شما مسلمانها هم خيلى از اين حرفها مى‏زنيد ولى تا ايمان نباشد كار درست نمى‏شود (217) هر چند به سر خودت بزنى، على على هم بگوئى، من شيعه على هستم زبان مى‏گويد، اما در عمل شيعه معاويه است. اى شرابخوار تو پيرو معاويه هستى، هر كسى رئيسى دارد كه امامش مى‏باشد و يا به تعبير ديگر هر كس بزرگترى دارد بزرگتر شهداء كيست؟ بگو حسين عليه‌السلام بزرگتر مظلومها كيست بگو على عليه‌السلام.

ليلة القدر خير من الف شهر ايام ليلة القدر روزهاى اجابت دعا است بيائيد، امروز از خدا بخواهيم كه به حرمت ماه رمضان فضيلت ليلة القدر را نصيب همه ما بگرداند. به مناسبت اين شبها عرض كنم: احياء به معناى نخوابيدن نيست، احياء دل به ذكر خداست خواه نيم ساعت يا يك ساعت باشد خوشا به حالت! اى صد آفرين به تو كه تا اذان صبح دلت بيدار باشد غفلتها كنار برود دل بيدار گردد يعنى متوجه به خدا و آخرت گردد متوجه پستى و كوچكى خود بشود.

# 19

بسم الله الرحمن الرحيم

يوم ترى المؤمنين والمؤمنات يسعى نورهم بين ايديهم و بايمانهم بشراكم اليوم جنات تجرى من تحتها الانهار خالدين فيها ذلك هو الفوز العظيم يوم يقول المنافقون و المنافقات للذين آمنوا انظروناً نقتبس من نوركم قيل ارجعوا ورائكم فالتمسوا نوراً فضرب بينهم بسور له باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب ينادونهم الم نكن معكم قالوا بلى ولكنكم فتنتم انفسكم و تربصتم و ارتبتم و غرتكم الامانى حتى جاء امر الله و غركم بالله الغرور فاليوم لا يؤخذ منكم فدية ولا من الذين كفروا ماويكم النار هى مولاكم و بئس المصير (218) .

## اخبار قرآن از سراى جاودان

به راستى احسن الحديث قرآن است الله الذى انزل احسن الحديث حديث يعنى سخن، هر مطلبى كه گفته شود بدانيد حسن، سزاوار گوش دادن مثل كلام خدا نيست چرا؟ زيرا هر حرفى، هر خبرى، حديثى از راديو، روزنامه، مجله، سخنرانى، بشنوى هر حرفى راجع به دنياست، بر فرض اگر خبر خوشى هم باشد چون زودگذر است ارزشى ندارد چون نه خبر خوشش خيلى خوشى دارد و نه خبر ناخوشش خيلى ناراحتى دارد. همه‏اش خيال خام است در دنيا خبر خوشش سزاوار نيست كه آدمى خوشحال شود تا چه رسد به خبرهاى ديگرش. اما قرآن از عالم ثابت حق خبر مى‏دهد الحاقة ما الحاقة دنيا تمامش از زودگذر خبر مى‏دهد. عالم اعلى كه خدا خبر از آن مى‏دهد عالمى است كه فناناپذير است محض خير و خير محض، مختلط نيست بهجتى مستمر آن هم نه بطور تكرار كه ملال آورد در عالم طبيعت هر نوع زندگى به هر خوبى كه باشد تكرارش ملال مى‏آورد اما بهشت تكرار ندارد (219) هر لحظه هر چه اختيار كند و هر چه اراده كند آناً موجود مى‏گردد.

بگذرم احسن الحديث خبر قيامت است كه سزاوار است آدمى گوش بگيرد، شادى كند، فرحناك شود خبر از وطن است ايها المؤمنون وطن يعنى ايستگاه، آرامگاه وطن همه دارالرحمة است سر قبرهاى همه مى‏نويسند آرامگاه ابدى يعنى وطن اينجاست پس قرآن دارد از وطنت مى‏گويد. چقدر احسن الحديث است كه آدمى از وطنش بشنود چه خبر است. در دعاى ابو حمزه بخوانيد: ارحم فى هذا الدنيا عربتى من در دنيا غريبم يعنى وطنم اينجا نيست مى‏رويم آسايشگاه ابدى ان شاء الله سر حوض كوثر در جوار اسدالله الغالب على بن ابى طالب عليه‌السلام.

## چرا از قرآن لذت نمى‏برند؟

اگر خبر قيامت و آخرت احسن الحديث است لذيذترين و شيرين‏ترين سخنان است، دلنشين‏ترين كلمات است پس چرا مسلمانها از قرآن لذت نمى‏برند! كسى شوقى ندارد كه ببيند خدا از آرامگاه ابدى چه مى‏فرمايد؟

جواب! مسلمانها كارشان به جائى رسيده است كه در آخرت به شك افتاده‏اند، از بس حب دنيا دارند از هنگام بيدارى تا موقعى كه مى‏خوابند همه‏اش در فكر است زندگى دنيايشان مرفه گردد تمام هم و غمشان همين است. نمى‏گويند عقب كسب نرو، نمى‏گويند زندگى نكن مى‏گويند تمام همت همين نباشد الدنيا مزرعة الاخرة آيا در دارالرحمه بيشتر مى‏مانى يا در خانه‏اى كه دارى؟ اينكه آشكار است پس فكر هر جا كه بيشتر مى‏مانى بيشتر باش. هر كس به خودش بگويد مثلاً اينجا نود سال مى‏خواهى بمانى خوب! آنجا نود هزار سال... بلكه حساب ندارد بايد بمانى پس بدون ترديد فكر آنجا بايد بيشتر باشى. چقدر بايد شبانه روز از عمرت استفاده ببرى اى بيچاره مال دار كه در دنيا نه روز آرام دارد و نه شب خواب و در آخرت هم وضعش چنين است، واقعاً خسرالدنيا والاخرة تا پهلوى هم مى‏نشينيد حرف دنيا مى‏زنيد. گاهى شده پهلوى هم كه مى‏نشينيد از پس از مرگ صحبت كنيد از هم بپرسيد در قبر از چه سوال مى‏كنند يا برويد پيش عالمى كارهايتان را درست كنيد؟ يا مثلاً فشار قبر كه هست آيا همين قبر جسمانى‏1 است يا محل روح در برزخ است؟ غرض، آدمى بايد در فكر سفرش باشد ببيند چه بسرش مى‏آيد. بيست و چهار ساعت مى‏گذرد تمام هم و غم بر سر زندگى دنياست اگر مثلاً كمى بدهكارى پيدا كرد چه بر سرش مى‏آيد؟ آيا فرداى قيامت نمازهايت پذيرفته مى‏شود، روزه هايت لايق اين درگاه است؟

## قبولى روزه با پرهيز از گناه

نشنيده‏ايد اين روايت را: يك نفر آمد خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرد دختر من روزه بر او سخت گذشته است اذن بدهيد امروز را افطار كند در اثر اينكه طاقت ندارد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: او كه روزه نيست، به او بگو قى كند. البته به اعجاز رسول خدا صورت ملكوتى صورت ملكى پيدا كرد قى كرد تكه مردارى (عبارت روايت علقه يعنى قطره خون بسته شده) از دهان دختر روزه دار بيرون آمد رسول خدا فرمود: به او بگوئيد ساعت قبل نشسته بودى پيش كسى آن وقت غيبت مى‏كرديد (220) .

روزه‏اش را خراب مى‏كند فردا كه مى‏بيند اين روزه‏اى كه اين قدر، به آن دلخوش بود واخورد جزء اعمال مقبوله نشد چه به سرش مى‏آيد. در تعقيب نماز مى‏خوانيم اللهم انى اعوذ بك من نفس لا تشبع و من قلب لا يخشع و من علم لا ينفع و من صلوة لا ترفع و من دعاء لا يسمع‏ (221) واى، اگر نمازم پذيرفته نشود، روزه‏ام مقبول نشود واى اگر دعايم اجابت نشود.

چنين نفوسى كه جز خود خواهى و دنيا دوستى چيزى ندارد هيچ وقت از قرآن خوشش نمى‏آيد، هيچ وقت راضى نيست از قيامت اطلاعى پيدا كند، هيچ وقت نمى‏خواهد از وطنش خبردار گردد.

تا اينجا مقدمه بود. امروز مى‏خواستم كلمه احسن الحديث را قدرى تشريح كنم، شما را آماده كنم، گزارش عجيبى از گزارشات دلربا، شوق دهنده و هم ترساننده. آياتى كه اول منبر بيان شد ترجمه مى‏كنم:

## نور افشانى هر كس به قدر دارائيش

يوم ترى المومنين و المؤمنات يسعى نورهم.

آرامگاه ابدى چه اوضاعى است آن روز، روزى است كه مى‏بينى تمام مومنين و زنهاى مومنه هر كس با ايمان مرده باشد از خودش نور افشانى مى‏كند نورهم در آن دلى كه حب خدا و محمد و آل محمد بوده است نور افشانيشان از پيش رو و سمت راست است بين ايديهم جلويشان و بايمانهم از طرف راستهايشان. در اينجا بعضى‏2 از مفسرين گفته‏اند: ايمان نه اينكه نفى شمال است، از جهت اينكه مومن شمال ندارد، و تمام جهاتش يمين است بايمانهم به معنى بجهاتهم هر طرفش نور بخش است يعنى مؤمن در اثر اعمال صالحه‏اى كه كرده است تمام جهاتش نور شده، ديروز گفتم تا چه اندازه كسب نور كرده باشد مراتب دارد تا ايمان چه باشد، يا مدالبصر است تا چشم كار مى‏كند يا اقلاً جلوى پايش را مى‏بيند.

## نور ولايت برتر از عبادت

اين آيه كه يوم ترى المومنين... در قيامت است در برزخ و محشر آن هم در روايات ذكر شده است، آنهائى كه حسابشان تصفيه شده با توبه مرده‏اند. آنها از همان اول قبر و برزخشان نورافشانى مى‏كنند.

حديث مباركى از خصال صدوق قده برايتان ذكر كنم: مى‏فرمايد مومن مى‏بيند نورى از بالا، نورى طرف راست، طرف چپ، از پائين در قبرش نور افشانى مى‏كند نورى هم جلويش است مثل كوكب درى. آنها مثل ستاره عادى است اما اين يكى مثل كوكب درى مى‏درخشد. طرف بالا نور نماز است، طرف راست نور روزه‏هاى ماه رمضان است. از طرف چپ نور حج است. پائين پا نور زكات. بعد مى‏گويد: اين چه نورى است كه جلوى من است و بر ديگر نورها غالب است؟ گويند نور ولايت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ و آل محمد است‏ (222) .

نورى كه مى‏گويم غير از نور آفتاب و برق است، طور ديگرى است، ديدنى و درك كردنى است نه شنيدنى و گفتنى. علاوه بر بركاتى كه به توسط نور مى‏آيد، خودش لذت بخش است، بهجت‏آور است.

## مژده بوستانها و جويهاى روان به بهشتيان

بشراكم اليوم جنات تجرى من تحتها الانهار ملك مقابل مومن مى‏آيد مى‏گويد اى مومنين امروز روز مژده است البشاره، بوستانهاى الهى - كه فناپذير نيست تجرى من تحتها الانهار از زير اين بوستانها جويها روان است، نهرها البته اسم نهر كه آورده مى‏شود نهرهاى دنيوى را در نظر نياوريد وضع جور ديگر است اشتراك در لفظ و اختلاف در حقيقت است.

خداوند در سوره محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى‏فرمايد: در بهشت چهار نهر از زير ساختمانهاى مومنين جريان دارد نهرى از غسل و نهرى از شير و نهرى از شراب بهشتى و نهرى از آب گوارا است‏ (223) .

احسن الحديث همين است كه دارم گزارشان وطنتان را مى‏دهم. چقدر بايد خوشحال شويد شراب بهشتى ضد شراب دنيوى است، هوش زياد مى‏گردد شراباً طهورا طهور مبالغه در طاهر است نهرى از آب خالص است كه هيچ مخلوطى ندارد. اينجا پاكترين آبها باز خالص نيست اين چهار نهر را خدا در بهشت قرار داده است.

ذلك هوالفوز العظيم رستگارى بزرگ اين است، دست و پا بزن، زحمت بكش، خون دل بخور خودت را به بهشت برسان كه اگر خودت را رساندى زهى سعادت.

## بى‏نورى بى‏ايمانان در صراط

يوم يقول المنافقون والمنافقات للذين آمنوا واى از آنهائى كه نور ايمان ندارند، هنگامى كه دستشان را بيرون مى‏آورند نمى‏توانند ببينند (224) نه از قلب كه جاى ايمان و كمالات و دوستى خدا باشد و نه از جوارح كه نور عمل باشد نه عقائد حقه‏اى، نه محبت صادقه الهيه‏اى، نه نماز و روزه و عبادت و كارهاى خيرى هيچ چيز نيست پس تاريك محض است حالا مى‏خواهد رد هم بشود صراط هم سه هزار سال راه است، هزار سال سر بالائى، هزار سال سرازيرى، هزار سال سنگلاخ كه در تاريكى بدون نور از چنين راهى بايد بگذرد وقتى مى‏بيند فلانى را كه در دنيا مسخره مى‏كرد با چه سرعتى مى‏رود اهل ايمان به سرعت رد مى‏شوند اين بدبختها صدا مى‏زنند انظرونا نگاهى هم به ما بكنيد نقتبس من نوركم تا ما از نور شما جلوى پايمان را ببينيم اقتباسى از نور ولايت و عمل شما بكنيم.

قبل ارجعوا ورائكم فالتمسوا نوراً به آنها مى‏گويند اى بدبختها نورى كه ما داريم عاريه نمى‏شود داد البته اين آيه آخرى خطاب تعجيزى است به آنها مى‏گويند از دوباره برگرديد به دنيا از آنجا كسب نور كنيد ماه رمضانى بيايد، نور روزه‏اى كسب كنيد يعنى گذشته است نمى‏شود.

تفسير ديگر شده است ارجعوا فى اوائل الموقف (اينجا معلوم مى‏شود كه از اول حشر كه سر از قبرها در مى‏آورند، نورها تقسيم مى‏گردد هر كس به اندازه عملش) اول صراط آن بيچاره‏هاى منافقين، بى‏دينها داد مى‏زنند چكار كنيم؟ مؤمنين به آنها مى‏گويند برگرديد به اول موقف نورى پيدا كنيد وقتى مى‏آيند مى‏بينند هيچ خبرى نيست نه نورى است و نه كسى چيزى به كسى مى‏دهد مى‏گويند برگرديم از دوباره دست به دامن مؤمنين بزنيم وقتى بر مى‏گردند:

## ديوارى از نور براى مؤمنين و آتش براى كفار

فضرب بينهم بسورله باب بين مؤمنين و آنان ديوارى كشيده مى‏شود و اين ديوار هم شنيدنى است باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب خداوند اينطور وصفش كرده ديوارى كه بين مؤمنين و منافقين زده مى‏گردد باطنش كه مؤمنين هستند روح و ريحان و نسيم خوش، اين طرف ديوار كه منافقين هستند، آتش، عذاب، حرارت و سختى، يك ديوار و دو وضع مختلف ينادونهم الم نكن معكم منافقين از پشت ديوار صدا مى‏زند الم نكن معكم مگر ما با شما نبوديم؟ در دنيا همه با هم بوديم‏4 چطور شد اين قسم شد قالوا بلى و لكنكم فتنتم انفسكم بله همه مان در يك جا بوديم، با هم نشست و برخاست مى‏كرديم اما فرقى داشت و آن:

## آرزوهاى واهى شما را فريفت

شما در دنيا تا اسم آخرت مى‏آمد منكر مى‏شديد و مسخره مى‏كرديد. شما در شك بوديد اما ما وعده خدا را راست مى‏دانستيم و غرتكم الامانى شما رفتيد عقب هوسرانى، ما هم رفتيم عقب خداشناسى، شما رفتيد دنبال رقص و خوشگذرانى، ما هم رفتيم عقب گريه و استغفار. بله فرق دارد، شما خوشيها را اختيار كرديد ما هم اين طرف را اختيار كرديم آيا مثل هم هستند (225) آيا كسى كه همه‏اش دنبال شهوات است با كسى كه تمامش عقب رضاى خدا است‏ (226) با كسى كه تمامش ذكر خدا، ياد خدا با آن بدبختى كه تمامش ذكر دنيا و شهوات باشد مثل هم هستند (227) غرور شما را فريفت هر كس به سببى، عده‏اى دنبال شهوات، عده‏اى هم در مسجد آيا هر دو مثل هم هستند؟ كجا به كجا.

## اوقات فراغت در مسجد به ياد خدا

اميرالمؤمنين عليه‌السلام شايد ديروز يا پريروز بوده در بازار ابن ملجم مرادى را ديد حضرت به او فرمود كجا مى‏روى؟

با اينكه مى‏دانست اين بدبخت تمام همتش در رضايت آن زن ملعونه بوده، اميرالمؤمنين فرمود: در بيكارى در مسجد برو، اى مسلمانها ساعتهاى بى‏كاريتان را در مساجد به سر ببريد نه در بازار خصوصاً بازارهاى اين روزها، برويد در مساجد به ياد آخرت باشيد هميشه بگو خدايا خانه آخرتم چه مى‏شود، خدايا آنجا بى سرو سامان نباشم. ديشب چقدر مناجات كرديد ديگران هم براى چيز ديگر گريه مى‏كنند ما هم براى چيزى بالاخره اينجا مى‏گذرد شب سمور گذشت و لب تنور گذشت با آن احسانهاى على عليه‌السلام مع الوصف چقدر او نمك به حرامى كرد، اميرالمؤمنين خيلى به او لطف كرد... تا آخر الامر عاشق زن زانيه‏اى شد و زن هم خواست سوارش بشود گفت مهر من سنگين است اول سه هزار درهم نقد، يك غلام و يك كنيز و مهر ديگر من خون على است اجمالاً حاضر شد، احسانهاى على عليه‌السلام را فراموش نمود، تو هم هرگاه گناه مى‏كنى، در همين موقع احسانهاى خدا را فراموش كرده‏اى.

## مأموريت عقرب در گزيدن مار

ذوالنون مصرى اين مرد شريف روزى كنار رود نيل مى‏رفت ديد عقربى به سرعت به طرف رود نيل مى‏رود گفت: معلوم مى‏شود اين عقرب مأموريت فوق العاده‏اى دارد. عقب سر عقرب آمد تا اول رود رسيد ديد قورباغه‏اى از آب بالا آمد خودش را به ديوار ساحل چسبانيد و عقرب سوار بر قورباغه شد و عرض رود نيل را طى كرد. ذوالنون هم فوراً قايقى گرفت سوار شد به عرض رود رفت آن طرف وقتى او رسيد، قورباغه هم رسيد آن طرف رود خودش را چسباند به ديوار. جناب عقرب مأمور الهى پياده شد آمد بالا آن طرف رود نيل به راه افتاد ذوالنون هم عقب سرش آمد تا رسيد به زير درختى. جوانى مست كرده افتاده و مار عظيمى نزديك او شده سرش را نزديك سينه جوان آورده و اين بدبخت دهانش باز بود آن لحظه‏اى كه نزديك بود افعى سرش را در دهان جوان كند، اين عقرب مأمور، از پشت مار آمد بالا روى سر مار نيشى به او زد و مار را از كار انداخت و برگشت. ذوالنون از لطف خدا در حفظ جوان مست حيران شد لگدى به او زد و رهايش نكرد تا كمى به هوش آمد گفت بلند شو ببين چه خبر است آيا چطور تو با چنين خدائى طرف مى‏شوى؟

نوشته‏اند كه اين جوان گريان شد و ذوالنون را رها نكرد گفت تو را به خدا سوگند مرا با خدايم آشتى بده، كارى بكن كه خدا من را بيامرزد او را همراه خود به شهر مصر آورد، بالاخره مدتها ماند و سرگرم توبه و انابه و تدارك گذشته‏ها شد تا از صلحاء و اخيار گرديد (228) .

# 20

فضرب بينهم بسور له باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب ينادونهم الم نكن معكم قالوا بلى ولكنكم فتنتم انفسكم و تربصتم و ارتبتم و غرتكم الامانى حتى جاء امرالله و غركم بالله الغرور فاليوم لا يوخذ منكم فدية ولا من الدين كفروا ماؤيكم النار هى مولاكم و بئس المصير (229)

## آشكار شدن باطنها در آخرت

تفسير آيات شريفه روز گذشته به اينجا رسيد: بعد از آنكه مؤمنين نور افشانى مى‏كنند و رو به بهشت مى‏روند، منافقين در تاريكى هستند يعنى كسانى كه در دنيا ظاهراً مسلمان اما در دلشان ايمانى نيست، مؤمنين را مسخره مى‏كردند آخرت غلبه معنى بر صورت است. در دنيا هر بشرى ظاهرى دارد و باطنى، مثلاً به حسب ظاهر گويند سلمان زمان است ولى در معنى كافر است اما در آخرت دو روئى نيست يعنى ظاهر و باطن يكى مى‏شود يوم تبلى السرائر سريره‏ها و باطنها فرداى قيامت آشكار مى‏گردد اينجا مى‏شود ريا بكنى ظاهرش اخلاص ولى مخلوق در نظر است آنجا اين حرفها نيست، سرائر روز قيامت آشكار مى‏گردد.

## سه نعمت روحانى بالاتر از نعمتهاى بهشت

بنابر خبرى كه در بحارالانوار است امام عليه‌السلام مى‏فرمايد: در بهشت سه نعمت از نعم بهشتى است مال، حجت روح است كه از همه نعمت‏هاى بهشت بالاتر است اولين نعمت از نعمت‏هاى روحانى كه به مؤمن داده مى‏گردد آن است كه هر كس در بهشت است از خانه او اتصالى به خانه‏هاى محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است تا جائى كه اصل درخت طوبا در خانه على عليه‌السلام است در خانه‏هاى مؤمنين شاخه‏هائى از آن درخت است.

نعمت دوم رضوان من الله اكبر كه ندا بلند مى‏شود: رضى الله عنكم اى مؤمنين خدا از شما راضى است به قدرى دلهايشان شاد مى‏شود كه از همه نعمت‏هاى بهشتى بالاتر است كار برسد به جائى كه بنده از خدا راضى، خدا هم از تو راضى‏ (230) تا كسى به مقام رضا نرسد نمى‏فهمد كه چه مقامى است، چه بهجتى است كه فوق آن تصور نمى‏شود.

سوم از نعم بهشتى مى‏فرمايد: بعد از آنكه بهشتيان را در بهشت و جهنميان را در جهنم قرار دادند آنگاه مأمورين الهى مرگ را به صورت گوسفند ابلقى ممثل مى‏كنند. البته مرگ امر معنوى است مصورش مى‏كنند به اين صورت بين بهشت و جهنم كه همه ببينند همانجا ذبحش مى‏كنند يعنى اى بهشتيها ديگر اين نعمتها را از شما نمى‏گيرند، ديگر لذت بهتر از اين مى‏شود؟ چرا عقلاء به دنيا بى‏اعتنائى مى‏كنند؟ چون همه‏اش دلهره مرگ دارند بزرگترين بشارت براى بهشتيان و سخت‏ترين و موحش‏ترين خبرها براى جهنميان نبود مرگ است ذلك هو الفوز العظيم رستگارى بزرگ اين است. والله هر چه دارى اگر بدهى در راه خدا و بهشت چيزى نيست‏ (231) مال و مقام دنيوى تمامش رها مى‏شود خوشا به حال كسى كه آنجا مقامى دارا شود فوز عظيم براى كسى است كه به باقى برسد يعنى چيزى كه فنا ندارد آن هم بهشت است. حالا كه رشته سخن به اينجا رسيد حديثى كه امروز مناسب است عرض كنم.

## فضائل على و كفاره گناهان

در روايت است كه اگر كسى گوش بدهد فضيلتى از فضائل على را، كفاره گناهان گوش اوست، كسى كه بنويسد فضيلتى از فضائل على را تا اين نوشته هست برايش حسنه دارد. آيا معامله سودمندى از اين بالاتر هست‏ (232) ؟ ذلك هو الفوز العظيم.

در شب قدر تا اذان صبح، ملائكه پيوسته از آسمان به زمين‏ (233) و از زمين به آسمان مى‏روند اينها حقائقى هست كه داراى اسرارى است يكى از حكمتهائى كه اذن داده مى‏شود ملائكه عالم اعلى شب قدر به زمين بيايند اين است كه چيزهائى كه در هيچ عالم ديگرى نيست و آن صداى ناله توبه كنندگان است مشاهده كنند زارى به درگاه خدا هيچ جا نيست مگر روى كره خاك آن هم مادامى كه زنده است اگر قدر عمرت را بدانى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر نفس ز انفاس عمرت گوهريست |  | آن نفس سوى خدايت رهبريست |

## اسباب غفلت بسيار است

ديروز گفتم بين مؤمنين و منافقين ديوارى حائل مى‏شود فوراً بين دو دسته، مؤمن يك جا منافق هم يك طرف تا ديوار حائل شد آن طرفش باطنه فيه الرحمة طرف مؤمن، رحمت، لذت، بهجت ظاهره من قبله العذاب طرف منافق، سختى و ناراحتى، يك دفعه منافقين فرياد مى‏زنند الم نكن معكم از پشت ديوار داد مى‏زنند آخر مگر ما با شما نبوديم مثلاً همشهرى نبوديم، هم مجلس و هم خوراك، هم معامله نبوديم قالوا بلى گويند آرى اما كجا به كجا ولكنكم فتنتم انفسكم مى‏گفتيد اين چيزها از بين مى‏رود دين محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از بين مى‏رود و ارتبتم در شك و شبهه و وسوسه خودتان را انداختيد و غرتكم الامانى آرزوها و هوسرانيها و غيره شما را سرگرم نمود حتى جاء امرالله تا وقتى كه امر خدا آمد يعنى همينطور سرگرم شديد تا وقتى كه مرگتان آمد و غركم بالله الغرور شيطان هم شما را فريب داد فريب دادنى.

امر خدا موت است ناگهان بانگى بر آمد خواجه رفت گاه مى‏شود امر خدا كه مى‏آيد شخص در گناه است، در طغيان است‏ (234) يك لحظه پس و پيش نخواهد گرديد.

## مرگ تعويض لباس و قالب است

به مناسبت حتى جاء امرالله كلمه حكمتى راجع به مرگ بگويم و اين بحث را تمام كنم موت را بشر بى‏خبر و بى‏خرد امر عدمى خيال كرده است. معناى نيستى براى موت‏ خلاف عقل و شرع است مرگ براى انسان لباس نو بر تن كردن است، بدن مركب روح است مرگ آن است كه مركب جسمى كه خيلى برايش زحمت داشت، عوضش مى‏كند بدنى به تو مى‏دهند كه مثل بلور است، صاف و پاك، تركيب مادى هيچ ندارد، به قدرى لطيف است كه به يك چشم زدنى يك مرتبه نجف، كربلا، خراسان مى‏رود آن بدن لطيف به اراده بشر است آناً هر جاى از آسمان باشد حاضر مى‏گردد البته تا قدرتى كه خدا به او داده است چه اندازه باشد. همينقدر بدانيد مرگ براى مؤمن بزرگترين سعادت است اول روح و راحت اوست، اول برداشت خرمن و نتيجه اعمال يك عمر زحمت كشيدن اوست. آيا به مرگ مى‏شود گفت امر عدمى؟! لذا آيه شريفه مى‏فرمايد كه جاء امر الله مرگ آمد نه يك چيز عدمى است.

## ابراهيم و چگونگى جان گرفتن مؤمن و كافر

در روايت دارد يك روز جناب عزرائيل ملاقات ابراهيم آمد (حاصل روايت منقوله در حيوة القلوب) جناب ابراهيم فرمود آمده‏اى جانم را بگيرى يا آمده‏اى براى ديدنم؟ گفت آمده‏ام براى ديدارتان فرمود: من ميل دارم ببينم چطور بالين محتضر مؤمن حاضر مى‏گردى گفت: چشمت را ببند و باز كن همين كار را كرد يك وقت در شگفت شد از جمال عزرائيل و مبهوت شد آن وقت فرمود: اى عزرائيل اگر مؤمن نتيجه اعمالش هيچ نباشد مگر ديدن جمال تو همين اندازه برايش بس است دلم مى‏خواهد موقعى كه بالين كفار هم مى‏آئى تو را ببينم گفت طاقت ندارى. ابراهيم گفت ميل دارم ببينم قبول كرد چشمش را روى هم گذاشت و باز كرد ديد هيولاى زشتى كه تاب ديدنش را ندارد، جناب ابراهيم غش كرد كه بعد هم فرمود اگر كافر هيچ عذابى نداشته باشد مگر ديدن اين منظره هولناك، بس است براى عقوبت بديهايش در دنيا. غرضم هر چه هست از خود آدمى است والا مرگ ذاتاً براى تبديل آدمى است. مثلاً يك عمر گفت على على، ساعت مرگ، بايد على عليه‌السلام را ببيند. هر كس ساعت مرگ به هر كس علاقه دارد او را مى‏بيند نتيجه يك عمر محبت ورزى، وصال با اوست.

روايت براى اين موضوع زياد است كه خصوص ساعت مرگ خود على عليه‌السلام به حارث همدانى فرمود (مضمون روايت) وقتى جناب حارث پير و فرتوت و ضعيف شده بود نزد اميرالمؤمنين عليه‌السلام آمد و اظهار عجز خود كرد.

حضرت از او پرسيد چه چيز تو را به اينجا كشانيد (و از راه دور به ملاقات من آمد؟!) گفت دوستى تو.

اميرالمؤمنين عليه‌السلام به او بشارت داد فرمود: من يمت يرنى بشارتت بدهم هر كس ساعت مرگ، على را مى‏بيند (235) منتهى هر كس به اندازه معرفتش، به مقدار پاكيش.

## عيادت على عليه‌السلام و توبه پيش از آن

كلمه لطيفى شيخ شوشترى ذكر كرده است مى‏فرمايد مستحب است كسى كه عيادت مريض مى‏رود، هديه‏اى براى بيمار ببرد چون دلشاد مى‏گردد. امروز هم على عليه‌السلام سخت بيمار است، بيائيد كارى كنيد على عليه‌السلام را شاد كنيد. آن وقت شيخ مى‏گويد: پيش از رفتن عيادت تا در مسجد هستيم توبه‏اى از گناهان بكنيم كه با توبه برويم پيش على عليه‌السلام.

# 21

بسم الله الرحمن الرحيم

اومن كان ميتاً فاحييناه و جعلنا له نوراً يمشى به فى الناس كمن مثله فى الظلمات ليس بخارج منها (236)

## على عليه‌السلام رعايت حقوق را مى‏فرمايد

روز بيست و يكم ماه رمضان و روز شهادت على عليه‌السلام است دوستان و اهل محبت از راه‏هاى دور در خانه خدا جمع شده‏اند امروز سالگرد شهادت على است موقع جوش آمدن مهرهاى اهل محبت است.

مرحوم نراقى در دارالسلام نقل كرده است (مختصر مى‏گويم محل شاهد را) راجع به شيعه‏اى كه در ورود به عراق، شرطه بغداد خيلى اذيتش كرد به طورى كه بالاخره گفت: مى‏روم نجف شكايتت را به على عليه‌السلام مى‏كنم. در نجف اشرف بالاى قبر على عليه‌السلام متحصن شد حاجتش فقط اين بود كه اين ظالم هلاك بشود. نفرين كرد. شب در عالم رويا اسدالله الغالب على بن ابى طالب عليه‌السلام را ديد. حضرت فرمود او را به من ببخش رهايش كن، گفت آقا رهايش نمى‏كنم تا شما تلافى نكنيد من دوست شما هستم در راه دوستى شما اينطور به سرم آورده، فرمود: او را به من ببخش من تلافى مى‏كنم چون اين شخص حقى بر من دارد گفتم: آقا اين شخص چه حقى به شما دارد؟ فرمود: وقتى همراه قشونش از صحراى نجف مى‏گذشت نظرش به گنبد قبر من افتاد پياده شد ادب و خضوع كرد بعد سوار شد و رفت آن ادب پيش ما محفوظ است، در عوض آن ادبى كه كرده من عفوش را از تو مى‏خواهم.

بعد از اينكه بر مى‏گردد آن رئيس شرطه به او مى‏رسد مى‏گويد رفتى چكار كردى؟ گفت چه بگويم از فتوت على عليه‌السلام كارى كرده بودى كه على عليه‌السلام ملاحظه آن كارت را كرد و جريان را برايش گفت مبهوت شد گريه كرد توبه و انابه كرد كارهايش را اصلاح كرد بعد هم رفت نجف سر قبر على عليه‌السلام گفت اى آقائى كه شما كوچكترين عملى را فراموش نمى‏كنى خاك بر سر ما اگر به غير از شما سر و كار داشته باشيم.

## حفظ از شرور به بركت ولايت اهل بيت

در كتاب آثارالحجة مكاشفه علامه بزرگوار حكيم اسلامى فيلسوف بزرگ مرحوم مغفور حاج ميرزا مهدى آشتيانى را نقل كرده است اين عالم بزرگ برايش مكاشفه‏اى رخ داد كه واقعاً شنيدنى است آدمى بايد عبرت بگيرد. ايشان فرمود من مبتلا به مرض يرقان بودم وقتى مشرف شدم براى زيارت مشهد رضا عليه‌السلام به قصد اينكه از على بن موسى الرضا عليه‌السلام سه حاجت بطلبم يك حاجتم اينكه اين مرضم خوب شود، حاجت دومم حاجت مخصوصى بود كه ذكر نمى‏كنم، حاجت سومم نجات ايران از فتنه كمونيست بود موقع فتنه توده‏اى‏ها و گرفتن شمال ايران بود كه همان فتنه پيشه‏ورى باشد كه در سى سال قبل واقع شد ايران در خطر بزرگى قرار گرفته بود. ايشان مى‏فرمايد: خيلى ناراحت بودم حركت كردم براى مشهد مقدس در اثناى راه حالم به هم خورد بى هوش شدم همراهانم هم از سفر باز ماندند در آن حال اغماء مكاشفه‏اى به من دست داد يك وقت ديدم از آسمان متصل نور به زمين مى‏آيد متوجه شدم كه صحراى عرفات است ديدم نورهائى كه مى‏آيد در يك قسمت است كه همه خلق هم متوجه آن قسمت هستند آن قسمت را نگاه كردم ديدم چهارده خيمه نورانى است كه نور، از آسمان به اين چهارده خيمه متصل در اياب و ذهاب مى‏باشد. پرسيدم چه خبر است گفتند: آنكه از همه بزرگتر است خيمه خاتم انبياء محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا آخرى آنها خيمه مهدى آل محمد امام ثانى عشر صلوات الله عليهم اجمعين. دويدم خودم را رساندم به رسول الله مقابل رسول خدا عرض ادب و سلام كردم گفتم يا رسول الله! سه حاجت دارم رسول خدا فرمود كه چون تو در راه زيارت فرزندم رضا عليه‌السلام هستى مى‏خواهى به روى سر قبر حضرت رضا عليه‌السلام اين حاجت‏هايت را هم از آقا بگير از خيمه بيرون آمدم رفتم خيمه امام هشتم و اذن گرفتم وارد شدم سلام كردم خيلى به من رأفت و مهربانى كرد، گفتم يا مولا سه حاجت دارم آمده‏ام سر قبر شما براى اين سه حاجت. يكى يكى سه حاجتم را گفتم اول خوب شدنم، دوم آن حاجت مخصوص، سوم رفع شر توده‏ايها از ايران.

امام فرمود: اما حاجت اولت موضوع بيمارى يرقان صلاح تو اين است تو بايد تا آخر عمر بيمار باشى، قبول كردم (گاه مى‏شود خدا براى مؤمن مقامى تدارك كرده كه به آن مقام نمى‏رسد مگر به يك نوع گرفتارى در دنيا) حاجت دوم را فرمود: رواست و اما حاجت سوم كه شاهد ما است به پيشه‏ورى و توده‏اى‏ها و فسادها كه هست فرمود راحت‏باش به اين زودى تمامشان را رد مى‏كنيم. رفع شر تمامشان خواهد شد و اين جمله را هم فرمود: كه تمام عرايضم مقدمه اين جمله بود فرمود شما ايرانيان مادامى كه با قبور ما اهل بيت سر و كار و پناهندگى داريد و به مجالس مصيبت ما علاقمنديد از هر شرى در امانيد. واقعاً همين است.

خواستم بگويم كه هر چه بروز ارادتى كه داديد اينها فراموش شدنى نيست.

## ايمان و عمل نيك موجب زندگى روحانى

در جاهاى متعدد قرآن مجيد كه از ايمان نام مى‏برد در پى آن عمل صالح را نيز تذكر مى‏فرمايد شايد يكى از نكات آن اين باشد كه اين دو، ايمان و عمل صالح بايد با هم باشد تا شخص بهره‏مند گردد و حيات روحانى بيابد ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اين دو تا در هر كس پيدا شود خداى عالم حيات تازه‏اى به او مى‏دهد دو سه آيه‏اش را مى‏خوانم و به ترجمه اكتفا مى‏نمايم.

در سوره انفال مى‏فرمايد يا ايها الذين آمنوا استجيبوا لله و للرسول اذا دعاكم لما يحييكم‏ (237) اى كسانى كه ايمان آورديد پاسخ دهيد خدا و پيغمبرش را هنگامى كه شما را به چيزى مى‏خواند كه شما را زنده مى‏كند. اى مومنين وقتى خدا، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به شما مى‏گويند بيائيد چيزى يادتان بدهيم كه زنده بشويد (و آن ايمان و عمل صالح است) اگر اين دو را پذيرفتيد حيات پيدا مى‏كنيد و شما را زنده مى‏نمايد.

آيه شريفه ديگر اومن كان ميتا فاحييناه آيا كسى كه مرده بود پس او را زنده گردانيديم، مرده‏ها! مى‏خواهيد زنده شويد؟ ايمان و عمل صالح كنيد.

آيه شريفه ديگر مى‏فرمايد كه من عمل صالحاً من ذكر او انثى و هو مومن فلنحيينه حيوة طيبة (238) از اين صريحتر نمى‏شود هر كس كار نيك كند از واجبات يا مستحبات هر چند خار از سر راهى بردارد، مرد باشد يا زن در حالى كه مؤمن باشد پس زنده مى‏گردانيم او را زندگى نيكو. در ايمان و عمل صالح زن و مرد ندارد اگر ايمان و عمل صالح آمد، اين ترقى، رشد و تكامل است، حيات طيبه خالصه، حيات پاكيزه به او مى‏دهيم.

## عزت، براى مومن صالح است

حيات كه فارسيش زندگى است حقيقت حيات نيرو است منشأ آثار است يعنى چيزى است كه از آن آثار تراوش مى‏كند. منشأ اثر خداى عالم براى تو قرار داده كه اگر ايمان و عمل صالح داشته باشى يك نيروى فوق العاده‏اى به تو مى‏دهد اگر ايمان نباشد بشر ضعيف است، به قدرى شخص بى ايمان ذليل مى‏شود، از در سينما كه رد مى‏شود چشمش به مناظر عكسهاى مهيج شهوات كه مى‏افتد نمى‏تواند رد شود جاى خود خشك مى‏شود، نيرو و عزت آن است كه اگر خوشكلترين زنها جلويش عريان شود مى‏تواند خودش را بگيرد، نگاهش نمى‏كند چون قوى است، قوى كه شد خود زن لخت هم ببيند نگاهش نمى‏كند آخرش را مى‏خواند مرد آخر بين مبارك بنده‏اى است مى‏فهمد اگر نگاهش كرد به آن ميل مى‏كند دنبالش نمى‏كند در چه ذلتهائى كه مى‏افتد مگر هر كس دنبال هر هوسى رفت به آسانى به آن مى‏رسد؟ نيروى ايمان كه نباشد آدمى در برابر هر شهوتى زانو به زمين مى‏زند العزة لله و لرسوله و للمؤمنين اگر حيات آمد خيانت نمى‏كند، خيانت مال آدم ضعيف و ذليل است.

## ابوذر نيرومند در ايمان

مؤمن عزيز و قوى است، مثل ابوذر كه وقتى معاويه مى‏خواست دينش را بخرد دويست اشرفى داد به دو غلامش گفت اگر توانستيد اين پول را به ابوذر بدهيد و ابوذر را پولكى بكنيد من شما را آزاد مى‏كنم دو نفرشان آمدند پيش ابوذر و دويست اشرفى را گذاشتند جلوى ابوذر، ابوذر پرسيد چيست؟ گفتند: دويست اشرفى است و معاويه داده فرمود از كجا آورده؟ معاويه مالش كجا بود گفتند از بيت المال است فرمود كه بيت المال از همه مسلمانها است به چه مناسبت دويست مثقال اشرفى به من مى‏دهد آيا به همه مسلمانها دويست مثقال طلا داده است؟ گفتند: نه براى شما خصوصى آورده شده، تا اين را گفتند فرمود فوراً پولها را برداريد و به معاويه بدهيد و بگوئيد من احتياج ندارم تا اين دو گرده نان جو را دارم كه يكى از آن براى امروز و يكى ديگر براى امشب - پس كيست از من بى نيازتر - اما بودند اشخاصى كه پولها را گرفتند دست از على عليه‌السلام برداشتند نوكر معاويه و معاويه صفتها شدند و ذليل گرديدند. اگر حيات آمد ديگر ذليل پول و شهوت نمى‏شود بلكه بزرگ مى‏شود هيچ وقت به دنيا اهميت نمى‏دهد، دنيا چيزى نيست كه به آن اهميت داده شود.

اگر اين نيرو پيدا شد آيا با همه تواضع مى‏كند يا نه؟ كبرى در كار نمى‏آيد اگر رشد عقلى پيدا كرد هيچ وقت آدمى حرص نمى‏زند براى نهادن چه سنگ و چه زر غصه فردا براى چه مى‏خورى؟ آيا يقين دارى تا فردا زنده هستى؟ نبايد آدمى بدون جهت و براى چيزهاى فانى غصه بخورد لنحيينهم حياة طيبة غصه نداشته باش مگر براى آخرت و پس از مرگت.

## تنها از گناهانتان بترسيد

حضرت على عليه‌السلام فرمود پنج كلمه يادتان مى‏دهم و براى اين پنج كلمه اگر شترسواريها كنيد و شترها از كار بيفتند و بيابانها را طى كنيد، بدانستن اين چند كلمه مى‏ارزد. من كلمه اولش را بگويم: لا يخافن احد الا ذنبه شيعيان على! حق نداريد از چيزى بترسيد مگر از گناه، هيچ چيزى را زشت ندانى مگر گناه، گناهت خوابت را بگيرد نه امور دنيوى‏ (239).

در دنيا هر كس در راه ايمان و عمل صالح افتاد، زندگى خوشى و نيروى الهى به او داده مى‏شود كه از آثارش عفت، قدرت، نگهدارى نفس است در برابر هر موضوع تكان دهنده‏اى، خودش را محكم مى‏تواند بگيرد چون زنده است، اهل رضا و تسليم است هيچ پيش آمدى تكانش نمى‏دهد به جهان خرم از آنم كه جهان خرم از اوست بهجتى نصيبش مى‏گردد كه زوال ندارد لذا من اين جمله را امروز در اين اجتماع عام بگويم:

## توحش غرب در اخلاقيات

در ذهن بعضى از جوانها مى‏آيد شنيده‏اند يا خوانده‏اند كه مثلاً آمريكا كشور پيشرفته است و ايران عقب مانده. من نمى‏دانم چه دستهائى در كار است كه اين چيزها را در ذهن جوانهاى ما مى‏اندازند؟ به چه مناسبت اين حرفها را مى‏زنيد؟ فقط مختصر بگويم من عددش در نظرم نيست روزانه بلكه ثانيه شمارى شده است در آمريكا چه جنايات و خودكشيها و فسادهائى كه مى‏شود مثلاً دختر دزدى كه تتمه‏اش به ايران سرايت كرده است آيا اين پيش افتادن است؟! آيا خود كشى و دختر دزدى پيش افتادن است. آمريكا كه اين همه پول مى‏ريزد براى اسلحه جمع كردن، آيا توانسته است امنيت كشورش را حفظ كند؟ بله اسلحه خوب است براى موقعى كه جنگ بشود تنها حرفى كه مى‏توانم بزنم اى مسلمانها، اى كسانى كه صداى مرا مى‏شنويد، تنها چيزى كه بدون اسلحه و مأمور براى امنيت كفايت است، ايمان است و بس و هر كس چيز ديگرى خيال كند، خيال خام است.

يا مثلاً درباره سوئد، گويند: در جهان تنها كشورى كه آرامش و راحتيش بهتر و بيشتر است سوئد است. فعلاً خود كشيهائى كه در كشور سوئد مى‏شود نسبت به جمعيتش بيشتر است از خود كشيهائى كه در تمام ايالات آمريكا به قدر جمعيتش واقع مى‏شود آيا اين خود كشى‏هاى اهالى سوئد از چيست؟ از اصل آرامش كه ايمان است بى خبرند.

# 22

بسم الله الرحمن الرحيم

ينادونهم الم نكن معكم قالوا بلى ولكنكم فتنتم انفسكم و تربصتم و ارتبتم و غرتكم الامانى حتى جاء امر الله و غركم بالله الغرور فاليوم لا يؤخذ منكم فدية ولا من الدين كفروا مأويكم النار هى مولاكم و بئس المصير (240)

## ديدار بهشتيان و دوزخيان و سخنانشان به يكديگر

از موضوعاتى كه در قرآن و روايات ذكر شده اين است كه جهنميان يكديگر را مى‏بينند. در سوره مباركه اعراف دارد كه مخاطبه مى‏كنند اهل جهنم مى‏گويند، اى بهشتيان منت بر ما گذاريد از اين آبهاى فراوان و روزيهائى كه خدا به شما عطا فرموده به ما نيز بدهيد (241) بهشتيان پاسخ گويند خداوند اين نعمتها را بر كافران حرام فرموده است. غرضم ملاقات و ديدن است نزديك كه نمى‏توانند بشوند ولى مى‏بينند البته اين هم حكمتى دارد كه مؤمنين جهنميان را مى‏بينند و برعكس، مؤمنين جهنميان را مى‏بينند تا لذتشان بيشتر شود كه شكر خداى را كه ما مبتلا نشديم. جهنميان هم بهشتيان را مى‏بينند براى اينكه بر حسرتشان افزوده گردد. در دعاى كميل مى‏خوانيد (242) خدايا گيرم بتوانم صبر كنم بر سختى گرمى آتش جهنم، اما چطور صبر كنم بر محروميتم؟

وقتى كه منافقين چشمشان به مؤمنين مى‏افتد نور افشانى آنان را مى‏بينند در حاليكه خودشان اين قسم در تاريكى و ظلمت چه بر سرشان مى‏آيد؟ صدا مى‏زند اى مؤمنين مگر نه ما با شما در دنيا بوديم ينادونهم الم نكن معكم حالا شما هم نگاهى به ما كنيد تا از نور شما بهره‏مند شويم قالوا بلى آرى، در دنيا تمام ما در يك شهر زندگى مى‏كرديم، با هم معاشرت، مصاحبت هم داشتيم لكن با اين تفاوت كه ما از جان و دل وعده خدا را پذيرفتيم و عمل كرديم لكن شما فتنتم انفسكم خودتان را در هلاكت انداختيد و تربصتم همه منتظر بوديد كه چه وقت بلا بر سر مؤمن مى‏آيد، منتظر بوديد وضعشان خراب بشود و ارتبتم تمام در شك بوديد يا مثلاً مى‏گفتيد اينها را آخوندها در آوردند.

## آرزوها پايان ندارد

و غرتكم الامانى آمال و آرزو مشغولتان كرد واى از آدمى، هيچ حجابى بين انسان با آخرت و خدا و ايمان مثل آمال و آرزوها نيست هوسها هم كه مرز ندارد هل من مزيد مى‏كند، ديگر چه وقت به فكر مرگ مى‏افتد وقتى مرد ديگر آنجا هر چه مى‏خواهد بگويد رب ارجعون لعلى اعمل صالحاً در تفسير منهج ذيل آيه غرتكم الامانى حديث لطيفى از خاتم انبياء محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل نموده است خلاصه آن را عرض كنم.

روزى پيغمبر در مسجد با انگشت يا با چوب جلوى روى اصحاب روى زمين نقشه‏اى كشيد بعدش فرمود: نگاه كنيد، خط دراز و درشتى روى آن از اول تا آخرش كشيد فرمود: اصحاب ديديد چكار كردم؟ خطهائى كه اول كشيدم آرزوها بود كه ناگاه بانگى بر آمد خواجه رفت و اين خطى كه رويش كشيدم مرگ است، مرگ مى‏آيد تمامش را نيست مى‏كند.

## مانند مور و دانه خوراك گنجشك

به تعبيرى كه يكى از دانشمندان كرده است گويد روزى در بيرون صحرا نشسته بودم مورى را ديدم كه دانه گندمى زير خار و خاشاك پيدا كرد به چه زحمت و مشقتى از زير خار و خاشاك بيرون آورد و مقدار مسافتى را پيمود هر جا كه پست و بلندى بود آن دانه گندم را به زحمت مى‏برد. من هم عقب سرش رفتم ببينم به كجا مى‏رود. مسافت زيادى پيمود تا به لانه‏اش رسيد. ديدم گنجشكى از بالا به پائين جست دانه گندم و خود مورچه را بلعيد. به فكر رفتم آدمى اين همه زحمت مى‏كشد ناگهان ملك الموت مى‏آيد او را مى‏برد. آنچه زحمت كشيده تمامش به هدر مى‏رود. مال و جاه را آورد تا سوراخ گور، اما آنجا از او گرفتند و بدنش را زير خاك كردند نه فرش و نه چراغ، نه انيس و مونسى جز ايمان و عمل صالح هيچ چيز هم ندارد غرتكم الامانى آدمى بدبخت اينجور است كه زحمت مى‏كشد براى خوشى اما بيچاره نمى‏داند غير از دردسر چيز ديگر نيست.

امام سجاد مى‏فرمايد: واكفنا طول الامل خدايا تو خودت ما را از شر آمال و آرزوها نگهدار.

حتى جاء امرالله مرگ هم آمد و گذشت و غركم بالله الغرور شيطان شما را مغرور كرد، تا مى‏گويند انفاق به فقراء بكن مى‏گويد نبايد چيزى به آنها داد چون اگر خدا مى‏خواست خودش به آنها مى‏داد اينها كفر است‏ (243).

## مؤمن، ظاهر و باطنش يكى است

فاليون لا يؤخذ منكم فديد ولا من الدين كفروا ما ويكم النار فرق بين منافق و كافر كه در آيه اسم هر دو را يادآورى كرده، انسان ظاهر و باطنى دارد. ظاهرش زبان است، دست و پا و چشم و گوش است. باطن، درون و ناپيدا است كه ايمان باشد گاهى آدمى در دلش ايمان هست به ظاهرش نيز آن را آشكار مى‏كند، نماز و روزه و غيره را به جا مى‏آورد، ياد خدا و تقوا و عمل صالح دارد هم برون و هم درون است، هم باطنش از خوف خدا مى‏ترسد و ظاهر و بدنش از ترس خدا از گناه فرار مى‏كند. در دلش شوق بهشت است و راستى آرزو دارد جمال على عليه‌السلام را ببيند، آرزو دارد سر حوض كوثر باشد در ظاهرش هم آنچه هم جوارى با بزرگان است پرهيز مى‏كند يعنى از گناه فرار مى‏كند.

## اگر مى‏خواهى با پيغمبر هم نشينى باشى...

ضمناً حديث لطيفى بگويم: روزى اعرابى (باديه نشين) كه كمتر موفق مى‏شدند خدمت پيغمبر برسند به مدينه خدمت خاتم انبياء محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد عرض كرد يا رسول الله من آنچه خدا واجب فرموده انجام مى‏دهم يعنى روزه مى‏گيرم فقط ماه رمضان كه روزه‏اش واجب است و نماز هم مى‏خوانم فقط نمازهاى يوميه و خمس و زكات هم كه فقير هستم ندارم بدهم حال من چطور است؟ (حاصل روايت منقوله) پيغمبر هم فرمود انك فى الجنة تو در بهشت هستى (چون واجباتت را انجام مى‏دهى) تا فرمود بهشتى هستى، آن اعرابى زرنگ گفت حالا كه بهشتى هستم معك با تو هستم؟ بودن با پيغمبر شوخى نيست. اجتماع با اولياء عادى نيست.

حضرت تاملى كرد فرمود بودن با من شرط دارد بايد خودت را از هر گناهى نگاه بدارى، چشمت را از هر حرامى نگه بدارى.

اگر مى‏خواهى با پيغمبر باشى مناسبت مى‏خواهد، با كثافت گناه نمى‏شود، بعين مثل كسى كه از چاه مستراح آمده بيرون مى‏خواهد برود پيش سلطان، در روايت دارد كه شخص مثلاً دروغى مى‏گويد و بوى گندش تا هفت آسمان بالا مى‏رود كه ملائكه‏هاى هفت آسمان لعنتش مى‏كنند. (244)

از كوزه برون همان تراود كه در اوست در دلت اگر حب على است در برونت هم از هر گناهى بايد پرهيز بكنى.

## منافق دو رو، و دو رنگ است

بعضى هستند ظاهرشان خوب هستند، اظهار ايمان و تقوا مى‏كنند اما درونشان خبرى نيست، منافق كسى است كه ظاهرش ايمان و تقوا، نماز، روزه اما در دلش پارك و پول و زرق و برق و مال و جاه و رياست است.

اما كافر آن است كه اين حقه و كلك را ندارد، ظاهر و باطنش كفر است واى از منافقين ان المنافقين فى الدرك الاسفل من النار (245) منافق يك در كه عذابش سخت‏تر از هر كافرى است - باز كافر تكليفش معين است يك طرفى است، اما منافق كه لعنت خدا بر هر منافقى باد، نماز جماعت مى‏آيد براى منزلت و قرب پيش خلق يراؤن الناس براى اينكه تعريفش كنند يا مى‏رود پاى منبر مى‏نشيند (246) نماز مى‏خواند براى اينكه نمايش بدهد كه من نماز خوان هستم، امروز روزى است كه لا يؤخذ منكم فدتة اى منافقها فديه از هيچ كدامتان گرفته نمى‏شود در آخرت اصلاً از اين حرفها نيست كسى نمى‏تواند حبسش را بخرد، كسى عذاب آنجا را نمى‏تواند بخرد چون چيزى ندارد لخت و عريان است ولا من الذين كفروا و نه از كسانى كه كافرند فديه گرفته مى‏شود مأويكم النار جاى تمامشان آتش است هى مولاكم مولا از اولويت است اولى و سزاوار براى شما جهنم است و بئس المصير و بد بازگشتى است.

## شانزده معنى براى مولا

قريب شانزده معنى در لغت عرب براى مولا ذكر شده است هر جا بكار رفت بايد مراعات مناسبت مقام را كرد اينجا رعايت مناسبت مولا، اولى است - اولى يعنى سزاوارتر، مناسبتر مثلاً در غدير خم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عليه‌السلام را بلند كرد فرمود من كنت مولاه فهذا على مولاه مولا آنجا از باب ولايت الهيه است و مولاى اينجا انسب است مناسبتر، سزاوارتر يعنى اى كافرها مناسب شما بهشت نيست بلكه جهنم است.

## عدل خدا در همه عوالم وجود

بلاشك در تمام عوالم وجود عدل خدا مسلم است چه عوالم ملك يا ملكوت دنيا و آخرت از قطره آب تا برود عرش تا بالاتر همه جا با عدل است بالعدل قامت السموات والارض عدل كدام است؟ وضع كل شى‏ء فى محله هر چيزى را به جاى خودش جاى دادن است چنانكه ظلم در غير محل است در قيامت عدل الهى كمال ظهور را دارد مثلاً اگر جهنمى را در بهشت بياورند استفاده نمى‏كند بهره نمى‏برد زيرا كسى كه ايمان ندارد چشم دلش كور است، كسى كه اصلش با خدا سر و كار ندارد، كسى كه با محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سر و كار ندارد حالا او را پيش محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ببرند چه استفاده‏اى مى‏كند؟ كسى كه چشمى ندارد كه جمال محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ببيند. صم بكم عمى فهم لا يعقلون كسى كه عقل ندارد بهره نمى‏برد. مومن لطيف است بدنش هم در قيامت در نهايت لطافت است. كافر غليظ است قلوبهم كالحجارة دل كافر از سنگ سخت‏تر است فرداى قيامت بدنش از سنگ سخت‏تر است آنجا ديگر ظاهر و باطن يكى مى‏شود آنكه شما شنيده‏ايد زنجير هفتاد زرعى‏ (247) آتشين دور گردن كافر و ظالم مى‏پيچيند، كوه تكان مى‏خورد اما دل كافر ذره‏اى تكان نمى‏خورد. غرضم چنين نفوس شقيه‏اى، بدنشان هم سخت و غليظ مى‏شود و بعضى از كفار به قدرى غليظ مى‏شوند كه هر دندانى از آنان به قدر كوه احد است به همان اندازه مومنى كه در دنيا دلش نازك و رقيق بود حالا در اين عالم نيز لطافتش آشكار مى‏شود.

## قلبى كه طاقت شنيدن آيه عذاب ندارد

تا يك آيه عذاب برايش بخوانند از كف مى‏رود. در تذكره‏ها نوشته‏اند وقتى كه منصور عمار رد مى‏شود مى‏شنود از خانه‏اى صداى ناله‏اى مى‏آيد گوش مى‏گيرد مى‏فهمد جوانى است با خدا مناجات مى‏كند. خوشش آمد ديد دلش آتشينى دارد آتشى روى آتشش ريخت، از شكاف در، آيه عذابى برايش خواند يا ايها الذين آمنوا قوا انفسكم بالاخره يك وقت ديد صدا نمى‏آيد فردا آمد از همانجا رد شود ديد صداى گريه مى‏آيد نگاه كرد ديد پير زنى گريان است، پرسيد چيست؟ گفت: جوانى داشتم ديشب در حال عبادت بود يك نفر از پشت در، آيه عذابى خواند كه پسرم طاقت نياورد صيحه‏اى زد و از دنيا رفت چقدر دلش رقيق و لطيف بوده است. اين لطافت كه حالا هست فرداى قيامت سرايت در بدنها دارد. مومن به اين لطيفى تو را به خدا آيا مى‏شود در كُند و زنجيرش كرد. قرآن مى‏فرمايد مومنين وقتى آيه قرآن برايش مى‏خوانند مى‏لرزند (248) مى‏ترسند لذا بهشتيان تمامشان لطيف هستند و جهنميان همه غليظ و سخت هستند. واى از قساوت دل‏ (249) (براى شرح قساوت دل به كتاب قلب سليم مراجعه كنيد) امروز روز كار است. فردا فديه (حبس خريدن) نيست عدل اين الست كه خوراك مناسب جهنمى، حميم است نه آب حوض كوثر. از آن طرف هم حميم جهنم نمى‏شود نزديك بهشتيان برد. در قرآن مجيد مى‏فرمايد: بعد از آنكه بهشتيان در بهشت و جهنميان در جهنم هر كس در جاى خودش قرار گرفت، منادى ندا مى‏كند الحمدلله، حمد خدائى را كه هر كس جهنمى بود به جهنم و هر كه هم بهشتى بود او را به بهشت برد (250).

## مسيح بر سر جنازه مادرش مريم

در مصابيح القلوب سبزوارى اين داستان را نقل كرده است جناب عيسى شهرى نبوده بلكه بيابانى بوده است و از اين قريه به آن قريه مى‏رفته است. گاهى حضرت عيسى با حواريين مى‏گشته است گاهى دو تا گاهى بيشتر تا بالاخره يك وقت تمام قوم را رها مى‏كند فقط مادرش مخدره سيده زنان زمانش حضرت مريم و خودش رفتند كوه لبنان را اختيار كردند و آنجا هم روزها بعضى از اوقات مادرش را رها مى‏كرد ميوه و خوراكى از درختها جمع‏نموده براى مادرش مى‏آورد و افطار مى‏كردند. روزى جناب مسيح براى تهيه خوراك رفت، تصادفاً مرگ مريم رسيد. در نبودن جناب عيسى، مريم از دار دنيا رفت. مسيح وقتى مى‏آيد مى‏بيند مادرش افتاده، اول خيال مى‏كند خواب است به آرامى صدايش مى‏زند متوجه مى‏شود كه نفس نمى‏كشد. خيلى به مسيح سخت گذشت، در كوه و غربت و تنهائى علاقه‏اش در كره خاك به مادرش بود. اجمالاً خيلى ناراحت شد چنين نوشته‏اند كه خداى عالم براى انس مسيح در همان حال اجازه فرمود با روح مادرش اتصال پيدا كند و با مادرش انسى بگيرد از جمله از مادرش پرسيد گفت من كه موقع مردنت نبودم تا از تو بپرسم دلت چه مى‏خواهد حالا بگو. فرمود فرزندم حالا كه اينجا رسيدم آرزو دارم برگردم به دنيا شبهاى طولانى زمستان در مكان تار و تاريكى با خداى خودم راز و نيازى داشته باشم و روز گرم تابستانى باشد آن روز را روزه بدارم.

در روايت است كسى كه نور سحر خيزى نداشته باشد در قيامت مفلس است. خدا همه را موفق بدارد.

## يك شب قدر بهتر از هزار ماه

تا حال دو ثلث از ماه رمضان گذشته است و از ثلث آخرش هم دو روزش گذشته است يك امشب ديگرى از قدر باقى مانده است. ليلة القدر - اگر ليلة القدر نصيب كسى شود خير من الف شهر بهتر از هزار ماه عبادت است لذا امام صادق عليه‌السلام در شب بيست و سه ماه رمضان مريض بود فرمود بسترم را ببريد در مسجد پناهنده به خانه خدا بشوم.

روايت است كه فاطمه زهرا عليها‌السلام خودش و هر كه در خانه بود سعى مى‏كرد كه خوابشان نبرد با خدا راز و نيازى داشته باشند. در شب بيست و سوم رسيده است كه هر كس سوره روم و عنكبوت بخواند اهل بهشت است ضمناً مغرور هم نشويد اين قضايا قضاياى مطلقه است بيان بزرگى ثواب و كار است مثل گريه بر حسين عليه‌السلام است كه هر كس بر حسين عليه‌السلام گريه كند، بهشت برايش واجب است.

در يك روايت مى‏فرمايد كسى كه امشب (شب بيست و سوم) سوره روم و عنكبوت را بخواند بهشت برايش واجب است. در روايت ديگرى هم مى‏فرمايد شب قدر چهار طايفه هستند از هر فضلى محرومند يكى دائم الخمر، ديگر عاق والدين، سوم قاطع رحم، گاه مى‏شود شخص تا پدر و مادرش زنده بودند از او راضى بودند وقتى مردند يادشان نمى‏كند ناراضى مى‏شوند. خدايا به عزت و جلالت حيا و ميتا پدر و مادر و ذوى الحقوق از ماها راضى بفرما.

خدايا ما كه جاهليم هيچ متوجه نيستيم تو نظر لطفى بفرما خدايا به حق اين شب بزرگ پدر و مادر و بستگان ما و همه را غريق رحمت بفرما.

چهارم، مشاحن يعنى كسى كه با مؤمنين دشمنى نمايد (251).

# 23

بسم الله الرحمن الرحيم

ينادونهم الم نكن معكم قالوا بلى ولكنكم فتنتم انفسكم و تربصتم و ارتبتم و غرتكم الامانى حتى جاء امر الله و غركم بالله الغرور فاليوم لا يؤخذ منكم فديد ولا من الذين كفروا مأويكم النار هى مولاكم و بئس المصير، الم بان للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق ولا يكونوا كالذين اوتوا الكتاب من قبل فطال عليهم الامد فقست قلوبهم و كثير منهم فاسقون‏ (252).

## نور ايمان كجا و تاريكى شك كجا؟!

منافقين به مومنين مى‏گويند: شما چكار كرديد كه ما نكرديم؟ جواب مى‏دهند بله ما با هم در دنيا بوديم با اين تفاوت كه دعوت انبياء در ما اثر گذاشت، آمادگى پيدا كرديم گفتند: بعد از مرگ نور ايمان مى‏خواهيد؟ ما هم دست و پا زديم حرف شنيديم ولكنكم فتنتم انفسكم و ارتبتم و تربصتم ولى شما به عكس حرفهاى انبياء را مسخره پنداشتيد به مؤمنين به نظر حقارت نگاه كرديدت منتظر بوديد كسانى كه راه تقوا پيش مى‏گرفتند محروميتى ببينند و ذلت آنها را مى‏خواستيد ديگر آنكه شما در شك بوديد مى‏گفتيد از كجا كه اينها درست باشد. و غرتكم الامانى عرض كردم امانى جمع امنيه يعنى خواسته‏هاى نفس، آرزوها چه جهت جانى و چه مالى و چه شهواتى حتى جاء امر الله و غركم بالله الغرور غرور به معناى فريبنده چيزى كه آدمى را گول مى‏زند يعنى بيهوده‏اى كه از حقيقتى انسان را باز مى‏دارد.

## دزد با دلسوزى مال را هدر مى‏دهد

مى‏گويند وقتى چند نفر دزد شب به در خانه‏اى آمدند بعد از آنكه چيزها را بيرون بردند، بيچاره صاحب منزل بيدار شد آنها را دنبال كرد يكى از آن دزدهاى زرنگ كه اثاثيه را به دوش گرفته بود رد شد و يكى ديگر جلو صاحبخانه ايستاد تا نگذارد صاحبخانه به دزد و اثاثيه برسد، سر راهش ايستاد به عنوان اينكه من راهگذار هستم. تا صاحبخانه به او رسيد پرسيد كجا مى‏خواهيد برويد، چه چيزهائى برده‏اند؟ راه دنبال كردنش چنين و چنان است من هم كمك مى‏كنم تو از اين راه برو، من هم از آن راه پيدايش مى‏كنيم. خيلى معطلش كرد صاحبخانه مى‏دويد دنبال دزد پيدايش نكرد بعد متوجه شد چه كلاهى سرش رفته فهميد دزد حقيقى همان بود كه بيچاره‏اش كرد سرگرم و مشغولش كرد براى اينكه وقت بگذرد مال از كفش برود.

تمام سرگرمى هائى كه امروزه براى شما مردم درست كرده‏اند داستان اين دزد است تا شما مشغول بشويد و به هدف نرسيد، صبحگاهى در خيابان ديدم آگهى مفصلى زده بود، به خط درشت دعوت كرده بود و نوشته بود كه امشب انواع سرگرميها در فلان سينماى خراب شده آماده است. خنده‏ام گرفت، مردم نادان كه اين را مى‏خوانند مى‏فهمند يعنى چه، يا نه؟ اصل سرگرمى يعنى چه يعنى سرگمتان بكند و دينتان را بدزدد. مردم را سرگرم كرده‏اند و مردم جاهل هم مثل پشه هستند كه به هر طرف باد بيايد مى‏روند و آن زرنگهاى بى ايمان از موقعيت استفاده كرده و ايمانشان را مى‏برند و رهايشان مى‏كنند. به فرموده قرآن: از خود باقى گذاردند نسلى كه نماز را ضايع كردند و شهوات را پيروى كردند زود است كه به دوزخ برسند (253) اى ناخلفها كه واقعاً ناخلف نسل سابق هستيد نسل سابق خيلى به نماز اهميت مى‏دادند اما حالا... سرگرميها و غفلتها نمى‏گذارد به فكر خدا و آخرت بيفتند.

## پول، حلّال مشكلات نيست

خواستم كلمه غرور را ترجمه كنم الغرور از غار به معنى فريبنده مى‏باشد. فريبنده چيست اول از همه جناب اسكناس است پول گول مى‏زند، دلها را مى‏ربايد، مى‏گويد مشكلى دارى، اگر مريضى دارى، خوشى عيش و نوش من به كارت مى‏خورم، به قول عوام: پول حلال مشكلات است. بدبخت اگر خدا نخواهد، پول كه كار كن نيست انبارها هم پر از پول داشته باش، چه فايده؟ خيال مى‏كنى نان و رياست و سلامتى در پول است؟ نه والله، اينقدر مالهاى سنگين در دست كسانى بود كه بندى از پاى مرغى نخواستند باز كنند حسرت هم به گور بردند.

## زن و رياست هم مى‏فريبند

دوم زن است هم در جهت شهوت طورى است كه مرد را بدبخت مى‏كند و فريب مى‏دهد معمولاً زن از جهت شهوت خيلى ذليل است چنان سرگرم كارش مى‏شود كه در آن حال همه چيز را فراموش مى‏كند عذاب خدا، قهر خدا هيچ اعتنائى ندارد، حتى انتقام‏هاى ظاهرى هم يادش مى‏رود نمونه قطامه و ابن ملجم مرادى.

سوم از اسباب غرور، رياست است كه از همه بدتر است. واى از كرسى رياست كه از هر حقى باز مى‏ماند. خدايا تو خودت ما را از هر غرورى نگهدار: اين موضوع هم بس است.

آيه بعد: الم يأن... چون قبلاً تفسير شده است ديگر تفصيل لزوم ندارد مختصرى اين آيه را امروز معنى مى‏كنم الم يأن للذين آمنوا آيا نرسيده وقتش براى آنهائى كه ايمان آورده‏اند ان تخشع قلوبهم دلشان هم با خبر شود نه زبان تنها بگويد لا اله الا الله، دل هم ياد عظمت خدا كند معنى تخشع زارى است وقتى كه عبد ذليل در محضر رب جليل خود را غرق نعمت ببيند و در عين حال كفران كننده نعمت و اينكه اداء حق منعم نكرده است با يك عالم شرمسارى و محبت به پروردگارش با آن حال بگويد الله اكبر.

## با گفتن الله اكبر كليسا را لرزانيد

در خزائن نراقى نقل كرده است داستان لطيفى است. در سفر هند در كليساى نصارا بعضى از كشيشهايشان به جناب مير، اشكال مى‏كنند مى‏گويند: نگاه كليساى ما بكنيد در هر شهرى كه برويد كليساها نو و تميز ديوارش يك شكاف هم ندارد اما هر چه مسجد مسلمانها است سالم نيست. مير، هم فرمود چه مى‏گوئى بنده خدا: اگر آن عبادتهائى كه در مسجد مسلمين مى‏شود در كليساها مى‏شد، يك كليساى سالم پيدا نمى‏شد براى امتحان، من آن نمازى كه در مسجد خودمان مى‏خوانم در كليساى شما مى‏خوانم اگر كليسايتان سالم ماند؟ آنها باور نمى‏كردند، بالاخره قبول كردند جناب مير مى‏ايستد رو به قبله در كليسا تا مى‏گويد الله اكبر خود محبت، خضوع و تذلل مى‏آورد با خشوع تمام گفت: الله اكبر با همان الله اكبر اولى، طاق كليسا فرو ريخت، كليسا شكاف پيدا كرد قسمتى از آن منهدم شد. غرضم اين است كه بعد هم همه قبول كردند. چقدر لطيف فرمود: الله اكبرهائى كه ما در مسجدهايمان مى‏گوئيم، اگر در كليساهاى شما بگوئيم يك كليسا سالم نمى‏ماند يعنى آن انكسارها، تاثرات مال روحيه مسلمين است مومن چنان دلش با خدايش قوى است كه همه موجودات را تحت تاثر در مى‏آورد بطورى كه وقتى ذكر خدا مى‏كند، مسجد و در و ديوار با او ذكر مى‏كنند.

## آيا هنگام خشوع دل نرسيده؟

الم يأن للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله آيا نرسيده مؤمنين كه چند سال است ايمان آورده‏اند بيايند دلشان خاضع شود دل از دنيا ببرند بع عقبى پيوند كنند، خاضع شوند براى خدا و ما نزل من الحق خاضع شوند براى قرآن ولا يكونوا كالذين اوتوا الكتاب مسلمانها مثل يهوديها نشوند مسلمانها بايد حب دنيا را كنار بگذارند يهود پول پرست است، يهود حريص به دنياست مى‏خواهد هزار سال در دنيا بماند (254) مبادا صفت يهوديت در شما پيدا شود مسلمان يعنى تسليم حق، تو مى‏گوئى شيعه على عليه‌السلام هستم بايد شيعه على عليه‌السلام حب على عليه‌السلام داشته باشد نه حب پول.

## پول پرستى، مسلمانها را بيچاره كرده

ولا يكونوا كالذين اوتوا الكتاب من قبل مغالطه مى‏كنند همين حرفها را زديد كه مسلمانها عقب افتادند، اف بر تو با مغالطه‏ات آيا اسرائيل چون پول دارد جلو افتاده است؟ مال اين است كه مسلمانها دين ندارند بى‏دينى مسلمانها، آنها را جلو انداخته است، مسلمانها مثل اسرائيل پول پرست شده‏اند نه اينكه چون ثروت مسلمانها كمتر از ثروت آنها است. گفتم يك كشور عربى از مسلمانها ثروتش چند برابر اسرائيل است ولى وا اسفا تقوا نيست، خشوع براى حق نيست، آنچه در يهود است در مسلمانها هم هست، يهود پول مى‏خواهد، مسلمانها نيز چنينند.

## سرگرميها با ايمان نمى‏سازد

دلها بعد از چند سال قساوت پيدا مى‏كند فقست قلوبهم در اثر طول كشيدن آمال و آرزوها و غفلت از ذكر خدا دلها قساوت پيدا كرده كثير منهم فاسقون چه مسلمان چه يهود چه نصارا در اين جهت فرق نمى‏كند، واى اگر آدمى در اثر طول آمال و آرزوها تقوا را پشت سر اندازد غفلت را زياد كند، به سرگرميها مشغول گردد اين اعلان خطر است اى مسلمانها والله ايمانتان در خطر، سعادتتان در خطر است، سرگرميها ضد ايمان است، سرگرمى تو را از نماز باز مى‏دارد قديم براى سرگرمى مردم ميمون را تربيت مى‏كردند و مى‏آوردند در خيابانها كه مشغولياتى باشد براى مردم، اما حالا به جاى ميمون ستاره سينما مى‏آورند مى‏خواهند جيب مردم را خالى كنند: والله نگاه كردن به فيلمهاى مهيج شهوات، تيرى است كه به دل خودتان مى‏زنيد - اول منبر، داستان دزد را برايتان گفتم چنان سرگرمت مى‏كند كه دنبال دزد نروى وقتت تلف شود عمر عزيزت از كفت برود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرنفس ز انفاس عمرت گوهرى است |  | آن نفس سوى خدايت رهبرى است |

فيمة اعماركم الجنة قيمت عمرتان بهشت است، عمر عزيز است در يك ساعت مى‏توانى چقدر سعادت ببرى، چقدر خودت به دست خودت عمر عزيز را هدر مى‏دهى، ايكاش به باد فنا مى‏دادى، تمام ساعات عمرت بعد از مرگ مورد پرسش است. وقتى مردى از اول تا آخر عمرت روز و ساعات و دقائقش بلكه اوضاع زمان جلويت صورت مى‏بندد مثلاً شما بعد از مرگ همين ماه مرضان را مى‏بينيد همان ساعات بهجتها و سرورها را. همان وقتى كه دستت را به در خانه خدا دراز مى‏كردى تمام كارهايت حساب است.

چو عريان گردى از پيراهن تن تنت باشد وليكن بى كدورت

شود عيب و هنر يكباره روشن نمايندت ولى چون آه و صورت

قرآن مجيد اين مطالب را صريح ذكر فرموده است‏ (255) و (256) و (257) هر كس آنچه كرده نزدش حاضر شده مى‏يابد، عمل محو نمى‏شود تا جائى كه در روايت دارد كسى كه با تار و تنبور سر و كار داشته است روز قيامت به دستش تار و تنبورش چسبيده است‏ (258) بالا مى‏رود به سرش مى‏خورد بدون اختيار خودش. يا شرابخوار شيشه شراب دستش است و مى‏خورد تو سرش و بالا مى‏رود (259) تمام كثافت كاريهايتان ايها الناس ثبت است همه را خواهيد ديد و تمام نيكى هايتان هم ضبط و ثبت است مگر اينكه در اين ماه رمضان بديهايتان را پاك نمائيد همينجا خودتان را اصلاح نمائيد.

## پا در خانه مى‏گذارى ياد قبرت كن

ماه رمضان رو به اتمام است، نمى‏دانم كارهايتان يك طرفى شد يا نه. اين همه خودتان را سرگرم نكنيد هر چه كه شما را از خدا باز مى‏دارد كنار بگذاريد مرگ را نزديك ببينيد. امام صادق عليه‌السلام مى‏فرمايد (260) در خانه كه مى‏رويد، پا كه در منزل مى‏گذاريد ياد كن از منزل ابدى خودت. ياد كن وقتى كه پايت را در گور مى‏گذارند. اينجا خودت با كيف خودت مى‏روى، آنجا كه بى‏اختيار تو را مى‏برند. امام مى‏فرمايد: به خانه كه مى‏روى تا ياد كن خانه گورت را، اگر كسى اين معنى را ملتزم شود، كجا ديگر در خانه با زنش نزاع مى‏كند تمام نزاع و جدالها از غفلت است.

اما موقعى كه از خانه مى‏آئى بيرون، امام مى‏فرمايد: در نظر بياور وقتى كه از اين خانه جنازه‏ات را بيرون مى‏آورند حالا خودت آمدى، يك روز هم تو را مى‏آورند. خدايا تو خودت قبل از مرگ هوشيارى بده.

## ياد مرگ، چاره سختى دل

ياد مرگ، علاج قساوت است. اى كسى كه از قساوت قلب مى‏ترسى، علاج قطعيش ياد مرگ است تا جائى كه بعضى از بزرگان بودند در خانه، قبر خودشان را درست مى‏كردند كه جلوى چشمشان باشد. مجلله علويه نفسيه عليها‌السلام كه در مصر قبر شريفش مى‏باشد علويه‏اى است كه به چند واسطه به امام حسن مجتبى عليه‌السلام مى‏رسد. در حالات اين مجلله نوشته‏اند قبربش را آماده كرده بود روزها در قبرش مى‏رفت و قرآن مى‏خواند. قربان آدمى كه در گور خودش براى خودش قرآن بخواند. شش هزار مرتبه قرآن را در گور خود ختم كرد (261) زن هم در عالم اين جور پيدا مى‏شود؟ بله، بعضى از زنها هستند صد شرف بر مردها دارند. كدام مرد است كه اين قسم مردانه ميدان بيايد. غرضم قبرهايشان را آماده مى‏كردند گاهى سر قبرشان مى‏رفتند.

## گوشه‏اى از سفرنامه ابن بطوطه

ابن بطوطه در سفرنامه‏اش مى‏نويسد: در شيراز سه روز بودم و اين سه روز در مسجد جامع عتيق شيراز ماندم. مردم در اين مسجد اعتكاف مى‏كردند كه محل شاهدم نيست. مى‏گويد در جنب مسجد جامع عتيق شيراز (راجع به ششصد يا هفتصد سال قبل است) بازارى است كه مثلش را نديدم مگر در جنب مسجد جامع اموى كه نامش سوق حميديه است غير از شام چنين بازار زيبا و با شكوهى در تمام شهرهائى كه رفته بودم نديدم. در اين بازار (شايد بازار حاجى فعلى شيراز باشد) چشمم به دكانى افتاد كه يك نفر نورانى، اهل تقوا، ظاهر الصلاح در آن نشسته قرآن مى‏خواند. رفتم نزديك سلام كردم نشستم، او هم پذيرائى كرد گفتم: شما اينجا چه مى‏كنيد گفت من شغلم تجارت است. هرگاه مشترى نباشد قرآن مى‏خوانم نگاه كن فرشها را عقب زد ديدم قبر است گفت اين گور خودم است كنار گور خودم مى‏نشينم براى خودم قرآن مى‏خوانم. گورم را در مغازه‏ام قرار داده‏ام كه گول دنيا را نخورم و وصيت هم كرده‏ام هر وقت مردم همينجا خاكم كنند كه خودم آماده كرده‏ام.

بعد از خودت هر كس بيايد بالاى گورت قرآن بخواند مثل يك آيه كه خودت بخوانى نيست، خودت يك سوره‏اى بخوانى بهتر است از ختم قرآنهائى كه قاريها بخوانند.

# 24

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلموا ان الله يحيى الارض بعد موتها قد بينا لكم الايات لعلكم تعقلون ان المصدقين والمصدقات و اقرضوا الله قرضاً حسناً يضاعف لهم و لهم اجر كريم‏ (262)

## تفكر در حيات، راه خداشناسى

اعلموا ان الله يحيى الارض بعد موتها مطلب اساسى مهمى را كه در قرآن مجيد بيش از پنجاه جا در اثر اهميتش تكرار كرده، اينجا نيز يادآورى مى‏فرمايد بر عموم مسلمين لازم است فكر كنند، مبدأ و معاد خود را بشناسند و آن موضوع حيات است، حيات يعنى زندگى، مقابل موت - اى بشر نفهم! تو، به چه جرأت به خدا كافر مى‏شوى در حالى كه مرده بودى تو را زندگى داديم‏ (263) اين حيات از كجا آمد؟ آيا ماده مى‏تواند مولد حيات بشود؟ نگاهى به كره خاك بكن، خاك بيجان را چه كسى جان داد (264)؟ خدا است كه جان به تو داد و بعد هم مى‏گيرد و دوباره زنده‏ات مى‏كند (265) يحيى و يميت در قرآن زياد به آن تكيه شده است براى پيدايش ايمان، معرفت، شناسائى خدا و شناسائى حيات بعد از مرگ تمام بر موضوع حيات تكيه شده است.

## حقيقت حيات مانند و جود شناخته نشده

با اينكه معنى حيات بديهى و آشكار است اما كنه و حقيقت آن از هر معمائى پيچيده‏تر است و قابل درك نمى‏باشد بفرموده حاجى سبزوارى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مفهومه من اعرف الاشياء |  | و كنهه فى غاية الخفاء |

معنى حيات را هر عاقلى مى‏فهمد كه زنده داراى حيات است و بى رشد و نمو مرده است و اما حقيقتش از حقائق مجهوله‏اى كه از اول خلقت تا كنون هيچ دانشمندى پيدا نشده كه بفهمد حقيقت حيات چيست؟ چون حجيات غير از ماده است ماوراء حس است از عالم غيب از مقام غيب الغيوب تراوش كرده است حياتى كه در كره خاك در حيوانات، نباتات، جمادات هر چه كه مى‏بينى تمام رشحه‏اى است از حى مطلق، در اصطلاح گويند ضم معدوم به معدوم وجود نمى‏آورد - ضم بى‏شعور با بى‏شعور كه شعور نمى‏آورد اگر صدها يا هزارها اتم جمع بشوند نمى‏توانند شعور بياورند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذات نايافته از هستى بخش |  | كى تواند كه شود هستى بخش |

ماده بى‏شعور نمى‏تواند شعور دهنده بشود - ديگر آنكه چطور مى‏توانى بگوئى حيات معلول ماده است در حالتى كه حيات، قاهر بر ماده و بالاتر از آن است و ماده را خورد مى‏كند.

## آثار حيات در بدن انسان

آثار حيات در بدن خودت را تامل كن، خوراكى كه آدمى مى‏خورد به هر جا كه مى‏رسد مناسب همانجا مى‏شود از حيث كم و كيف مثلاً به سياهى چشم مى‏رسد سياه مى‏شود، به سفيدى چشم، سفيد مى‏شود، به قرمزى لب قرمز مى‏شود صبغة الله دستگاه رنگرزى خدا، بايد پى به معنويات ببرى ببينى چه خبر است، تو با حيوان فرق مى‏كنى بايد عاقل شوى، غرضم قاهريت جان است.

## ريشه درخت، سنگ را مى‏شكافد

مثال واضحتر بزنم، ريشه درخت را هرگاه از زمين بيرون بياورى با يك فوتى تكان مى‏خورد بلكه همين ريشه اگر جاندار باشد كوه را تكان مى‏دهد، سنگ را مى‏شكافد اين قاهريت از كجاست؟ آيا از مناده است؟ اينجور ماده را مى‏كوبد پس غير از ماده است اينها رشحه‏اى از رشحات حى مطلق است الحى القيوم از حياتش فيض بخشى كرد و به موجودات داد در كوهها تماشا بكن ببينن حيات چه كرده است جان اين قسم نفوذ دارد فانظر الى آثار رحمة الله به قول يكى از محققين مى‏فرمايد ابواب فقه (نماز، روزه، خمس) قريب يك صد و پنجاه آيه است اما آيات معارف، آيات خداشناسى هفتصد و پنجاه آيه قرآن است مثلاً اگر يك دفعه گفت نماز بخوان چندين مرتبه مى‏فرمايد تدبر، تفكر كن كيف يحيى الارض بعد موتها زمين مرده را چگونه زنده مى‏گرداند، همان كه اين حيات را مى‏دهد، همان هم آن را مى‏گيرد يحيى و يميت امروز تكيه حرف من حيات است خداى ما در قرآن مجيد روى اين موضوع زياد تكيه فرموده بايد مسلمانان حيات را در نظر بگيرند.

## از آب بيرنگ صدهزاران رنگ

از عناصر پراكنده و خاكهاى تيره گياه مى‏رويد، با كم و زيادى اجزاء مى‏بينى بوى گلها فرق مى‏كند. مثلاً يكى گل سرخ، ديگرى گل زرد، يكى نسترن، ديگرى گل ياس، شب بو، گل محمدى، هر گلى بوئى مى‏دهد. اين اختلافات از چيست يك آب هم كه بيشتر نيست كه رنگهاى مختلف، طعمهاى متفاوت، مزه‏هاى گوناگون از آن پيدا مى‏شود.

## گياههاى نامرئى

اخيراً كشف كرده‏اند سبزيهائى در كره زمين خدا آفريده كه از بس لطيف است چشمهاى عادى آن را نمى‏بيند. گاه گاهى اول غروب روى آبها، پشت بامها گاهى خط سبزى بنظر مى‏آيد اين درختها است، گياهها است كه دست قدرتش در هوا آفريده كه بدانيد خدا همه كار مى‏تواند بكند.

در بزرگى مى‏رسد به درخت مثل نارگيل نود قدم طول اين درخت است. بعضى درختها است كه پنج نفر دست به دست هم بدهند قطر آن را مى‏گيرند.

## درخت حيوان خوار

ديگر از مسائلى كه عجيب است، مسأله حس و شعور است. شعور از حيات است البته شعور نباتى ضعيف‏تر از شعور حيوانى است مثالهائى ذكر شده، طنطاوى مى‏گويد، درختى است كه به عربى به آن النبات المفترس گويند. در فارسى اسمش نمى‏دانم چيست.

از خصوصيات اين درخت آن است (همه حيوانات درخت مى‏خورند) اين درخت حيوان مى‏خورد و كيفيتش اين است كه همينطور منتظر است حشره‏اى يا پرنده‏اى بيايد روى برگش بنشيند فورا بالا و پائين برگ را جمع مى‏كند، زود پنهانش مى‏كند و مواد صمغى هم دارد آن وقت برگ درخت هم آن را مى‏مكند آنقدر پرنده را مى‏مكند تا خلاص شود. به زبان حال، اين درخت مى‏گويد: ان الله على كل شى‏ء قدير.

## چشم براى ديدن عجائب و شامه...

ربط و ارتباطها را اى انسان بدان كه ناظم يكى است شاهدش اين است همان كه چشم به تو داد، درختها را خلق كرد كه تو ببينى و بشناسى و بگوئى الله اكبر، چشمت ببيند، عقلت بفهمد، زبانت ترجمان دلت گردد، بگويد سبحان الله، اشهد ان لا اله الا هو الحى القيوم. باز مثال بزنم: اين بوهائى كه خدا در گياهان خلق كرده، اگر حيوانى كه شامه داشته باشد نيافريند چه فايده؟ بوى خوش خلق كردن چه فايده؟ مگر اينكه شامه‏اى هم بيافريند كه ادراك كند بگويد سبحان الله.

## مراتب حيات، نباتى و حيوانى

بلاشك حيات از خدا است هيچ عاقلى نمى‏تواند حيات را مستند به ماده كند و لذا در قرآن مى‏فرمايد: كيف تكفرون بالله و كنتم امواتاً فاحياكم‏ (266) اى كافرون چطور منكر خدا مى‏شويد در حالتى كه خدا به شما جان داد، علقه كه بودى جان داشتى، نطفه كه بودى جان داشتى، اين جان از كجا آمد، مگر تو يك مشت خاك بيشتر بودى؟ جان، آيت كبراى خدا است، آنگاه جان سه مرتبه دارد اول جان نباتى، يعنى خدا اين حيات را كه داد انواع روئيدنيهاى زمين پيدا مى‏گردد.

دوم حيات حيوانى علاوه بر اينكه نمو و رشد دارد متحرك بالاراده هم هست و ادراكات زيادترى هم دارد، بينائى، شنوائى حس‏هاى ديگر متحرك بالاراده بودن، رفتن به جائى يا نرفتن به اختيار مثلاً گوسفند حيوان است اگر برايش آب نياورند خودش مى‏رود مى‏خورد و درخت اينطور نيست چون متحرك بالاراده نيست.

علف، چشم و گوش ندارد، گوسفند چشم و گوش دارد اين را حيات حيوانى گويند و آثارش به مراتب زيادتر از حيات نباتى است بالاتر از اين هم داريم. امروز مى‏خواهم حيات سوم را برايتان بگويم.

## حيات آدمى روح الايمان است

حيات سوم، حيات آدمى است حيات آدمى يعنى جان زيادترى بايد پيدا بشود غير از جان حيوانى است. جان حيوانى يعنى خوراك خوردن، توليد نسل كردن، جنبش كردن، اينها همه‏اش حيوانى است قدرت ديگرى بايد پيدا بشود كه اسمش را مى‏گذاريم روح الايمان تمام سعادت همان است روح الايمان و عقل و عدل و علم يكى است آدمى برسد به جائى كه تكيه به غيبت پيدا كند (267) علم ماده پيشش هيچ باشد. روايتى است كه مى‏فرمايد: كسى به طعم ايمان نمى‏رسد تا تكيه‏اش به آنچه در خزينه خداست بيشتر باشد از آنچه در دست او است‏ (268) مثلاً صد ميليون در بانك دارد يك ذره دل خوشى به آن ندارد، قوت قلبش آنچه پيثش خداست مى‏باشد، رشدش به جائى مى‏رسد كه تمام زندگى دنيا پيشش كوچك مى‏باشد مى‏فهمد دنيا نيارزد آنكه پريشان كنى دلى براى عمر دو روزه، اين همه حرص، ولع فايده ندارد. رشد كه پيدا شد مى‏فهمد براى نهادن چه سنگ و چه زر عاقل چرا اسراف مى‏كنى؟ اسراف ظلم است. من امروز دو سه مثال بزنم براى روح آدمى:

## خرجهاى بيهوده و دورى از ايمان

ثروتى كه خدا داده براى رفع حاجت است بطور كلى هر چه پول جمع كند از حيوانيت تجاوز نكرده است كوچك، پست، رذل، ظالم، مسرف است يا روى هم بگذارد يا در غير محل صرف بكند خلاف رضاى خدا است، در مجله‏اى نوشته بود در آمريكا ساليانه سه ميليارد دلار خرج سگها مى‏شود ملتها را لخت مى‏كنند آن وقت خرج سگ مى‏كنند، حتى ايرانيان هم تقليد از آمريكا كرده‏اند، در روزنامه‏اى نوشته بود خانواده‏اى سگشان دندان درد گرفته بود خانم گفته بود در ايران معالجه نمى‏شود بايد بفرستيم لندن، اجمالاً بليط هواپيما براى جناب سگ الدوله مى‏خواستند بگيرند خودش تنها هم نمى‏شود بايد نوكرى هم داشته باشد، بدبخت، خدا سگ خلق كرده براى خدمت تو، نه تو را براى خدمت او! خدا سگ آفريده كه پاسبان خانه تو باشد نه اينكه تو او را هم خوراك خودت بكنى.

## شراب ضد ايمان

در كيهان نوشته بود كه در ايران روزى ششصد هزار شيشه شراب زهرمار مى‏كنند واقعاً (269) فساد همه جا را گرفته است، خرپولهائى كه پولهايشان را در بانك مى‏گذارند مگر غير از اسراف است حرام است مى‏دانيد چه اشخاصى در پائين همين شهر به چه سختى زندگى مى‏كنند يا مثلاً مردك يك ماشين براى خودش يكى براى زنش، يكى براى پسرش، يكى براى نوكرش كه فرمان ببرد، خريده است آيا ظلم نيست؟!

## در برابر نعمت خدا خدمتى به دينش كنيد

دو روز قبل روزنامه كيهان نوشته بود در كشور سعودى خطابه‏اى ملك ايراد كرده است كه در تمام كشور سعودى زنهاى خارجى كه سرگرم كارند (قريب سى هزار زن آمريكائى در كشور سعودى مشغول كار هستند) هر زن خارجى كه ساق و سمش باز باشد، مجرم است جريمه مى‏شود آخرش هم نوشته بود خدا نفتى به كشور سعودى داده كه در سال بيش از چهل ميليارد درآمد دارد. آيا ما در مقابل نعمتهايش نبايد خدمتى هم به دينش بكنيم ما در برابر اين همه نعمت نبايد منكرى را برداريم؟

كار اسراف در ايران به جائى مى‏رسد كه مرد بايد دو تا شلوار بپوشد زن اگر هيچ نپوشد عيبى ندارد؟ وضع شيئى در غير محل، اسراف است. دور شيطان نرويد تا حيات طيبه نصيبتان گردد (270) حيات طيبه وقتى نصيب مى‏شود كه آدم شويد خدا چراغى به دستت مى‏دهد كه در تاريكى جلوى پايت مى‏بينى‏ (271) و مى‏روى. چراغ عبارت است از دين، تقوا، دانش حقيقى، خودشناسى، خداشناسى، عالم‏شناسى، هدف‏شناسى، كه حقيقت همه، ايمان است.

## زمين مرده به ظلم را به عدل زنده مى‏كند

اعلموا ان الله يحيى الارض بعد موتها آيه شريفه ظاهرى دارد و باطنى، به زمين مرده خدا جان مى‏دهد، گياه، حيوان در آن به جنبش مى‏آيد.

تاويل آيه هم بنا به روايتى كه از امام پنجم باقرالعلوم رسيده، يعنى يحيى الارض بالعدل بعد الجور هر جا عدل است حيات است هر جا ظلم است موت است، هر فردى كه عدل در او پيدا شد معلوم مى‏شود زنده است تا عدل پيدا نشده در حكم مرده است نگاه اين زرق و برقها نكن، اينها زندگى نيست كه بشر امروز دارد، اينها مردگى است، تمام توحش، تمام اضطراب است، دست به دل هر ميليونرى بگذارى خون مى‏چكد، يك نفر نيست كه از خود و خدا و زندگى و دولت و وضع زمان راضى باشد. بشر امروزه از همديگر كنار مى‏گيرند محبت از بينشان برداشته شده است، به نظر بيگانه به هم نگاه مى‏كنند حتى ارحام... زن و شوهرها كم و بيش اينطور شده‏اند، ظلم عالم را گرفته است، نشنيده‏اى كه در روايات مسلم از خاتم انبياء محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شيعه و سنى بالاتفاق روايت كرده‏اند لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه رجلا من ولدى يواطى اسمه اسمى يملاء الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلما و جوراً (272) اگر از عمر دنيا باقى نمانده باشد غير از يك روز خدا آن يك روز را آنقدر طولانى مى‏كند تا آشكار شود، يكى از فرزند زادگان من كه اسمش اسم من است يعنى هم اسم محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است پر مى‏كند زمين را از عدل، ايمان، تقوا، تا اسم ظلم آورده مى‏شود زود هوشتان به ظلم سلاطين نرود آن ظلمها هم يك رشته‏اش است، هر فردى كه نگاه كنى ظلمهائى دارد كه خدا مى‏داند، كيست كه ظالم نيست، دنيا پر است از ظلم، در هر خانه و در هر مغازه‏اى، در هر اداره‏اى بر وى ظلم است.

## ايراد بى جا در ازدواج ظلم است

در موضوع ازدواج چه ظلمهائى مى‏شود، خدا زن را قرار داده براى انس مرد لتسكنوا اليها آيا عدل است كه دختر و پسر در سن بيست سالگى ازدواج كنند؟ دختر و پسر اول بلوغ حق ازدواج دارند قرآن مى‏فرمايد (273) اگر تهيدست باشند خداوند آنان را از بخشش خود بى‏نياز مى‏فرمايد. سابق هر جا كه مى‏رفتند براى عقد گفتگوئى كه مى‏شد عمده‏اش اين بود آيا اين جوان دين دارد يا نه؟ ايرادگيريها تمام غلط است فقط تكيه شما تقوا باشد المسلم كفوا المسلمة (274).

## فرمايش على عليه‌السلام به علاء بن زياد بصرى

روايت كوتاهى بخوانم، علاء بن زيادى يكى از شيعيان خاص اسدالله الغالب على بن ابى طالب عليه‌السلام در بصره بوده است، بيمار شد خبر به على عليه‌السلام دادند در ايامى كه حضرت در بصره تشريف داشت فرمود: برويم عيادتش آقا عيادت كرد از علاء بن زياد وقتى تشريف آورد ديد پارك و ساختمانى تهيه كرده است على عليه‌السلام كه مريد دارى نمى‏خواهد بكند او حق مى‏گويد نگاهى به علاء كرد، نگاهى به ساختمان و دستگاه، فرمود: علاء تو براى بعد از مرگ به چنين خانه‏اى احتياج دارى نه اينجا آن هم خانه ملكوتى كه به اعمال صالحه تدارك مى‏شود خلاصه فرمود علاء اين اسراف است، بعد حضرت هم قدرى راه را نشانش داد فرمود: اگر آنچه را كه مى‏گويم بكنى اميد است كه همين خانه هم وسيله آخرتت شود اولاً حقوق الهى را بدهى، دوم اينكه به رحم خود كمك كنى، به فقراء اطعام نمائى آن وقت از اسراف بيرون مى‏آيد (275).

## مهدى (عج) پرچمدار عدل

امروز جمعه آخر از ماه رمضان است، خوب جائى رسيديم به مهدى آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرچمدار عدل آقائى است كه وقتى ظاهر گرديد ظلم را ريشه كن مى‏فرمايد - امام زمان شخص خاص و آن پسر امام حسن عسكرى است كه در سنه دويست و پنجاه هجرى كه مطابق با كلمه نور است متولد گرديده تا الان يك هزار و يك صد و اندى از سن شريفش مى‏گذرد مسأله طول عمر هم عقلاء گفته‏اند ميزان قطعى ندارد بعضى بگويند محال است كسى هزار سال عمر كند اگر محال بود پس حضرت نوح چيست؟ و در سلسله غير از انبياء درباره جمشيد نوشته‏اند هزار سال سلطنت كرد. ضحاك ماردوش هزار سال عمر كرد چند سال قبل در چين شخصى ديده شده است كه سنش سيصد سال است، دويست و هشتاد ساله مصر هم الان موجود است كه پسرش دويست و چهل ساله است قدرت خدا است كه اگر بخواهد نگاه بدارد.

ديگر آنكه مهدى (عج) كسى است كه همه پيغمبران آدم تا خاتم به امتشان بشارت دادند كه در آخر الزمان مى‏آيد زمانى كه در آن زمان يك نفر هادى آشكار مى‏گردد تمام كره زمين همه ايمان حقيقى مى‏آورند بشر معنى زندگى را آن وقت مى‏فهمد حالا توحش است آن زمان واقعا زندگى است خدايا به حق مهدى (عج) زمان ظهور مهدى آل محمد را جزء عمر ما قرار بده، در زبور داود خداوند صريحاً خبر داده الان هم موجود است عين همين مطلب هم در آن هست، كره زمين بالاخره عباد صالح وارثش مى‏شود هر جا بروى صلاح است‏ (276).

## جنگ و قحطى، آمادگى براى اصلاح

مى‏پرسى چطور مى‏شود كه يك نفر چهار ميليارد بشر ظالم را عادل بكند اول پيش از ظهور مهدى (عج) خداى تعالى دو بلا مى‏فرستد در كره زمين بشر را ثلث مى‏كند در روايت دارد موت احمر و موت ابيض دو موت واقع مى‏شود در هر موتى ثلثى از بشر از بين مى‏رود (277) موت احمر يعنى كشتار شايد جنگ سوم جهانى باشد و قطعاً پيش خواهد آمد كه در آن جنگ ثلث بشر از بين مى‏روند و اما موت ابيض قحط و غلاء است آن هم پناه بر خدا قحط و غلائى مى‏شود كه ثلث ديگر بشر هم از بين مى‏روند، ثلث باقى جنگ زده قحطى زده مصيبت و داغديده خدا آنان را در فشار مى‏اندازد كه صداى مهدى (عج) كه بلند مى‏شود مصلح آسمانى آمد همه بدوند و مطيع شوند (278) ديگر احتياجى به جنگ نيست.

## صيحه آسمانى و نزول مسيح

از علائم قحطى كه قابل تغيير نيست صيحه آسمانى است يعنى پيش از ظهور مهدى عليه‌السلام در آسمان صداى عظيمى بلند مى‏شود و به گوش تمام جهان بشرى مى‏رسد و به هر بشرى به لغت خودش به گوشش مى‏رسد اى اهل عالم! آماده باشيد، ظاهر شد، آمد مهدى آل محمد (عج) تكان دهنده است همه را حركت مى‏دهد. شوخى نيست سيصد و سيزده نفر به طى الارض خودشان را به مكه معظمه خدمت مولايشان مى‏رسانند. ديگر از كارهاى عظيمى كه مى‏شود، نزول مسيح عيسى بن مريم است. عيسى عليه‌السلام حاضر مى‏شود پشت سر مهدى آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز مى‏خواند نصارا كه چنين مى‏بينند همه مطيع مى‏شوند (279).

در روايت است كه حضرت مهدى عليه‌السلام به عيسى مى‏فرمايد، تو بايست جلو براى نماز، عرض مى‏كند امروز پرچمدار الهى و هستى حضرت مهدى جلو، عيسى عقب سر، همه جا در ركاب ظفر امتثالش حاضر است حتى موقعى كه دجال را مى‏كشد مباشرش مسيح ذكر گرديده است‏ (280) اين نشانه‏ها و جريانات از الطاف الهى به بشر است كه به طوع و رغبت مطيع مهدى عليه‌السلام شوند نه به زور.

## با تكامل عقل، مردم رو به مصلح مى‏آورند.

كار مهم ديگرى هم مى‏شود. در اول اصول كافى در كتاب عقل روايت كرده است‏ (281) از كشاف حقائق جعفر بن محمد الصادق عليه‌السلام خداى عالم دست قدرت روى سرهاى بشر مى‏كشد تمام بشر عاقل كامل مى‏شوند فتكمل عقولهم بشر امروزه كودك است اما آن وقت دست ولايت الهى به سرها كشيده مى‏شود رشد عقلى پيدا مى‏كنند، مى‏فهمند پيروى حق براى خودشان خوب است، به صلاح دنيا و آخرتشان است.

## دعا براى ظهور موثر است

روايت است كه بشر دوره آخرالزمان دعا كنند، نگويند هر وقت مقدر است آقا مى‏آيد، دعا اثر دارد، اقل نفعش خودت را پاكتر مى‏كند لذا در روايت دارد اگر كسى با انتظار بميرد، مثل كسى است كه در ركاب مهدى شمشير مى‏زند (282). در زمان ظهور مهدى عليه‌السلام خود خواهيها و خودپرستيها كنار مى‏رود.

امام مى‏فرمايد: در آخرالزمان ايمانها در خطر است، دعا كنيد بگوئيد يا الله يا رحمن يا رحيم يا مقلب القلوب ثبت قلبى على دينك‏ (283) خدايا دل ما را تو نگهدار به ايمانت تا نفس آخر.

البته دين بايد مهمترين چيزها براى مؤمن باشد. وقتى پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود ريشت را با خون سرت خضاب مى‏كنند عرض كرد يا رسول الله آيا دينم سالم است‏ (284)؟

قمر بنى هاشم وقى دست راستش را قطع كردند، فرمود: دست بريده شد، بشود، دينم سالم باشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خدايا چنان كن سرانجام كار |  | تو خشنود باشى و ما رستگار |

# 25

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلموا ان الله يحيى الارض بعد موتها قد بينا لكم الايات لعلكم تعقلون ان المصدقين و المصدقات و اقرضوا الله قرضاً حسناً يضاعف لهم و لهم اجر كريم والدين آمنوا بالله و رسله اولئك هم الصديقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و تورهم والدين كفروا و كذبوا باياتنا اولئك اصحاب الجحيم‏ (285).

## خداشناسى عقلا واجب است

خلاصه آيه شريفه، اعلموا بدانيد (امر است) بايد دانا شويد، خيلى به فكر دنيا نباشيد، قدرى هم خداشناس شويد واجب است كه آدمى خداشناس شود همانطور كه عبادات واجب است معرفت و شناسائى حق هم بيشتر و مهمتر واجب است فاعلم انه لا اله الا هو بايد به علم برسيد گمان فايده‏اى ندارد آدمى بايد كاملاً برايش روشن شود كه خداى عالم حيات بخش است. آنچه را كه مى‏بينيد در كره خاك دست قدرتش چطور خاك تيره، عناصر پراكنده را مركب كرد حيات به آن افاضه كرد. حيات كه ديروز تفصيلش ذكر شد، حقيقتش زبر همه مجهول است همه مى‏دانند هست و اما نمى‏دانند چطور است عرض شد كه حيات، ماوراء طبيعت است و لذا حاكم و قاهر بر ماده است. هسته خرما با آن سختى كه با سنگ بخواهيم هسته را خرد كنيم واقعاً زحمت دارد لكن اين هسته خرما وقتى كه خاك و آب و حرارت به آن مى‏رسد، حيات به آن داده مى‏شود كه آن حيات، هسته را مى‏شكافد هسته‏اى كه با سنگ خرد نمى‏شد ولى حيات تا افاضه شد چنان قوى مى‏گردد كه خود به خود آن را نصف مى‏كند، نصفش ريشه مى‏شود رو به پائين و نصف ديگر سر از خاك در مى‏آورد. اين قدرت از حيات پيدا شد، حيات هم چاره‏اى ندارى غير از اينكه بگوئى از خدا است وگرنه ماده خودش مقهور است، محكوم به حيات است از مرده كه زنده در نمى‏آيد، از ماده بى جان، جان پيدا نمى‏شود جانى ندارد كه بدهد، خدائى كه عين جان است، خدائى كه جان درست كن است او حيات بخش است الحى القيوم.

روز گذشته عرض شد كه در اين قرن تمام دانشمندان در مسأله حيات زانو به زمين زده‏اند و گفته‏اند چاره‏اى نيست غير از ايمان به غيب زيرا حيات هيچ ربطى به ماده ندارد هر چه باشد مى‏شود يك سبب مادى برايش درست كرد مگر حيات.

## حركت به مجرد اراده، قدرت جان

شيخ الرئيس مى‏گويد: تا وقتى كه آدمى زنده است تا اراده مى‏كند بجنبد آناً با سهولت، بدن به اين سنگينى حركت مى‏كند با چه آسانى مى‏جنبد ولى تا جان رفت يك نفر كه نمى‏تواند او را حركت دهد بلكه دو نفر هم مشكل است بايد اقلاً چهار نفر پيدا بشوند او را وارد گور كنند اين همان بدنى بود كه تا جان داشت خودش را به نيم ساعت مى‏رساند به دارالرحمة بدون هيچ زحمتى.

## زيركيها در حيوانات از روح حيوانى است

بعضى از شعورها و غريزه‏ها نيز هيچ ربطى به ماده ندارد غير از اينكه مستند به حيات داده گردد حيوان را كه مى‏بينيم ماده‏اش از همين خاك است كه گوشت و پوست... شده است، از آب و خاك است كه اين طور شده اما مى‏بينيد پيش از اينكه جان بيابد مثل خاك بود وقتى كه جان آمد هوشها و زرنگيهائى بلكه چاره جوئيهائى پيدا مى‏كند، قصه بگويم:

## موش و شيشه شربت نارنج

موش اصلش از خاك است تا خاك بود هيچ اذيتى نمى‏توانست بكند از وقتى كه به شكل موش شد حياتى پيدا كرد مى‏بينى چه حقه هائى مى‏زند. يكى از رفقا نقل مى‏كرد شيشه شربتى (شربت نارنج) در خانه نگهداشته بود بعد از چندى كه سراغ شيشه شربتى مى‏رود كه بخورد مى‏بيند شيشه خالى است سر جايش پر از ريگ است اجمالاً شيشه ديگرى مى‏گذارد و منتظر مى‏ماند. معلوم شد موش مى‏آمده و با زبانش مى‏خورده وقتى شيشه خالى‏تر مى‏شده دمش را داخل شيشه مى‏كرد و مى‏ليسيده بعد كه كمتر مى‏شد، نه دم مى‏رسد نه دهن مى‏رفته ريگ داخل شيشه مى‏انداخته و شربت بالا مى‏آمده و مى‏خورده است.

## ميمون و بز با ظرف ماست

نقل كرده‏اند در خارجه يك نفر بوده ميمونى داشته و بزى. روزها در خانه كسى نبوده در خانه را مى‏بسته و مى‏رفته و بعد بر مى‏گشته روزى ظرف ماستى داشته براى اينكه اين ميمون و يا بز از ظرف ماست نخورند در ديوار طاقچه مانندى بوده ظرف ماست را آنجا گذاشته كه در دسترس نباشد. بالاخره بيرون مى‏رود وقتى كه بر مى‏گردد ظرف را پائين مى‏آورد كه بخورد مى‏بيند تا آخرش را ليسيده‏اند نگاه مى‏كند مى‏بيند ريش بز ماستى است در حالى كه بز نمى‏توانسته به آنجا برود. براى تحقيق فردايش ظرف ماست را همان جا مى‏گذارد ولى وقتى كه مى‏خواهد بيرون برود اشتباه كارى مى‏كند در را روى هم مى‏اندازد و پنهان مى‏شود كه ميمون و بز نفهمند كه صاحب منزل در خانه است. بز و ميمون مقدارى كه گذشت مطمئن شدند كه صاحب خانه نيست ميمون با تو سرى به شكم بز مى‏زند و بز را مى‏راند و او را تا پاى ديوار مى‏آورد آن وقت روى بز مى‏جهد و مشغول خوردن مى‏شود وقتى كه تمام مى‏شود زبان مى‏زند و بريش بز مى‏مالد تا بيندازد گردن بز بيچاره كه ما نخورديم بز خورده است گرگ دهن آلوده يوسف ندريده.

## جان دهنده و گيرنده خداست

غرضم حيله‏ها و چاره جوئيها است. اينها عجائبى است كه ربطى به خاك ندارد اگر داشت چرا پيش از آنكه جان بيايد از اين چيزها خبرى نبود غير از اينكه بگوئى از جان است البته جان و آثارش هم از جان آفرين است.

خلاصه اين آثار از حيات استو چشم و گوش تا جان هست مى‏بيند و مى‏شنود تا جان رفت نه مى‏بيند و نه مى‏شنود پس بينائى و شنوائى از جان است اگر از بدن است چشم كه فرقى نكرد پس چرا نمى‏بيند؟ چون جان رفت. امر از اين آشكارتر كه آدمى فكر كند تا يقين بكند هو الحى لا اله الا هو يحيى و يميت جان دادن و گرفتن همه از خدا است. هيچ كس نمى‏تواند اين آثار را به ماده بچسباند و اگر چنانچه اولين و آخرين دانشمندان عالم جمع شوند و پشت به پشت هم بزنند نمى‏توانند به يك پشه‏اى جان بدهند چنانچه قرآن مجيد مى‏فرمايد نمى‏توانند پشه بيافرينند (286) هر جا كه رو كنى مى‏بينى عدل است، هر كس به وظيفه خودش، عمل مى‏كند، هر كس حق ديگرى را اداء مى‏كند با خداى خودش عدل با خلق، عدل با زن و اولاد، عدل با طرف معامله.

خدايا تو خودت فرج مولا و سرور ما را نزديك فرما، همه به انتظار او هستيم، خدايا تو زمان ظهورش را جزء عمر ما قرار ده كه چشممان به جمال آقا روشن شود.

## خداوند، زمين دلها را زنده مى‏كند

مرتبه ديگر از حيات و موت در اين آيه كه بيشتر مفسرين اشاره كرده‏اند، حيات دل است و اعلموا ان الله يحيى الارض چون آيه قبل راجع به مردن و قساوت دل بود كه فرمود در اثر طول كشيدن آرزوها دلها قساوت پيدا مى‏كند و در حقيقت مى‏ميرد مثل دلهاى يهود مى‏شود كه غير از پول و مال دنيا و جاه و جلال دنيا هيچ هدفى ندارند. شما مسلمانها هم كم كم دلهايتان قساوت پيدا كرده است. خلاصه چون اين آيه را فرمود آنگاه ممكن است يأس خواننده را بگيرد. بشارت مى‏دهد اى كسى كه از مردن دلت بيمناكى، اى مسلمانى كه از قساوت دلت مى‏ترسى نا اميد نباش بدان خدا مى‏تواند اين دل مرده تو را زنده كند، دل چركين تو را پاك كند يحيى ارض القلوب به چه؟ به حيات علم، ايمان، خشوع، دل مرده يعنى غافل از خدا، دل زنده يعنى به ياد خدا.

خدا است آن خدائى كه يحيى الارض زنده مى‏كند دل مرده را چه بسا كه زنده كرد چه اشخاصى و چه غافلهائى كه يك مرتبه برق رحمت آمد زنده‏اش كرد. خدايا پيش از اينكه دل ما به آتش بسوزد، ذليل شود الان براى ايمان، دل ما را ذليل كن‏ (287).

## با صدقه خود را از آتش برهانيد

ان المصدقين و المصدقات مصدقين اصلش متصدقين است تاء قلب بصاد و در صاد ادغام شد، مى‏شود مصدقين به تشديد صاد قبلاً راجع به صدقات فرمود حالا باز تاكيد مى‏فرمايد: ان المصدقين هر آينه مردان صدقه دهنده و المصدقات و زنهاى صدقه دهنده.

در تفسير آيه و المصدقات كه خدا مى‏فرمايد: زنهاى صدقه دهنده در اينجا روايت چنين ذكر شده است كه خاتم انبياء محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو كرد به زنهاى صدر اسلام فرمود: تصدقن فان اكثر كن حصب جهنم شما زنها بايد خيلى صدقه بدهيد تا سپرى بشود براى جهنمتان، چرا؟ زيرا كه بيشتر شما جهنمى هستيد. يكى از زنها گفت يا رسول الله مگر ما زنها چكار كرده‏ايم كه بيش از مردها جهنمى باشيم (البته مردهاى سابق) دو جمله رسول خدا فرمود اول آنكه فرمود شما زنها خيلى از خدا ناراضى و شاكى هستيد.

كدام زن است كه شكر خدا بكند (يا مردهاى زن صفت) خيلى از خدا غافل هستيد اين همه خدا نعمت داده است نمى‏بينيد مثل حالت بچگى مثلاً بچه پنج شش ساله چقدر پدر برايش زحمت كشيده يك دفعه مى‏گويد پول به من بده، مثلاً چاقو بخرم كه شايد دعوايم بشود با بچه ديگر، پدر نصيحتش مى‏كند اگر به او پول نداد ناراحت مى‏شود.

در روايت دارد هرگاه زنى به شوهرش بگويد من در خانه تو خيرى نديدم، تمام كارهايش حبط مى‏شود (288) براى چه كفران نعمت مى‏كنى؟ خدا به توسط شوهرت چه خيرها به تو رساند، ديگر قهر كردن و بچه‏ها را بى سرپرست گذاشتن براى چه؟

برگرديم به روايت: علت جهنمى شدن بيشتر زنها، اول، كفران نعمت و شكر خدا نكردن است، كفران از گناهان كبيره و در كتاب گناهان كبيره به تفصيل نوشته شده است براى شرح به آنجا مراجعه شود.

## كوتاهى در شوهر دارى موجب هلاكت است

دومين چيزى كه براى زنها فرموده در اين روايت انكن تكفرن الغشير (289) عشير ترجمه به شهور شده است از معاشرت است شوهرهايتان به شما حق دارند، نسبت به شوهرهايتان اداء حق نمى‏كنيد آن طورى كه سزاوار است لذا مستحق عذاب هستيد. مثلاً در غياب شوهر، نگاه به مرد اجنبى كردن، لعنت خدا به زنى كه دست به دست مرد اجنبى بدهد. فرمود هر زنى كه چشمش را پر كند از غير شوهرش، روز قيامت دو ميخ آتشين در دو چشمش خواهند كرد اجمالاً بايد حق شوهر را اداء كرد. مال شوهرتان زير دستتان امانت است واى اگر يك درهم بدون رضاى شوهر تصرف كنى نعوذبالله اگر زنى با اجنبى سر و كار پيدا كند كه لعنت خدا بر او باد.

ان المصدقين و المصدقات خواستم بگويم زنهاى متصدقه بايد هوششان باشد كه براى زن بيش از مرد صدقه دادن افضل است اگر دارى مى‏دهى، اگر ندارى خدا به نيتت با تو معامله مى‏فرمايد البته شرط انفاق آن است كه آدمى از مال طيب و حلالش بدهد (290).

## سه شرط براى قرض حسن

و اقرضوا الله قرضاً حسناً يضاعف لهم و لهم اجر كريم مردهاى صدقه دهنده و زنهاى صدقه دهنده و قرض دهنده به خدا هر كس صدقه مى‏دهد در حقيقت قرض خدا مى‏دهد، تكرارش به مناسبت قرضاً حسناً است نه هر صدقه‏اى بلكه صدقه حسن - اولين شرط حسن اين است كه آدمى از حلال به دست بياورد و در راه خدا بدهد، اگر مالى را از حرام به دست آورد به راه خدا دادنش حرام است شرط دومش اين است كه براى خدا بدهد. شرط سومش اين كه باطلش نكند، به منت گذاشتن يا اذيت و آزار رساندن‏ (291) بالاخره اقرضوا الله قرضاً حسناً چنين شد يضاعف لهم خدا دو چندان به او تلافى ميكند و لهم اجر كريم چه كرمهائى كه خدا در برابر بذل مال مى‏فرمايد كم و زياديش تابع اشخاص است اگر كسى در راه خدا بذل مال كرد خدا وعده فرموده دو چندانش مى‏كند تا هفت صد برابر مثل كسى كه گندم بكارد هر دانه هفت خوشه مى‏دهد، هر خوشه‏اى صد دانه روى هم رفته هر دانه هفتصد دانه مى‏دهد و خدا براى هر كه بخواهد دو چندانش مى‏فرمايد يعنى هزار و چهارصد دانه‏ (292).

و اقرضوا الله قرضاً حسناً... اگر در راه خدا مال دادى خدا مالت مى‏دهد، اگر سر دادى خدا سرت مى‏دهد، اگر جان دادى خدا جانت مى‏دهد. مى‏خواهم اشاره‏اى بكنم ببينم دلها مى‏شكند يا نه؟ اگر هم دو دست دادى دو بالت مى‏دهد معامله با خدا زيان‏آور نيست.

وقتى كه رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر داد جعفر بن ابى طالب عليه‌السلام در موته كشته شده به وضع فجيعى، اول كفار دو دستش را از بدنش جدا كردند بعد هم شهيدش كردند، آنگاه پيغمبر گريه كرد و آمد در خانه ديد دختر جعفر گريه مى‏كند پيغمبر آرامش كرد فرمود: پروردگار خبرم داد جعفر در عوض دو دست بريده، دو بال به او عطاء گرديد و در بهشت با ملائكه طيران مى‏كند (293).

عين همين هم درباره قمر بنى هاشم است، قمر بنى هاشم هم دو دستش را در كربلا داد، از حضرت زين العابدين عليه‌السلام است خدا در عوض دو دست، دو بال به قمر بنى هاشم داده است بال هم اشاره به قدرت است، خدا هم در عوضش قدرتى به قمر بنى هاشم داده كه قيامت مى‏تواند شفاعت بكند.

# 26

بسم الله الرحمن الرحيم

ان المصدقين و المصدقات و اقرضوا الله قرضاً حسناً يضاعف لهم و لهم اجر كريم والدين آمنوا بالله و رسله اولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم و الذين كفروا و كذبوا باياتنا اولئك اصحاب الجحيم‏ (294)

## چرا دعايمان مستجاب نمى‏شود؟

در كتاب الدعاء از اصول كافى روايتى نقل كرده كه تذكرش بسيار نافع است:

شخصى خدمت كشاف حقائق جعفر بن محمد الصادق عليه‌السلام عرضه داشت‏ (295) گفت دو آيه در قرآن هست من آنها را مى‏جويم ولى نمى‏يابم. فرمود كدام آيه است كه تخلف شده است و تو، به نتيجه نرسيده‏اى؟ گفت اول اينكه خداوند در قرآن فرموده است و قال ربكم ادعونى استجب لكم مرا بخوانيد تا استجابت كنم و من مكرر دعا كرده‏ام و نشده. امام فرمود: افترى الله عزوجل اخلف وعده آيا گمان مى‏كنى خدا خلف وعده بكند؟ (خلف وعده قبيح است عقلاً و شرعاً مذموم است. خدا مى‏فرمايد: اوفوا بالعهد هر عهدى كه كرديد وفا بكنيد آن وقت خودش به وعده‏اش وفا نمى‏كند كه دعا بكنند اجابت نشود) اظهار حيرت كرد گفت آقا البته هيچ وقت خدا خلف وعده نمى‏كند قال فمم پس علت چيست؟ قال لا ادرى گفت آقا نمى‏دانم. مى‏فرمايد: (296) اينكه فرمود دعا كنيد تا من اجابت كنم، نه هر كس مى‏خواهد باشد اگر تو حرف خدا را شنيدى، خدا هم حرف تو را مى‏شنود.

آدمى اطاعت خدا را نمى‏كند آن وقت منتظر است خدا اطاعت او را بكند؟ در ضمن حديث قدسى نسبت به ماه رجب دارد (297) هر كس حرف مرا بشنود من حرفش را مى‏شنوم، چقدر واجبات از تو فوت شده با چه روئى مى‏گوئى يا الله و حاجت مى‏طلبى؟ اولين قدم اطاعت است اگر كسى واجبى از او فوت نشود حرامى هم از او سر نزند آن وقت بگويد يا الله به جا است. كسى كه مى‏خواهد دعا بكند آيا حق دعا دارد يا نه؟ مثلاً معصيت كننده حق دعا ندارد عقلا، مگر اينكه توبه كند كه بعداً هم امام مى‏فرمايد: ثم دعاه من جهة الدعاء عرض مى‏كند آقا جهت دعا چيست؟ فرمود اينكه فتحمد الله و تذكر نعمه عندك ثم تشكره كسى كه از خداى خودش چيزى بخواهد اول داده‏هايش را بشمارد. بگو: اى خداى كريم كه من در شكم مادر بودم تو شير در پستان مادر برايم تهيه كردى لذا امام دستور مى‏دهد موقعى كه مى‏خواهى حاجت بطلبى اول ثناء خدا كن آنگاه حمد خداى را كن بر نعمتهائى كه به تو داده و شكر كن آن نعمتها را آنگاه صلوات بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرست و پس از صلوات ثم تذكر ذنوبك فتقربها ثم تستعيذ منها گناهانت را بشمار و بگو: خدايا منم همان بنده كفران نعمت كننده، از تو پوزش مى‏طلبم و استغفار مى‏نمايم پس از اينكه فارغ شد بگويد: خدايا منت بر من بگذار مثلا مريضم را شفا بده بايد از جهت دعا وارد گردى.

## سريع الاجابة براى بنده مطيع

در تذكره‏ها هم نوشته‏اند وقتى بچه‏اى پشت بام بوده مادرش تعقيبش مى‏كند كه او را بگيرد بچه مى‏رود روى لب بام نزديك ناودان كه مى‏رسد بچه است نمى‏فهمد، افتادن و مردن است بالاخره مادر بيچاره از پشت بام داد مى‏زند مسلمانها به فريادم برسيد، كسانى كه در كوچه رد مى‏شويد به داد برسيد خلاصه آن لحظه‏اى كه موقع سقوط بچه بود از حسن اتفاق يك نفر از اخيار رد مى‏شد ديد ناودان زير پاى بچه شكست و افتاد آن بنده خدا گفت يا الله بگير، بچه معلق در هوا ايستاد و سقوط نكرد. به اشاره مومنى خرق عادت مى‏شود كه بعد آن مومن صالح بچه را مى‏گيرد روى زمين مى‏گذارد اين طرف و آن طرف كوچه مردم تا اين منظره را مى‏بينند مى‏آيند به دست بوسى او و لباسش را به تبرك بردن، آن بنده صالح گفت: مسلمانها چطور شده كسى كه شصت سال فرمان خدا را برده اگر يك دفعه هم خداى عالم عرض اين بنده را بشنود مگر مهم است؟ من شصت سال فرمان او را اطاعت مى‏كنم يك دفعه اگر خدا حرف مرا بشنود كه مهم نيست.

بالاخره غرضم همين كلمه بود انا مطيع من اطاعنى آدمى بايد مطيع باشد تا وقتى حاجت مى‏طلبد به او بدهند، تو چقدر لبيك گفته‏اى به امر خدا تا خدا هم لبيك به خواهش تو بگويد اگر تمام امرهاى خدا را اطاعت كردى. اگر هيچ گناهى از تو سر نزد آن وقت حاجت طلبيدى و نشد گله كن‏ (298) شما به عهد خدا وفا كنيد خدا هم به عهد شما وفا مى‏فرمايد.

## اجابت به تدريج و به وسيله اسباب

چون اين بحث پيش آمد ناچارم اين جمله را هم بگويم نسبت به اجابت دعا شرايط دارد و بعد از آن هم كه شرايطش درست شد اجابت دعا دو قسم است گاهى صلاح در اين است كه فوراً بشود گاهى صلاح در تدريج است، اينكه فرمود استجب لكم نه اينكه بدون سبب اجابت شود؟

خدا فرمود دعا كن بگو خدايا اين مريض را شفا بده آن وقت اگر اجابت شد اجابتش نه فورى و بدون اسباب است كه مثلاً بدون دواء و جراحى خوب شود فرمود استجب لكم تو مى‏خواهى كه اين مريض خوب شود خوبش مى‏كنيم هر چند مثلاً ماه ديگر با دواء و جراحى نه اينكه آناً خرق اسباب شود مگر معجزه مى‏خواهى؟ آن هم مخصوص پيغمبر و امام است براى مصالح ديگرى وگرنه اجابت لازمه‏اش خرق اسباب نيست.

خواستم بگويم بالاخره مستجاب است ولى به اسباب و به تدريج، نه اينكه خرق عادت و بدون اسباب، خدا مستجاب مى‏كند با اسباب گاهى مثلاً يك سال طول مى‏كشد.

در اصول كافى از عجله داشتن در استجابت دعا نهى شده است هيچ وقت نگو طول كشيد تا گفتى چرا نشد كار خراب است، منتظر باش ببين چه وقت مى‏شود دست آخر اگر اينجا نشد براى آخرتت ذخيره فرموده است كه راستى برايت بهتر است، خود شخص نمى‏فهمد خداى او كه عالم الغيب است مى‏داند و برايش خير باقى را اختيار مى‏فرمايد همه دنيا چه ارزش دارد تا خواسته‏هاى جزئى آن چه باشد در هر حال مى‏گذرد مثلاً از خداوند خانه و پارك و فرش خواسته آيا مدت استفاده از اينها با آن همه دردسرهايش چند سال است به اين مناسبت داستان ابو ميسر عابد را بگويم كه در مفاتيح هم ذكر كرده است.

## ازدواج عابد با دختر اشراف زاده

ابو ميسر عابد در عبادت قوى بوده، در مسجد برائا در اين مكان مقدس شبانه روز مى‏مانده و به عبادت سرگرم بوده، دخترى از اشراف زاده‏ها عبورش از اين مكان مى‏افتد تا چشمش به وضع عابد مى‏افتد منقلب مى‏شود خيلى كيف مى‏كند پياده مى‏شود نزد عابد مى‏آيد احوالپرسى مى‏كند عابد به او مى‏گويد من ديدم آخرش دنيا فانى است چه بهتر از همان اول رهايش كنم دختر گفت: ابو ميسر ممكن است من را به همسرى خودت در آورى، من زن تو بشوم گفت به يك شرط اگر مى‏توانى با همين شرط زندگى بكنى و با همين حصير بسازى آرى وگرنه با اين وضع اشرافى تو، ازدواج ما جور در نمى‏آيد. دختر پذيرفت مراسم عقد به سادگى هر چه تمامتر برگزار شد وقتى وارد حجله شدند دختر ديد زير پاى ابو ميسر يك حصير است گفت ابو ميسر اگر مى‏خواهيم با همديگر باشيم و براى خدا كار بكنيم بين بدنمان و خاك هيچ فاصله‏اى نبايد باشد اين حصير را هم كنار بگذار، روى خاك مثل شب اول قبر عروسى كنيم.

گاهى بعضى نفوس بيدار مى‏شوند آنچه در قبر برايش پيدا مى‏شود همين جا آگاه مى‏شود.

## گاهى مصلحت در تاخير استجابت است

جوان عزيز تو دعا بكن بگو: خدايا براى حفظ دينم همسر صالحه‏اى نصيب فرما، مستجاب مى‏شود اما به مرور و گاهى هم مى‏شود كه خود تاخير مصالحى دارد يعنى ممكن است زود به او بدهند لكن مصلحتهائى زير پرده است كه كمى بايد طول بكشد، مثلاً مصلحتى كه در روايت ذكر شده است حبا لذكره‏ (299) گاه مى‏شود مومنى حاجتى دارد با سوز دل به درگاه خدا ندبه مى‏كند، ندا مى‏رسد حاجتش رواست اما به اين زودى به او ندهيد زيرا كه اگر زود به او داديد ديگر ما را از سوز دل نمى‏خواند، ما صداى ناله بنده مان را دوست داريم اين بنده تا گرفتار است روى سوز دل ما را مى‏خواند و با سوز دل يا الله گفتن هم دواى تمام دردهاى باطنى اوست ولى همين كه حاجحتش را دادند، ديگر در مسجد پيدايش نمى‏شود. خداى نكرده اگر روزگارى يكى از شما مثلاً ميلونر شويد كجا در مسجد پيدايتان مى‏شود؟

نزديك‏ترين حالات بنده به پروردگارش وقتى است كه سرش به سجده باشد (300) دلش شكسته باشد، چشمش گريان باشد، اين نزديكترين حالات بنده به خداست - آن وقت چنين سعادت عظيمى به تو داده اگر مثلاً خدا يك ميليون پول به تو بدهد و اين سعادت كنار برود آيا مى‏ارزد؟ اگر پرده عقب برود مى‏گوئى نه، كاميابى و رسيدن به مراد، نفس را گردن كلفت‏تر مى‏كند، انسان را از خدا دور مى‏كند، كامهاى مادى غالب مى‏شود، كام الهى، روحانى اخروى رها مى‏شود، اما در حاجات مادى صورتش ناكامى است باطنش رحمت، لطف، فضل كرم، ظاهرش گريه و انابه است اما باطنش خنده و شادمانى است.

## آب و آتش و تعبيرى شگفت

براى تاييد عرضم روياى صادقه‏اى بگويم - عالم رويا كه نمونه‏اى از عالم ملكوت است عجائب دستگاه خلقت و حقائق را نمايش مى‏دهد البته امر معنوى غير از صورت است لذا علم تعبير هم عطاى خداست و يكى از كسانى كه علم تعبير به او عطا شده بود ابن سيرين است.

يك نفر نزد ابن سيرين آمد و گفت: من خواب عجيبى ديده‏ام در صحرا آنچه به چشم مى‏آمد دو قسمت بود يك قسمت سمت راست آب فرح‏انگيز، شيرين و روان ولى از سمت چپش تمام آتش و دود طورى كه نمى‏شد نفس كشيد، شعله‏هاى آتش زبانه مى‏كشيد و مردمان دو دسته بودند. عده‏اى لخت مى‏شدند در آب فرح‏انگيز و خنك مى‏رفتند و قليلى به عكس يك دفعه در آتش مى‏رفتند و كمى طول مى‏كشيد مى‏ديدم سر در آب نشاط انگيز در مى‏آوردند راحت مى‏شدند و خنده و شادى مى‏كردند، تعبيرش چيست؟

ابن سيرين هم خيلى خوب فهماند گفت: آب، تمام خوشيهاى دنياست، تمام شهوات دنياست، تمام لذات نفسانى است كه بشر نگاه ظاهرش مى‏كند خودش را در آب مى‏افكند اما آخرش را نمى‏بيند مرد آخر بين مبارك بنده‏اى است آخرش آتش قهر خداست - سوال و جواب است‏ (301) رهايت كه نمى‏كنند.

و اما آتشى كه چند نفر قليلى در آن مى‏رفتند و سپس از رحمت سر در مى‏آوردند، اصحاب بلا بودند هر كس در دنيا بلا، سختى، گرفتارى به انواع مختلفه داشت يكى گرفتار يمالى، ديگرى بدنى، خود اينها رحمت است، مدتش اندك و پاداشش باقى است، راستى مى‏ارزد (302).

ابن ابى يعفور خدمت امام جعفر صادق عليه‌السلام عرضه داشت كه آقا مريضم، از خدا شفاى مرا بخواه (حاصل روايت شريفه) فرمود: خود من يك سال است تب دارم، پسرم اسماعيل شش ماه است كه تب دارد. خواستم بگويم بالاخره حاجت رواست منتهى حاجتهائى كه رواست اكثراً با اسباب و مرور زمان است و گاهى مصالح عاليه‏اى در كار است كه رعايت آن مصلحت، اولى است.

## چهل سال پس از اجابت واقع شد

پيغمبر اولواالعزم جناب موسى با وزيرش هارون اين دو بزرگوار نفرينى كردند چون خيلى از دست فرعونيان شكنجه، آزار به موسى و بنى اسرائيل رسيد گفتند: خدايا اينها را هلاك كن اموالشان را از بين ببر (303) از سوز دل و تمام شرائط در آنها موجود بود، ندا رسيد اجيبت دعوتكما خيلى خوب حاجتتان رواست - طول كشيد تا چهل سال كه اين دو بزرگوار چشم به راه بودند آن وقت هنگام استجابت رسيد، اولاً تمام زينتهاى ششصدذ هزار نفر لشكر فرعون نصيب موسى و بنى اسرائيل شد، ثانيا چقدر آيات بينات كه موجب زيادتى بصيرت و معرفت مى‏شد مشاهده كردند و در ظرف اين مدت چقدر پاداش صابرين را بردند.

آيات عظيم الهى در چگونگى از بين بردن فرعونيان همه شنيده‏ايد. وقتى آمدند از رود نيل رد شوند فرعون كه سوار اسبش بود اسب نزديك نمى‏آيد جبرئيل سوار بر ماديانى مى‏شود و جلو اسب فرعون به راه مى‏افتد اسب فرعون نيز حركت مى‏كند دوازده كوچه در رود نيل پيدا شد. آخرين نفر از لشكر فرعون كه پشت سر لشكريان موسى بودند كه رسيد، يك دفعه تمام ديوارهاى آبى ريخت روى سر تمامشان همه را غرق كرد يك نفر زنده نماند اما بعد از چهل سال از دعاى موسى و هارون كه همان وقت اجابت شد ولى زمان وقوعش چهل سال بعد بود. موضوع اين آيه بس است بقيه روايت راجع به آيه دوم را بگويم:

## چرا عوض انفاق در دنيا نيامد

دومين آيه كه در آن اشكال داشت و ما انفقتم من شى‏ء فهو يخلفه‏ (304) خدا در قرآن وعده داده هر چيزى دادى ما جايش پر مى‏كنيم هر چه دادى خدا عوضش مى‏دهد در همين دنيا، ثواب آخرت كه سر جايش فهو يخلفه ثواب آخرت و جبران در دنيا گفت آقا من خودم مكرر پول داده‏ام در راه خدا انفاق كرده‏ام خبرى هم نشده جايش پر نشده است. امام عليه‌السلام فرمود: آيا گمان مى‏كنى خدا خلف وعده مى‏كند؟ گفت نه ولى نمى‏دانم. فرمود: لو ان احدكم اكتسب المال من حله و انفقه فى حله لم ينفق درهما الا اخلف عليه كسى كه از راه حلال پول در آورد چه اشخاصى كه انفاق مى‏كنند از پول حرام در حالى كه هم اكنون بايد حقوق واجبه‏اش را بدهد يا الان واجب شده بود آن را خرج كند و نكرد چطور مى‏تواند از اين مال انفاق كند؟ يا مثلاً فرض كنيد زن بدون اذن شوهرش از مال شوهرش بخواهد انفاق بكند يا اولاد بدون اذن پدر، همين كه حلال نباشد هيچ فايده‏اى ندارد تا برسيد به كلاه سر مشترى گذاشتن يا غش در معامله كردن تا برسد به جائى كه كسب و كارش خراب باشد مثلاً ماهى بى فلس فروختن اصل معامله حرام است يا حرمت عرضى مثل دزدى كردن.

انفقه فى حله محلى كه مى‏دهى آن هم حلال باشد، هر انفاقى كه آدمى در راه نفس و هوى كرد غلط است هر چند صورت‏3 بهترين كارها است همين كه رياء كرد به قصد انمايش يا شهرت كرد عوضى ندارد كه خدا بخواهد عوضش بدهد، تو دادى كه مرحبا به تو بگويند، مرحبا كه گفتند مزدت را گرفتى. اگر براى خدا داده باشى لم ينفق درهماً الا اخلف عليه يك درهم نمى‏دهى مگر اينكه خدا جايش را مى‏دهد (305).

حاجى نورى چهل داستان در اين باره نقل كرده است. اگر بخواهم شواهد اين معنى را ذكر كنم خيلى طول مى‏كشد ولى همينقدر بدانيد هر كس مال حلال به دست بياورد و در راه حلال هم صرف كند يعنى براى خدا بدهد با مورد بدهد، اسراف نكند، بلاشك عوضش را مى‏بيند هر چه بدهد معامله با خدا زيان ندارد اگر مى‏بينى چيزى گيرت نيامده بدانكه انفاقت از جهتى خراب بوده يا براى خدا نبوده يا به كسى كه دادى موردش نبوده يا اصل پول خرابى داشته است و الا هر چه دادى خدا در اين دنيا هم عوض مى‏دهد.

## عوض صدقه گاهى جلوگيرى از بلا است

نكته ديگر آنكه گاهى عوضى كه خدا مى‏دهد مطابق با آنچه شخص داده است و گاهى بدل آن است مثلاً صد تومان داد عوضش جلوگيرى از پيش آمد بدى شد يا مثلاً تصادفى مى‏خواست بشود كه برود بيمارستان ده پانزده هزار تومان خرج بكند آخرش هم با پاى شل از بيمارستان بيرون بيايد خدا همين جا پيش از تصادف، او را نگهداشت چون صد تومان در راه خدا داد. خواستم بگويم عوضش هم گاهى رفع بلا از او مى‏گردد.

# 27

بسم الله الرحمن الرحيم

و الذين آمنوا بالله و رسله اولئك هم الصديقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم والذين كفروا و كذبوا باياتنا اولئك اصحاب الجحيم اعلموا انما الحيوة الدنيا لعب و لهو و زينة و تفاخر بينكم و تكاثر فى الاموال والاولاد كمثل غيث اعجب الكفار نباته ثم يهيج فتراه مصفرا ثم يكون حطاماً و فى الاخرة عذاب شديد و مغفرة من الله و رضوان و ما الحيوة الدنيا الا متاع الغرور (306).

## ايمان راستى از عمل جدا نيست

مراد به ايمان در اين آيه البته ايمان حقيقى است نه ايمان زبانى كه در ظاهر است ايمان قلبى كه خشوع قلب همراه آن است، بلاشك ايمان راستى بدون انقياد و تسليم نمى‏شود، يك واجبى را كه انجام ندهد به همان اندازه در ايمان ناقص است، يك حرامى را كه ترك نكند به همان اندازه ايمان ناقص است ايمان كامل تصديق بالجنان و عمل بالاركان است ايمان بدون عمل اصلش متحقق نمى‏شود، دروغ است كسى ايمان به خدا و قيامت و به سوال و جواب داشته باشد آن وقت مثلاً ماه رمضان روزه نگيرد چنين چيزى نمى‏شود اگر كسى خداى را بشناسد لزوم اطاعت پيغمبر و قرآن را بشناسد و ايمانى داشته باشد به چه جرأت بدون عذر روزه نگيرد معلوم مى‏شود اصل ايمان خراب است، ضعيف است. غرضم ايمان حقيقى بدون عمل متحقق نخواهد شد به هر اندازه كه باشد لذا اينجا كه مى‏فرمايد والذين آمنوا (يعنى آمنوا تحقيقاً، صادقاً، خالصاً، مخلصاً) هر كس ايمان به خدا و رسولش در دل او جاى گرفت به ايمان راست و درست اولئك هم الصديقون بنابر مشهور، مراد آن است كه ايشان ملحق به صديقين و شهداء مى‏شوند لهم اجر الصديقين و الشهداء از براى آنها است پاداشى كه خدا به صديقين و شهداء داده و مى‏دهد.

## صديق بسيار راستگو و درست كردار است

معنى صديق و شهداء كدام است؟ صديق مبالغه در صدق است، صادق يعنى راست البته راستى در گفتار و كردار يعنى دروغ نگويد خلاف واقع و خلاف حقيقت نگويد صادق باشد و از آن بدتر دروغ در كردار است و از صدق در كلام مهمتر صدق در كردار است كه آدمى علاوه بر اينكه بر زبانش دروغ نگويد مطابق با واقع بگويد كردارش هم مطابق گفتارش باشد من صدق فعله قولهيعنى هر طورى كه قول او بوده عملش، راه و روشش هم مطابق آن باشد مثلاً وعده‏اى مى‏دهد اگر تخلف در عمل كند دروغ محسوب مى‏شود، بايد عملش گفتارش را تصديق كند، در امور دينى كه صدق در آنجا خيلى مهم است به زبانش مى‏گويد الله اكبر، خداى عالم از همه چيز بزرگتر است، بايد عملاً بفهماند ظاهر كند، خدا از پول و زن و اولاد و از هر چه تصور شود بزرگتر است بايد در راه و روشش هم اين قسم باشد.

## براى پول بيشتر خاضع است

سيد بن طاووس مى‏فرمايد: گاهى آدمى رسوا مى‏شود در چه؟ مثلاً با يك نفر گفتگو دارد از او خواهش مى‏كنى براى خدا رهايش كن قبول نمى‏كند اما اگر مثلاً يك هزار تومانى كنار دستش بگذارى و بگوئى نديده قرار بده مى‏گويد: چشم، براى پول فوراً تسليم مى‏شود اما براى خدا اعتناء نمى‏كند.

غرضم مثال است براى الله اكبر، آيا خدا بزرگتر از پول نيست؟! بى مروت، گاه مى‏شود ترس پاى طرف مى‏گذارى زود تسليم مى‏شود از خدا بايد بيشتر بترسى يا فلان مخلوق؟!

## در بيم و اميد از غير خدا رسوا مى‏شود

اگر خوف و رجاء در كار بيايد آنجا صدق خيلى سخت است آدمى خيال مى‏كند مى‏گويد از عذاب خدا مى‏ترسم اما از عذاب خدا بيشتر مى‏ترسى يا از فقر؟ بسيارى از تاجرها هستند به آنها مى‏گوئى اين معامله حرام است. مى‏گويد چاره ندارم، خوف ديگر كدام است؟ رجاء و اميد صادق نيست هر كس دنبال هر چه مى‏رود از اين است كه اميد به آن دارد كسى كه دنبال نماز و روزه نمى‏رود چون اميد به خدا ندارد كسى كه كار خير نمى‏كند چون اميد به بهشت ندارد، دروغ مى‏گويد، زارع اگر اميد داشته باشد كه اگر در اين زمين تخم بپاشد يك دانه صد برابر بهره‏اش مى‏برد، اگر زير زمين باشد تخم پيدا مى‏كند و مى‏كارد. كسى كه اميد داشته باشد يك درهم اگر در راه خدا داد خدا هفتصد برابر به او مى‏دهد چقدر با خدا معامله مى‏كند؟ پس آن كسى كه در راه خدا انفاق نمى‏كند اميد ندارد، دروغ مى‏گويد.

غرضم مسأله رجاء صادق است اگر در دلى پيدا شد از عمل براى خدا جدا نيست، اگر گاهى ياد بهشت بكند هوس است. اگر راست مى‏گوئى چرا دنبال بهشت نمى‏روى؟ چرا براى بهشت خودت را آماده نمى‏كنى؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خدا بهشت را حرام فرموده بر هر لغو گوئى بر هر هرزه‏اى، بر هر بد زبانى، فحش دهنده‏اى كه باك ندارد از هر چه با زبانش بگويد يا بشنود (307) بهشت حرام است براى چنين اشخاصى مگر اصلاح شوند. لعنت به مردى كه جلوى روى بچه به زنش فحش دهد علاوه آنچه گذشت بچه‏اش را هم فحش دهنده مى‏كند.

## با رئيس صديقين على عليه‌السلام محشور مى‏شود

اولئك هم الصديقون صدق لعله قوله به زبانت اقرار مى‏كنى من بنده خدا هستم در عملت كبر نكنى‏ (308) به خودت مغرور نباشى، در اعمالت كبر از تو سر نزند، آدمى كه مى‏گويد: اياك نعبد و اياك نستعين تنها خدا را مى‏پرستم و تنها از خدا يارى مى‏جويم اجمالاً مومن در كارهايش صدق مى‏ورزد تا به صديقين ملحق بشود كه در راس آنها اسدالله الغالب على بن ابى طالب است. يكى از القاب آقا الصديق است. صديق لقب على است نه ديگران، صدق مطلق در على عليه‌السلام است. كدام صدق مى‏رسد به صدق على عليه‌السلام از اول تا آخرش، گفت: بنده خدايم قولش، فعلش راه و روشش يك لحظه از طريق بندگى تجاوز نكرد يوم ينفع الصادقين صدقم اى شيعه على عليه‌السلام تو هم اگر به مقدار خودت در صدق سعى كردى ان شاء الله ملحق مى‏شوى به اميرالمؤمنين سيدالموحدين الصديق الاكبر و الفاروق الاعظم اسدالله الغالب على بن ابى طالب عليه‌السلام.

يك نفر خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد گفت: يا رسول الله فاصله من تا مدينه بسيار است جمله جامعى به من بفرمائيد تا سرمشقى باشد فرمود احفظ لسانك زبانت را درياب، باز پرسيد ديگر چه، فرمود احفظ لسانك مرتبه سوم فرمود: احفظ لسانك عرب پرسيد سه سوال كردم فرموديد: احفظ لسانك فرمود (309) مگر آدمى را در آتش جهنم مى‏اندازد غير از خرمن گفتارهاى او؟!

خرمن يك عمر زبانت آتش شده خيلى مواظبت كنيد گاه مى‏شود به همين زبان كفر مى‏گويد، به اين زبانش دلى را مى‏رنجاند، سرى را فاش مى‏كند، به وسيله يك كلمه، آتشهائى روشن مى‏كند غرضم صدق است ان شاء الله شيعيان على عليه‌السلام شما مى‏خواهيد برسيد به خدمت صديق اكبر، بيائيد ايمان صادقى كه با عمل همراه باشد پيدا كنيم، به مقدار قوه سعى در صدق كنيم راست بگو با خدا، با محمد، با على، با خلق راست بگو.

## براى آشتى دادن دروغ مانعى ندارد

البته چند مورد است دروغ شرعاً اذن داده شده يكى مورد اصلاح است، اصلاح بده هر چند به وسيله دروغ باشد، ميان زن و شوهرى يا همسايه، يا دو نفر مسلمان، اصلاح بده هر چند به دروغ باشد، دروغ كه از گناهان كبيره است، در مورد آشتى دادن بسيار خوب است براى شرح بيشتر و موارد استثناى دروغ، به كتاب گناهان كبيره مراجعه شود.

## امامان گواهان امتند

شهداء جمع شاهد و در اينجا بسيارى از مفسرين گفته‏اند به معنى گواه است نه شهداء باصطلاح متاخرين يعنى كسانى كه كشته شده‏اند در راه خدا، بلكه مراد در اينجا شاهد و گواه است گواهها، شاهدهاى خدا و ملائكه و كسانى كه به مقام علم رسيدند به يكتائى خدا (310) اين گواهى خيلى مهم است در قيامت هر امامى گواه بر اعمال اهل زمان خودش است‏ (311).

گواهان اين امت دوازده نور پاك، دودمان طاهره آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند.

والذين آمنوا كسانى كه ايمان حقيقى پيدا كردند اينها هستند كه ملحق مى‏شوند به صديقين و شهداء لهم اجرهم يعنى لهم كاجرهم البته نه عين آن مقام كه هر كس موحد شد در درجه سيدالموحدين اسدالله الغالب على بن ابى طالب عليه‌السلام باشد بلكه اجر آنها نيز به او داده مى‏شود وگرنه توحيد على عليه‌السلام مختص به خود او است‏ (312) لهم، يعنى براى مومنين است اجرى كه براى شهدا و صديقين است.

آنگاه نقطه مقابل مومن يعنى وضع كافر را هم ذكر مى‏كند.

## كافران ملازم دوزخند

والذين كفروا و كذبوا باياتنا اولئك اصحاب الجحيم آنهائى كه كافر شدند ايمان به خدا نداشته، آخرت را تكذيب مى‏كردند آيات قرآن را، آيات تكوينيه الهيه را كه انبياء و آل محمدند، تكذيب مى‏نمودند، هر كافرى اهل آتش است، اصحاب نار، عبارت است از ملازم آتش يعنى هميشه با آتش است، از جاى خودش تكان نمى‏خورد كه جهنم باشد چون در جهنم رفتن دو قسم است يك وقت زندان و محل پاك شدن از گناه است كه گناهكار را يك ماه يا يك سال يا بيشتر آنجا مى‏برند براى پاك شدن بعد بيرونش مى‏آورند ولى اگر بى ايمان مرد ديگر علاجى ندارد، در جهنم نمى‏ماند مگر كسى كه منكر خدا و رسول است كسى كه تكذيب مى‏كند حرفهاى خدا و امام را (313) ديگر علاجى ندارد بلى اميد است آنهائى كه اين طور نيستند امثال من و شماها، خدايا تو شاهدى ما مكذب نيستيم، مصدقيم. منتهى گناه هم از ما سر مى‏زند، صدقى هم نداريم لذا اميدواريم كه خلود براى ما و امثال ما نباشد ان شاء الله، لكن يك ساعتش هم سخت است بلكه يك لحظه هم سخت است.

اميرالمؤمنين در نهج البلاغه مى‏فرمايد (314) خدا بنده‏اى را كه دوست دارد فرداى قيامت نمى‏گذارد نعره جهنم هم به گوشش بخورد (315) از راه دور تا جهنم گنهكار را مى‏بيند از همان دور شعله آتش كه او را مى‏بيند نعره عاشقانه‏اى براى گنهكاران و كافران از جهنم بلند مى‏شود كه پرده‏هاى گوش را پاره مى‏كند، مگر اهل تقوا آنهائى كه با خدا سر و كار داشتند، خدا آنها را دوست مى‏دارد نمى‏گذارد نعره جهنم بگوششان برسد.

اى مومنى كه در دنيا خصوصاً ماههاى رمضان العفوها گفتى پناه به او بردى، التماسها و تضرعهاى تو بى اثر نيست در عوضش هم خدا نمى‏گذارد حتى صداى جهنم را هم بشنوى خداوند چشمهايشان را نگه مى‏دارد كه به منظره‏هاى هولناك نيفتد، وقتى كه شعله بالا مى‏رود شايد ديده باشيد جرقه هائى هم پيدا مى‏شود، شعله‏هاى جهنم هم جرقه‏هايش مثل قطعات كوه است چه بهشتش و چه جهنمش قابل توصيف نيست نمى‏شود از بهشت صرفنظر كرد و نه به جهنم مى‏شود تن در داد اگر آدمى در عمر چهل پنجاه ساله‏اش از اول تا آخرش تمام به سختى و ناراحتى بگذراند به اميد اينكه ساعت مرگ وعده‏هاى خدا نصيبش گردد مى‏ارزد هر ناكامى سهل است ولكن به خدا، محروميت از بهشت سهل نيست‏ (316).

## مكاشفه بهشت برزخى و ناله از فراق آن

مرحوم شيخ محمود عراقى اعلى الله مقامه از اجله تلامذه شيخ انصارى است در آخر كتاب دارالسلام نوشته است شبى پشت بام مدرسه صدر در كربلا بودم بعد مقدارى خوابم برد در آن عالم در برزخ واردم كردند و جائى كه بعد از مرگ بايد بروم نشانم دادند انواع نعمتها، پذيرائيها، دلربائيها خلاصه وضع طورى بود كه من در همان حال عرض كردم پروردگارا، ديگر دنيا را نمى‏خواهم به من گفتند نمى‏شود هنوز زود است بعد كه بيدار شدم به خودم آمدم از فراق آن عالم گريه مى‏كردم.

يك نفر ديگر از اخيار بوده است بعد از اينكه برزخ را مى‏بيند باز بر مى‏گردد به دنيا تا دو ماه گريه مى‏كرده از فراق بهشت برزخى و آن دستگاهى كه مؤمن بعد از مرگ دارد بعد از دو ماه از دار دنيا مى‏رود.

من و تو چون آن بهجت‏ها را نديده‏ايم نمى‏دانيم چه خبر است، وصفهائى كه خدا در قرآن براى بهشت ذكر فرموده اذا رأيت ثم رأيت نعماً و ملكاً كبيراً هفت اقليم كره زمين را خدا در قرآن بازيچه گرفته است چون چيزى نيست، تمام دارائى كره زمين و حكومتش جز دردسر چيزى نيست. لهو و لعب، بازى و سرگرمى بيهوده است اما ملك مى‏خواهى؟ بعد از مرگ است خدا بگويد بزرگ است آن درست است. بى خود نيست كه سرورهاى ما، بزرگان دين ما، ائمه ما چه ناله‏ها داشتند چون پى به آن عالم برده بودند.

در دعاى ابو حمزه است: خدايا ادخلنى الجنة برحمتك و زوجنى من الحور العين بفضلك آنجا وضع ديگرى است. آدمى در اينجا نمى‏تواند حقيقت بهشت را بفهمد، هر كس در هر عالمى است ادراكش از آن عالم تجاوز نمى‏كند. بچه در رحم مادر، بيرون رحم را ادراك نمى‏كند كسانى كه روى خاك هستند بيرون پوسته عالم ماده را محال است ادراك كنند غير از تصديق خدا و محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اجمالاً بهشت صرف نظر كردنى نيست، به اشك چشمت، به انفاق كردنت، آن قدر بايد پشيمان شوى از گناهانت تا بهشت برايت درست شود، كثافتها پاك شود، هر كثافت گناهى، احتياج به پاك كردن دارد (317) ديروز گفتم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: زنها بيشتر جهنمى هستند مگر به انفاق و بذل مال، خودت را برهانى، هر چه دارى در راه رضاى خدا بدهى تا خدا هم تلافى كند. بگذرم هر كس بايد به فكر خودش باشد.

## همه از عاقبت كار بايد بترسيم

تو نگو من شيعه هستم، ميزان قلب است و ايمان و تقوا هيچ كس نمى‏تواند به خودش اطمينان پيدا بكند كه من با ايمان مى‏ميرم، چه دانى؟ به قول شيخ شوشترى روى منبر مى‏فرموده: من بدبخت مى‏ترسم ساعت آخر عمرم بدترين ساعاتم باشد، مى‏ترسم وقتى كه مى‏ميرم تابوتى كه برايم مى‏آورند آتش باشد، كفنم، غسلم، قبرم، زمينم، آسمانم، خوراكم، لباسم، از هر طرف رو كنم، آتش باشد. كسى چه داند كه آخر كار چه شود، چه اشخاصى كه مدتها در راه تقوا و صلاح بودند آن را رها كردند در راه فساد و فسق و فجور و كفر افتادند تا به درك واصل شدند. گاهى به عكس است چه اشخاصى كه مدتها از خدا غافل بودند، يك دفعه به ياد خدا افتادند و به راه اصلى ادامه دادند تا مردند. هيچ كس نمى‏داند كه آخر كار چه مى‏شود لذا بايد مثل بيد از ايمان خود بترسند، بلرزند، تمام پناه به خدا ببرند يك لحظه هم در آتش جهنم سخت است، ديدنش هم سخت است. در روايت دارد كمترين كسى كه معذب مى‏شود نعلينى از آتش پايش مى‏كنند ولى تا پايش را در نعلينى مى‏كند، مغز سرش جوش مى‏آيد (318) با اين ضعف چطور طاقت دارى؟ اى زنها! چرا پايتان را باز مى‏گذاريد؟ آيا نمى‏ترسيد كه يك جفت نعلين آتش پاى شما كنند. عريان رفتن به خيابان آتش است. دارى خودت و جوانها را آتش مى‏زنى، آتش فتنه بر پا مى‏كنى هيچ ترس هم ندارى؟ چقدر بى باك. سابقين از عباداتشان ترسشان بيشتر بوده تا مردمان كنونى از گناه. بشر امروزه از گناه ترسى ندارد، ترسها به كلى از بين رفته، از همه چيز مى‏ترسند مگر از گناه.

اولئك اصحاب النار خالدين فيها راجع به كسانى است كه بى ايمان مرده‏اند اما آنهائى كه با ايمان مردند ولى از گناه پاك نشده‏اند، هميشه در آتش نيستند البته گناه هم مراتب دارد.

در روايت دارد در دنيا پيش از مرگ بلاهائى به مؤمن مى‏دهند تا كفاره گناهانش بشود (319) وقتى مى‏ميرد كمى بارش سبكتر گردد اگر به اين پاك نمى‏شود در جان كندنش معطلش مى‏كنند تا بارش كمتر شود اگر هم به اين نشد از حضرت زين العابدين عليه‌السلام است مى‏فرمايد در برزخ مى‏ماند خدا داند تا هر چه گناه داشته پاك و پاكيزه شود. وارد محشر كه شود ديگر پاك وارد گردد (320) و بعضى هستند گناهشان زياد است كه در برزخ پاك نمى‏شوند مى‏افتد به قيامت و آنجا هم به عقبات كه پنجاه موقف، هر موقفى هزار سال معطل مى‏شود در هر موقفى مقدارى اصلاح مى‏گردد.

ندانم اينها اشاره به چه نوع گناهان است مگر بگويم گناهان قلبى مثل كبريا حقد يا حسد يا اينطور گناهان، بايد سالها بگذرد تا اصلاح گردد اگر چنانچه در مواقف هم نشد مى‏رسد به جهنم، آنجا كه رسيد مقدار وقوفش در جهنم به مقدار پاكى از گناهش است وقتى كه پاك شد از جهنم بيرونش مى‏آورند.

اين مطالب روى قاعده است، لكن تبصره‏اى دارد مگر اينكه شفاعتى هم به او برسد شفاعت هم بسته به فضل خداست، از ساعت مرگ تا آخر كار. تا چه وقت حسين عليه‌السلام نظر لطفى كند تا چه وقت خدا اين بزرگان را به فريادرسى برساند ولكن اميد هم زياد است. امام رضا عليه‌السلام فرمود كسى كه زيارت كند قبر مرا، سه جا زيارتش مى‏كنم، نزد ميزان و سنجش اعمال، موقعى كه نامه‏هاى عمل پراكنده مى‏شود و نزد صراط (321).

# 28

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلموا انما الحيود الدنيا لعب و لهو و زينة و تفاخر بينكم و تكاثر فى الاموال والاولاد كمثل غيث اعجب الكفار نباته ثم يهيج فتراه مصفرا ثم يكون حطاما و فى الاخرة عذاب شديد و مغفرة من الله و رضوان و ما الحيوة الدنيا الامتاع الغرور (322)

## شناسائى حقيقت ويژه انسان

از خصوصيات قرآن مجيد آشكار ساختن حقائق و نشان دادن واقعيات يعنى دانش حقيقى است. در دانستن ظاهر اشياء انسان با حيوان شريك است لكن حقيقتش را دانستن از خصائص انسان است حقيقت و ذات اشياء آنچه كه واقع اوست دانستن آن مهم است خداى عالم در اين آيه مباركه كه تلاوت شد مى‏خواهد عالم دنيا و آخرت را براى شما مسلمانان معرفى كند، بشناساند، دنيا چيست و آخرت كدام است؟ اولاً دنيا زندگى روى خاك است تا ساعت مرگ از هنگام تولد تا ساعت مرگ را دنيا مى‏نامند. عقبى و آخرت از ساعت مرگ الى الابد است اين را هم آخرت گويند متصل به هم است، آخر دنيا، اول آخرت مى‏گردد من مات فقد قامت قيامته طليعه قيامت از ساعت مرگ آدمى است، چرا اين مقدار را دنيا گويند؟

## دنيا به معنى نزديكتر يا پست‏تر

دنيا بر وزن صغرى، معناى نزديكتر دارد يا اينكه دنيا، از دنائت يعنى پستى باشد، دنياست يعنى پست‏تر است. نسبت به عالم عقبى كه حقيقت است، اينجا پست و رذل است البته دنيا يعنى منهاى آخرت زندگى مادى قطع نظر از كارهاى آخرتى در پنج عنوان پروردگار ذكر فرموده كه آدمى در اين عمر كوتاه اشتغالش به اين پنج چيز است، اول لعب، دوم لهو، سوم زينت، چهارم تفاخر، پنجم تكاثر، زندگى آدمى منهاى آخرت يكى از اين امور است.

## لعب، كار پر رنج ولى بيهوده است

لعب فارسيش بازى است، يعنى زحمت و مشقت مى‏كشد، رنج مى‏برد بيهوده بدون نتيجه، اين را لعب گويند مثل دو تا بچه كوچك كه با هم كشتى مى‏گيرند كه يكى ديگرى را به زمين بزند با اين كار كه چيزى به ذات طرفين وارد نمى‏شود، ذات تو كه رشدى نكرد كمالى نيست اگر چنانچه زورمندى كمال است جناب گاو از ورزشكار بهتر است بلاشك گرگ و فيل و شتر زورشان از جناب ورزشكار بيشتر است، زورمندى كه كمال نيست پس بازى يعنى كار پر رنج بى ثمر.

كسى مى‏گفت براى فيلمهاى ورزشى، بچه‏ها زياد به تماشا مى‏روند!! هر كارى را بخواهيد بفهميد كار درست و عقلائى است يا نه اگر مشتريش زن و بچه شد بدانيد بازيچه است در بچگى دكان درست مى‏كردى، از صبح زحمت مى‏كشيدى، شب كه مى‏خواستى بروى خانه تمام را خراب مى‏كردى حالا هم هفتاد، هشتاد هزار آجر يابيم آهن يا سيمان فرقى نمى‏كند آقاى حاجى زحمت كشيد زايد از حد زحمت كشيد براى يك سر و سايه، اين همه خون جگر مى‏خورد كه آخر كارش به تيمارستان بيفتد آخر براى چه؟! مگر تو چقدر خانه مى‏خواهى تمام زياديها بازى است، تمام لعب است، ساختمانهاى زائد بر حد، بيهوده است يا كارهاى ديگر...

## مرگ و پايان بازى

لعب عبارت شد از كار با رنج و محنتى كه ثمره عقلى نداشته باشد، چه موقع همه دست از بازى بر مى‏دارند؟ ساعت مرگ، آفتاب عمر كه غروب مى‏كند آنگاه متوجه مى‏شوند مثل بچه هائى مى‏مانند كه گرم بازى مى‏شوند و از هر كارى باز مى‏مانند، لباسهايشان را هم بيرون مى‏آورند گوشه‏اى مى‏ريزند دزد مى‏آيد لباسهايشان را مى‏برد و نمى‏فهمند، تا وقتى كه هوا تاريك مى‏شود، خواهى نخواهى بايد بروند متوجه مى‏شوند لباس و اسبابشان را دزد برده است با اين وضع چطور پيش پدر و مادر بروند.

اى كسى كه سرگرم بازيهاى دنيا هستى، تا ساعت مرگ از اين بازيهايت متوجه نمى‏شوى، آفتاب عمر كه غروب كرد فهميدى بايد به سراغ گور بروى، لباس تقوا را چه كرده‏اى‏ (323).

## لهو سرگرمى و باز ماندن از هدف

اما لهو در فارسى به معناى سرگرمى است، آدمى كار و مقصد مهمى در پيش دارد آنگاه به يك كار جزئى كه نفع بيهوده‏اى برايش دارد مشغول مى‏شود كه از كار مهم باز مى‏ماند اين را لهو گويند، لهو يعنى كار جزئى كه آدمى را مشغول كند و از كار بزرگ باز دارد، بچه شغل مهمش آن است كه موقع درس بايد مدرسه برود رفيقش مى‏آيد او را مشغول مى‏كند به مورچه شمردن، تا وقتى كه متوجه مى‏شود وقت كلاس گذشته است، مثال مورچه‏اى كه گفتم براى بچه كوچك بود اما براى بچه‏هاى چهل يا پنجاه ساله داخل سينماها بايد سر در آورند تمام لهو است مناظر خلاف عفتى كه در سينماها است يا عكسها و روزنامه‏ها و ورق پاره‏ها سرگرمى از ذكر و ياد خداست يعنى مشغولت مى‏كنند كه اصلاً به فكر گورت نيفتى. آيا كسى كه در راه فساد است ديگر نگاه قرآن مى‏كند؟ به ياد قبر و برزخش مى‏افتد؟ اشتباه مى‏كند؟ صورتش بجهت و لذت است باطنش تمام آتش و بدبختى است، دنبال ناموس مردم مى‏افتد آن وقت مگر راحتى دارد؟ چه فسادهائى پشت سر دارد كه هر روز در روزنامه‏ها مى‏خوانيم.

بر من واجب است بگويم، بر شما هم واجب است بدانيد اعلموا حقيقت و زندگى دنيا را بدانيد كه خدا آن را رسوا كرده حقائق را آشكار فرموده كه كسى هلاك نشود.

## زينت دلربائى است

سوم وزينة جمالى كه زائد بر معمول و موجب دلربائى باشد اين را زينت گويند يعنى چيزى كه آدمى به آن علاقه پيدا مى‏كند هر چيزى كه دل بشر را ربود خواه زينت در لباس باشد يا در مسكن و شكل مى‏شود زينة واى از زينت در لباس خصوصاً اين دوره كه تقليدى شده است و ايكاش تقليدهاى صحيح بود يا تقليد از آمريكا يا تقليد از كشورهاى ديگر است.

يادم افتاد به زمان جاهليت، مى‏گويند دو هزار سال قبل اعيان عرب پس بردار داشتند، قبائى كه مى‏پوشيدند بايد يك وجب خاك بلند كن داشته باشد مثل حالا آن وقت غلام مخصوص داشتند كه دمشان را بالا بگيرد تا خاك بلند نكند زينت براى مرد بر خلاف عقل است بلكه زينت مخصوص زن آن هم براى همسرش مى‏باشد، مرد بزرگتر از آن است كه بخواهد دلربائى كند، زينت زن هم اگر براى شوهرش شد ثمره آخرتش مى‏شود و اگر براى دنيا شد لعنت خدا بر زنى كه زينت كند و در خيابان بيايد نمايش دهد.

دو سه جمله‏اى گفته مى‏شود يادتان نرود، حاضرين به غائبين برسانيد، اين روايت از خاتم انبياء محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است هر زنى كه عطر بزند از خانه بيرون آيد تا برگردد متصل لعنت ملائكه بر او است تا برگردد (324) هر چند عطر بزند بخواهد بيايد در مسجد نماز بخواند بايد زن عطر بزند موقعى كه مى‏خواهد نزد شوهرش برود. تو كه مى‏گوئى والقرآن كتابى قرآن مى‏فرمايد: لا يبدين زينتهن الا لبعئلتهن حرام است زن زينتش را آشكار كند مگر براى شوهر و جلوى محرم.

روايتى دارد كه دوره آخرالزمان زنانى مى‏آيند كه چند صفت برايشان ذكر شده: يكى سرهايشان و موهايشان مثل كوهان شتر است آن وقت كاشفات عاريات لباس پوشيده‏اند اما مثل اينكه نپوشيده‏اند نازك است فى الفتن داخلات به شهوات مايلند، در فتنه‏ها سر در مى‏آورند آخرش هم فى جهنم خالدات در دوزخ ماندگانند (325).

زينت خوب است اگر جهت الهى باشد كه چنين امر شده است زن هر چه بتواند زينت كند براى شوهرش. خانمها واجب است بر شما با شوهرانتان آنقدر دلربائى بكنيد كه هيچ زنى نتواند دل او را ببرد. لعنت خدا به زنى كه شوهرش را برنجاند تا رنجيد كسى ديگر دلش را مى‏برد. زينت تو براى شوهرت مثل زينتهاى منحوسه نيست تمام ثواب اخروى براى تو نوشته مى‏گردد كه خودت را زينت كرده‏اى براى شوهرت كه مبادا شوهرت در حرام بيفتد از آن طرف هم مستحب است هر مردى هم زن جوانى گرفت، او هم زينت بكند چون هدف صحيح است به غرض صحيح است كه زنش ميل به مرد ديگر نكند. از اجنبى تا بتوانى خودت را نگهدار.

## دوام زناشوئى به واسطه حجاب

سابق وقتى دخترى را شوهر مى‏دادند، مادر اين حرف را بگوشش مى‏خواند، زن با چادر عروسى مى‏آيد، با كفن از خانه شوهرش بيرون مى‏رود حالا چطور؟ چند روز قبل گفتم، در آمريكا ازدواجها به سال كشيده نمى‏شود اگر كسى آنچه در روزنامه‏ها نوشته مى‏شود جمع كند درباره حوادث زنان، تا سر سال يك كتاب قطور هزار صفحه‏اى مى‏شود فقط كتابى بنويسند كه امسال چند تا زن مورد جنايت شده، چندين خانواده از هم جدا شده‏اند.

## زينت در مسكن

مسكن چيست؟ يعنى جائى مى‏خواهى كه از سرما و گرما محفوظ باشى اين هم حدى دارد اسراف هم حرام است. اين همه پول ريختن آخر به چه هدف و غرض؟ مگر غرض عقلائى در كار بيايد وگرنه ساختمانهاى كاخ مانند و تشريفات زائد مسؤوليت خدائى دارد.

چهارم تفاخر بينكم واى از تفاخر نوعاً هم فخر به مسكن است مثلاً خانه‏اى جان مى‏كند درست مى‏كند كه فخر بكند ما هم بله، ميهمانى مفصل مى‏دهد تا باغچه‏اش را نشان بدهد.

## فخر به نسبت در محضر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

يا فخر به نسبت است فاميل ما، قبيله و طايفه ما. مى‏گويد در مجلس خاتم انبياء محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يك نفر كافر، مشرك پيش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد فخر مى‏كند شروع به تعريف كردن اجدادش كرد، پدرش تا هشت جدش را شمرد كه پدرانمان چنين و چنان بوده‏اند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم يك كلمه جوابش را داد فرمود: انك عاشرهم فى النار (326). خودت با پدرانت با هم در قعر جهنم جمعيد، فخر به كافر مى‏كنى؟ اگر پدرت كافر بوده اسمش را نياورى بهتر است و اگر هم اهل علم و تقوا بوده است فخرش غلط است، خوبى پدر چه ربطى به تو دارد؟ پدرت زاهدترين روزگار بوده تو خودت چكاره هستى؟ خوبى پدر سبب فخر فرزند نمى‏گردد. خلاصه تفاخر به نسبت، تفاخر به حسب، تفاخر به كسب و كار غلط است. آخرش و تكاثر فى الاموال و الاولاد يعنى زياد كردن مال و ثروت اندوزى كردن صد فرياد از مال جمع كنى، اين جهل و نكبت است هم در دنيا و هم در آخرت خسر الدنيا و الاخرة است غرض از پول، استفاده است. بخور، بپوش، بده، اگر بگذارى روى هم اين نكبت است چه اشخاصى كه مال روى هم گذاشتند هنوز استفاده نكرده، رفتند. ديگر آنكه اگر خدا بخواهد پول بكارت مى‏خورد والا مثلاً اگر ميليون‏ها بدهى سرطانى بگيرى كه علاج نداشته باشد دلت را به چه خوش مى‏كنى؟ پس پول جمع كردن كمال نيست، اگر پول جمع كن شدى به مقام موش و مورچه رسيده‏اى اينها ثروت اندوزى دارند همه‏اش دلشان مى‏خواهد چيزى جمع كنند.

## موش و هفده سكه اشرافى

سيد جزائرى نقل كرده است طلبه‏اى در حجره‏اش مشغول مطالعه بود بچه موشى مى‏آيد و اذيت مى‏كند، روى كتاب طلبه مى‏پرد. آقاى طلبه هم مجبور مى‏شود شب كلاهش را بر مى‏دارد روى آن مى‏گذارد چيزى نمى‏گذرد مادر بچه موش آمد ديد بچه‏اش در حبس است، هر چه رفت و آمد كرد علاجى نداشت. در لانه‏اش رفت و يك سكه اشرفى آورد جلوى طلبه گذاشت ولى آزادش نكرد. نوشته است هفده مرتبه رفت و هفده سكه اشرفى آورد باز آزادش نكرد تا اينكه مادر بيچاره رفت كيسه خالى را آورد جلوى روى شيخ انداخت كه ببين تمام شده است آن وقت بچه‏اش را رها كرد. چون جمع كردن شأن حيوان است. تكاثر چنان بيچاره‏ات مى‏كند كه دنيايت خراب و بهره‏اى نمى‏برى. آخرتت هم اول عذاب توست، همين مالهائى كه اينجا روى همگذاشتى قرآن مى‏فرمايد: آتش مى‏شوند پشت و پهلو و پيشانى‏هايتان را سرخ مى‏كنند (327).

يا فخر و تكيه به اولاد كند كه اينها عصاكش و كمكم هستند تمام غلط است نمى‏گويند مالت را دور بريز يا بچه‏ات را طرد و رها كن، مى‏گويند به اينها تكيه نكن، ذخيره نكن، تكيه دلت پولها و بچه‏هايت نباشد، تكيه‏ات خدا باشد يا ذخر من لا ذخر له گنج نكن، پولت را گنج ندان، يا كنز من لا كنز له‏ (328) نمى‏گويند پولت را دور بريز، دنبالش برو اما در دلت خدا باشد، برو دنبال مال براى رفع حاجت، اطاعت امر بكن اما هر چه خدا برايت خواست.

پروردگارا حالت توكل به همه ما خودت عنايت فرما. قرآن مجيد تين معنى را مكرر تأكيد مى‏فرمايد بلكه مسلمانها هوشيار شوند. هدف از عمر و خلقت را بدانند، حيات دنيا را رسوا مى‏فرمايد (329) غرور است، اشتباه است چيزى كه دردسر است و خوشى پنداشته مى‏شود، پولى كه جمع مى‏كنى دردسر است. آخرش را حساب بكن مرد آخر بين مبارك بنده‏اى است پس آقايان سعى كنيد از قرآن دستور بگيريم و عمل كنيم خدا هم كمك خواهد كرد انشاء الله.

# 29

بسم الله الرحمن الرحيم

## نماز جماعت بزرگترين شعار اسلام

ماه رمضان بزرگترين نعمتى است كه الان نصيب ما شده است و بايد از آن بهره‏بردارى شود و حداكثر استفاده از ماه رمضان را شرح دهم.

اولين استفاده اقامه بزرگترين شعار اسلام، نماز جماعت است اولاً نماز در اسلام بطور جماعت تشريع شده است. خداى عالم كه به پيغمبر مكرمش امر به نماز كرد به طور جماعت امر كرد. مردش على عليه‌السلام، زنش خديجه، تا شش ماه نماز جماعت منحصراً از اين سه نفر تشكيل مى‏شد پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز فرادى نمى‏خواند، مسلمانان هم بايد اينطور باشند اگر دو نفر يك جا هستند يك نفر بايد امام و ديگرى مأموم شود بايد صفوف اسلام را پر كنند (330). خداوند دوست دارد صف جهاد مرتب و منظم شود از جمله صفوف جهاد، صفوف نماز جماعت است فضيلت نماز جماعت را كه مى‏دانيد اگر از ده نفر بيشتر باشند، اگر آسمان و زمين كاغذ شود و درختان قلم گردند و درياها مركب شوند و جن و انس و ملك نويسنده گردند نمى‏توانند ثواب چنين نماز جماعت را بنويسند. بدبخت كسى است كه خودش را محروم كند و يا به قول صاحب عروة الوثقى گرفتار وسوسه شيطان، در عدالت امام جماعت گردد تا از فيض نماز جماعت محروم گردد.

## بهره‏بردارى از زبان، نعمت خدا

دومين استفاده: بايد از زبانتان در اين ماه خيلى بهره ببريد، نماز، قرآن، ذكر، دعاهاى ماه رمضان در زادالمعاد و مفاتيح ذكر شده است. از زبانتان تا مى‏توانيد كشت كنيد، هر كلمه‏اى كه از زبان خارج مى‏شود، كشت و زرع است كه بعد انشاءالله، بهره بر مى‏دارى هر چيزى بهارى دارد، بهار تلاوت قرآن مجيد هم ماه مبارك رمضان است كه ابرار و اخيار مواظب بودند در سى روز، سى ختم قرآن مى‏خواندند.

شخصى از حضرت رضا عليه‌السلام مى‏پرسد سوره‏هاى قرآن را از حفظ هستم، از حفظ بخوانم بهتر است يا از روى قرآن بخوانم؟ فرمود از روى قرآن نگاه بكن و بخوان كه چشمت هم بهره‏اى برده باشد (331).

اگر منكرى ديديد از زبانتان استفاده نمائيد و نهى كنيد، خصوصاً روزه خورى، اگر با چشمتان ديديد كسى آشكار روزه مى‏خورد مبادا اعتنا نكنيد، نترسيد ترس از شيطان است. با كمال لطافت در سخن، به او بگو: اگر مريض هستى، داخل خانه در پنهانى بخور تا هتك ماه خدا نشود. اگر كسى آشكار در ملأ عام روزه ماه رمضان روزه بخورد بايد او را پيش حاكم شرع بياورند بسته به نظر او است بيست و پنج تازيانه به او بزند چون اين شخص احترام ماه خدا را نگاه نداشت.

با اين زبانتان براى رفيقتان خيرخواهى كنيد، او را به ترك گناه واداريد. جوان عزيز اگر ديدى رفيقت مى‏خواهد سينما برود جلويش را بگير. نصيحتش كن، با زبانت براى رضاى خدا خيرخواهش كن او را به مسجد بياور، در اين ماه رمضان اگر كسى بدهكار است دينش را ادا كن، مخارج يوميه‏اش را ندارد به او افطارى و سحرى بده هر چه بتوانى، آدمى بايد حريص در بهره‏بردارى از عمر باشد ابواب خير مفتوح است تا چه كسى زرنگ باشد.

## فكر در امور معنوى، عبادت قلبى است

قسمت دوم از عبادت را بگويم و آن رشته تفكر و عبادت قلب است‏ (332). يك ساعت فكر، بهتر از يك سال عبادت است يعنى آدمى هوشيار گردد چيز بفهمد از روح و روحانيت، امور باقيه، خودشناسى و خداشناسى، معادشناسى، سعادت‏شناسى و سر در بياور در رشته‏هاى تفكر در امورى كه تضمين كننده دنيا و آخرت بشر است. بسر امروزه تفكرش فقط در ماديات است. فضانوردى كه چقدر زحمت دارد و چقدر پولها كه خرج مى‏شود براى اينكه به كره ماه برود ببيند آنجا معدنى هست استفاده ببرد يا مثلاً برود در فضا پايگاه درست كند، اگر جنگى پيش آمد كارى بكند كه فاتح بشود. تفكرى كه سعادت بشر است اين نيست، دانشهاى مادى منتهاى دانش‏هاى روحى و روحانى غير از زبان و نكبت براى بشر چيز ديگرى نيست.

در مجله مكتب اسلام نوشته بود: بزرگترين رقم مصرف قرصها در اروپا و آمريكا قرص مسكن است. در نتيجه فشار زندگى بشر امروز حيات را حيات مادى خيال كرده است، شرافت را در ثروتمندى خيال كرده، هدف زندگى را گم كرده است. خيال كرده از صبح كه بلند مى‏شود برود پول جمع كند و خوراك خوبى، همسر زيبائى، پارك خوبى، اتومبيل آخرين سيستم را پيدا كند يا مثلاً شرافت را در رياست مى‏داند.

## روزه عبادتى بزرگ براى تكامل

آدمى مركب از دو چيز است: بدنى دارد و روحى، ظاهرى و باطنى، يك جهت مادى يك جهت روحانى، آدمى غير از حيوانات است كه يك جهت بيشتر ندارند كه ماده است و با مرگ نيست مى‏شود. بشر، به اعتبار روحش موجود ابدى است بدن براى او مركب است اتومبيل است وظيفه اتومبيل اين است كه صاحبش را به مقصد برساند خود ماشين شأنى ندارد غير از اينكه راكب را به منزل برساند بدن من و تو هم شأنش همين است كه روح من و تو به بركت اين بدن به سعادتهائى برسد، به بركت شنيدن، رفتن، ديدن، بركتى نصيب روح گردد، روح به بركت دست و پا، زبان و گوش برتر از ملك مى‏شود، خير محض مى‏گردد، طورى مى‏شود ساعتى كه مى‏خواهد بميرد در ف ملائكه وارد مى‏شود (333) بدن فقط آلت و وسيله و ابراز روح است كه به وسيله اين قوا بار سفر ببندد باقى به بقاء الله شود. بدانيد روزه ماه رمضان كه اسلام واجب فرموده نه اينكه اختصاص به اسلام دارد، خدا هيچ پيغمبرى نفرستاد مگر به وجوب نماز و روزه، روزه براى تربيت بشر و تقويت روح بشر، داروئى مؤثر است يعنى اگر بشرى بخواهد روزه نگيرد هيچ وقت آدم نمى‏شود. آدمى اگر در شهوت شكم فرو رفت گاو مى‏شود، اگر در شهوت جنسى زياد افراط كرد خوك مى‏شود يعنى با او، حد وجوديش يكى مى‏گردد. فرداى قيامت بسيارى از بشرها به شكلهائى وارد محشر مى‏شوند كه خوك و ميمون پيش آنها خيلى زيباست‏ (334).

بگذرم، روزه يعنى تقويت روح و تضعيف جهت حيوانى، خوردن و آشاميدن براى انسان بايد دوا باشد، جلوگيرى از انحلال جسم باشد نه مطلوب بالذات، خوراك مطلوب بالذات حيوانات است آدمى خوراكش روى اضطرار و ناچارى است چون بدل مايتحلل مى‏خواهد مثل بنزين براى ماشين، اتومبيل بدون بنزين نمى‏شود، ناچار بايد در آن بنزين كرد شكمت هم همين ايت تا چيزى به آن ندهى كار نمى‏شود قوه‏اى نيست نه ديگر زياده‏روى كنى لذا اطباء گفته‏اند روزه براى صحت بدن نافع است زيرا كه يازده ماه زياده‏رويها كرده است غير از روزه هيچ علاجش نمى‏كند يعنى يك وعده غذا ترك شود پيش از ماه رمضان سه مرتبه خوراك مى‏خورى اما ماه رمضان كه روزه مى‏گيرى ثلثش را ترك كن، نه اينكه افطار اضافه‏اش كنى باز اين غلط است اگر چنين كردى يقين بدان روزه كه فايده‏اى ندارد بدتر هم مى‏شود باعث سوء هاضمه مى‏شود.

روزه يعنى از خوراك مادى كم كردن و به خوراك روحانى افزودن هر چه را كه نيست مى‏شود مادى، و هر چه نيست نمى‏شود و باقى است روحانى مى‏باشد. ماه رمضان بايد خيلى زبانتان را كنترل كنيد يك كلمه دروغ نگوئيد، غيبتى نكنيد، ماه رمضان خوشى نفست را كنار بگذار تا بلكه به صراط آدميت بيائى، اصطلاحى بين علماء است ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشكل به كتاب خواندن آدم ملا مى‏شود و اما براى آدم شدن جان كندن دارد، زحمت كشيدن دارد نابرده رنج گنج ميسر نمى‏شود يك ماه رمضان حق ندارى به نفست، خوراك بدهى با چشمت، حق ندارى نگاه به حرام بكنى، حق ندارى جاسوسى بكنى، كه لعنت خدا بر هر جاسوسى، چشم تو اين ماه بايد قرآن ببيند، به گوشت حق ندارى كلمه حرامى، دروغى، غيبتى بشنوى، بجايش تا بتوانى خوراك روح، شنيدن قرآن، تفسير، مواعظ، فضائل اهل بيت بشنو كه تقويت كننده روح است حيات و قوت قلب انسانى به ياد خداست‏ (335). ضمناً همسايه آزارى هم در اين ماه بايد موقوف شود خواه صداى قرآن باشد يا صداى ديگرى كه گاهى اتفاق مى‏افتد براى تظاهر كردن به ديندارى، اين هم غلط است.

## روزه عام و خاص و خاص الخاص

صوم عام، يعنى مبطلات روزه را انجام ندهى، صوم خاص نفست را از هر گناهى مطلقاً نگهدارى و صوم خاص الخاص كه مى‏شود تقويت قلب، جوانان عزيز سحرهاى رمضان بلند شويد جاى پنهانى خواه به عربى، يا به فارسى، يا زبان هم در كار نباشد در دلت با خداى خودت راز و نيازى داشته باش، يعنى مثل مريضى كه پيش طبيب حاذق يكى يكى درد دلهايش را مى‏گويد، درد تو با خداى خودت دردهاى باطنى است، هر موقع كه متوجه به حضرت نورالانوار مى‏گردى نورى به دلت افاضه مى‏گردد، گرفتارى مادى هم دارى، بگو يا مولاى! گرفتارم كجا بروم من لى غيرك خداى كريم امروز روز اول است اگر تو يار ما باشى مى‏توانيم روزه بگيريم ولى اگر ما را بخودمان واگذار كردى مى‏ترسيم از هر چيزى محروم بشويم لا تكلنى الى نفسى طرفه عين ابداً خدايا ما را يك آن به خودمان وامگذار، جوانان عزيز محاسبه داشته باشيد با خداى خودتان، اگر روز، گناهى از شما سر زد نگذاريد براى شب ديگر، همان شب گناهتان را در نظر بياوريد و خجل بشويد استغفار و جبران كنيد.

## گناهان ثبت شده پاك مى‏شود

داستان كوتاهى بگويم: در كتاب لوامع البينات نوشته است كه جوانى تائب رو به خدا آمد تا جائى كه يك دفتر جيبى در بغلش گذاشته بود اگر روزها توسط زبان يا چشم يا دست و پايش، گناهى از او سر مى‏زد آن را ثبت مى‏كرد سحرها در خانه خدا، آن گناه را به ياد مى‏آورد از صميم قلب مى‏گفت: الهى! العفو، عادت اين جوان صالح چندى اين بود، يك وقت گناهى از او سر زد دفتر را از بغلش درآورد كه بنويسد ديد تمام صحفه هائى كه گناهانش را در آن نوشته بود پاك است سرجايش نوشته آيه قرآن اولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات هر كس توبه كند نه فقط خدا پاكش مى‏كند بلكه علاوه سر جايش ثواب ثبت مى‏شود بشارت از اين بالاتر نمى‏دانم! رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود بعد از نمازهاى يوميه‏ (336) دستها را به دعا بلند كنيد، بگوئيد: بك يا الله.

# 30

بسم الله الرحمن الرحيم

ان فى خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لايات لاولى الالباب الذين يذكرون الله قياماً و قعوداً و على جنوبهم و يتفكرون فى خلق السموات و الارض‏ (337)

## لذت ادراك ذكر خدا در حال روزه

روز گذشته عرض شد ماه رمضان مختص به عبادت است. عبادات بدن و عبادات قلبى. عبادات بدنى ذكر شد (آنچه با زبان، چشم، دست و پا و با اعضاء و جوارح انجام داده شود). عبادات قلبى هم يكى از رشته هايش تفكر است، اين رشته عبادت قلبى، مخصوصاً در ماه مبارك ارزش دارد.

آدمى، حقيقت عبادت است. از انديشه، ادراك و فهم، تا وقتى ادراك درست كار مى‏كند كه جهات معده‏اى و شهوانى بر او غالب نشده باشد خصوصاً دستگاه هاضمه اگر گرفتار خوراك زياد باشد، وضع ادراك آدمى خراب مى‏گردد. گاهى ادراك از كار مى‏افتد و خفه‏اش مى‏كند: خلاصه خوراك زياد با ادراك صحيح جور در نمى‏آيد، خوراك جهت حيوانى و ادراك جهت انسانى است با يكديگر تضاد دارد. روزى كه آدمى روزه است قوه ادراكيه‏اش آماده است كه مطالب عقليه را ادراك كند. هر چه معده خالى‏تر باشد قوه ادراك بيشتر است تا برسد به ادراك لذت ذكر خدا كه با شكم پر، محال است فعلاً در حد گاو هست كجا از ذكر خدا لذت مى‏برد و در صف ملك در حال روزه مى‏رود؟! هر چه روز بلندتر باشد، هرچه هوا گرمتر باشد و هر چه سحر كمتر خورده باشد روحش از ذكر خدا بيشتر لذت مى‏برد يا من ذكره حلو همان لذت ذكرش، خالى بودن معده را جبران مى‏كند.

## موسى چهل روز نخورد و نياشاميد

جناب موسى بن عمران‏ (338) چهل شبانه روز در كوه طور هيچ نخورد و نياشاميد. چهل شبانه روز يك لقمه نان از گلويش پائين نرفت يك جرعه آب هم ننوشيد. تعجبى ندارد قوت روح جسد را نگه مى‏دارد. روح اگر قوى شد جسد را تازه و حتى جسد زير خاك را هم نگه مى‏دارد.

جسد تازه هزار ساله ابن بابويه

در كتاب روح و ريحان ذكر كرده است كه در زمان ناصر الدين شاه قاجار، قبر شريف على بن بابويه قمى كه در رى است نياز به تعمير پيدا كرد چون در اثر آمدن سيل منهدم شده بود به شاه خبر دادند مبلغى معين گرديد براى بناء و تعمير، وقتى مى‏خواستند شالوده بريزند قبرى آشكار شد بدن ابن بابويه قمى پس از هزار سال تازه بود حتى ناخنهاى شيخ كه حنا بسته بود، رنگ حناى ناخن هم از بين نرفته بود است كه مى‏نويسند بعد هم خبر به شاه دادند گفته بود خودم مايلم بيايم اين منظره را ببينم، مى‏آيد و بعد بناء را تعمير مى‏كنند كه همين تعمير هم هنوز باقى است، مثل شيخ صدوق، كه نظائرش زياد است قوت روح است ماده محكوم روح است.

جناب احمد بن موسى (شاه چراغ) نوشته‏اند كه پيدايش قبر شريفش در اثر انگشترى بوده كه در دست مباركش بوده است كه بر آن نوشته بود: احمد بن موسى الكاظم عليه‌السلام كه شناخته گرديد آقا پسر موسى بن جعفر عليه‌السلام است جسد پس از مدتها تر و تازه بود.

سعى كنيد در اين ماه رمضان خوراكهاى روحانى نصيبتان گردد، يك ماه از كارهاى حيوانى فاصله مى‏گيريد پس بيائيد در عوضش به كارهاى روحانى بچسبيد و آن علم است‏ (339) دوش به دوش ملك شويم، صاحبان علم شو

يم حالا كه به بركت ماه رمضان معده‏ها خالى است خوب ميتوانيد چيز بفهميد و علم ياد بگيريد پس من هم مضايقه نكنم در علومى كه بايد بدانيد.

## صنايع بدن خودشناسى كم فايده است

اولين دانشى كه بايد بشر نصيبش گردد، خودشناسى است‏ (340) كه ديروز اشاره‏اى شد بشر امروزه كه در امور مادى بسيار ترقى پيدا كرده چون از خودشناسى بى‏خبر است فايده حقيقى ندارد تمام اختراعها غير از وبال و نكبت چيز ديگر ندارد بشر امروز خودش را نشناخته است هنوز خيالش حيوان است و به مرگ نيست مى‏شود عالم ديگرى ندارد! بشر امروزه نفهميده كه غير از حيوان است، حيوان مقدمه و براى خلفت انسان است‏ (341) براى شما آفريده شده‏اند و شما هم براى خدا (342)، شناخت، خود، شؤونى دارد از آن جمله: هر عاقلى در مدت عمرش صدها بار برايش پيش آمده دو اقتضاء ضد در وجودش هست در هستيش دو اقتضاء است مثلاً هر كارى كه مى‏خواهد بكند يكى مى‏گويد بكن، ديگرى مى‏گويد نكن و اكثراً مى‏شود حالت تحير و دو دلى پيدا مى‏كند چه خوب و چه بد.

فرض كنيد مى‏خواهد در راه خدا خرج كند، درونش يكى صدا مى‏زند بده، خدا عوضش مى‏دهد، ديگرى مى‏گويد اى بابا پيرى، كورى در پيش است، هميشه دو اقتضاء متضاد در تمام شؤون هست يكى مى‏گويد بكن، ديگرى مى‏گويد نكن، هر فردى در هستى خودش اين معنى را ادراك مى‏كند كه امر به ضدين يا نقيضين دارد.

## كشمكش روحانيت و حيوانيت در آدمى

بشر دو جنبه دارد، جنبه حيوانيت و روحانيت خصوصيت آدمى در بين موجودات همين است، هر موجودى مقامى دارد (343) مگر آدمى كه بين دو جنبه گرفتار است نفس و هوى و شهوات حيوانيه از آن طرف عقلش، روحش دعوتش مى‏كند به عالم باقى كه به ابرار و اخيار ملحق گردد، اين كشمكش در وجود آدمى است بشر سر دو راهى عجيبى است هر قدمى كه بردارد بين الامرين است اينجا آدمى مختار است خواسته نفس را بشنود يا روح را، اگر تابع نفس شد عاقبة الامر حيوانى از حيوانات عالم آخرت مى‏گردد كه براى او ملكى است، شخص گنهكار بعد از مرگ مالك دارد مالك جهنم، مالك حيوانهاى دو پا، در برزخ است هر كس ذليل نفس و هوى شد فردا بايد ذليل مالك جهنم باشد تا مى‏خواهد صدايشان بيرون آيد همه را تو سرى مى‏زند (344) صدايتان بگيرد، در دنيا چقدر به شما التماس كردند بيائيد آدم شويد راه حيوانات را طى نكنيد اگر بشرى شد حر، ذليل نفس و هوى نشد، آن نداى رحمانى را ادامه داد كه دعوت به باقى مى‏كند بشارت براى چنين افراد است‏ (345) آن جوان قوى كه تا زن اجنبه‏اى جلويش رد مى‏شود روح لطيفش مى‏گويد نگاه نكن، به وسوسه نفس هيچ اعتنائى ندارد آيا مساوى است با آن جوانى كه تا چشمش مى‏افتد چنان ذليل مى‏شود تا جائى كه دنبالش ميافتد، بدانيد در پيروى از فرمان خدا عزت و خلاصى از اسارت است و در پيروى از نفس و هوى ذليل شد و توسرى خوردن از نفس و هوى است.

اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى‏فرمايد اگر سلطنت هفت اقليم را به من بدهند كه در برابرش پر كاهى از دهن مورى به ستم بگرم نخواهم پذيرفت‏ (346) على عليه‌السلام عزيز است اقتضائات نفس و هوى هيچ اثرى در او نمى‏گذارد، قياس كن با آن بدبختهائى كه براى مقام رياستشان چه ظلمها مى‏كنند، اين ذلت است.

## تو بنده بنده من هستى

در سابق سلطانى با طمطراق مى‏گذشت به عالمى رسيد كه نشسته بود، عالم از جايش حركت نكرد، سلطان ناراحت شد و نزديك آمد باز هم آن عالم از جايش بلند نشد، گفت مگر مرا نمى‏شناسى؟ گفت: چرا شما را خوب مى‏شناسم شما غلام كسى هستى كه من سلطان او هستم يعنى تو اسير رياست و شهوتى در حالى كه شهوت و رياست مغلوب من است، تو ذليل پول هستى من كه پول نمى‏خواهم.

## پول عثمان نمى‏تواند ابوذر را بفريبد

يا مانند داستان ابوذر وقتى كه در شام تبليغات ضد اموى را بدون ترس پياده كرد، هر چه مى‏تواند مقام على عليه‌السلام و بطلان عثمان را آشكار مى‏كند از جلوى كاخ عثمان گذشت متحير مى‏شود فرياد مى‏زند و اعتراض مى‏كند، اين است راه و روش انسان؟! عثمان هرچه كرد بتواند ابوذر را ساكت كند نتوانست، دو غلام زرنگ داشت كه خيلى هوشيار بودند، دويست اشرفى به اين دو غلام داد و گفت: اگر توانستيد به ابوذر بقبولانيد من شما را آزاد مى‏كنم آنها هم كيسه اشرفى را برداشتند آمدند خدمت ابوذر وقتى نشستند پولها را جلوى ابوذر گذاشتند ابوذر گفت از كجاست گفتند از بيت المال است گفت به همه اين اندازه داديد؟ گفتند خير براى شما است گفت من كه احتياجى ندارم اشاره به تغار كرد گفت تا اين هست احتياجى ندارم غلامها به خيالشان اين تغار پر از اشرفى است آمدند سر تغار را برداشتند ديدند دو قرص نان جوين است گفتند چيزى كه نيست فرمود يكى براى ظهر و ديگرى براى شبم فردا هم كه معلوم نيست جزء عمرم باشد غلامها به التماس افتادند راستش را گفتند كه عثمان به ما گذرانده اگر بتوانيم اين پول را به تو بدهيم كه اگر اسم على عليه‌السلام را نبرى شما را آزاد مى‏كنم، بشنو از جواب اين مرد فقيه.

گفت: ان كان فيه عتقكما ففيه رقى من اين پول را بگيرم كه شما آزاد شويد آن وقت خودم بنده او شوم‏ (347).

## توقف و احتياط در موارد مشتبه

قربان كسى كه هوشيار باشد هر وقت سر دو راهى راه خدا را رها نكند هميشه حواستان به خودتان باشد اگر تشخيص نمى‏دهيد عند الشبهه بايستيد تا ثابت نشود كه رحمانى است انجام ندهيد كه اگر در راه شيطانى افتاديد سقوطى مى‏كند كه ديگر علاج ندارد.

تزكيه نفس يعنى مخالف هوى، روح را تقويت، و هوى و هوس را تضعيف كن كه به نفع خودت است روزه ماه رمضان اگر بر كسى گران باشد از روى نادانى است، اگر پرده عقب رو و حقيقتش را ببينى كه خدا چه منتى بر خلق گذاشته از شوق روز شمارى مى‏كردى كه چه وقت ماه رمضان بيايد، بايد ماه رمضان عيدت بشود السلام عليك يا عيد الاولياء شرافتمند مى‏شوى، از حيوان جدا مى‏شوى، تا آدم نشوى كه در عالم اعلى راه ندارى، فرض كنيد نوشته‏اند كسى كه گريه بر حسين عليه‌السلام كند بهشت برايش واجب است بدانيد ثوابها فرع بر اين است كه آدم شود، بشود بهشت برود آن وقت بهشت برايش واجب است اگر كسى ايمانى ندارد به بهشت هم راهى ندارد.

## على عليه‌السلام اسير نفس نمى‏شود

و لقد امر على اللئيم يسبنى فمضيت ثمة قلت لا يعنينى اين شعر نسبت به على عليه‌السلام است خود على عليه‌السلام مى‏فرمايد خودم به گوش خودم شنيدم كسى به من دشمنام مى‏داد من روى خودم نياوردم گفتم لابد به على ديگرى بد مى‏گفته است.

تو حد وجوديت آن قدر ناچيز است كه تحمل اينكه از حرفى بگذرى ندارى به قدرى ذليل هستى كه يك خيالى رهايت نمى‏كند آيا مى‏شود در بهشت نزد اوليا خدا باشى. مرد كسى است كه از خدا غافل نشود (348) رياست گولش نزند، هر كس ذليل اينها است بهشت جايش نيست‏ (349) اينها مريضند. بهشت دارالاسلام است نه بيمارستان‏ (350) عزت و سعادت براى كسى هست كه آن اقتضاء رحمانيش را پيروى كند و بس. اقتضائات شيطانش را پيروى نكند.

## راه و چاه معلوم، و جبر هم نيست

عرض ما در معرفة النفس بود يك رشته از معرفت اينكه نفس آدمى هميشه بين دو اقتضاء ضد است كه اختيار يكى از آن دو به دست خودت است و جبر هم غلط است. كسى را به زور به بهشت نمى‏برند. هر كس مايل باشد به پاى خودش مى‏رود، هر كه جهنمى مى‏شود با پاى خودش جهنم مى‏رود. بدانيد هر كس اول وقت رو به خانه خدا مى‏آيد به پاى خودش رو به بهشت مى‏رود هر كس هم رو به سينما رفت، به پاى خودش رو به جهنم مى‏رود. شاعر چقدر خوب گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اينكه گوئى اين كنم يا آن كنم |  | خود دليل اختيار است اى صنم |

هر كارى كه خواستى بكنى آخرش را ببين مرد آخر بين مبارك بنده‏اى است فرض كنيد سينما همان يك ساعتش كيف دارد و اما آخرش هرگاه از سينما بيرون آمدى يك پارچه آتش هستى كه بى‏اختيار مى‏خواهى به زن مردم بچسبى. بالأخره ذليل مى‏شوى. سينما مركز اسارت است، از حريت مى‏افتد. هر رياست‏طلبى، هر پول دوستى ترسو است. هر خداطلبى از هيچ كس ترسى ندارد.

كسانى كه به آنها مى‏گويند عده‏اى در كمين هستند كه چنين و چنان كنند مى‏گويند ما خدا داريم و خدا بس است ما را (351).

## هر كه بامش بيش، برفش بيشتر

آخرش را بپائيد نتيجه را ببينيد. استفاده‏اى كه مى‏خواهى دنبالش بروى اگر پولت بيشتر مى‏شود حماليت بيشتر مى‏شود، دردسرت بيشتر مى‏شود لذا مى‏فرمايد كه عقل مؤمن هميشه جلوى كارش است. اول رجوع به قلبش مى‏كند ببيند آيا غذاى روح است يا عذاب روح است آيا تقويت روح است يا تقويت نفس و هوا است، آيا نتيجه باقيه است يا نتيجه فانيه است.

## شريح قاضى اسير بدره زر

حكايت شريح قاضى است كه ابن زياد به او گفت نظرت در كشتن حسين عليه‌السلام چيست؟ دفعه اول قلمدانش را بسرش زد كه سرش شكست آيا من فتوى بدهم به قتل حسين عليه‌السلام؟! حسين عليه‌السلام بى‏گناه است. ابن زياد شب كه شد دو يا سه بدره زر كه يك بدره به قدر صد اشرفى ارزش داشته براى شريح فرستاد. واى از اين مال. شريحى كه روز قبلش چنان عزتى داشت مى‏گفت: آيا من فتوى به قتل حسين عليه‌السلام بدهم؟! سه بدره زر چنان ذليلش كرد كه فردا در مجلس كه حاضر شد ابن زياد گفت درباره حسين عليه‌السلام چه فكرى كردى، اين خبيث با كمال جرأت گفت: هر چه فكرش كردم، مى‏بينم كشتن حسين عليه‌السلام لازم است چرا؟ زيرا مى‏خواهد فساد بكند. كشتن حسين عليه‌السلام آسان نبود. ابن زياد ولدالزنا مى‏دانست چطور مردم را تهييج كند كه شمشير روى حسين عليه‌السلام بكشند. تا اين فتوى را داد ابن زياد حرامزاده گفت بگوئيد فتوى را در مسجد روى منبر براى همه بخوانند مسلمانها كه آمدند گوش كردند همه گفتند سمعنا واطعنا بعد گفت هر كس مى‏خواهد براى راى خدا كار كند، آماده شود براى جنگ با حسين عليه‌السلام. از آن طرف در بيت المال را هم باز كرد.

آيا كسى هم به يارى حسين آمد؟ بلى دو پيرمرد سراغ دارم هر كدامشان مرد هزار مرد بودند يكى حبيب بن مظاهر و ديگر مسلم بن عوسجه. اين دو بزرگوار شبها حركت مى‏كردند روزها پنهان مى‏شدند كه مبادا آنها را بگيرند. چه مردانى هر چند عددشان كم بود ولكن به حسب ايمان و حقيقت مردان بزرگى بودند.

# 31

بسم الله الرحمن الرحيم

## وجود مدركات دليل بر تجرد روح

هر چه به اعضاء و جوارح درك مى‏شود، در نفس باقى است، آنچه گفته‏اى در حافظه‏ات هست، اگر كسى بخواهد بشمارد عدد كلماتى كه از اول عمرش تا حالا شنيده به حساب نمى‏آيد. يك ساعت كه اعضاء در حركت است تمام در ذات منعكس مى‏شود اگر بخواهند روى كاغذ بياورند نمى‏شود. اجمالاً لوحه مادى براى همه ادراكات در عالم ممكن نيست. اگر يك لوحى باشد از مشرق تا مغرب بخواهند در آن لوح آنچه را كه شما ديديد و شنيديد، گفتيد و خورديد، حس كرديد در اين لوح ثبت كنند باز هم جايش نمى‏شود ولى روح چيست؟ كه تمام اين نقوش در آن هست بدون تزاحم. آيا اين مطلب برهان نمى‏شود بر اينكه آدمى ذاتش ماده نيست بلكه حقيقت آدمى كه نفس ناطقه باشد و اين همه مدركات در آن جاى گرفته مجرد است. دو داستان براى شناخت روح و قدرت روح و فهميدن اينكه روح حاكم بر بدن است ذكر مى‏شود:

## معالجه خوارزمشاه به كمك قوه روح

خوارزمشاه مبتلا به فلج شده بود. اطبائى كه در دسترس بودند معاينه كردند گفتند: فايده‏اى ندارد، متخصص در آن زمان استاد كل در طب محمد بن زكرياى رازى بوده، خوارزمشاه احضارش مى‏كند بعد از اينكه معاينه‏اش مى‏كند، متوجه مى‏شود كه اين درد به دواهاى عادى علاج شدنى نيست مگر اينكه از قوه روح استمداد بشود. خواست مداواى روحى كند رو كرد به سلطان گفت قول بده آنچه را كه در مداواى تو عمل كنم در امان باشم. بعد امر كرد حمام را گرم كنند و درجه حرارتش در اختيار طبيب باشد و سلطان را برهنه كنند، وسط حمام يك قطعه سنگ باشد و سلطان را روى سنگ داغ بنشانند و داخل حمام هيچ كس نباشد تا وقتى كه من خودم بروم براى مداوايش. محمد بن زكريا گفت آتش حمام را زياد كنيد (تا بخار زياد شود و مفاصلش را نرم كند) هنگامى كه عرق كرده مفصل‏ها همه رطوبتش زياد شده آن وقت شمشير برهنه‏اى به دست گرفت ( هيكلش هم قدرى موحش بوده است) در حمام را كه بسته بودند يكدفعه در را محكم زد و چند فحش به شاه داد شمشير كشيده رو به مريض آمد شاه هم از ترسش خودش را در خزينه انداخت. بالأخره بلند شد طبيب چنان مرعوبش كرد كه روح به ميدان آمد قوه واهمه بكار افتاد و بدن را بلند كرد خلاصه وقتى كه شاه خودش برخاست و به خزينه رفت محمد بن زكريا هم برگشت و لباسش را پوشيد، اسبش را سوار شد و فرار كرد سلطان متوجه شده صدا زد لباسم را بياوريد و آن وقت گفت محمد بن زكريا را بياوريد تا خلعتش بدهم، غرضم مسأله قدرت روح است.

## واهمه محكوم به اعدام او را مى‏كشد

نظير آن دو نفر مقصر كه محكوم به اعدام بودند چشم يكى را مى‏بندند در مقابل ديگرى كه چشمش باز بوده، رگش را مى‏زنند خونش را مى‏گيرند، آنقدر خون مى‏آيد كه مى‏افتد و مى‏ميرد، دومى را مى‏آورند چشمش را مى‏بندند، اما رگش را نمى‏زنند، تنها اشاره‏اى به بدنش مى‏كنند چون چشمش بسته بود به خيالش رگش را زده‏اند از وضع رفيقش دقيقه شمارى مى‏كرد اجمالاً همان موعدى كه آن رفيقش افتاده بود او هم افتاد و مرد الى غير ذلك.

اطباى جديد هم گفته‏اند تلقين مؤثر است اگر كسى تلقين مرض به خودش كند بالأخره از پاى مى‏افتد چنانچه تلقين اسلامى نيز مؤثر است حتى گفته شده مار گزيده، تا نفهميده مار او را گزيده است اميد خوب شدنش هست ولى تا فهميد كار مشكل است سرش اين است كه در اثر هول و هراس جريان سريعتر و زود سم به قلب مى‏رسد و از كار مى‏افتد.

كارى روان را از كار ديگر باز نمى‏دارد.

مى‏خواهم به برهان و داستان بفهمانم كه شما اين بدن نيستيد اين بدن مركب شماست اگر گفتى نشانم بده مى‏پرسم مى‏شود عقلت را نشان من بدهى موجود غير مادى ديدنى نيست بلكه آثارش را مى‏توان ديد آثار روحت جنبش بدن است كارهاى روح در اين بدنت نظير قوه حافظه كه عرض شد اى برهان‏هاى روح لا يشغله شأن عن شأن لقمه گذاشته در دهنش ذائقه درك مى‏كند شيرين است، در همان آن زبان مشغول حرف زدن است دندان هم مى‏جود و زبان هم حرف مى‏زند و در همان حال چشمش هم مى‏بيند، گوشش هم مى‏شنود در عين حالى كه حافظه‏اش كار مى‏كند، سراسر بدنش در كار است حتى دست و پا هم در همان آن در حركت است بدون اينكه دستگاهى مزاحم دستگاه ديگرى بشود قواى باطنيش در كار است در عين حال نفس هم مى‏كشد. خداوند براى نفس كشيدن آدمى مجراى ديگرى جز دهان قرار داده است و آن بينى است يكى از اسراسش آن است كه وقتى دهنت را پر كردى از لقمه، نفس راهى ندارد، دو سوراخ دماغ يدكى است كه اگر دهنت لقمه داخلش هست، از راه بينى نفس بكشى و دو تا سوراخ براى اين است كه اگر يكى بود خطر داشت ممكن است بند بيايد. اجمالاً لا يشغله شأن عن شأن‏ (352) تا بشر خداى را بشناسد.

## توانائى خدا در حال مرگ، آشكار مى‏شود

دعاى جوشن كبير نامهاى نيك پروردگار است كه هميشه خوب است خوانده شود بالأخص ماه رمضان و شبهاى احياء به يك جمله از دعاى جوشن التفات كنيد يا من فى الممات قدرته هر كه بخواهد قدرت خدا را بفهمد ساعت مرگ كسى حاضر شود. اين همان بشرى بود كه چندين كيلو بلند مى‏كرد، همان بشرى بود كه با زبانش چقدر ذكرها مى‏خواند حالا يك كلمه مى‏خواهد بگويد زبانش نمى‏جنبند.

آنان كه به صد زبان سخن مى‏گفتند رو به گورستان دمى خاموش

آيا چه شنيدند كه خاموش شدند؟ آن سخن گويان خاموش را ببين

ساعت مرگ هر چه بخواهد كارى بكند نمى‏تواند، بر خلاف ساعتهاى ديگرش، قدرت ديگرى نيست، ساعت مرگ مى‏فهمد قدرت مال ديگرى بود.

## جنازه اسكندر و دستهاى باز و خالى

گويند اسكندر ذوالقرنين در بين سلاطين مشهور است، حكيم بوده است موقعى كه خواست بميرد، وصيت كرد گفت: جنازه من را نپوشانيد يعنى در تابوت پوشش نمى‏خواهد آشكار بگذاريد و دو دستم را هم آشكار بگذاريد كسى هم نفهميد منظورش چيست. بعد از اينكه جنازه را حركت دادند علماء و دانشمندان جملاتى گفتند. مادرش رو كرد به جنازه اسكندر گفت: پسر جانم در حال حياتت خيلى خلق را موعظه كردى لكن موعظه امروزت از تمامش بالاتر است اينكه گفتى دست خاليم را نشان مردم بدهيد تا خلق ببينند با دست خالى مى‏خواهم زير خاك بروم. آدمى بايد شعور پيدا كند، شعور هم ساعت مرگ پيدا مى‏شود مى‏فهمد تمام اشتباه بود (353).

## حكمتى از بهلول در گورستان

روزى وزير هارون الرشيد كنار قبرستان رد شد ديد جناب بهلول تنها در قبرستان استخوانها را جابجا مى‏كند، عقب چيزى مى‏گردد، گفت بهلول اينجا چكار مى‏كنى؟ گفت امروز آمده‏ام ميان اينها از هم جدايشان كنم فرق بگذارم بين وزير، دبير، سرهنگ، سرتيپ، تاجر، حمال، من مى‏خواهم ببينم داخل اينها كدامشان وزير هستند هرچه نگاه مى‏كنم مى‏بينم تمام مثل هم هستند اينها بى‏خود در دنيا توى سر هم مى‏زدند (مرد آخر بين مبارك بنده‏اى است) گفت خوب، بهلول تو چرا شهر را رها كردى آمده‏اى اينجا ماندنى شدى گفت حقيقتش اين است كه در شهر اذيتم مى‏كنند، اينجا كسى كارم ندارد گفت آيا گفتگو با مرده‏ها هم دارى؟ گفت بلى! گفت آيا جوابت مى‏دهند گفت: همه يك جواب مى‏دهند، من به آنها مى‏گويم اى قافله بار انداخته متى ترحلون چه وقت از اينجا حركت مى‏كنيد: آنها هم مى‏گويند حتى تجيئون ما اينجا بار انداخته‏ايم منتظر شما زنده‏ها هستيم كه با هم وارد صحراى محشر شويم‏ (354).

## از اثر پى به مؤثر مى‏بريم

كلام در بيان خودشناسى و خداشناسى بود و براى حديث مشهور از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من عرف نفسه فقد عرف ربه‏ (355) تطبيقهائى ذكر گرديد چشم آدمى خداى را نمى‏بيند و چون نمى‏تواند ببيند نبايد گفت خداى ناديده را چگونه باور كنم اين خلاف عقل است چشم حيوانى مى‏تواند جسم سايه اندازى را ببيند، پس اگر جسم لطيفى باشد مثل هوا، چشم آن را نمى‏بيند تا چه رسد كه اصلاً مادى نباشد خلاصه اگر چيزى لطيف شد چشم آدمى نمى‏تواند آن را ببيند نه اينكه آن جسم نيست.

رجوع به نفس خودت كن آيا كسى مى‏تواند منكر هستى خودش بشود؟ آيا خودت را هم مى‏توانى ببينى، اينكه مى‏بينى خودت نيستى اين آلت و مركب است، روح تو، مجرد است جسم نيست، به چشم ديده نمى‏شود، خداى عالم هم به چشم ديده نمى‏شود چنانكه از آثار روح مى‏فهميم موجود است از آثار و مراتب آفرينش خداوند يقين به هستى او پيدا مى‏گردد.

## روح آدمى جائى ندارد

ديگر از وجوهى كه براى اين روايت است بعضى گفته‏اند اشاره به اين است كه خدا مكان ندارد جائى كه جسم در آن باشد به حكم عقل نمى‏شود گفت خدا كجا هست آيا مى‏شود گفت؟ در آسمان، زمين، عرش زير زمين است، اين حرفها غلط است زيرا جسم مكان مى‏خواهد، نه خالق جسم.

امام عليه‌السلام مى‏فرمايد: اين الاين خداى ما مكان خلق كن است‏ (356) آسمان آفرين است نه اينكه جايش در آسمان است، اجمالاً خداى عالم مكان ندارد، شاهدش نفس خودت است، روح من و تو هست، پس كجا هست؟

اگر كسى بپرسد جان تو كجاست اصل سؤال غلط است.

از مغز سر تا انگشت پا، هر كجا دست بگذارى بگوئى اينجا روح است غلط است، اينجا روح نيست، جان موجود مجرد منورى است كه محيط به بدن است، ظاهر و باطن بدن را گرفته است نه اينكه حال و محل است، نه اينكه جان چيزى باشد كه داخل سرت رفته باشد روح انسان سايه انداز نيست كه مكان بخواهد، مى‏شود در بدن زنده‏اى كه جان نباشد! يا من لا يحويه مكان ولا يخلوا عنه مكان اى خدائى كه جا ندارى جائى هم نيست كه نباشى الا انه بكل شى‏ء محيط خداى عالم محيط به تمام عوالم است، اما جائى ندارد جا خلق كن است، مثل روحت از سر تا پايت جائى نيست كه جان نباشد، اگر جان نداشته باشد فلج يا مرده است، تمام اجزاء عالم هستى نه جاى خداست و نه از خدا خالى است، هر كجا برويد خدا حاضر است، هو معكم اينما كنتم هر كجا باشى خدا با توست در عين حالى كه مكان هم ندارد مثل جانت.

## حقيقت خداى را چون حقيقت روح ندانيم

ديگر از وجوهى كه ذكر كرده‏اند چنانكه روح فقط از آثار و نشانه‏هايش آدمى يقين به آن دارد اما فهميدن حقيقتش محال هيچ بشرى كنه روح را ندانسته است‏ (357) با اينكه شكى در بودن آن و آثارش نيست بلكه شرف بدن، روح است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تن آدمى شريف به جان آدميت |  | نه همين لباس زيباست نشان آدميت |

ولى حقيقت جان آدمى را هيچ كس نمى‏داند، كسى هنوز از جان خودش سر در نياورده كه حقيقتش چيست فقط كارهايش را مى‏بيند چنانكه پى به ذات خدا نمى‏تواند ببرد. اى بشر، تو كه جان خودت را نمى‏دانى چطور مى‏توانى ذات خدا را بشناسى.

## كار عزرائيل حيرت آور است

اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى‏فرمايد (358) مخلوقى از مخلوقهاى خدا جناب عزرائيل است تو در كار عزرائيل حيرانى، توى اطاق در بسته كه سر سوزنى وزنه‏اى نيست آيا حس مى‏كنى وقتى عزرائيل از در بسته جانش را گرفت، وقتى ملك جان كسى را مى‏گيرد آيا تو مى‏بينى از اين بالاتر بچه در شكم مادر، ملك الموت جانش را مى‏گيرد آيا ملك الموت در شكم مادر مى‏رود و جان بچه را مى‏گيرد يا اينكه تا اشاره كرد قوه جاذبه الهيه كه به ملك الموت داده است جان بچه را حذب مى‏كند. اجمالاً اى انسان تو در كار يك ملك حيرانى، كارش را مى‏بينى خودش را نمى‏بينى.

در ليلة المعراج رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ملك الموت فرمود در آن واحد اگر بشرى مشرق و ديگرى مغرب باشد و عمرش تمام شده باشد چه مى‏كنى؟ گفت يا رسول الله خداى عالم تمام دنيا را براى من مثل سفره‏اى قرار داده كه در اختيار من است در آن واحد هر نقطه‏اى از زمين تحت قدرت من است.

## روح هزار كار مى‏كند و يكى است

تو كه در اين ملك حيرانى آيا مى‏توانى در خدا فكر كنى؟ حرام است كسى در ذات خدا فكر كند كه خدا چگونه است، غير از اينكه از آثارش يقين كنى كه خدا همه جا حاضر و ناظر است هر كجا رو مى‏كنى مى‏بينى صنع خداست، هر گياهى كه از زمين رويد وحده لاشريك له گويد از وحدت فعل پى مى‏برى به وحدت فاعل، يعنى تمام دستگاه يكى است يك مدبر دارد، صدها، هزارها، ميليونها، ميلياردها مراتب خلقت است تمام برگشتش به يكى است لا اله الا الله.

روح تو صدها كار مى‏كند ولى يكى است وحدت روح در بدن گواه است بر وحدت ذات بى‏زوال احديت در بن عالم وجود جزئى و كلى كارها به دست خداست مثل بدنت از سر تا پايت زير نظر روح توست كه يك مرتبه احساس مى‏كند دندانش درد مى‏كند، خارى به پايش خليده زود آن را بيرون مى‏آورد. غرضم تدبير است چنان كه مدبر بدن با صدها كار يكى است. مدبر عالم وجود ميلياردها مراتب هستى، يكى است لا اله الا الله. اين بحث مهمى است از معرفه النفس كه در آن معرفت رب است. خدا را نمى‏بينى كارهايش را كه مى‏بينى گواهى مى‏دهى اشهد ان لا اله الا الله مثل جانت آن را نمى‏بينى ولى كارهايش را مى‏بينى پس من جان دارم چون كارهايش را مى‏بينم.

## كارهاى روح به وسيله بدن

يك قسمت كارهاى روح در بدن و با اين آلت است يك قسمت كارهاى روح دارد كه آن جداى از بدن است بالاستقلال بدون آلت كارهايى انجام داده مى‏شود آنچه به توسط اين بدن است بينائى، شنوائى، بويائى، غذا خوردن، تغذيه، تنيمه، دستگاه هاضمه، دستگاه جهاز تنفس اين كارهاى جان است در بدن.

ساعتى كه جان از بدن فاصله گرفت تمام دستگاهها از كار مى‏افتد، يك لحظه پيش از مرگ چشم مى‏ديد، گوش مى‏شنيد، زبان حرف مى‏زد يك دفعه خاموش شد اين چه نورى بود؟ معلوم مى‏شود اين چشم نبود كه مى‏ديد ساعت مرگ با لحظه قبلش گواه است بر وجود روح گوش پيش از مرگ خيلى تيز بود كه اگر كسى كوچكترين صدائى مى‏كرد مى‏شنويد، جان كه رفت هيچ نمى‏شنود. پس معلوم مى‏شود شنوائى مال اين گوش نبود، اين زبانى كه حالا مى‏جنبد پيش از مرگ و بعد از مرگ يكى است، هيچ تفاوتى نكرده چطور شد تا مرگ آمد زبان گنگ شد، پس معلوم شد گويائى مال اين تكه گوشت نبود و هكذا تمام اين افعالى كه در اين بدن ظهور دارد گواه است بر اينكه جانى هست هر چند حقيقتش را نمى‏شناسند.

## خواب نشانه‏اى از تجرد روح

دليل ديگرى براى وجود روح كارهائى است كه به غير اين آلت بدن انجام مى‏دهد مستفاد از كلمات درربار كشاف حقائق جعفر بن محمد الصادق عليه‌السلام در حديث مشهورى كه براى آن مرد هندى مى‏خواست تجرد روح را ثابت كند ما دين به خيالشان همين گوشت و پوست است، مليين برايشان روشن است كه اين گوشت يك آلت بيش نيست، اصل ادراك مال روح است چند مثال امام مى‏زند از جمله مى‏فرمايد: گاهى در خواب متوجه شده‏اى كه مى‏خندى يا گريه مى‏كنى گفت: فراوان. فرمود: آيا در خواب ديده‏اى صورتهاى لذت بخش را و صورتهاى وحشت‏انگيز را گفت: فراوان فرمود: آيا در خواب ديده‏اى خوراك مى‏خورى و مى‏آشامى لذت مى‏برى گفت بله، فرمود: اين كيست كه مى‏خورد دهان روى هم است امام مى‏بينى مى‏خورى پس جان تو غير از اين پوست و گوشت است، معلوم مى‏شود ذات تو غير از پوست و گوشت است كه بعد از اينكه بيدار شدى براى رفقايت نقل مى‏كنى بعد سؤال كودكانه‏اى مى‏كند حضرت هم جواب خوبى به او مى‏دهد، مى‏گويد: خوابهائى كه آدم مى‏بيند تمام سراب است وقتى بيدار مى‏شود خبرى نيست حضرت مى‏فرمايد:

گاهى در خواب ديده‏اى كه عروسى كرده‏اى گفت: بله فرمود هرگاه بلند شدى خبرى بود يا نه؟! معلوم مى‏شود حقيقتى در كار است و هم ادراك كننده‏اى موجود است، ماده شعور ندارد صد هزارها بلكه ميليادرها اتم متصل كنند يك ذره شعور پيدا نمى‏شود، روح آدمى چيزهائى درك مى‏كند كه هيچ ربطى به ماده ندارد مجلس را به داستانى ختم كنم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آب دريا را اگر نتوان كشيد |  | هم به قدر تشنگى بايد چشيد |

## ترا تيشه دادند هيزم كنى

نوشته‏اند وقتى كه نادرشاه شب آخر عمرش بود خوابش نمى‏برد و وحشت داشت، آخر عمرش خيلى كثافتكارى داشته، يك نفر حسن على معين الممالك نسبت به او خيلى خصوصى بود، هميشه اسرارش را به او مى‏گفته آن شب معين الممالك پرسيد كه چه خبر است و نادر هم گفت به شرطى كه به هيچ كس نگوئى حقيقتش اين است كه قبل از سلطنت يك شب در خواب ديدم دو نفر مأمور با احترام من را آوردند در محلى كه در آن امامان هستند، آقائى كه بزرگ آنها بود تا نزديك شدم فرمود: شمشير را آوردند به كمر من بست فرمود: تو را فرستادم براى اصلاح ايران، به شرط آنكه با بندگان خدا خوش سلوكى كنى، اين را فرمود من هم از خواب بيدار شدم از فردا زمينه پيشرفت من پيش آمد تا حالا كه مى‏بينى كه هند را هم فتح كردم و ايران را از شر افغان نجات دادم (ولى وااسفا در آخر چه اشخاصى كه چشمشان را بيرون آورد و چه بيگناهى را كه كشت).

گفت: شب گذشته تا خوابم برد در خواب ديدم آن دو مأمورى كه آن سال مرا احضار كردند همانها هستند در مرتبه اول با لطف و مهر من را بردند حالا با تو سرى مرا بردند حضور همان آقائى كه شمشير به كمر من بسته بود، تا حضور رسيدم به من نهيب كرد فرمود: آيا بايد چنين سلوك كنى؟ شمشيرش را باز كردند و با تو سرى بيرونش كردند.

شبى كه اين خواب را ديد فهميد آنكه او را بالا برده بود پائينش آورد، سحر تا خواب رفت يك دفعه كودتا شد (359) و نادرشاه را خلاص كردند شاعر هم شعرى مى‏گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سر شب سر قتل و تاراج داشت |  | سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت |

ضمناً اين را بدانيد اگر سلطنت و مال به كسى داده مى‏شود نه اينكه آن شخص آدم خوبى است و اهليت دارد اصلاً مال و جاه براى امتحان است به هر فردى كه داده شود بعداً كشف مى‏شود خير بوده يا شر. اگر از سلطنتش عدل و حسن سلوك و فرياد رسى ديده شد معلوم مى‏شود به خيرش تمام شده اگر به سلطنت و مالش ملت را پايمال كرد نقش بر آبى بيشتر نبوده است. غرضم خواب ديده نادرشاه است كه مربوط به روح و ادراك آن است نه ماده.

## پس روح خودت را مواظبت كن

حالا كه چنين است جان شما گوهر ديگرى است كه بدن را اداره مى‏كند و آن همه ادراكات و عوالم را سير مى‏كند به خودت برسى از امروز ذاتت را خوشگل كن تا فردا نزد خوشگلهاى عالم وجود راه پيدا كنى.

نوعاً خانم‏ها رودرواسى دارند افسوس كه پيش خانمهائى مثل خودشان رودرواسى دارند كدام زن است كه پيش فاطمه زهرا عليها‌السلام رودرواسى داشته باشد، فاطمه زهرا عليها‌السلام نگاه اعمالت مى‏كند نه ظاهرت، شكلت شكل حيوانى است، طاووس هم قشنگ است، نمى‏خواهد كه تو به خودت بنازى، حقيقت تو شكل روح تو است، گاه مى‏شود حيوان موحشى مى‏باشد كه اهل عقل بعضى كشف كرده‏اند عفن‏ترين بوها در تو پيدا مى‏گردد هزار مثقال عطر هم به گورت بزنى فايده ندارد مى‏فرمايد گاه مى‏شود كسى دروغى مى‏گويد بوى گندى از او بالا مى‏رود كه تا عرش ملائكه را اذيت مى‏كند، ملائكه لعنتش مى‏كنند هر چند ظاهر بدنش قشنگ باشد، پس هر چه زودتر ذاتت را صفا بده، نگاه خوشگلى بدنت نكن بيا جمال حقيقى را به دست آور، جمال محمدى و هر كس محمدى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شد آنجا جمال روح به كارت مى‏خورد، روح تو لباس مى‏خواهد اگر لباس تو (360) آتش باشد، اگر چنانچه باطن ستمكاران را بينى پارچه آتش آنها را پوشانده است، خوراكش، لباسش، خوابش، بالا، پائين، فرش، مكان، تمام آتش است، جميع شؤونش اين قسم است پس آدمى بايد به خودش برسد پيش از اينكه جانش از بدن جدا شود و زن و حسابى روى خودش بگذارد.

## دنيا شما را از ياد خدا باز ندارد

قرآن مى‏فرمايد (361) دنيا سرگرمتان نكند، اى پولدارها دنيا سرگرمتان نكند (362) كه از خود غافل بشوى، سرگرم زياد كردن ثروت باشى تا مرگ برسد (363) دنيا فريبتان ندهد، به ايمانتان برسيد.

شما كه روزه هستيد و آنها كه روزه نيستند چه فرقى كرديد شما مرده‏ايد يا آنها؟ مى‏ترسد روزه بگيرد كه شعيف بشود گول و فريب شيطانى است.

بدانيد در قيامت سرگرمى هيچ نيست اين اوضاع مال دنياست پس از مرگ، خودت هستى و عملت.

امام زين العابدين عليه‌السلام مى‏فرمايد: هر چه نامه عملم را زير و رو مى‏كنم عملى از خودم سراغ ندارم غير از يك راه مانده و آن فضل و كرم تو است، غير از آنكه دست گدائى بلند كنم و بگويم يا كريم العفو \*.

# 32

بسم الله الرحمن الرحيم

## توحيد اسلامى، در صفات و افعال خدا (364)

اساس دين، كمال و سعادت آدمى، تأمين حيات دنيوى و اخرويش، توحيد است قولوا لا اله الا الله تفلحوا اگر چنانچه همه بشر اين قول را مى‏پذيرفتند، همه مى‏شدند اهل لا اله الا الله دنيا و آخرتشان تضمين مى‏شد از هر رذيله‏اى لا اله الا الله پاك مى‏كند، كسى كه اهل توحيد شد حيات طيبه اخرويه‏اش را تضمين كرده است.

لكن مراد از توحيد، در مقام ذات نيست، توحيد در مقام مبدأ قولى است كه جملگى بر آنند جميع مليين آدم مبدأ عالم را يكى مى‏دانند حتى بت‏پرستها هم عقيده‏شان بر آن است كه اين بتها خداى كوچك است ولكن خداى بزرگ الله است‏ (365) يا مثلاً مظاهرى كه براى بت‏پرستى است تعبير به خداهاى كوچك مى‏كنند و اما خداى بزرگ يعنى مبدأ آفرينش يكى است. مگر طايفه ثنويه كه خدا را قبول ندارند آنچه كه اسلام زيادتى دارد و به آن مى‏خواند و توضيح زياد در قرآن مجيد براى آن ذكر فرموده، توحيد در الوهيت و ربوبيت است. اهل لا اله الا الله شدن يعنى اى انسان، عاقل و هوشيار باش چنانچه اصل ايجادت و پيدا شدنت از خداست، پرورشت هم از پروردگار عالم است. جميع شوون زندگيت چه در دنيا و چه در آخرت از خداست، از يك نفس كشيدنت تا گفتار و كارهايت، از موقعى كه در شكم مادر متولدت كرد همه چيز به تو عنايت كرد، روز به روز يك آن به خودت واگذارت نكرد اگر يك لحظه به خودت واگذارت مى‏كرد، هلاك مى‏شدى، دستگاههاى بدنت را آفريد.

## رازقيت خدا نسبت به جنين

در شكم مادر بودى كه خدا رزقت را آماده كرد، رزقى كه غير از آن نمى‏شد، بچه وقتى كه متولد مى‏شود لطيف است، معده بچه كوچك، طاقت خوراك و مركبات ندارد، معده لطيف خوراكى هم لطيف‏تر از شير تصور نمى‏گردد.

ثقلى در معده ندارد، آن هم مبدأش از خون است، خون رنگش سرخ است بدل به سفيدى شد، طعمش را چگونه گوارا كرد و آن وقت از چه مجرائى، پستان تا بچه در دهنش بگذارد، به اختيار خودش بخورد؟ سر پستان سوراخ است اما از آن نمى‏چكد تبارك الله احسن الخالقين و اگر به اختيار خودش نبود، بچه خفه مى‏شد، غرضم رزق تو، اى انسان! از خدا است.

اين شيرى كه در بدن بچه مى‏رود، بدل به مايتحلل مى‏شود، مبدل مى‏شود به خون و پخش مى‏شود به تمام اجزاء به هر جرئى اضافه بر آن جزء مى‏گردد تا مى‏رسد به جائى كه زياديش به صورت موى بدن و ناخن و به وسيله مدفوع خارج مى‏گردد. دستكاه عظيم بدن در هر آنى مشغول كار است اين رزق از كيست؟ آن وقت هر گاه بزرگ شدى خوراكهاى مركبه، چه كسى جزء بدن تو مى‏كند و هكذا. همه چيزت از خدا است، بايد اين معنى را يقين كرد.

## همه نعمت‏ها از خدا است

قرآن تمامش توحيد است، توحيد در ربوبيت است آبا پرونده تو غير از آن است كه تو را خلق كرده؟ لباس تنت هم از خدا است، در سابق از پنبه و پشم بوده حالا كه مى‏گويند از ماده نفتى است. آيا نفت از كيست؟ چه كسى اين خاصيتها را در نفت قرار داد؟ چه كسى هوش به اين بشر داد كه نفت را استخراج و تصفيه كند و به اين صورت درآورد؟ رسيدنش به دست من و تو هم، از خدا است هر چه حسابش كنى از خدا است از هر طرف رو كنى آيا غير از خدا چه كسى به تو چيزى رسانده است؟ هر كسى مى‏بينى، آفريده شده اوست؟ اين هندوانه‏اى كه اول افطار مى‏خورى و شكر خدا مى‏كنى، ساخته كيست و كى به دست تو رسانده است؟ كى شيرينى را در ميوه‏ها قرار داده؟ توحيد در ربوبيت يعنى، بر تو واجب است يقين كنى لا اله الا الله پرورش دهنده خدا است و بس. روزى دهنده خدا است و بس، تا جائى كه جان دادن از خدا و گرفتنش هم از خدا است يحيى و يميت تعقيبى كه بعد از هر نمازى مى‏خوانيد با التفات بخوانيد لا اله الا الله سه مرتبه وحده وحده وحده براى تكرار است سه تا توحيد يعنى توحيد ذات و صفات و افعال. هر صفات كماليه‏اى از خداست، نعمت دهنده، نجات دهنده، فريادرس، آورنده، برنده، حيات ده، جان گيرنده، تمام از خدا است‏ (366).

كتاب قلب سليم قسمت اولش كه باب توحيد است، اين مطالب مشروحاً نوشته شده است. واجب است بر هر مسلمانى كه توحيدش را درست كند، اصل كار توحيد است، دين يعنى توحيد به اين معنى كه بدانى كارت به دست يكى بوده و هست و خواهد بود، خلاصه يا ايها الناس انتم الفقراء الى الله رئيس جمهور تا رفتگر.

واجب است بر هر مسلمانى كه بداند لا اله الا الله وحده وحده وحده ملك مالك مطلق، حاكم مطلق و به حق، همه خدا، خدا. تمام شؤون به پروردگار بر مى‏گردد، واجب است بر هر مسلمانى كه به خودش گوشزد كند كه يك مرتبه مبتلا به شرك نگردد. اگر خداى نكرده روزيت را از پول در بانك دانستى، آن را كه پول به تو مى‏دهد، رازقت گرفتى او را خدا قرار دادى مشرك مى‏شوى، گاه مى‏شود اين بشر نفهم خودش را مسلمان مى‏داند آنگاه براى حقوقى كه مى‏گيرد به او فرمان مى‏دهند برو فلانجا را كشتار يا غارت كن، فلان ملت را بكش، مى‏گويد چشم، چرا؟ چون ربش است، ربش را اين شخص دانسته است، اى مشرك! براى حقوقى كه مى‏گيرى اطاعت ظالم مى‏كنى؟ ظالم را عدل خدا قرار دادى، تو هم ظالمى، همين كه آدمى غير خدا را، كار كن داست بالاستقلال، غير خداى را مؤثر شناخت، اين مشرك است حتى اگر دكتر را مؤثر دانستى مشرك مى‏شوى، اگر طبيب را بر خوب شدن مستقل دانستى مشركى. شفى خداست نمى‏گويم دوا اثر ندارد اما اگر خدا بخواهد، اگر خدا نخواهد حاذق‏ترين دكترها تشخيص نمى‏دهد بهترين دواها را وقتى خدا نخواست اثر نمى‏كند، تا شخص به مرتبه توحيد نرسد از اسلام خيلى كم بهره است مگر وقتى كه برسد به جائى كه يقين كند تمام شؤون عالم هستى از خدا است و بس. خدا سيرى مى‏دهد نه نان.

## شكم معاويه و هاويه جهنم

درباره چند نفر نوشته‏اند كه سير نمى‏شدند يكى از آنها معاويه است بدبخت معاويه در اثر نفرينى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او كرد براى نوشتن نامه دنبالش فرستاد گفت: خوراك مى‏خورم، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خدا شكمش را سير نكند (367). به اين كلمه پيغمبر، تا آخر عمر معاويه در سفره‏اش فراوان خوراك مى‏گذاشتند، خود مردك آن قدر مى‏خورد كه آه مى‏كشيد و مى‏گفت: خسته شدم و سير نشدم، هيچ وقت سير نمى‏شد هميشه گرسنه بود، عرض مى‏كنم اگر خداى نخواهد خوراك مؤثر نيست.

بدتر از او سليمان بن عبدالملك است مى‏گويند كه به مكه آمده بود براى نهار خاص خليفه چندين مرغ بريان مى‏كردند، زهر مار مى‏كرد آخرش هم مى‏گفت آه سير نشدم، روزى هنگام صبح از حمام آمده بود ناشتا كرده بود، گرسنگى به او فشار مى‏آورد به آشپز گفت خوراكى چه داريد؟ گفت براى ظهرتان سه گوسفند آماده است! گفت: تا ظهر اگر نخورم مى‏ميرم، فكرى براى حالا بكن، آشپز رفت و دل و قلوه و روده گوسفندها را به سيخ كشيد، روى آتش گذاشت، خودش بلند شد و داد كشيد بياوريد كه مردم، نپخته و داغ، نوشته‏اند كه اين بدبخت يكجا فشار گرسنگى و يك جا هم داغ بودن خوراك تا دست مى‏گذاشت دستش مى‏سوخت آستين جبه سلطنتى را پائين مى‏كشيد با آستين گوشت را مى‏كند كه دستش نسوزد، مى‏گويند بعد از آنكه بنى اميه نابود شدند در زمان هارون روزى براى تماشا به خزينه اموى آمد جبه‏اى ديد كه آستين چرب است به اين نشانه فهميد كه جبه سلطنتى سليمان بن عبدالملك مروان است، نظائر اينها در تاريخ بى شمار است.

بايد يقين كنى سيرى و سيرآبى هم از خداست، يعنى تشنه‏اى آب كه مى‏خورى يقين بدان اگر خدا خواست آب رفع عطش مى‏كند اگر خدا نخواست نه يك ليوان، صدها ليوان هم بخورى رفع عطش نمى‏شود، همچنين گرسنگى، خيال نكن خوراك سير كننده است اگر خدا بخواهد از گلو پائين برود، در شكم هضم بشود بدل ما يتحلل بشود، رفع گرسنگى خواهد شد والا اگر خدا نخواهد نمى‏شود چنانكه مثالهائى زده شد (368).

تا مى‏توانيد با دقت قرآن بخوانيد كه در آن تمام توحيد است شناساندن خدا به خلق ست، تا بشر خداشناس گردد، مشرك نشود كه اگر مشرك شد نكبت دنيا و آخرت براى او است هر كس مشرك شد بداند هم در دنيا و هم در آخرت محروم است، مشرك ابواب رحمت به روى او باز نمى‏گردد (369) همين كه مشرك نباشد چيزهاى ديگر قابل مغفرت است‏ (370) خداوند غافر الذنب است، شرك اگر در كار آمد بطور كلى اصل كار خراب مى‏شود ان الشرك لظلم عظيم.

## توحيد توبه از شرك است

هيچ چيز شرك را پاك نمى‏كند مگر توحيد، يعنى هر گناهى آدمى مى‏كند اگر استغفار كند آمرزيده مى‏شود ولى شرك گناهى است كه هيچ چيز پاكش نمى‏كند مگر توحيد، ظلماتى است كه نور توحيد آن را پاك مى‏نمايد، تا كارش برسد به جائى كه فهميده همه شؤونش از خدا است آنگاه خوف و رجائش هم يكى مى‏شود اميد در خوف و رجاء لازمه توحيد افعالى خدا است وقتى كه اهل توحيد يقين كرد تمام كارها به دست خدا است، ديگر اميد به غير خدا پيدا نخواهد كرد، هر كس به غير خدا اميد دارد براى اين است كه كار را از خدا نمى‏بيند. در مورد خوف هم اگر كسى يقين كرد هر چيزى به اذن خدا است مى‏ترسد نكند خدا به خودم من را واگذار كند. نكند خدا جلوى فلان بلا را نگيرد. تمام از خدا مى‏ترسد، از غير خدا از هيچ‏چيز نمى‏ترسد.

## تنها اميد به رحمت خدا و ترس از گناه

على عليه‌السلام مى‏فرمايد: شش كلمه است كه اگر شما سفرها برويد كه مركب زير پايتان از بين برود، براى دانستن اين حكمتها سزاوار است: تنها اول و دومش را بگويم لا يرجون احد منكم الا ربه و لا يخافن الا ذنبه‏ (371) موحد، اهل توحيد، كسى است كه غير از خدا از كسى نترسد (372) نه از فقر و نه از بلا، نه از صاحب قدرت نه از صاحب مقامى... خوفى نداشته باشند كارش برسد به جائى كه عوض شود، اميدش ز غير خدا بريده شود كسى كه مدح ظالم كند مشرك است، اهل توحيد نيست، كسى كه طمع به مخلوق دارد از خدا بريده براى اينكه ظالم پولش بدهد، مدحش كند، مشرك شده است. بايد طمع و تملق فقط از خدا باشد كه نشانه توحيد است اگر كسى اهل توحيد شد، خوف و ترسش فقط مختص به خدا مى‏گردد، نمى‏ترسد و باك ندارد مگر از گناه، لرزان نمى‏شود مگر از گناهش اميد و طمعى ندارد مگر به پروردگارش، به غير خدا به احدى اميد ندارد و از غير خدا هم هيچ توقعى ندارد. اين نشانه توحيد است.

## موحد جان را فداى دوست مى‏كند

ضمناً بدانيد توحيد هم به آسانى نصيب شخص نمى‏گردد مثل دستگاه رنگرزى نيست كه پارچه در خم رنگى بزنند و بيرون بياورند زحمتها و مشقتها دارد با بى بند و بارى به دست نمى‏آيد.

موحد خوف و رجائش به جائى مى‏رسد كه از بذل جان هم براى خدا مضايقه ندارد و از مرگ هم نمى‏ترسد مگر مرگى كه براى خدا نباشد. در رشته رجائش آن قدر طمع به خدا دارد كه مى‏خواهد همه چيزش را با خدا معامله كند حتى جانش را (373).

مثلى بزنم، اگر كسى گوهرى دارد، مشتريهائى هم دارد، دستگاه سلطنتى هم مشتريش هست. آيا سلطان را رها مى‏كند با فلان تاجر يا كاسب معامله كند. هيهات چون هر كس هر چه بدهد در حد خودش مى‏دهد، سلطانى كه رحيم و كريم است خواستار گوهر رعيتش شده بدبخت باشد كسى كه با غير او معامله كند.

خداى عالم مشترى جان مؤمن است لذا مؤمن هم با اميد به او معامله با او مى‏كند: حاضر نيست با غير خدا معامله كند هر چند به نفس كشيدنى باشد. دريغ ندارد از معامله با خدا حتى به بذل نفس باشد، جانش را مى‏دهد شاد است التماس هم مى‏كند.

كسى كه به صدائى مى‏ترسد، حاضر نيست زخمى به بدنش بخورد در راه خدا، مثل كاه است ارزشى ندارد، خوف و رجائش روى هوا و هوس خودش است، طرف معامله رجاء و اميدش خدا نيست خصوصاً امروزه خيلى اسلام نياز به ياور دارد، حداقل معامله امروز براى مسلمين حضور در جماعت است.

بالاترين برها شهادت است‏ (374) هر برى، هر خيرى بالاترى دارد تا كشته شدن در راه دين خدا. مسلمان آرزو دارد تا كشته در راه خدا گردد تا بهشتى گردد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چگونه سرزخجالت برآوردم بردوست |  | كه خدمتى به سزا برنيامد از دستم |

# 33

بسم الله الرحمن الرحيم

من عمل صالحاً من ذكر او انثى و هو مؤمن فلنحيينه حيوه طيبة و لنجزينهم اجرهم باحسن ما كانوا يعلمون‏ (375).

## يقين به تربيت كردن از طرف خداوند

بحث راجع به توحيد است، راجع به شرافت توحيد، روز گذشته بياناتى شد امروز هم در تأييد عرائض گذشته از توحيد بگويم. توحيد در الوهيت و ربوبيت با مراتبش - الله اسم جامع جميع اوصاف كماليه است يعنى وقتى مى‏گوئى الله ربى، خدا پروردگار من است به اين معنى است كه هستى من و پرورش من از اوست به تفصيلى كه ديروز گفتم جان من در قبضه قدرت اوست. حيات من و مرگ من هم از اوست مرض و شفاء من از اوست، سيرى و گرسنگى من از اوست، هر شأنى از وجود من، تمام اجزاء بدنم از اوست، لباس و زن و اولاد (376) ايمان به خدا يعنى خداى منعم، خدائى كه قيوم است الحى القيوم يعنى قوام همه به خداست، هستى همه بستگى به خدا دارد (377).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى همه هستى ز تو پيدا شده |  | خاك ضعيف از تو توانا شده |
| زير نشين علمت كائنات |  | ما به تو قائم چو تو قائم به ذات |

هر عاقلى رجوع به هستى خودش كه مى‏كند، مى‏فهمد كه هست، هستى خودش را كه نمى‏تواند منكر شود. اين هستى يك قرن قبل كه نبود چطور شد كه پيدا شد؟ آيا آنكه به تو هستى داد، مستقلت كرد؟ اگر مستقلى! پس نگذار كه مرگت بيايد، معلوم مى‏شود از خودت نيست. لقمه نانى كه در دهنت گذاشتى پائين رفت، آيا خودت اين كارخانه‏هاى عظيم را به كار مى‏اندازى، از قبيل معده، روده، كبد، قلب. خودت اين خون را در 360 رگ به حركت مى‏آورى، و به هر عضوى مى‏رسد؟ يا ديگرى اين كارها را مى‏كند؟ ديگرى روح و بدنت را پرورش مى‏دهد خلاصه هر عاقلى مى‏فهمد مه هستيش مال خودش نيست.

## يقين به همراهى خداوند

ديگر آنكه واجب است انسان يقين كند كه پروردگارش هميشه و همه جا با اوست، اينكه مى‏فرمايد قرآن بخوانيد برنامه اسلام تلاوت مقدارى از قرآن در شبانه روز است دو جاى از قرآن مى‏فرمايد (378) مسلمانان! شبانه روزى قدرى قرآن بخوانيد منتهى براى اينكه عسر و حرج پيش نيايد نفرمود يك جزو يا بيشتر بلكه هر چه مى‏توانى، هر مقدار توانائى داشته باشى چرا. براى اينكه توحيدش، ايمانش را يادآورى كند شبانه روز قرآن بخواند، اقلاً اين آيه را و هو معك اينما كنتم اينها يادآورى قرآن مجيد است، اس مسلمان بايد بدانى هر كجا بروى خدا با تو است، در آيه ديگر مى‏فرمايد: اگر سه نفر در يك اطاق دربسته‏اى هستند خدا، چهارمين آنها است‏ (379) اگر يك جا پنج نفرند خدا ششمى آنها است نه كمتر از اين و نه بيشتر از اين خدا با آنها است علم او اشياء را فرا گرفته‏ (380) و نزد هر چيزى حاضر است‏ (381) اين معناى توحيد است، معناى مسلمان تنها اين نيست كه بگويد خدا يكى است.

مسلمان كسى است كه خدا را همه جا حاضر و پاسدار خود ببيند قيوم، قيم، رب، رازق، مربى خود بداند و لمن خاف مقام ربه جنتان اگر مسلمان شدى و خدا را همه جا حاضر و ناظر ديدى در مواردى كه پيش آمد ملاحظه حضور خدا كردى و گناه نكردى خدا دو بوستان در بهشت به تو مى‏دهد، يكى در برابر عقائدت ديگرى در برابر اعمالت اگر كسى مسلمان شد، حيات ديگرى پيدا مى‏كند. لنحيينه حيوة طيبة در چند جاى قرآن اين حيات را ذكر كرده است. بشر بى‏ايمان در همان حد حيوانى است اگر نور ايمان حيات ديگرى و آثار ديگرى دارد كه در قرآن مى‏فرمايد: به ريسمان محكم چنگ زده است‏ (382) قدرت ديگرى پيدا مى‏كند، آنكه ايمان ندارد در برابر كوچكترين شهوتى ذليل مى‏شود در برابر پول و خصوصاً رياست ذليل مى‏شود زير بار هر خيانتى هم مى‏رود (383) مؤمن است كه به عزت خدائى عزيز است ايمان باشد و آنگاه با برنامه‏هاى اسلامى آن را تقويت نمايد يعنى شبانه روزى ترگ نگردد، تلاوت قرآن مجيد ترك نگردد تا خوب ايمان در قلب جا كند.

## ايمان يك ساعته از فحشاء باز مى‏دارد

برايتان شاهد بياورم در اوائل بعثت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يك نفر به نام فضيل بن عمير مردى دانا بود ولكن كثافتكارى داشت از ابتداء نسبت به رسول خدا هم خيلى بدبين بود تا جائى كه تصميم گرفت به ناگهانى رسول خدا را در مسجد الحرام بكشد تا با پيغمبر در مسجد برخورد كرد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود انت فضاله، فان، نعم فرمود: ماذا قصدت در چه خيالى هستى؟ چه تصميمى دارى خواست به او بفهماند كه خيال كشتن من را دارى آنچه را داشت وارونه‏اش كرد گفت: بله آمده‏ام طواف بكنم، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تبسمى كرد فرمود: استغفرالله، توبه كن، چه خيال شيطانى است، كشتن، كار وحشى است، اين را كه فرمود دلش لرزيد، خود رسول خدا دست مباركش را روى قلبش گذاشت از تپش افتاد فوراً گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله ايمان حقيقى آورد.

اين است حقيقت ايمان و مؤمن، نه آنهائى كه مى‏گويند ما مسلمانيم آنگاه مسلمان مى‏كشند... اگر كسى گفت لا اله الا الله يعنى از حال ديگرى بى بند و باز نيستم انا لله و انا عليه راجعون من مسئولم من اگر گناهى بكنم پيش خداى خودم شرمسارم، تو خيال كردى با گفتن يك كلمه لا اله الا الله كار تمام است؟ همه چيز در لا اله الا الله است بسيارى از ظاهر مسلمانها خودش را به بندگى نشناخته است، مسؤوليتى براى خودش قائل نيست كه يك مقام بالاترى هم هست، خدا.

غرضم اين مرد شريف از روى صدق ايمان آورد بعد از اسلامش در كوچه‏هاى مكه كه مى‏رفت رفيقه‏اى داشت يكى از فاحشه‏هاى مكه كه با اين فضاله سابقه رفاقت داشت يك دفعه در راه به آن معشوقه رسيد فضاله رويش را برگرداند، نظر را تكرار نكرد، زن صدايش زد، اى فضاله چه بر سرت آمده؟ مگر تو رفيق قبلى نيستى؟ گفت حالا ديگر نه به راهى رفتم كه ملاقات من با تو، با آن راه منافات دارد.

گفت چكار كرده‏اى؟ گفت من تابع محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شده‏ام اگر كسى پيرو محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شد ديگر با فاحشه سر و كار ندارد (384) اگر ايمان آمد قدرت فوق را باور مى‏كند (385).

## رفتار مهاجرين در برابر نجاشى

اول اسلام، مسلمان گرفتار مشركين بودند ناچار شدند هجرت كردند، به حبشه پناهنده شدند و نجاشى كه پادشاه مهربانى بود مسلمين را پناه داد، اهل مكه هم عمروعاص و عماره را پيش نجاشى فرستادند كه مسلمانها را تحويل آنها بدهد اين دو نفر به نمايندگى از طرف مشركين آمدند حبشه پيش نجاشى، عمروعاص راست نشست و عماره هم طرف چپ از جمله آداب سلطنتى حبشه اين بود كه هر كس كه وارد مجلس مى‏شد بايد سجده بكند، عمروعاص و عماره مقابل سلطان سجده كردند و نشستند.

جناب جعفر بن ابى طالب برادر اميرالمؤمنين عليه‌السلام به اتفاق مسلمانها وارد شدند فقط گفتند السلام على من انبع الهدى‏ (386) بدون اينكه ذره‏اى خم شوند رفتند گوشه‏اى كه جا بود نشستند.

عمروعاص شيطان گفت: جناب نجاشى به شما عرض نكردم كه مسلمانها با شما بد هستند، ديديد سجده نكردند اينها را يا بكشيد يا تحويل ما بدهيد تا بكشيم، نجاشى هم گفت از اين چند مسلمان بپرسيد شما چرا رعايت ادب ملوكانه را نكرديد؟ از جعفر پرسيدند چرا رعايت ادب ملوكانه نكردى؟

گفت ما مسلمانيم، مسلمان حق ندارد براى غير خدايش سجده كند (387) سلطان كوچكتر از آن است كه ما براى او سجده كنيم چكاره است آن هم بشر عاجزى است مثل ما، هر دو از خاكيم، هر دو محكوم احكام هستى هستيم و هر دو آخرش در محكمه عدل الهى حاضر خواهيم شد، حرام است بر مسلمان كه سجده كند در برابر غير خدا، هر كس ملاحظه خدا كرد هم ملاحظه او را مى‏كند، نجاشى را مرعوب كرد، فى المجلس منقلب گرديد، اسلامى كه اينها مى‏گويند دين راستين است حقيقت از اينجا آشكار است بعد هم اظهار اسلام كرد، هر چه آن دو ملعون كوشيدند مسلمانان را ببرند نگذاشت بلكه علاوه بر نگهدارى برايشان خانه تدارك كرد معيشتشان را تأمين نمود (388).

حبات طيبه ايمان، قدرت است مؤمن در برابر هيچ چيزى نمى‏لرزد نه در برابر خوشى تعظيم مى‏كند و نه براى فرار از زحمت، از زير بار حق بيرون مى‏رود هر چه به او فشار بيايد حق را رها نمى‏كند از زن و پول و رياست، شهرت، خوشگذرانى از همه مى‏گذرد براى خدا، كتك مى‏خورد تا پاى جانش هم حاضر است.

## سحره فرعون و قدرت ايمان

سحره فرعون هفتاد نفر بودند شغلشان سحر بود فرعون هم به آنها قول داده بود اگر بر موسى غلبه پيدا كردند، شما را منصب‏ها مى‏دهم، تا روز موعد كه شد، موسى كه عصايش را انداخت و تمام سحرها را بلعيد، فهميدند حق با موسى است‏ (389) فرعون بدبختى كه منتظر است موسى را مغلوب كنند و از بين ببرند، يك دفعه به عكس شد، عزت موسى ظاهر شد فرعون هم ذليل و بدبخت گرديد و همه ساحران ايمان آوردند. آنها را احضار كرد و گفت: چرا بدون اذن من ايمان به خداى موسى آورديد؟ من غير از خودم خدائى براى شما سراغ ندارم‏ (390) گفتند حق بر ايمان آشكار شد كارى هم به تو نداريم ديد وعده هائى كه داده بود در آنها اثر نگذاشته از راه تهديد وارد شد گفت‏ (391) اگر گفتيد خدا، اگر غير از من اسم خدائى آوريد، شما را به دار مى‏زنم تا متلاشى شويد آنها هم گفتند (392) تو چه مى‏گوئى؟ ما را از كشتن مى‏ترسانى؟ كشتن در راه خدا زهى سعادت، هر كارى مى‏خواهى بكن كه ما آماده‏ايم. استقامت در برابر امر الهى، به اصطلاح نه به لذت و نه به نقمت، زير بار تو نمى‏رويم، نه وعده و نه وعيد در ما اثر ندارد.

## چگونه مؤمنين را مى‏سوزاندند؟

در سوره بروج‏ (393) داستان اصحاب اخدود را ذكر مى‏فرمايد در حبشه بودند، پيغمبرى بر آنها مبعوث مى‏شود عده‏اى به او ايمان مى‏آورند، سلطان وقت با عده‏اى كه مسلمان شده‏اند مى‏جنگد. كيفيت مبارزه اين بود كه اولاً پيغمبر را مى‏گيرند و مى‏كشند پس از كشتن پيغمبر امر مى‏كند عده مأمورين (اخدود، خدد يعنى گودالها) گودالهائى درست كردند آتش زياد در آن روشن نمودند كه خدا مى‏فرمايد: النار ذات الوقود

آنگاه اطراف آن آتش برافروخته نشستند مؤمنين بيچاره را مى‏آوردند نه اينكه آنها را يك دفعه مى‏انداختند در گودال آتشين بلكه به يكى يكى مى‏گفت سلطان خدا است يا خداى عالم؟ اگر مى‏گفت خداى عالم خداست كه بايد در گودال بيفتد و اگر مى‏گفت سلطان خدا است، او را آزاد مى‏گذاشتند به خانه‏اش برود. آنهائى كه مسلمان بودند با كمال قوت ايمان و قدرت توحيد با پاى خودشان به آتش مى‏رفتند. در روايتى ديدم بيست هزار نفر مسلمان را به آتش انداختند.

در تفسير دارد كه زنى پسر دو ساله‏اى داشت، اين زن بيچاره را هم مخير كردند گفتند: يا شاه پرست باش و آزاد شو - و يا خداپرست و در گودال آتش بسوز. اول تصميم گرفت به آتش برود اما نگاه بچه‏اش كرد تا صورت بچه شير خوارش را ديد قدرى ايستاد (چند طفلند كه در گهواره سخن گفتند يكى حضرت مسيح عليه‌السلام كه ويكلم الناس فى المهد (394) ديگرى همين بچه از اصحاب اخدود است) تا مادر خواست سستى كند يك دفعه بچه به سخن آمد گفت‏ (395): مادر برو در آتش و من را هم ببر، در راه خدا چيزى نيست. جان چه باشد. كاش انسان از جان چيز عزيزترى داشت، به قول بعضى از شهداى كربلا گفتند اى حسين عزيز، كاش كشته مى‏شدم زنده مى‏شدم تا هفتاد دفعه ولى چه حيف كه يك جان بيشتر نيست.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چگونه سرزخجالت برآورم بر دوست |  | كه خدمتى به سزا برنيامد از دستم‏(396) |

# 34

بسم الله الرحمن الرحيم

اعملوا انما الحيوة الدنيا لعب و لهو و زينة و تفاخر بينكم و تكاثر فى الاموال كمثل غيث اعجب الكفار نباته ثم يهيج فتراه مصفراً ثم يكون حطاماً و فى الاخره عذاب شديد و مغفرة من الله و رضوان و ما الحيوة الدنيا الا متاع الغرور (397)

## مظاهر تمدن در راه توحش

حيات دنيا يعنى زندگى روى خاك از ساعت ولادت تا ساعت مرگ منهاى دين، منهاى كارهاى الهى كه از بشر سر بزند، كارهاى دنيائى را در تحت پنج عنوان ذكر فرموده لعب يعنى بازى، لهو يعنى بيهوده، و زينت و تفاخر يعنى فخريه نسبها، جسمها، كارها است. پنجمين تكاثر در اموال و اولاد است يعنى بشر احمق مى‏خواهد پول جمع كند مى‏خواهد اولادش زياد گردد، سر و سامانش مفصل‏تر گردد دامنه زندگى مادى و دنيويش وسيعتر گردد.

جوانى ديروز سؤال كرد شايد در ذهن بعضى هم باشد جوابش بالاى منبر داده شود. مى‏پرسيد لهو و لعب را مثال زديد مانند توپ بازى، ورزش، بوكس، سينما، تلويزيون، بنابراين تمام مظاهر تمدن را رد كرديد.

جوان است نمى‏داند مطلب چيست ظاهرش تمدن است ولى در حقيقت در راه توحش است خيال مى‏كنى سينماهاى مهيج شهوات، مظاهر تمدن است، توحش از اين بدتر، مكرر اين تعبير را كرده‏ام كه آدم مى‏رود، يك حيوان وحشى بيرون مى‏آيد كه كارش دنبال شهوات رفتن است، زن مردم، دختر مردم ووو، و هر كثافتكارى و علاوه چيزى است كه در مجله‏ها نوشته‏اند نه چيزى است كه من بخواهم تهمت بزنم، خودتان هم مكرر شنيده‏ايد بسيارى از جنايتهائى كه مردم امروز مى‏كنند، برنامه سينماها و تلويزيون يادشان داده است كه حتى در محاكمه در كلانترى در دادگاه آن جنايتكار را كه خواستند بازجوئى كنند كه از كجا تحريك شده است براى چه برادرت، مادرت، زنت را كشتى اصل منشأش معلوم شد كه آقا ديشب تحت تأثير نمايش تلويزيون واقع شده و اين جنايتها را كرده است‏ (398) آنچه را كه ديگر نمى‏نويسند جزئى از هزارهائى است - يا مثلاً بازى بوكس، وحشى گرى است، اين تمدن نيست بلكه توحش است از آدميت دور است اولاً تعبير از اينها به مظاهر تمدن غلط است، كلمه‏اى است بر خلاف واقع و حقيقت و اما مسأله حكم شرعى، بنده نگفتم تمام اينها حرام است من مثال براى لهو و لعب زدم و اما حكم فقيهش فرق مى‏كند اگر عنوان خاصى پيدا كرد از عناوين محرمه حرام مى‏گردد.

## حكم لعب بسته به عنوان ثانوى است

مثلاً لعبها گاهى با قمار است اگر به آلات قمار است بلاشك حرام است هر نوع قمارى باشد اگر برد و باخت هم نباشد حرام است و اما غير از آلات قمار را گر برد و باخت بر سر مال باشد آن هم حرام است مثلاً اگر دوچرخه سوارى مى‏كنند و مى‏گويند سر فلان دقيقه هر كس زودتر به آنجا رسيد اينقدر، از طرفى كه ديرتر رسيده بگيرد مسابقه مى‏گذارند، با عوض لا سبق الا فى خف او نصل او حافر (399) گروبنديها تمام حرام است چندى قبل شرط بسته بودند كه هر كس يك من بستنى بخورد صد تومان بگيرد، يك نفر خورد صد تومان را گرفت و فى المجلس هم مرد، عيبى ندارد مى‏ارزد!!

ديگر از عناوين محرمه، هرگاه چنانچه آن بازى كه مى‏كند نه آلات قمار است و نه برد و باخت است لكن عنوان ديگرى براى حرمتش پيدا مى‏شود مثلاً ايذاء به غير، اذيت به ديگرى شد، اين بازى حرام است، اذيت به خود يا غير، فرقى نمى‏كند روى آن عنوان، باز، حرام مى‏گردد، مثل كشتى گرفتن يا بوكس، بالاخره يا دست تو مى‏شكند يا دست او، يا اعضاى بدن تو عيب دار مى‏شود يا او، بالاخره بلائى به سرتان مى‏آيد همديگر را زدن حيوانى است عرضم بازيهائى كه در آن اضرار است براى خودش يا براى طرف يا ديگرى آن هم حرام مى‏گردد، اما توپ بازى كردن اگر چنانچه ضررى نداشته باشد مانعى ندارد ولى اگر زيان و ضررى به خودش يا به ديگرى برساند باز هم عنوان حرمت دارد من عرض مى‏كنم اگر موجب زيان و ضرر شد براى خود يا ديگرى حرام است و اگر زيان و ضررى نداشت عيبى ندارد اگر چنانچه به غرض عقلائى باشد كه خوب است مثلاً براى صحت مزاجش ورزش مى‏كند.

و اما سينما: خودش يعنى توى ساختمان حرمت ذاتى ندارد يعنى اگر كسى آنجا كار دارد عيبى ندارد اما هنگامى كه برنامه‏هاى حرام در آن رفتنش بلاشك حرام است، نشستن حرام، تماشا كردنش حرام، اگر داخلش چنين است كه ما بيرونش رد مى‏شويم تبليغش كرده است كه لعنت خدا به مؤسسش، عكس زن لخت كه آدمى شمرش مى‏شود كه تكرار نظر به عكسش كند، وقتى كه چنين فحشا گريهائى باشد. لعنت خدا به كسى كه برود برنامه هايش را تماشا كند، يك مرتبه كسى نگويد پس كسانى كه به سينماى ركس آبادان رفته بودند چون كارشان حرام است پس كشتنشان عيبى نداشته، كجا را به كجا مى‏زنى اولاً بايد ديد فيلمى كه نشان مى‏دادند چگونه فيلمى بوده اگر مسلم شد از آن قبيل لعبهاى حرام بوده، رفتنش حرام است ولى هر كس هر حرامى به جا آورد كه خونش حلال نمى‏شود، اين عمل كه خونشان را حلال نمى‏كند، بايد آنها را به توبه واداشت، لعنت خدا به دستگاههائى كه اين بيچاره‏ها را آتش زد.

## مؤمن از كار خدا به شگفت مى‏آيد

اين پنج عنوان حيات دنيويه آدمى است و آن وقت اين حيات دنيويه آدمى كه به اين پنج چيز مى‏گذرد يعنى بدون دين، بشرى كه اعتقاد به دين ندارد، حياتش اين پنج عنوان است آن وقت چه مى‏شود؟

كمثل غيث اعجب الكفار نباته ثم ييهج فتراه مصفراً غيث يعنى باران بهارى كه وقتى مى‏آيد دانه بزرگ، زرع را چگونه رشد مى‏دهد؟ هنوز سه روز نشده تمام سبزيها رشد كرده كه وقتى صحرا مى‏روى چشم خيره مى‏شود. اعجب الكفار در اينجا، كفار دو معنى دارد احتمال اول اين است كه معناى زراع باشد، علت اين است كه به زارع كافر مى‏گويند چون كفر به معنى بستر است، زارعها بذر را زير زمين نهان مى‏كنند لكن وجه ديگر بهتر است، مراد به كفار همان كافران خارجى است، يعنى آنكه منكر خدا است، وقتى كافر زارع مى‏آيد سر زراعتش خود زراعت به شگفتش مى‏آورد. مؤمن زارع وقتى مى‏بيند زراعتش خوب شده خداى را به نظر مى‏آورد، زراعتكار كافر نشانه‏اش اين است كه وقتى زراعتش را مى‏بيند به خودش مى‏بالد. ولى اگر مؤمن به خدا باشد تا چشمش به زراعتش افتاد مى‏گويد الله اكبر، خدا پيشش بزرگ مى‏آيد: چه خدائى اعجب الكفار نباته كفارند كه متعجبند ولى اعجب المؤمنين خالقه و رازقه نسبت به مؤمنين نفس زرع به شگفتش نمى‏آورد قدرت بى نهايت پروردگارش، كرامت حق آنها را بشگفت مى‏آرود ثم يهيج سپس خشك مى‏شود فتراه مصفراً پس آن را زرد مى‏بينى پس از زرد شدن ثم يكون حطاماً سپس خرد مى‏گردد مثل اينكه نبود بعد از خشكى چطور ريزه ريزه گرديد از بين رفت آدمى بدبخت هم همين است. زندگى دنيايش چند صباحى: سن جوانى و زينت - آرايش زندگى مرفه.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نشاط عمر باشد تا چهل سال |  | چهل رفته فرو ريزد پر و بال |
| پس از پنجه نباشد تندرستى |  | بصر كندى پذيرد پاى سستى |
| چو شصت آمد نشست آمد پديدار |  | چه هفتاد آمد آلت افتد از كار |

ثم يكون حطاماً - خشك مى‏شوى، نگاه به پيرها بكن چطور شده‏اند تو هم همينطور خواهى شد! زينت كجا؟ هر گاه سر قبر من و تو را بردارند، مى‏بينند جز مشتى استخوان پوسيده چيز ديگرى نيست. اين بود زندگى دنيا اول تا آخرش همه لهو و لعب و زينت و تفاخر و تكاثر بود آخرش هم حطام است. اولش مصفر بود بعد حطام گرديد.

اگر كسى بگويد بنابراين خداى تعالى چرا آدمى را خلق كرد؟ پس اين خوشيها را براى چه كسى خلق كرده؟

خدا تو را آفريد كه حيات آدمى داشته باشى نه حيات مادى گفتم منهاى اين، حيات توحش است و فى الاخره عذاب شديد ولى اگر حيات تو، اى انسان، حيات عقلائى شد، روحانى، دينى، آسمانى شد، هم اينجا خوب و هم آنجا و مغفره من الله و رضوان دست خودت است حركت حيوان از روى خيال و هوس مادى است تمام دنبال نتيجه زود گذر است. صبح كه از طويله بيرون مى‏آيد تا غروب دنبال چيزى مى‏گردد كه داخل شكمش بكند. تو اى آدم، اگر چنين شدى كه دنبال پيدا كردن پول و خوراك رفتى و بعد هم از آن طرف خالى كنى، چه فرقى با حيوان كردى؟ حركت عقلائى آن است كه امر باقى تو را بجنباند و آن هم خداست آقاى كاسب حياتى نصيب شود كه صبح از خانه كه بيرون مى‏آئى براى اين باشد كه خداى من امر فرموده است فانتشروا فى الارض وابتغوا من فضل الله برويد عقب كسب، خدا امر كرده است. زن بگويد خدا بچه را به من سپرده است، امر خداست، قدم به قدم چنين اشخاصى باقى است، بهترين عبادتها است. كى كه مشقت بكشد براى معيشت عيالش، مانند مجاهد در راه خدا است‏ (400) در حالات خاتم الانبياء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نوشته‏اند هنگامى كه در خانه وارد مى‏شد تا وقتى كه در خانه بود، در امر خانه دارى با زنها كمك مى‏فرمود، خانه را جاروب مى‏كرد و از گوسفند به دست خودش شير مى‏دوشيد (401).

اگر لهو و لعب و زينت، جنبه الهى پيدا كند، مثلاً لعب، با همسر شرعى هر نوع ملاعيه مطلوب است. با اولادش خصوص دختر كه مستحب است كه هر گاه انسان وارد خانه مى‏شود، اولاً دست خالى نرود و بعد دخترش را ترجيح بر پرسش دهد اولادش را ببوسد چون اينها همه امانت خدا است.

## تكاثر، پول روى هم انباشتن

و اما تكاثرش، پول جمع كردن دو قسم است، يك وقت كسى مى‏خواهد پول بيايد روى پول بماند، خود پول را دوست مى‏دارد، خاك بر سر چنين افرادى، يك وقت كسى پول دوست مى‏دارد براى اينكه تا اعلام كردند براى مدرسه علميه چند مى‏دهى؟ فوراً چك بكشد.

پول جمع كردن اگر چنانچه به فرض رحمانى شد بسيار خوب است كه آدمى پول به دست بياورد كه خرج كند نه روى هم بگذارد. معناى تكاثر، پول جمع كردن و خرج نكردن است، بخل كردن است. بلاشك بعضى از تكاثر، حرام است مثال بزنم: اول - كسى كه پول جمع بكند خمس واجبش را ندهد، دوم - كسى كه پول جمع بكند و دراثناى سال در بين بستگانش يك نفر پيدا شود كه احتياج به قرض و كمك داشته باشد و اين شخص قطع رحم كند و ندهد، حرام است، سوم - در جائى كه انفاق واجب مى‏گردد قطع نظر از حقوق واجبه آن وقت تكاثر، حرام مى‏گردد. اگر غير از رحم، آدمى احتياج به پول داشت مثلاً آدمى چشم لازم دارد كه هيچ پول ندارد و بى پول هم نمى‏شود ولى تو ميليون‏ها مال دارى، بر تو واجب است كه كمكش كنى.

در لئالى الاخبار مروى است كه وقتى خاتم انبياء محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسافرت با اصحاب بودند رسيدند به گله گوسفندى كه زياد بود فرستادند نزد صاحب گله كه مقدارى شير بخرند براى خود پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و چند نفر اصحاب كه تشنه و گرسنه بودند رفتند به آن بدبخت گفتند. صاحب گله نداد عذر آورد. به رسول خدا گفتند، رسول خدا نفرينش كرد گفت خدايا مالش را زياد كن. رفتند بعد رسيدند به خيمه‏اى، زنى بود و گوسفندى در خيمه‏اش بود. تا گفتند رسول خدا هست شير مى‏خواهد، زد توى سرش و رفت: گوسفندى كه شير زياد داشت آورد رسول خدا هم شاد شد آن وقت گفت خدايا به مقدار كفاف به او عنايت كن (بقدرى كه محتاج به مخلوق نشود) گفتند: يا رسول الله آنكه نداد گفتى زيادش كن آنكه داد گفتى خدايا به قدر كفايت. فرمود: (مضمون روايت) مال زياد، بلا هم مى‏شود كسانى كه مال را، ذخيره مى‏كنند، روى هم مى‏گذارند و انفاق هم نمى‏كنند بشارتشان بده به عذاب دردناك‏ (402) مال را در آتش جهنم سرخ مى‏كنند و پيشانى، پشت و پهلوهايشان را مى‏سوزانند (403).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ديدى كه چه كرد اشرف خر |  | او مظلمه برد و ديگرى زر |

در كتاب زينه المجالس نقل شده است: سلطان محمود غزنوى مرد فاتحى بوده است چند مرتبه به هند لشكر كشيد و فتح نمود، عاشق جواهر بود، نوشته‏اند از كشورى كه فتح كرده بود چيزى برنمى‏داشت مگر خزينه جواهراتيش را.

هر كس به هر چه دلبسته باشد ساعت مرگش جلويش ظاهر مى‏شود اين بدبختى كه يك عمر جواهر دوست بود، جواهر جمع كن بود الان مى‏خواهد بميرد گفت: برويد جعبه جواهراتم را بياوريد، جعبه‏هاى جواهر را مى‏آوردند باز مى‏كردند جلوى چشمش، نگاه مى‏كرد اشك مى‏ريخت كه صاحب كتاب مى‏گويد: من در تعجبم واقعاً از عاقبت به شرى اين مردك، مى‏بيند مى‏خواهد بميرد و اين جواهرات هم ديگر به دردش نمى‏خورد، اما دستور انفاق آن را به فقراء نمى‏دهد.

## احتضار مأمون و رژه لشكر

وقتى كه مأمون از خراسان تجديد جايش كرد لشكر كشيد به سمت يرموك، به حدود طراسوس رسيد هوا گرم بود. به او خبر مى‏دهند چشمه آبى هست مأمون آمد ديد عجب جائى است دستور داد روى همان چشمه خيمه بزنند بالاخره بعد موقع طعام خوردن شد مأمون نگاهى به آب كرد ديد آب در نهايت صفاست و يك ماهى در نهايت جلا و دلربائى در اين چشمه است گفت: كسى هست كه اين ماهى را بگيرد و آب هم خيلى سرد بود، يك نفر داوطلب پيدا شد و جايزه هم معين كرد كه اگر اين ماهى را بگيرى چنين جايزه‏اى به تو خواهم داد، بالاخره برهنه شد و غوص كرد و ماهى را گرفت و آورد جلوى مأمون يك دفعه ماهى از دستش پريد و رفت در آب تا افتاد آب جنبيد و لباسهاى مأمون را خيس كرد فى المجلس تب كرد ندانم همان روز يا فردايش طبيب مخصوص همراهش بود و گفت علاج ندارد نزديك است قلب از كار بيفتد تا فهميد مى‏خواهد برود گفت: آرزو دارم قشونم را ببينم، پنج هزار لشكر داشت، بالاخره گويند امر به لشكر كرد كه همه مسلح سوار شدند و رژه بروند همانطور كه رژه مى‏رفتند اين بدبخت آه مى‏كشيد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم باز و گوش باز و اين عمى |  | حيرتم از چشم بندى خدا |

## از على عليه‌السلام آموز اخلاص عمل

آدمى هر كارى مى‏كند بايد براى خدا باشد، مثل على عليه‌السلام كه پانصد دانه خرما جمع كرده به دوشش كشيده مى‏رود دانه دانه مى‏كارد براى خدا بعدها كه درخت خرما شد وقفش مى‏كند، در هواى گرم حضرت على عليه‌السلام در ينبوع با دست خودش چاه حفر كرد تا به آب رسيد دو ركعت نماز خواند و گفت خدايا تو شاهد باش اين آب را وقف كردم بر تمام عبور كنندگان و تشنگان كه سبب شود تو هم فرداى قيامت مرا از حميم جهنم نجات دهى. اين تكاثر، روحانى است، حتى نان خوردن هم بايد براى خدا باشد مستحب است سحرى خوردن هر چند يك دانه خرما باشد، چون امر است سحرى مى‏خورد.

## زفاف و سپاس خدا در حجله

و همچنين پهلوى زنت كه مى‏روى براى خدا باشد، در فقه نوشته شده است هنگام جماع اول بگو بسم الله الرحمن الرحيم، جوانها ديگر از ما گذشته است، نوبت شما است، هر كدامتان زن نگرفتيد، شب عروسيتان خيلى كار مى‏شود كرد، عروس مستحب است با وضو باشد، داماد بايد با وضو برود در حجله، نه به عنوان دو حيوان نر و ماده به هم بچسبند، پيش از مواقعه مستحب است سجاده بگذارند كه داماد او دو ركعت نماز بخواند، نماز شكر نعمت، اين زن نعمت است كه خدا به تو داده است جعل بينكم مودة و رحمة خداى تعالى قرار داده است براى انس تو، براى بقاى نسل تو، حفظ دين تو، اگر زن حلال نبود چكار مى‏كردى؟

نماز ليله زفاف را بخوان كه يكى از مواقف اجابت دعا است دعا مستجاب است.

خلاصه بحث امروز ما: حيات دو قسم است حيات دنيوى و حيات اخروى.

حيات دنيائى همين پنج چيز بود كه فرمود و اين دو روز مفصل صحبت شد.

## حيات رحمانى به غرض عقلائى

اما حيات رحمانى: لعب يعنى اصلاً بيهوده كارى ندارد هر كارى مى‏كند به غرض عقلائى مى‏كند، آدم عاقل سرگرمى غافل كننده ندارد، آدم عاقل زينت ندارد، دنبال زينت حقيقى مى‏گردد كه عبارت از تقوا مى‏باشد.

آدم عاقل تفاخر ندارد، تفاخر از جهل است، مؤمن به عكسش تذلل دارد هر چه ايمان بيشتر شود ذلت آدمى در خودش بيشتر است، هر چه عزت ظاهريش بيشتر شود ايمانش كمتر مى‏گردد.

در عيون اخبار الرضا دارد كه يك نفر به حضرت رضا عليه‌السلام عرض كرد يابن رسول الله روى كره زمين اشرف از تو و اعلاى از تو يافت نمى‏گردد حضرت فرمود: من يكون اتقى منى افضل منى هر كس روى كره زمين تقوايش از من بيشتر باشد از من افضل است يعنى ميزان فضيلت، تقوا است، ميزان فضيلت نسبت نيست ان اكرمكم عندالله اتقيكم.

تكاثر - اهل جهل مى‏خواهد مادياتش زياد شود، اهل عقل مى‏خواهد خيراتش زياد شود، اهل عقل تكاثر فى الاعمال مى‏خواهد اما اهل جهل تكاثر فى الاموال واولا ولاد مى‏خواهد اهل دنيا مى‏رود عقب پول، اهل عقل و حقيقت كارى مى‏كند كه رضاى خدايش در آن باشد. على عليه‌السلام فرمود: تا درهم آخر، در بيت المال است و من نمى‏روم و براى فردا نمى‏گذارمش، شايد فردا على زنده نباشد بايد عجله در كار خير كرد سابقوا سبقت بگيريد پيش از آنكه وقت بگذرد، عمر اعتبار ندارد به عكس اهل دنيا. و فى الاخرة عذاب شديد و مغفرة من الله و رضوان و ما الحيوة الدنيا الا متاع الغرور اين است سرانجام زندگى دنيا منهاى عقبى در آخرت مثل دنيا نيست كه اسبابهاى سرگرمى باشد در آنجا يا ثواب است يا عقاب.

بدانيد زندگى دنيا براى اهل دنيا جز غرور چيزى نيست، غرور يعنى خلاف واقع.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل به جهان مبند كه اين بى‏وفا عروس |  | با هيچ كس شبى به محبت سحر نكرد |

ثلث آخر ماه مبارك رمضان است، دعا كنيد كه حياتتان حيات روحانى شود.

شبهاى ماه رمضان روى پا بايست. آنقدر پيغمبر ما، روى پاهايش رو به درگاه خدا ايستاد كه پاهايش ورم كرد. گفتند: يا رسول الله چرا خودت را در مشقت مى‏اندازى فرمود: افلا اكون عبداً شكوراً (404) آيا من بنده سپاسگزار پروردگارم نباشم؟!

# 35

بسم الله الرحمن الرحيم

سابقوا الى مغفرة من ربكم و جنه عرضها كعرض السماء و الارض اعدت للدين آمنوا بالله و رسله ذلك فضل الله يوتيه من يشاء و الله ذوالفضل العظيم‏ (405)

كلام در اين آيات مباركه دو حياتى است كه براى آدمى است. حيوان يك حيات بيشتر ندارد و آن هم حيات مادى است آدمى حيات ديگرى هم دارد و آن حيات ابدى و روحانى است خلقتم للبقاء لا للفناء حيوان براى روى خاك آفريده شده ولى آدمى بدنش از خاك است بعد هم زير خاك مى‏رود اما حانش از عالم اعلى است‏ (406) روح آدمى‏ (407) شريف است و از عالم امر خداست، به شرطى كه كثيفش نكند، اگر شر ورزيد به ملكوت سفلى مى‏پيوندد كه در باطن اين عالم است، ظهور قهر الهيه است.

شأن آدمى موقعى است كه به هيچ مخلوقى توجهى نداشته باشد همه را كنار بگذارد نبيند غير از خدا را (408) خودش را بنگرد به بندگى و حقارت تمام عالمى هستى را به فنا و خداى را به دوام و بقاء بشناسد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هواى سلطنتم بود بندگى تو كردم |  | خيال خواجگيم بود خدمت تو گزيدم |

سلطان حقيقى كسى است كه خود را بنده خدا شناخته، حقيقت شناس شده است، هر كس از خدا غافل است، مرده است، حيات آدمى ندارد، حيات حيوانى دارد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خور و خواب و خشم و شهوت |  | شغب است و جهل و ظلمت |

خشم، مال گرگ است، سگ خشم مى‏كند، كسى كه اسير خشم است آدم نمى‏شود، شايد پس از مرگش آدم شود و يا آدمش كنند، مرگ كه آمد دفتر بسته مى‏شود هر چه التماس كند برگردم به دنيا بلكه آدم شوم پاسخش منفى است‏ (409).

امروز راجع به حيات آدمى بگويم: ايهاالناس به قرآن گوش فرا دهيد.

سابقوا الى مغفرة من ربكم وجنة بشتابيد به سوى آمرزش از طرف پروردگارتان و بهشت. سارعوا سرعت كنيد برويد، اول وقت نماز كه مى‏شود معامله را رها كنيد، صفوف جماعت را پر كنيد دنبال چيزى بدويد كه در گور با خود مى‏بريد تا آدم نشوى كه نمى‏شود به جوار اولياء برسى، تو براى رسيدن به خانه هزار مترى قصرالدشت چقدر زحمت مى‏كشى آن وقت با اين همه زحمت چقدر مى‏خواهى در آن بمانى؟!

فرق است بين بهشت و خانه‏هاى اينجا اگر تمام دنيا را به تو بدهند فايده‏اى ندارد زيرا فانى است ولى در بهشت جاى يك تازيانه هم ارزش دارد زيرا الى الابد است اصلش فنا ندارد.

## سبب آمرزش در اطاعت و توبه

سابقوا بشتابيد مسامحه نكنيد الى مغفره يعنى سبب المغفرة آمرزش خدا، رحمت خدا، پاك كردن، اسباب دارد، سرعت كنيد در اسباب مغفرت، تمام واجبات و مستحبات اسباب مغفرت خداست تمام كارهاى خير كه براى خدا شد سببى است از اسباب مغفرت، هر چند خارى سر راهى براى خدا بردارى، اگر آدمى كار خير كند و براى خدا كند. در تعقيبات مى‏خوانيد: اللهم انى اسلك موجبات رحمتك و عزائم مغفرتك عزائم يعنى حتميات، يعنى خدايا موفقم بدار به اعمالى كه حتماً بيامرزم، كارهائى كه نتيجه‏اش آمرزش قطعى تو باشد، بعضى از اعمال مظنون است لكن بعضى از آن عزيمت است و آن توبه است اگر از در توبه كسى وارد شود قطعاً آمرزيده مى‏شود ولى توبه هر گناهى مناسب همان گناه است، اگر مظلومى را زدى توبه آن كه بخواهى آمرزيده شوى، اول بايد بروى جنبه خلقش را درست كنى، البته طرف هم اگر عفو كند براى خودش بهتر است قرآن مجيد در باب قصاص مى‏فرمايد: و ان تعفوا اقرب للتقوى براى خدا عفوش كن چون خدا عفو را دوست دارد.

## گفتگوى حضرت سجاد عليه‌السلام با زهرى

امام چهارم زين العابدين عليه‌السلام در وقتى كه مى‏خواست مكه برود در اثناى راه در دامنه كوهى ماندند خيمه زدند يك نفر گفت: در اين كوه زهرى هست، زهرى قاضى مدينه بود و نسبته به زين العابدين عليه‌السلام ارادتمند بود مكرر مشرف مى‏شد خدمت امام وقتى خواست مقصرى را تنبيه كند طرف مرد، اين قتل او را بيچاره كرد به طورى كه به كوههاى مدينه رفت، اهل و عيال را رها كرد، به زين العابدين خبر دادند آقا، زهرى را يأس گرفته، ديوانه وار در كوهها ناله‏ها دارد، ميل داريد از او ملاقاتى بفرمائيد چون جلوتر با امام آشنا و ارادتمند بود حضرت فرمود: بله، براى هدايتش از كوه بالا آمد زهرى را ديد موهاى سر و صورتش ريخته بدنش برهنه و از بس گريه كرده رمقى برايش نمانده (حاصل روايت شريفه) فرمود يأس تو از رحمت خدا بدتر از گناهت هست پس چرا علاج نمى‏كنى؟ گفت آقا آيا علاج هم دارد، آدمكشى هم علاج دارد؟! تا اين را گفت آقا فرمود: ديه قتل را به بستگان مقتول بپرداز به كار دين و دنيا برس‏ (410) مگر درد بى درمان در اين دنيا هست؟

غرض از غزائم مغفرت الهيه كه بلاشك موجب مغفرت است سرعت به توبه هست، پس الان تصميم بگيريم از هر گناهى توبه بكنيم خدا مى‏فرمايد شتاب بكن چون اطمينانى به عمر نيست، شتاب كنيد به مغفرت، خصوصاً عزائم مغفرت كه اهمش توبه هست.

## وسعت بهشت به اندازه همه آسمانها و زمين

وجنة - سرعت كنيد به سوى بهشت عرضها كعرض السماء اولاً، عرض هر چند اكثراً در برابر طول استعمال مى‏گردد لكن در اين آيه شريفه چنانكه بعضى از محققين گفته‏اند به مناسبت موضوع و مقام عرض به معنى وسعت است، بهشت مى‏دانيد چقدر بزرگ است، كعرض السماء و الارض مثل وسعت آسمان و زمين است اخيراً توسط آلات عجيبى كه درست كرده‏اند گويند چندين متر قطر آينه و شيشه اين تلسكوپها هست توسط اين آلات كوكبى در فضا كشف كرده‏اند فاصله‏اش از زمين هزار ميليون سال نورى است، سرعت نور هر ثانيه‏اى سيصد هزار كيلومتر مى‏باشد، شصت ثانيه يك دقيقه است و شصت دقيقه يك ساعت است بيست و چهار ساعت يك شبانه روز است، سى شبانه روز يك ماه است، دوازده ماه يك سال است، خدا مى‏فرمايد: وسعت بهشت به اندازه آسمانها و زمين است.

## مسابقه در خيرات نتيجه ايمان

سابقوا، براى كار خير روى دست هم برويد، تو زودتر چك بكش، تا اسم كار خيرى بوده شد بيا جلو، اما اين مسلمانها براى هر كارى خودشان را جلو مى‏اندازند مگر براى كار خير كه خودشان را عقب مى‏كشند احتياطاً ماه رمضان توى مسجد هم نمى‏آيد چون اهل قرآن نيستند، قرآن مى‏فرمايد: سبقت بگيريد مثل مسابقه در توپ بازى، اسب دوانى، در تيراندازى در كار خير هم خودتان را جلو بيندازيد بشوى درجه يك در كار خير.

نماز جماعت هم يكى از مراتب جهاد است، سبقت بگيريد براى نماز، چطور اهل دنيا در معاملاتشان سبقت مى‏گيرند شما در كارهاى خيرتان براى بهشت رفتنتان سبقت بگيريد، و جنة عرضها كعرض السماء و الارض اعدت للدين آمنوا بالله، ورسله براى بهشتى كه آماده شده است براى اهل ايمان، هر كس دور دنيا مى‏گردد رذل است، شأنش هم همان است كسى كه اهل آخرت شد گروشش به خدا است او هم آنجا حاضر است ورسله گروشش به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت است چون مى‏خواهم مطلب ديگرى هم بگويم تتمه آيه شريفه براى فردا (411).

# 36

بسم الله الرحمن الرحيم

سابقوا الى مغفرة من ربكم و جنة عرضها كعرض السماء و الارض اعدت للذين آمنوا بالله و رسله ذلك فضل الله يوتيه من يشاء والله ذوالفضل العظيم ما اصاب من مصيبة فى الارض ولا فى انفسكم الا فى كتاب من قبل ان نبرأها ان ذلك على الله يسير لكيلا تاسوا على مافاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم والله يحب كل مختال فخور (412)

## شتاب در كار آخرت خوب است

روز گذشته كلام درباره اين آيه مباركه سابقوا الى مغفرة من ربكم بود ذكر فرق بين سابقوا با سارعوا كه در جاى ديگر است سرعت كنيد، شتاب كنيد، العجلة من الشيطان اين براى امر دنيا است اما شتابزدگى در امر آخرت، رحمانى است. قرآن مى‏فرمايد: كار خير را زود انجام دهيد نه اينكه اگر كسى بگويد جاى لازمترى هست زود بايستد و انجام ندهيد سابقوا سبقت به معنى اين است كه چند نفرى شتاب مى‏كنند تا از ديگران جلو بيفتند. مى‏بينى مؤمنينى را چطور به طور شتابزدگى به هر خيرى دست مى‏اندازد تو كارى بكن از آنها پيش بيفتى سابقوا يعنى شتاب كنيد تنبلها را رها كنيد، آنهائى كه تنبل هستند در امر آخرت محرومند، آنهائى كه زرنگ و سرعت مى‏كنند، تو هم در بين آنها زرنگتر بشو.

## بهشت هم اكنون موجود است

جمله دوم كه در اين آيه شريفه است مى‏فرمايد: اعدت كلمه اعدت يعنى بهشت آماده شده است اشاره به اين است كه بهشت، موجود فعلى است (لا سيوجد) نه اينكه بهشت و جنهم بعد موجود مى‏گردد. بنابر قول تحقيق الان بهشت در ملكوت عالم كه در غيب اين عالم است موجود است، هيچ كس مكان بهشت و جهنم را نتواند پيدا كند چون ملك نيست، ملكوت است، بلاشك هر وقت در برزخ رفتى، تو هم مى‏بينى عالم، عالم ديگرى است ولى اين را بدان كه هست اعدت بهشت زينت كرده شده، مهيا براى اهل ايمان شده است در ليلة المعراج هم خاتم انبياء محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشاهده فرمود بسيارى از بزرگان از اهل ايمان و عمل بهشت برزخى را در عالم خواب يا مكاشفه يا بين النوم و اليقظه ديده‏اند و از بهشت برزخى هم بهره هائى برده‏اند.

## مجلسى و شفاء به بركت طعام بهشتى

از آن جمله مرحوم مجلسى اول است، در اول شرح من لايحضره الفقيه مى‏نويسد كه مريض شده بود به مرض موت بطورى كه همه مأيوس شدند. در آن ساعات آخرش خمسه طيبه، پنج نور پاك اصحاب كساء تشريف مى‏آورند. رسول خدا سيخ كبابى كه از طلا بوده است به او مى‏دهند مى‏فرمايند: ميل كن او هم مى‏خورد. خود مجلسى عرض مى‏كند يا رسول الله! اين همان طعام بهشتى است كه فرمودى يك صد هزار مزه در آن واحد مى‏دهد؟ فرمود همان است و بعد هم بشارت شفا به ايشان دادند به بركت خوردن خوراك بهشتى و بعد هم سفارش فرمود كه شرح كلمات اهل بيتش را بنويسد كه همان كتاب من لايحضره الفقيه باشد كه به قلم مبارك خودش نوشته است.

منظورم كلمه اعدت است كه بهشت موجود است نقد و آماده است، هيچ فاصله‏اى بين مؤمن و بهشت نيست مگر اينكه نفس برود و برنگردد چنان كه جهنم هم براى كافران آماده است، افروخته شده است هيچ فاصله‏اى نيست مگر نفسش قطع شود.

## ثواب باقى، تنها از فضل خداست

جمله سوم ذلك فضل الله اشاره به اين است كه اين بهشت و ثوابها و مغفرتهاى الهى است كه به هر مؤمنى داده مى‏شود استحقاق نيست، صرف فضل خداست استحقاق يعنى مزد. خدا بهشت را نه به عنوان مزد مى‏دهد چون اولاً مزد بايد مقابل با جنس آن كار باشد مثل خياط لباسى بدوزد مزدى بگيرد. عبادتهاى بشر خودش مزدش چيست؟ فرض كنيد اين بشر پنجاه سال عبادت كرد حال بخواهند مزدش بدهند بايد پنجاه سال در خوشى و ثواب باشد. مزد عبادت پنجاه سال چقدر است؟ بگو پنجاه سال در خوشى نه پنجاه سال، يك روزش باشد اصلش بى‏نهايت است، بى‏نهايت دادن مزد كار محدود نيست ذلك فضل الله، اينكه به اهل تقوا بهشت مى‏دهم از روى فضلمان است نه مزدشان. مثلاً سى روز يك عده خوراك نخورده مزدش سى روز عوضش مرغهاى بهشتى به او بدهند كه هزار مزه بدهد اگر مزد بخواهند بدهند مزد يك ماه گرسنگى يك ماه هم پذيرايى عالى به تمام معنى نه الى الابد. اما پاداش الهى كه حساب ندارد بى‏نهايت است چه در برزخ و چه در قيامت و چه بهشت هيچ كدام نهايت ندارد.

## روزى يك انار و هفتاد سال عبادت

در روايت دارد عابدى بوده است هفتاد سال در گوشه‏اى مشغول عبادت بود درختى نزد صومعه‏اش بود آن درخت روزى يك ميوه مى‏داده است و آن عابد افطار مى‏كرده است تا فردايش. بعد از هفتاد سال حاجتى برايش پيش آمد هر چه گفت ديد خبرى نشد، قدرى ناراحت شد كه ما هفتاد سال عبادت كرديم ولى يك حاجت خواستيم اعتنائى به ما نشد. شب به حسابش رسيدند در عالم واقعه ديد دو ملك آمدند و گفتند آمده‏ايم به حسابت برسيم، تمام اين نمازها و روزه‏ها و ذكرهايش در برابر روزى يك انار مفتى كه به او مى‏دادند نشد (413).

اى انسان! اگر بخواهند مزدت بدهند ببين در برابرش چه چيزها داده‏اند اگر تو يك وعده نخوردى، عوضش اول افطار خدا هندوانه و انواع ميوه‏ها برايت آماده كرده است. در اين صحراهاى خشك تخمى كاشته شود، نصفش ريشه شود نصف ديگرش لاله بيندازد آن وقت هندوانه پوست ضخيمى داشته باشد كه ضايع نگردد وسطش مايعى به صورت منجمد روزه‏هاى تو در برابر حق، يك هنداونه نمى‏شود همچنين ميوه‏هاى ديگرش.

## يك عمر عبادت در برابر نعمت چشم

عابد ديگرى است كه پانصد سال عمر كرده بود در عبادت، تقريباً هزار يا دو هزار سال قبل عمر بشر غير از حالا بوده است بلكه لقمان حكيم سه هزار سال عمر كرده است، عمر بشر در آن زمانها زياد بوده است آن عابد كه پانصد سال عمر كرده بود جريانش همين بوده است، از دامه كوه آب شيرين و گوارائى داشت و خواركش هم از درختى بود كه از ميوه آن استفاده مى‏كرد، بعد از پانصد سال در هنگام موازنه بين عملش و نعمتهائى كه خدا به او داده بود اول آمدند روى بدنش (موازنه آخرتى طورى است كه خود شخص هم يقين مى‏كند همينطور است) موازنه بعد از مرگ كه برايش كردند تمام پانصد سال عباداتش در برابر چشمى كه خدا به او داده بود نشد (414) واى اگر چشم درد بگيرى و خداى نكرده چشمت آب سياه بياورد و چشمت را از دست بدهى آن وقت مى‏فهمى چه نعمتى بوده است اين چشم حافظ تو از دشمن است، چشم اگر نبيند عصا را به دست مى‏گيرى، توى چاه مى‏افتى بشر سر تا پا غرق نعمت است، اى خدائى كه چشم به من دادى الله اكبر در عوض اين نعمت بايستى چند ركعت نماز بخوانى؟ باز هم نمى‏شود و كم مى‏آورى براى يك نعمت چشمى از عهده برنمى‏آئى، الله اكبر از نعمتهاى ديگر.

از دست و زبان كه برآيد بنده همان به كه ز تقصير خويش ورنه سزاوار خداونديش كز عهده شكرش به درآيد عذر به درگاه خدا آورد كس نتواند كه به جا آورد

اگر بنا به مزد شد با نعمت موازنه بيندازند نعمتى كه خدا به تو داده است و عبادتى كه تو كردى مثلاً اين خمسى كه شما مى‏دهيد در برابر آنچه كه خدا تنها از حيث پول عطا فرمود آيا شكرش را كرده‏اى؟ يك سال خدا به تو داد خوردى و پوشيدى ووو آخر سال مى‏گويند هر چه زيادآوردى يك پنجمش را بده تمام اعضاى بدنت چنين است يا من يقبل اليسيرويعفو عن الكثير.

پس هر كه بهشت مى‏رود به فضل خداست، عمل بشر محدود است متناهى است با ثواب لايتناهى برابر نخواهد شد فضل است، بشر به عمر كوتاهش بندگى مى‏كند، خداى عالم هم به مقدار عظمتش و بى‏نهايتش پذيرائى مى‏فرمايد: والله ذوالفضل العظيم - الهى عاملنا بفضلك پروردگارا به حق محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به فضلت با ما معامله فرما.

## در كتاب الهى، همه حوادث ثبت است

آيه بعد - ما اصاب من مصيبه فى الارض و لا فى انفسكم الا فى كتاب من قبل ان نبراها ان ذلك على الله يسير ليكيلا تاسوا (415)

بحث اعتقادى كه دانستن و اثرش بسيار مهم است آسايش حقيقى براى كسى است كه اين بحث اعتقادى را بفهمد و همين قسم هم بشود.

هر حادثه‏اى كه در عالم واقع مى‏گردد چه در آفاق و چه در انفس در كره زمين حادثه آفاتى از قبيل حادثه‏اى كه در زمين واقع مى‏شود مثل زلزله، سيل، قحط و غلاها يا بلاهاى انفس، آنچه در نفوس بشرى پيدا مى‏گردد مانند انواع مرضها، بيماريها، سختيها تا برسد به مرگ. هر روز حادثه‏اى است تمام اين حوادث با كثرت و بيشمارى كه دارد تمامش در لوح، كتاب، مرتبه‏اى از عالم وجود، علم الهى ثبت قبل از حدوث موجود است.

عقيده ما مسلمانان آن است كه تمام حوادث پيش از حدوث و وقوعش در علم خدا گذشته، مثلاً كسى شصت سال عمر كرده حوادث هر روزش حتماً در كتاب پروردگار نوشته شده، مثلاً فردا كجا مى‏رود و چه معامله‏اى مى‏كند، تمام اينها قبلاً نوشته شده است ولى نوشتنش نه به وسيله قلم و مركب جسمى است نه روى كاغذ و لوح جسمى است بلكه ملكوتى است، پس نگو اين همه مطالب را اگر مى‏خواستند روى اين كاغذها بنويسد چطور مى‏شد؟ لوحى است از عالم ملكوت، مسلمانى كه مى‏گويد محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيغمبر است. ما ينطق عن الهوى‏ (416) است پيش خود حرف نمى‏زند. حسين عليه‌السلام خبرى داد ما يقين داريم درست است خدا در قرآن مى‏فرمايد: ما اصاب من مصيبه فى الارض هيچ مصيبتى در زمين واقع نمى‏شود ولا فى انفسكم يعنى سختى در نفوس شما تا برسد به مرگ و مير الا فى كتاب من قبل ان نبرأها پيش از اينكه ما به مرحله ظهور بياوريم جلوتر در لوح ثبت شده است.

## تقديرات الهى با حفظ اختيار

نگو اين جبر است، جبر نيست بلكه با اختيار يعنى مقدر چنين شده است كه مثلاً فلان كس در فلان تاريخ بلند مى‏شود و ماشين خودش را آماده مى‏كند در فلان جا مى‏رود، سرعت مى‏گيرد و واژگون شده و مى‏ميرد. جبر نيست تقدير با حفظ اخيتار است هر چه پيش مى‏آيد همينطور تقدير شده است يعنى خودش براى شكمش مى‏خورد و اين بلاها بر سرش خواهد آمد. انواع مرضهائى كه پيش مى‏آيد الا فى كتاب من قبل ان نبرأها ان ذلك على الله يسير مقدرات هر فردى قبلاً در لوح نقش باشد چيز سهلى است.

## تا بر گذشته اندوه نخوريد

چرا مقدرات قبلاً معين شد؟ لكيلا تاسوا على مافاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم اينكه شما اهل عقل و ايمانيد. اين مطلب امروز را از خدا و رسول شنيديد يعنى يقين كرديد درست است ديگر از امروز كه از مسجد جامع بيرون رفتيد، هيچ وقت غصه به خودتان راه ندهيد لكيلا تاسوا على مافاتكم اگر چنانچه عزيزترين مالتان گم شد، هيچ باكى نداريد زيرا مى‏گوئيد مقدرم بود عزيزترين افرادت مرد، خدا مقدر كرده است. آيه قرآن باورت بشود مثلاً اشخاصى هستند كه مى‏گويند مسلمانيم و اما قضا و قدر خدا اعتراض دارند. اگر كسى از افرادش بميرد چه اوضاعى در مى‏آورد، مى‏گويد كاش نرفته بود اين كاشكيهاى شما كفر است، در سوره آل عمران مى‏فرمايد (417): شما كافرهاى بى خبر نباشيد. مى‏گويد: اگر پيش ما مانده بود كشته نمى‏شد، اگر در ميدان نبرد نرفته بود كشته نمى‏شد، تقدريش چنين كرده است، تقدير با حفظ اختيار است فراموش نكنيد، تقدير پسر من اين بود كه در سن 24 سالگى برود ديگر من چكاره هستم، عالم صاحب دارد، مدبر دارد. مدير دارد، رب دارد، خودت هم مربوبى، خودت هم مقدر دارى، بالاخره اين قلدريها مال استقلال است، تو چه استقلالى دارى كه قلدرى مى‏كنى، مگر چيزى دست تو هست لو كانوا عندنا ماماتوا اگر پهلوى ما بودند نمى‏مردند، تو اگر پهلوى كسى باشى نمى‏ميرى؟! در هر آنى در خطر هستى نفس برود پائين و برنگردد.

## شادى بر امر مادى نيز غلط است

لكيلا تاسوا على مافاتكم - اسى‏ (418) يعنى حسرت كش شدن، خودتان را حسرت كش نكنيد، از اينكه ماتى پيش آمد مالك عالم خودش مى‏داند و آنچه را كه تقدير فرموده است. لكيلا تاسوا مسلمان نبايد غصه بخورد، از آنچه از او فوت شود، خواه امر عالى باشد يا جسمى يا روحى فرقى نمى‏كند، چنانچه هرگاه به ناز و نعمتى رسيدى ولا تفرحوا بما آتاكم يك دفعه غرور نكنى، رئيس جمهورى با رفتگرى چه فرقى مى‏كند؟! غرضم فرح، غلط است چه اشخاصى كه مال و ثروت به دستشان آمد ولى بهره‏اى از آن نبردند، پسرى گيرشان مى‏آيد شادى مى‏كنند مغرور نشو، چه اشخاصى كه پسرشان برايشان بلا شد، اگر مى‏خواهى شادى كنى به نعمت و امانت خدا (419) خيلى خوب است نه به خودت و به نفس نعمت معجب گردى.

ما اصاب من مصيبة فى الارض ولا فى انفسكم الا فى كتاب هر چه مى‏بينيد اينجا پيدا مى‏شود زير پرده جلو جلو نقش بوده.

## رؤياى صادقانه دليل مقدرات

يكى از شواهد اين قاعده كه قرآن فرموده است خوابهاى صادقه است. شايد خود شماها هم در عمرتان برايتان پيش آمده باشد، مكرر اشخاص نقل كرده‏اند مثلاً يك سال جلوتر در خواب مى‏بينند كه به مكه معظمه مشرف شده، چنين و چنان يك سال بعدش به مكه مى‏رود اين حوادثى است كه تمامش ثبت است در عالم رؤيا ممكن است آدمى اتصال پيدا كند به آن لوح و حوادث آتيه رافى الجمله درك نمايد گاهى خواب به همان ظرافتش در ذهن مى‏ماند و بيدار مى‏گردد و گاهى به مثلش و گاهى به سندش و گاهى هم سخنش در خيال مى‏ماند، مثلاً گاهى خواب مى‏بيند رفته است در مسجدى و آن عالم به او شير مى‏دهد، شير كه همان علم باشد يادش مى‏دهد، چنانكه شير كثير النفع است ماده طبيعى غذائى آدمى است، علم هم، غذاى روح است.

## داماد مرده و زيارت قبر حسين عليه‌السلام

كسى آمد پيش امام صادق عليه‌السلام گريه كرد عرض كرد آقا خواب وحشتناكى ديدم، دامادى داشتم مرده است ديشب در خواب ديدم ميت آمده عقب من، مى‏خواهد من را ببرد بعد من هم او را در بغل گرفتم حضرت تبسم كرد فرمود ليس حيث تذهب اينطورى كه تو خيال مى‏كنى نيست بلكه تعبيرش اين است كه امسال تو زيارت قبر حسين عليه‌السلام نصيبت مى‏شود روى ميزان اسم يعنى حقيقت آنچه بوده است در لوح كه قبر حسين در بغل گرفتن بوده قوه خياله اين شخص به مناسبت اسم دامادش كه حسين بوده صورت دامادش در نظر مى‏آيد و بيدار مى‏گردد (420) تا چه كسى رمز آن را بفهمد كه صورتى در زير دارد آنچه در بالاستى.

مى‏گويند كسى آمد پيش ابن سيرين گفت: من ديشب در خواب ديدم كه مهر مى‏زنم بر دهنهاى خلق، فكرى كرد گفت: جنابعالى مؤذن هستى؟

گفت بله پرسيد از كجا مى‏گوئى؟ گفت مؤذن در فجر مه رمضان تا گفت الله اكبر دهنهاى مردم را مى‏بندد چطور به مناسبت چيزى كه زير پرده است بايد به رمز پيدايش كند.

## ملكوت مال يتيم و ربا خوارى

خواستم بگويم حقايق را اگر كسى بخواهد مى‏تواند پيدا كند ولى مشكل است ظاهرى دارد، باطنش چيز ديگرى است مثل خوابهائى كه مثال زديم، هر كارى كه آدمى مى‏كند يك صورت ديگرى دارد بعد از مرگ آن صورت كشف مى‏شود اگر كسى مال يتيم بخورد اين صورتش است ملكوتى داردكه آتش مطلق است‏ (421).

مثال ديگرى بزنم، اينهائى كه ربا خورند صورتش دسته‏هاى اسكناس است اما ملكوتش خودش را سنگين‏تر كردن است به قدرى شكمش مى‏آيد بالا كه از سنگينى نمى‏تواند راه برود (422) ديده‏ايد بعضى جن زده‏ها وقتى بلند مى‏شود دوقدم كه مى‏رود يك دفعه مى‏افتد اين بدبخت رباخوارچين طورى به سرش مى‏آيد.

روزه ماه رمضان صورتش امساك است ولى حقيقتش از طعامهاى روحانى خوردن است الان شما در حال افطاريد، افطار در معنى چيز ديگر است.

در حال روزه هزار ملك، صورت روزه دار را مس مى‏كنند به او مرحبا مى‏گويند.

از تعبير خواب گفتم، عاشورا بود حسين عليه‌السلام سر به زانو گذاشت، خوابى عارضش شد و برخاست، خبر شهادت خودش را داد.

زينب گفت: برادر چه ديدى؟ فرمود: ديدم سگهائى به من حمله مى‏كنند ولى يك سگ ابلقى در بين آنها بيشتر به من حمله مى‏كند.

گفت: برادر تعبيرش چيست؟ فرمود تعبيرش اين است كه قاتل من پيس است (شمر صورتش آدم بود، باطنش سگ بلكه كمتر از سگ بود)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صورتش چون گور كافر پر حلل |  | باطنش قهر خدا عزوجل |

# 37

بسم الله الرحمن الرحيم

ما اصاب من مصيبه فى الارض ولا فى انفسكم الا فى كتاب من قبل ان نبراها ان ذلك على الله يسير لكيلا تاسوا على مافاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم والله لا يحب كل مختال فخور الذين يبخلون و يامرون الناس بالبخل و من يتول فان الله هو الغنى الحميد (423)

ديروز عرض شد كه در اين آيه مباركه پروردگار عالم خبر مى‏دهد از حقيقتى از حقائق عالم وجود آنچه به چشمت مى‏خورد نسبت به آنچه چشمت نمى‏بيند، قطره و درياست، آنچه به چشم ديده مى‏شود عالم ملك است آنچه را كه ماوراء حس است، عالم ملكوت است، مجردات ماوراء حس و جسم و طبيعت خداى تعالى مرتبه‏اى از مراتب هستى قرار داده كه گاهى به مرتبه علم تعبير مى‏گردد گاهى لوح گفته مى‏شود و گاهى هم كتاب و در اين مرتبه از هستى، تمام حوادثى كه در عالم ما واقع مى‏گردد، قبلاً در آن لوح نقش است جزئى و كلى. مثلاً الان چهار ميليارد بشر است تمام آتيه اين افراد پيش آمدشان تا مرگشان بر لوحى نقش است مسلمانان! بدانيد اين حقيقت است تعجب نكنيد تو خيال مى‏كنى جسم است كه محدود باشد، مى‏گويد: چطور مى‏شود اين همه حوادث را در آن بنويسند اينكه مى‏فرمايد: الا فى كتاب ثبت است نه مثل ثبت در كتاب كاغذى و جسمى هست بلكه ماوراء جسم و عالم ملكوت است چطور است؟ الان از ادراك من و تو دور است، آنها پس از مرگ معلوم خواهد شد ان كتاب الابرار لفى عليين فقط بدان قرآن درست مى‏فرمايد، قرآن كلام خدا است و خدا هم حق مى‏فرمايد ما اصاب من مصيبه نمى‏رسد، مصيبتى به شما در زمين فى الارض يعنى زلزله، طوفان، بلاها، سختيها، قحط و غلاها... ولا فى انفسكم و نه در خودتان انواع مرضها، هول و هراسها، تا مرگ و ميرها تمام اين مصيبتها الا فى كتاب من قبل ان نبراها پيش از آنكه اين مصيبتها را در عالم طبيعت آشكارش سازيد، قبلاً در كتابى كه در عالم ملكوت و مجردات است تمام ثبت و ضبط است.

## تعليم قرآن، راحتى دنيا و آخرت

نتيجه اين خبر، لكيلا تاسوا تا تأسف نخوريد بر آنچه از دست داديد، دين به نفع دنيا و آخرت هر فردى است هم دنيايت و هم آخرتت تأمين خواهد شد، خبرت داديم و فهميدى كه مقدراتى دارى و مقدرات واقع مى‏گردد نسبت به آنچه ناراحت كننده است غصه كش نمى‏شوى حسرت نمى‏خورى زيرا مى‏گوئى: خدا فرموده قبلاً مقدر شده بود لابد خير است. ديروز مثالش را گفتم معنى تأسوا كه از اسى است اين نيست كه اصلاً غصه نمى‏خورى ممكن است غصه بخورد ولى غصه كش نمى‏شود اعتراض پيدا نمى‏كند، ديگر آنكه اگر به عكسش نعمتى به تو رسيد معامله‏اى كردى يك ميليون استفاده كردى يا پسرى خدا به تو داد طغيان نمى‏كنى زيرا طغيان و غرور از كفر است فرح شديد به نعمت كفر به منعم است، فعاليت خودت را مى‏بينى زرنگى خودت، اقبال خودت، بخت خودت، تمام نقل شخص خود است، اين كفر مى‏شود. اما اگر چنانچه مسلمان شدى از اين معامله‏اى كه استفاده برده‏اى فى كتاب خدا در كتابش برايت مقدر فرموده بود اين پولى كه به دست آمد مقدر خدا خواهد بود آن وقت مى‏گوئى الهى شكر. نمى‏گوئى من، غرور پيدا نمى‏كنى اگر فرح شديد آمد فخر مى‏كند و مبغوض خدا مى‏گردد و تمام اينها كفر و نكبت و حسرت و بدبختى است.

چه اشخاصى كه مال زياد نصيبشان شد و بعد كه از كفشان رفت غصه كش شدند و مردند، سراغ هم دارم، مال آمدنش چه بود كه رفتنش چه باشد، آمدنش با فخر هلاكت است و رفتنش هم هلاكت است شهيد راه پول و مال دنيا گشته، اگر از اول مى‏دانست پول مال خداست، عطاى خدا است، خيلى دلبندش نمى‏شد حياتش رابسته به او نمى‏ديد. مال را رب خودش قرار نمى‏داد و لذا اگر وقتى صبح كرد و گفتند تمام مالت از بين رفت مى‏گويد رفت كه رفت.

## بيابانى، ولى دل روشن

در تفسير مقتنيات گويد: در مسافرتم در وادى نجل به صحراى وسيعى رسيدم از اول صحرا كه وارد شدم مرده شترها را ديدم، در آن نزديكى عربى روى تلى نشسته، به دستش پشم مى‏ريسيد نزديك رفتم سلام كرده احوال پرسيدم گفتم: اين شترها مال چه كسى بوده؟ گفت مال بنده بوده و تمامش از بين رفته گفتم عجب! مثل اينكه ناراحت نيستى گفت من آن وقتى كه داشتم دل به آن نبسته بودم حالا كه ندارم هم غم از آن ندارم.

اگر آدمى خدا را فراموش كرد، به مال و نعمت و ملك مغرور شد، فخر كرد، تكبر كرد وقتى كه از كفش مى‏رود سخت ناراحت و آخرش غصه كش مى‏شود لكيلا تأسوا على مافاتكم.

## مرده پسرش را مى‏پيچد ولى خودش...

از خيرات حسان زنان نمونه عالم اسلام ام طلحه است اين مجلله پسرى داشت يگانه و پدر هم كمال علاقه را به پسر يگانه داشت پس از چندى اين پسر مريض شد پدر خيلى ناراحت بود مرتب احوالش را مى‏پرسيد، در غياب پدر، پسر مرد. اين مجلله مؤمنه تا ديد پسرش مرد بدون هول و هراس پسرش را پيچيد و لحافى رويش كشيد به عنوانى كه خوابيده است و رفت خودش را زينت كرد و آنچه دلربائى اثر داشت انجام داد، منتظر است كه پدر طلحه بيايد تا از در وارد شد و در همان دروازه در رهايش نكرد و با او انس گرفت پيش از آنكه اسم طلحه را بياورد، ايمان مادر داغديده چه مى‏كند؟ بالاخره مرد را به بستر كشانيد پرسيد طلحه چطور است؟ گفت طلحه خواب است بعد گفت چطور است كه طلحه بيدار نمى‏شود؟ كم كم مشكل است كه بگويد خواب است بايد حقيقت را بگويد يك دفعه هم نگفت چقدر لطيف گفت صدا زد: ابوطلحه يك نفر امانتى داده است به دست همسايه ما چندى هم نزدش بوده و از آن بهره مى‏برده حالا صاحبش آمده است امانتش را برده است صاحبخانه مى‏گويد چرا امانتت را بردى؟ ابوطلحه گفت غلط مى‏كند مال خودش بود و برد حق اعتراض ندارد، زن مجلله گفت نكند نقل من و تو باشد، در دو سال قبل خدا به ما پسرى امانت داد پيش از تشريف آوردنتان در خانه جناب عزرائيل را فرستاد، امانتش را برد جرأت دارى اعتراض بكنى؟

تتمه حديث چنين است كه فردا صبح ابوطلحه پيش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بشارتش مى‏دهد كه شب گذشته خدا به بركت اين زن تو را هم آمرزيد و به بركت صبر اين زن خدا همان ديشب بركتى داد در نسل تو كه الان در نظرم نيست، همان پسر كه همان شب نطفه‏اش بسته گرديد يكى از بزرگان عالم اسلام گرديد تمام به بركت صبرى كه ام طلحه كرد صبرش هم به بركت ايمان بود، ايمان به اينكه تمام كارها به دست خدا است‏ (424).

مرورى است از مولى الموالى اسد الله الغالب على بن ابى طالب عليه‌السلام مى‏فرمايد كه خداى تعالى زهد را روزگار است ليكلا تا سوا على ما فاتكم صحبت امروز من سرمشقى براى يك عمر است اى جوانان عزيز اين آيه امروز را فراموش نكنيد.

## مرگ براى مرده و بازماندگان خير است

در غسال خانه گاهى رفته‏ايد بعضى از زنها چقدر وحشيگرى مى‏كنند كسى از آنها كه مرده مثل اينكه تمام چيزها از كفش رفته اصلاً نه يادخدائى نه تقديراتى گويا بزرگترين بلا بر سرش آمده در حالى كه طورى نشده است كسى كه الآن مرد، مرگ نه براى او بلا هست نه براى تو بلا هست. اى بازماندگان، براى خودش بلا نيست زيرا جوانى كه مرده يا اهل تقوا بوده يا اهل معصيت، اگر اهل تقوا بوده زودتر به سعادت رسيد اين جوان صالح حيف است كه در ميان جانوران دو پا در مشقت باشد زودتر به وصال مرد تو نمى‏دانى كه خدا از تو و پدرش به او مهربانتر است. جوان صالح اگر مى‏ماند، صلاحش در خطر بود، محيط فاسد است و اگر نعوذ بالله كسى كه مرده جوان بى بند و بار و گناهكارى بود تبهتر كه زودتر مرد گناهش كمتر، آتش گورش كمتر. پس بالأخره آنكه مرده براى خودش خيلى خوب شد كه مرد. اگر براى او گريه مى‏كنى خيلى غلط مى‏كنى، اگر براى خودت بوده آيا براى چه گريه مى‏كنى؟

مى‏گوئى اميد داشتم عصا كشم باشد. اين كفر است و... و... و...

والله يرزق من يشاء بغير حساب آيا فرزند، نان به تو مى‏دهى؟ چه فرزندهائى كه والدينشان را كشند اين شدت حزن با اعتراض است، چون و چرا كردن است، اين قسم شدت حزن كه اعتراض به قضا و قدر است، كفر به خدا است، فرح شديد هم غلط ولا تفرحوا بما آتاكم اى ميليونر اگر به مالت فرحناك شدى، به فرح شديد متكبر شدى اين كفراست.

خدا دوست نمى‏دارد هر متكبرى را (425) آى متكبر تو مبغوض خدائى، اى فخور، خدا بنده‏اى را كه فخر مى‏كند بد مى‏داند. مال من، پيشرفت من، مكنت من، بچه من، لشكر من، رعيت من، فاميل من ووو تمام كفر و خلاف قرآن است - اسم فاميل را كه آوردم به اين مناسبت روايت را بخوانم.

روى منبر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شريفترين قبائل عرب كه قريش است و شريفترين طبقات قريش بنى هاشمى است كه يكى از آنها دختر عمه رسول الله هست، روى منبر او را عقد كرد براى مقداد كه غلام سياهى بيش نبود كه فردا كسى نگويد فاميل من، ما سفيد پوستيم او سياه پوست است، حرف خرافاتى آقايان آمريكائيها است آنها جاهلند، مسلمان اهل علم است، مى‏فهمد.

الناس من جهه التمثال اكفاه آنكه را خوابگه آخر زد و مشتى خاك است ابوهم آدم والام حواء گوچه حاجت كه بر افلاك كشى ايوان را

از خاك آفريدتان و آخرش هم توى خاكتان مى‏كند (426).

الذين بيخلون و يامرون الناس بالبخل‏ (427) واى از بخل آدم فخور متكبرى كه بخيل هم باشد يعنى نمى‏تواند از آنچه دارد به ديگرى بدهد ربطى به دارائى هم ندارد ممكن است يك نان بيشتر ندارد، ولى باز بخيل است، اگر گربه‏اى جلويش بيايد راضى نيست لقمه‏اى به آن بدهد از آنچه دارد بخيل است نمى‏تواند نفعى به ديگرى برساند اگر چنانچه كسى به صفت بخل مبتلا شد بدانيد بهشت برايش حرام است كه نمى‏تواند ببيند، كسى از او نفعى ببرد چطور به بهشت راهش مى‏دهند؟

از امام صادق عليه‌السلام است كه فرمود: البخيل من برى ما انفقه تالفاً و ما امسكه مشرفاً (428) بخيل كسى است كه چيزى را كه در راه خدا مى‏دهد به نظرش دور ريخته است لذا مى‏بيند از هر خيرى فرار مى‏كند چون خير را تلف مى‏بيند ولى اگر به سود و ربا داد زياد مى‏شود اين كفر است، آنچه را كه در بانك گذاشته شرف مى‏پندارد و آنچه مى‏دهد تلف مى‏پندارد.

الذين يبخلون و يامرون الناس بالبخل كسانى كه بخيلند و از آن بدتر مردم را به بخل وا مى‏دارند.

يكى هست كه نمى‏تواند مالش را به كسى بدهد، ديگرى هست كه نمى‏تواند ببيند كسى مالش را به ديگرى مى‏دهد. الهى مسلمان بخيل گم شود و كم شود، مسلمان بخيل كه نمى‏تواند خيرى از كسى ببيند نه از ناحيه خودش و نه از ناحيه ديگرى به كلى بهشت برايش حرام است.

به عكسش فرمود اگر جوانى گنهكار باشد اما سخى است پيش خدا عزيزتر است از پير عابد روزگار ولى بخيل. خدايا ما هم از هر چه پيغمبر، از آن به تو پناه مى‏برد، به تو پناه مى‏بريم‏ (429).

مى‏فرمايد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هر روز از چند چيز پناه به خدا مى‏برد: اللهم انى اعوذ بك من الشك و الشرك والحسد و البخل بخل چيزى است كه رسول خدا از آن پناه به خدا مى‏برد.

اى كسى كه مى‏خواهى خدا به تو ببخشد، تا خودت جودى نداشته باشى خدا چطور به تو ببخشد؟ تو مى‏خواهى خدا به تو سخاوت كند تا در خودت سخائى نباشد، خدا به چه چيز تو سخاوت كند؟ منتهى تو در حد خودت، خدا هم در حد خودش.

يا ذا الجود و السخاء يا ذا العفو و الرضاء، يا ذا العز و البقاء يا ذا الفضل و القضاء يا ذاالالاء و النعماء تا با خداى خودت از در سخا پيش نيائى - سخا يعنى هر چه دارى مضايقه نكنى از مال و بدن توقع سخاوت از خدا را نداشته باش.

روايتى دارد كه مى‏فرمايد: بخيل كسى است كه اسم محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بشنود و صلوات را نفرستد (430) اين مصداقش است. يكى ديگر از مراتب بخل اين است كه به مسلمانى برسد و ابتدا سلام نكند (431) آن هم بخل به زبان است.

# 38

بسم الله الرحمن الرحيم

لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه باس شديد و منافع للناس و ليعلم الله من ينصره و رسله بالغيب ان الله قوى عزيز (432).

## عدل در كرات آسمانى

پس از توحيد، دومين اصل از اصول عقايد كه اعتقاد به آن واجب است عدل است، عدل، يعنى خداى عالم تمام دستگاه هستى را روى ميزان قرار داده، هر چيزى را جاى خودش قرار داده است تمام كارهاى خدا روى عدل است چه كارهائى كه در تكوين انجام مى‏دهد، چه كارهائى كه در افعال بشرى انجام مى‏گردد. قرآن مجيد چند جا اين معنى را ذكر فرموده والسماء رفعها و وضع الميزان اى خردمندان! عدل را مى‏خواهى ببينى، بالاى سرت را نگاه بكن بين چه نظمى دارد؟ گفتند ممكن است بيش از اين باشد. هزارها هزار ميليون ستاره كشف كرده‏اند باز هم مى‏گويند تمامش كشف نشده ميليونها كهكشان، هر كهكشانى ميليونها كره و ستاره و آفتاب در آن موجود است دو عدد از كره‏هاى به اين بزرگى تا به حال به هم نخورده است ميزان، در مدار و در حركت آنها الان همين كره زمين ما نسبت به كره آفتاب نود ميليون را دور است كه اگر يك ميليونش كمتر باشد يعنى هشتاد و نه ميليون ميل فاصله باشد كره زمين را كثرت حرارت قابل حيات نيست يا اگر يك ميليون ميل دورتر بود نود و ميليون بود برودت و سردى به قدرى زياد بود كه باز نمى‏شد در آن زندگى كرد. زندگى روى كره زمين متوقف است بر همين نظمى كه خدا قرار داده است.

## كمربند زمين، مظهر عدل خدا

نگاه بالاى سرتان بكنيد كه اهل هيئت گفته‏اند در هر ساعتى ميليونها سنگ‏هاى آسمانى رو به كره زمين مى‏آيد تا به كمربند زمين كه صد، كيلومترى است مى‏رسد اين جائى است كه خداى تعالى به قدرت قاهره‏اش مخزن قرار داده براى نور آفتاب كه تعديل و تقسيم گردد نه يك دفعه نور آفتاب بتابد و كره زمين را بسوزاند، بلكه در اين قسمت تعديل مى‏گردد و چون حرارت اينجا شديد است هر يك از سنگهاى آسمانى كه بخواهد به كره زمين برسد در اينجا ذوب مى‏شود. بزرگترين بمبهاى اتمى اين قسم مخرب نخواهد بود، خداوند اين چنين نظم عالم را برقرار كرده است كه مبادا از اين سنگهائى كه مى‏آيد به كره زمين برسد زمين را متلاشى كند، بلكه همانجا حل مى‏شود، اين بالاى سرت.

## به هر حيوانى آنچه لازم دارد داده است

پائين: اى خردمندان از كرم خاكى تا فيل، مى‏بينى عدل، آنها را فرا گرفته است روى نظم است، تمام وحوش، پرنده‏ها، انواع حيوانات، هر حيوانى هر چه لازم داشته باشد به آن داده است آنكه علفخوار است دندان علف خوارى، آنگه گوشتخوار است، دندان گوشتخوارى، آنكه استخوان خوار است، دندان استخوان نرم كنى، و معده‏اش بايد طورى باشد كه استخوان حل كن باشد و علف خوار بايد طورى باشد كه حرارت علف را تحمل كند.

اما نسبت به اعضاء بدن، همين بدن خودت را اى انسان! متوجه باش ميزان عدل، در همه اعضاء بدن نفوذ دارد، بعضى از اعضائى كه بسيار مؤثر و مهم است در زندگى آدمى، خدا جفت قرار داد كه اگر يكى از آن دو خراب شود يكى ديگر باشد، مثل كليه، چشم، دست و پا اينها بايد يدكى داشته باشد.

نظم در جاهاى اعضاء: چشم همين جائى كه هست اگر برود بالاتر يا پائين‏تر درست نيست، علاوه براى چشم چهار حركت توسط چهار عصب قرار داده كه خود تخم چشم حركت كند بدون اينكه سر حركت كند. بالا، پائين مى‏آيد نه خود سر، يا مثلاً دماغ راهش رو به پائين است اگر بالا بود چطور مى‏شد؟! دوتا باشد كه اگر يكى گرفت ديگرش باز باشد - گوش همچنين، ميزان خدا را در ابرو بنگر، علاوه بر زينتش كه قوسى مانند قرارش داد، سر يا پيشانى كه عرق مى‏كند توى چشم نيايد مثل ناودان از گوشه صورت عرق پايين برود نه اينكه در چشم بيايد از اينكه موى آن را سياه قرار داد، چون نور چشم را تقويت مى‏كند زيرا رنگ سياه قابض نور و براى چشم مفيد است، موى سياه نمى‏گذارد نور چشم پخش شود.

## مژگان چشم و فوائد بسيار

اما پلك و مژگان چشم، ببين ميزان عدل چه مى‏كند، اگر اين مژه نباشد اولاً بينائى ناقص است روى همان ميزانى كه گفتم - علاوه بر آن اگر مژه نباشد وقتى كه پلك چشم، روى هم مى‏آيد نمى‏شود روزنه نداشته باشد كثافت توى چشمت مى‏رود، هر چند چشمت را روى هم بگذارى اگر مژگان چشم نباشد خواهى نخواهى روزنه هائى است كه خاك داخل مى‏شود، بنابراين بايد مژه هائى باشد آن هم چطور؟ اولاً داخل. مبادا يك وقتى مو توى تخم چشم بخورد، چون اگر موى مژه به تخم چشم بخورد ناراحت مى‏كند نمى‏تواند زندگى كند.

موقع جفت شدنش كه از سر سوزن كمتر هم روزنه پيدا نگردد در جفت كردنش يك وسط دوتاست. اجمالاً من بخواهم بساط عدل خداى را ذكر كنم نمى‏رسيم. امروز حرفها داريم مقدمتاً خواستم بگويم اصل اعقتادى ما، موحدين، مسلمانان، مؤمنين، شيعيان اهل بيت، اول توحيد، دوم عدل است، خداى عالم عادل است كارهايش روى ميزان است هر چيزى به جاى خويش قرار دادن است و از شؤون عدل اوست، بشر را مجبور نكرده است، بشر را بخود وانگذاشته است.

براى اين معنى كه بشر را به خود وانگذاشته ناچارم شرح بيشترى دهم.

## قوانين الهى براى عدل بشر

خداى عالم كه همه چيز را در اين منظومه براى بشر آفريده، بشر را هم براى يك هدف كلى و حيات طيبه‏اى آفريده آيا نبايد براى زندگيش نظمى هم قرار بدهد؟ خدائى كه در دستگاه خلقت تمام چيزهايش منظم است بايد براى بشر قوانين تنظيم جعل كند كه زندگى بشر هم منظم باشد، زندگى اختياريش منظم باشد چنانى كه زندگى تكوينى منظم است افعال اختيارى بشر هم منظم باشد، زندگى هرج و مرج اگر باشد نه دنيا و نه آخرت تأمين نمى‏شود - واجب است بر پروردگار عالم به حكم عقل كه براى اين بشر مقرراتى تنظيم كند، براى نظم امورش عدل در تمام شؤونش چه امور انفرادى چه امور اجتماعى، بر خدا است قانونگذارى، چنانكه در دستگاه تكوينش كوچكترين بى نظمى نيست، تمام روى نظم و عدل است، افعال بشر هم بايد كاملاً تحت مراقبت عدل الهى باشد.

## قانون گذارى شأن خدا است

زيرا قانون بشرى كه واجب الاطاعه است در وقتى است كه قانون گذارش علم ازلى و ابدى داشته باشد كسى كه مى‏خواهد قانون براى بشر درست كند كسى باشد كه مصلحتهاى نسل آخر بشر را هم بداند تا قانون كلى اختصاص به دوره‏اى نداشته باشد يك قانون كلى كه براى تمام دوره‏ها به كار بخورد يعنى الان كشورها، قانونهائى كه درست مى‏كنند هيچ كدام فايده كامل ندارد، قابل اطاعت نيست، زيرا علمشان كم هست مصالح و مفاسد را نمى‏فهمند، مگر جلوى پايش را مى‏فهمد؟ قانونگذار بايد شرايطى را دارا باشد، اول اينكه بايد به تمام مصالح و مفاسد آگاه باشد تا قيام قيامت. دوم اينكه مهربان باشد.

سوم آنكه قانونگذار بايد كسى باشد كه به حكم عقل اطاعتش واجب باشد و به حكم عقل اطاعت هيچ بشرى واجب نيست زيرا همه مثل هم هستند در عرض هم هستند به چه مناسبت كودتائى بكند و بگويد شاه مملكتم، مى‏گويم چنين بكنيد شاه مملكت يار ريئس جمهور يا نمايندگان مجلس بشر حق قانون گذاريى ندارد فرمان دهنده نبايد باشد چون بشرها همه در عرض هم هستم، هر بشرى به هر قدر كه مهم باشد حق قانونگذارى براى بشرى ديگر ندارد چون با ديگران فرقى نمى‏كند.

قانونگذار بايد كسى باشد كه اطاعتش واجب باشد و آن هم ذات اقدس احديت است.

لا اله الا الله ولا نعبد الا اياه ما غير از اطاعت رب العالمين اطاعت هيچ مقام و بشرى كائناً من كان را نمى‏كنيم. اطاعت پيغمبر و امام و نايب امام در اين دوره كه امام خمينى باشد چون امر خدا است والا اطاعت آنها را هم نمى‏كنيم. خودش فرمود: اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامرمنكم‏ (433) امام اولى الامر است چون خداى ما فرموده. تا بنگردد به خدا هيچ قانونى، قانونيت ندارد، هيچ حكمى نفوذ ندارد، هيچ حكمى قابل اجرا نيست؟

بگذرم - ميزان خداى حكيم، عادل، بشر را مهمل نگذاشت به حكمت بالغه‏اش به عدلش، قانونهائى براى بشر در دسترس او قرار داد، در تمام شؤون زندگى اين بشر چه معامله‏اش با خدايش چه با خانواده و بستگانش و چه با ساير مردم قانونها معين فرموده نه اينكه مهمل باشد.

## عبادات روى ميزان معينى است

معامله با خدا - نماز، روزه، خمس، زكات تا آخر تمام قانون برايش معين فرموده است تمام اينها معاملات با خداست مثلاً ميزان نماز نه اينكه هر كس هر طورى دلش خواست نماز بخواند هر كس هر سمت دلش خواست بايستد هرج و مرج نباشد ميزان دارد همه رو به يك سمت. تمام فرق اسلام بايد شبانه روز هفده ركعت نماز واجب بخوانند با كيفيتى كه ذكر شده است. جهاد كه معامله با خدا است و جان را در راه خدا دادن است چقدر قانون در قرآن و سنت پيغمبر در باب جهاد ذكر شده است.

## فقه اسلامى جامعترين قوانين

معامله با خلق: چه معاملات انفرادى، چه معاملات اجتماعى تمام ميزانها قانونها در باب معاملات از كتاب بيع و متفرعات بيع و شراء، تجارت، رهن، جعاله، عاريه وديعه تا برسد به ابواب عقود تمام اينها در قرآن و سنت اين پيغمبر، ميزان و قانون بيان فرموده در باب نكاح ميزانها و قانونها دارد و در باب ارث احكامى مقرر داشته، احكام جزائى اسلام - حدود، قصاص در قرآن ميزان و قواعد و قانون دارد يك قانونى برخلاف عقل فطرى بشرى در اين ميزانها پيدا نمى‏شود است معين فرموده است وارسلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط تا زندگى بشر زندگى ميزان وار باشد و با عدل باشد تا اينجا مطلب چنين شد كه قانون براى زندگى بشرى چه در معامله با خالق و چه معامله با مخلوق، خدا بايد براى معين كند و خدا هم معين كرده است. نيست موضوعى از موضوعات مگر اينكه در قرآن يا به عنوان خاص يا در تحت يك عنوان كلى حكمش را فرموده است. هيچ نقصى ندارد، در تمام اين چهارده قرن، فقهاى اسلام تنها اين قواعد الهى، موازين آسمانى را مشروحاً در كتب فقيهه از طريق سنت و قرآن و اخبار اهل بيت همه را منقح بيان فرموده‏اند، آن وقت چه مى‏خواهد؟ يك زمامدارى مى‏خواهد كه اين موازين الهيه را پياده كند اين عدلهاى خداى را گسترش دهد به مرحله عمل درآورد اينكه ما داد مى‏زينم حكومت اسلامى، الان چند سال است در ايران مسلمانان غيور خصوصاً نسل جوان به رهبرى اعلام بالاخص آيت الله العمظمى امام خيمنى قيام كرده‏اند و هدف واحد دارند.

حكومت اسلامى يعنى: ما فردى مى‏خواهيم كه برنامه‏هاى اسلامى را پياده كند، اين قواعدى كه در باب نظم زندگى بشر است قواعد قضائى قرآن در دادگسرتيها پياده شود ووو.

غرضم اين نهضت و قيام است كه تا به حال بحمدالله مستمر و اين چند ماه اخير هم به اوج خود رسيده در تمام شهرهاى ايران‏ (434).

اللهم انا نرغب اليك فى دولة كريمة تعزيها الاسلام و اهله و تذل بها النفاق و اهله و تجعلنا بها من الدعاة الى طاعتك و القادة الى سبيلك و ترزقنا بها كرامه الدنيا و الاخرة (435).

## دعاء افتتاح در ماه رمضان

جمعه آخر ماه رمضان و روز مزد است، از اصول مسلمه ما است هر چيزى كه از عالم اعلاء به زمين برسد به وساطت ولى عصر (عج) است هر عملى كه قبول گردد به وساطت ولى عصر (عج) مى‏باشد اگر كسى مى‏خواهد روزه‏اش قبول بشود امروز دست به دامن امام زمان (عج) بزند. اگر كسى مشكلاتى دارد دست به دامن امام زمان بزند تا مشكلاتش حل گردد.

## تشرف مقدس اردبيلى خدمت ولى عصر (عج)

شنيده‏ايد داستان مقدس اردبيلى اعلى الله مقامه كه واقعاً از سابقين والاحقين مثلش كم پيدا گرديده است جناب محدث جزائرى از جانب فاضل محترم ميرعلام اين داستان را نقل كرده خيلى اسباب عبرت است.

مير علام از فضلاء و تلاميذ اردبيلى است در حجره‏اى داخل صحن اميرالمؤمنين سرگرم تحصيل بوده است شب درهاى حرم را بستند، درهاى صحن هم بسته شد چراغها خاموش گرديد. گويد مقدارى از شب گذشت براى انجام حاجتى از حجره‏ام بيرون آمدم ديدم يك نفر از در قبله صحن مقدس وارد شد، رفتم نزديك ديدم استاد بزرگوار جناب ملا احمد اردبيلى است محقق روزگار، مقدس بى‏نظير ازدرى كه قفل بود و باز شد آمد من هم عقب سرش رفتم. در اول رواق كه رسيد دست به در زد در باز شد من هم حيران عقب رفتم در دوم هم باز شد. رفت توى حرم ايستاد مقابل قبر اميرالمؤمنين زمزمه كرد من نفهميدم چه گفت و چه شنيد خودم را پنهان كردم ديدم پس از لحظاتى برگشت. عقب سرش بودم آمدم توى صحن. ديدم اين دفعه از در شرقى صحن مقدس بيرون آمد تا رسيد به دروازه، دروازه كه قفل بود باز شد رفتش، من هم عقب سرش رفتم رو به كوفه تا كوفه پياده رفت تا رسيد مسجد كوفه من هم عقب سرش رهايش نكردم ديدم مستقيم به محراب على عليه‌السلام رفت آنجا زمزمه هائى داشت من هم گوشه‏اى خزيدم تا برگشت در برگشتنش عقب سرش بودم و نمى‏فهميد تا نزديك دروازه نجف، سرفه‏ام گرفت. يك دفعه مقدس اردبيلى متوجه من شد از من پرسش كرد اينجا چه مى‏كنى؟ من هم صريحاً برايش گفتم امشب از ورود به صحن تا كنون با شما بوده‏ام آقا مى‏شود منت بر من بگذارى و بگوئى با على عليه‌السلام چكار داشتى؟

اجمالاً اردبيلى خيلى متستر بوده ولى ديد گذشته است. از ميرعلام قول مى‏گيرد كه تا زنده هست به كسى نگويد بعد فرمود: حقيقتش آن است كه مشكلى داشتم رفتم با حلال مشكلات در ميان گذارم به اميرالمؤمنين عرضه داشتم حضرت فرمود (منظور من اين جمله بود) آيا نمى‏دانى امام هر زمانى مرجع اهل آن زمان است. (اى كسى كه در زمان مهدى عليه‌السلام هستى، مشكلات را بايد پيش مهدى (عج) بياورى. امام زمان است هر كس در هر دوره‏اى به امام زمان خودش بايد مراجعه كند. ) عرض كردم آقا امام زمان را كجا ببينم، به من فرمود الان در مسجد كوفه است اين بود كه خودم را در مسجد كوفه به مهدى عليه‌السلام رساندم مشكلم را عرضه داشتم، آقا مشكلم را حل فرمود (436).

اين را گفتم كه شما را آماده كنم، امروز دست به دامان امام زمان بشويد. مشكلاتتان را از امام زمان بخواهيد كه نزد خدا واسطه شود خدائى كه هر مشكلى را حل مى‏كند، مشكلات فردى و مشكلات اجتماعى فعليتان، يابن العسكرى مى‏بينى كه شيعيانتان در چه گرفتارى هستند؟

# 39

لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس و ليعلم الله من ينصره و رسله بالغيب ان الله قوى عزيز (437)

## معجزه پيغمبران دليل صدق آنها است

هر آينه فرستاديم پيغمبران خود را با بينات يعنى گواه آشكار، دليل واضح، پيغمبر يعنى كسى كه از طرف رب العالمين قيام مى‏كند مى‏گويد من رسول خدايم از نزد رب العالمين. اينها همه رشحه‏اى است از قدرت بينهايت خداى تعالى. آنگاه اين بشر ضعيف ادعا مى‏كند كه من از طرف خداى شما پيغام آور هستم. صرف ادعا كه بگويد من پيغمبر از طرف خدا هستم، عقل نمى‏تواند بپذيرد. اين شخص و ساير افراد از حيث بشر بودن مثل هم هستند وقتى مثل هم شدند ترجيح بلامرجع غلط است - تا بينات، گواهيهاى حق نباشد علم آور كه آدمى يقين كند او بپذيرد. از جمله شواهدى كه دلالت مى‏كند بر اينكه اين شخص از طرف رب العالمين است. يكى آنكه رشته‏اى از رشته‏هاى قدرت وقتى كه ادعا مى‏كند از او بخواهند دليل كجاست؟ آن قدرت حق كه خرق عادت است يعنى آنچه را كه بر سبيل عادت محال است، اسباب عادى تا نباشد نمى‏شود بدون اسباب عادى خرق نواميس طبيعت كند از قبيل شق القمر به انگشت مباركش. خاتم انبياء محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (438) ماه را دو نيم كرد كه از اين پيغمبر مكرم مطالبه كردند معجزات نمى‏خواهيم، آسمانى بايد باشد لذا رسول خدا در شب چهارده در وقتى كه ماه بالا آمده بود، با انگشت مبارك اشاره كرده ماه شكافته شد و بين دو قطعه‏اش فاصله‏اش فاصله افتاد بعد هم به اشاره كرد ماه شكافته شد و بين دو قطعه‏اش فاصله افتاد بعد هم به اشاره حضرتش متصل شد. شق القمر از معجزات مشهور و متواتر رسول خدا است. رشته قدرت الهيه است كه آشكار كند اين محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بشر هست، اما بشرى كه متصل به عالم اعلا است دليلش اينكه قدرتى از قدرتهاى بى نهايت حق به دست او آشكار مى‏گردد. هر پيغمبرى معجزه‏اى داشته است يعنى رشته‏اى از قدرت خدا كه جناب موسى عصا بيندازد اژدها شود. اين خرق عادت است آن هم چه اژدهائى. عصا وقتى انداخت فرعون كه ادعاى خدائى مى‏كرد و به مصريها مى‏گفت شما بايد بنده دليلش اين است كه ملك مصر مال من است‏ (439) اين فرعون كذائى كه موسى در لباس چوپانى را راه نمى‏داد كه موسى بيايد نزديكش به اين اندازه ديكتاتور (440) و بى حيا بود، جناب موسى كارى كه كرد كه عصا را در قصر فرعون انداخت اژدهاى عظيمى شد كه يك لب پايين قصر و لب ديگرش را بالا قصر گذاشت كه يك دفعه فرعون ديد از دهان اژدها التهاب مثل شعله‏هاى آتش به طرفض پرتاب مى‏شود همين قدر بدانيد در زير جامه‏اش كارى كرد كه رسوائى بار آورد فرياد كرد از موسى بخواهيد كه از من بگذرد.

اين خرق عادت است، اهل كار، يعنى ساحرهاى روزگار آنها خوب مى‏فهميدند كه خرق عادت است اين سحر نيست.

## خداى موسى بيدار است

حتى نوشته‏اند شبى كه فردايش بنا بود سحره فرعون با موسى مبارزه كنند بزرگترشان گفت ما مى‏خواهيم ببينيم آيا اين موسى از خودمان است يعنى ساحر است يا نه، بلكه قدرت خدا است گفت: من يك نشانه‏اى برايتان مى‏گويم همين امشب دو نفر بروند آهسته بدون اينكه موسى خبر شود وقتى كه خواب است عصايش را بردارند و بياورند اگر توانستند عصا را بياورند يقين كنيد كه موسى مثل خودمان است و اگرنه پيغمبر است.

بالاخره دو سه نفر از ساحرها آنجائى كه موسى خوابيده بود و عصايش هم بالاى سرش بود آمدند كه عصا را بدزدند تا نزديك شدند ديدند اژدهاى عظيمى شد كه اينها همه ترسيدند فرار كردند رفتند به رئيسشان گفتند اگر موسى خواب است خداى موسى بيدار است معلوم مى‏شود كه اين عصا نقل موسى نيست نقل خداست - آنكه صاحب است بيدار است و آن خداوندگار است، اوست كه قدرت خود را آشكار مى‏فرمايد.

غرضم معنى معجزه است كه رشته‏اى از قدرت حق را آشكار فرمايد تا اينكه حجت آشكار شود فرق بين معجزه و سحر هم زياد است يكى همين تميزى بود كه خود ساحرها دادند.

ديگر از تفاوتهاى سحر و معجزه، آن است كه ساحر مادى است نفس كثيفش كافى است بر بطلانش هر طور كار غريب و عجيبى بنمايد در اثر اينكه آدمى مى‏داند براى پول است ربطى به خدا ندارند، معجزه راه خدا است، سحر، راه شيطان است.

ديگر آن است كه سحر، روى زمين بايد واقع شود، ولى در بالاى زمين كار كن نيست بر خلاف معجزه كه مثال شق القمر زده شد.

## تقاضا و پيشنهادهاى مشركين به پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

مروى است كه وقتى رسول خدا دو سه سال آشكار بتها را سرزنش مى‏كرد بت پرستها و مشركين و رؤساى قريش شكايت كردند به ابوطالب كه برادرزاده‏ات محمد كارش رسيده است به اينجا كه بتهاى ما را آشكارا سب مى‏كند، برادرزاده‏ات را نصيحت كن، از او بپرس اگر پول مى‏خواهى ما تمام مالداران مكه (در آن زمان مكه مركز پولداران عرب در جزيرةالعرب بوده در جزيرةالعرب تنها شهرى كه قدرى متمدن بوده مكه بوده است) آن قدر اموالمان را روى هم مى‏ريزيم و به محمد مى‏دهيم كه ثروتمندترين اهالى جزيرةالعرب گردد اگر پول مى‏خواهد.

اگر رياست مى‏خواهد ما حاضريم او را رئيس مكه كنيم، سلطان مكه شود و اگر زن مى‏خواهد خوشگل‏ترين زنان را برايش مى‏آوريم و اگر اينها را قبول نكرد معلوم مى‏شود ديوانه هست پس او را تحويل ما بدهيد تا مداوايش كنيم.

ابوطالب رسيد خدمت رسول خدا گفت يا محمد اينها چنين مى‏گويند (حاصل روايت شريفه) آنگاه فرمود: اگر آفتاب را در دست راستم، مهتاب را در دست چپم قرار دهند و بگويند دست بردار از ذكر لا اله الا الله، محال است، من دست از دعوتم برنخواهم داشت‏ (441). غرض ساحر عقب پول مى‏گردد پيغمبر عقب بندگى خدا مى‏گردد.

## شياد با معجزه خربزه سه روزه

گويند، در زمان يكى از خلفاى عباسى، ساحرى پيدا شد سحرهائى مى‏كرد فهميد كه مردم عوامند و مى‏پذيرند، كم كم دعوى پيغمبرى هم كرد عده‏اى از آنهائى كه سحرش را ديده بودند باورشان شده بود اطرافش جمع شدند خبر دادند به خليفه كه شيادى پيدا شده دعوى پيغمبرى مى‏كند ممكن است فساد شود، خليفه او را طلبيد از او پرسيد شنيده‏ام تو ادعاى پيغمبرى مى‏كنى گفت: بله من پيغمبرم. گفت: مگر تو نمى‏دانى هر كس پيغمبر باشد معجزه دارد؟ (اولاً حرف خليفه غلط بود جوابش كشتن است نه مطالبه سند چون بالضرورة القطعيه نبوت به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تمام شد پس اگر كسى پيدا شد صدها سحر كرد و گفت من پيغمبرم، اصلاً سؤال دليل، از او غلط است يقيناً دروغ مى‏گويد چون قرآن فرمود: نبوت ختم شد ما كان محمد ابا احد من رجالكم و لكن رسول الله و خاتم النبيين‏ (442) و همچنين آيات شريفه ديگرى كه مى‏فرمايد: اليوم اكملت لكم دينكم‏ (443) - ومن يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه‏ (444)، هر كس غير از اسلام خواست دينى بپذيرد از او پذيرفته نمى‏شود حكمش كشتن است لكن خليفه شايد مى‏خواست سر بسرش بگذارد).

بدون اينكه حكم قتلش را صادر كند گفت: پيغمبران معجزه داشتند؟ گفت من هم معجزه داردم، گفت هر چيز دلت بخواهد برايت مى‏آورم. همان موقع هوا بسيار سرد بود خليفه گفت خربزه مى‏خواهم ساحر گفت: چشم، سه روز به ما مهلت بدهيد، گفت اين معجزه نشد اگر معجزه مى‏خواهى بكنى همين الان بياور، گفت اين معجزه نشد اگر معجزه مى‏خواهى بكنى همين الان بياور، گفت جناب خليفه بگو خدايا خربزه به من بده شش ماه ديگر به تو مى‏دهد، من يك پيغمبر ضعيفى كه بيشتر نيستم سه روز از شما مهلت خواستم زياد است؟ خليفه خنده‏اش گرفت فهميد از آن حقه بازهاى روزگار است گفت او را ببريد در آشپزخانه سلطنتى از او پذيرائى كنيد. بعد حاضرش كردند و گفتند: چطورى؟ گفت از سايه مبارك بسيار خوش گذشت گفت اين دو سه روز وحى هم بر تو نازل شد گفت: بله جبرئيل مكرر وحى آورد كه از اينجا تكان نخور.

غرض ساحرها بود كه بينه ندارند حالشان گواه بر بطلانشان هست.

## معجزه پيغمبر اسلام هميشگى است

ارسلنا رسلنا بالبينات هر پيغمبرى بينه‏اش مختص به زمان خودش بود مگر خاتم انبياء محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چون نبوتش به قيامت متصل و پس از خودش زمان فتره‏اى نيست نبوتش هميشگى است، خداى عالم هم معجزه او را باقى قرار داد تا قيام قيامت باشد و آن هم قرآن است قرآنى كه معجزه باقيه اين پيغمبر است، پيغمبرى كه به نص قرآن و به اتفاق و ضرورت تاريخ اسلام، محمد مكتب و استاد نديده يعنى مكتب و استاد يا به قول و امروز ما دانشگاه و دبيرستان نبوده و اگر كسانى مى‏خواستند اولادشان باسواد شود افرادى انگشت شمار را كه سواد داشتند اجير مى‏كردند كه به بچه هايشان سواد ياد دهند تا سن چهل سالگى، نه معلم استاد از خط نوشتن تا علوم فلاسفه هيچ از اين خبرها نبود.

يك دفعه وحى‏هائى بر او نازل گرديد خداى تعالى آيات قرآن مجيدى كه علوم اولين و آخرين در آن باشد هر چه بيشر رو به علم و دانش مى‏رود قرآن پيشش عظيم‏تر مى‏شود. چه بسا در اين مجلس شايد كسانى باشند كه بدانند قرآن در اين زمان ما چه در جهت علم هيئت و راجع به علم جغرافى و راجع به علم طب و خواص اشياء ووو كه از هر يك از اينها در قرآن مجيد بياناتى شده است كه تا پيش از زمان ما مجهول بوده حالا كاملاً روشن و آشكار گرديده.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نگارمن كه به مكتب نرفت وخط ننوشت |  | به غمزه مسأله‏آموز صد مدرس شد |

صدها تفسير از علماء و محققين بر آن نوشته شده است و تعجب اينجا است كه همه هم اقرار دارند كه هنوز اين درياى بى پايان الهى كسى به عمق آن نرسيده هر كس در حد خودش برداشت كرده است.

غرضم كلمه بينات بود شواهد نبوت اين پيغمبر مكرم معجزات بدنى و معجزات خارجى را صاحب كتاب انيس الاعلام جمع كرده چهار هزار معجزه براى شخص پيغمبر مكرم ضبط نموده است ولى تمام يك طرف، قرآن هم يك طرف. آن معجزات در زمان خودش بود قرآنش در دسترس جميع مسلمين است تا قيام هر وقت قرآن را بر مى‏دارى معجزه پيغمبر را برداشته‏اى اگر بخواهم كلمه كلمه توضيح بدهم ماه رمضان تمام مى‏شود و اين آيه تمام نمى‏شود، مختصر كنم.

## كتاب الهى با پيغمبران

لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان رسل خود را فرستاديم براى آنها كتاب هم فرستاديم.

كتاب: مراد بالقوه هست نه كتاب بالفعل يعنى اوراقى كه روى آن نوشته شده باشد و از آسمان بيفتد در دست پيغمبر. نه، قطعاً اين طور نيست بلكه آيات قرآن وحى‏هاى الهى كه قابل كتابت است در قوه اينكه نوشته گردد كتاب بشود، بر قلب محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل گرديد (445) انزلنا معهم الكتاب يعنى بالقوه وحيهاى الهى كه صلاحيت براى كتاب شدن دارد چنانكه همينطور هم شد بر قلب پيغمبر نازل و از قلب پيغمبر به زبانش جارى شد و اصحاب هم ثبت مى‏كردند آيات قرآن را تا كتاب شد و در دست مسلمين قرار گرفت.

والميزان: ميزان نازل كرديم كلمه ميزان هر چند بسيارى از مفسرين ميزان را به معناى ظاهرش گرفته‏اند گفته‏اند يعنى ترازو ولكن محققينى از مفسرين اين معنى را انكار كرده‏اند و مى‏گويند كلمه الميزان در سوره الحديد كه ذكر فرموده مراد ميزان مادى نيست آن ميزانى كه عدل كتاب است او را بايد پيدا كرد. ميزانى كه با كتاب است كه تفسير كتاب است همراه كتاب است آن چيست؟

ديروز ما شرحى داديم فرمانهاى خدا است، قانونهاى الهى كه همان دين باشد ميزان براى بشر فرستاديم كه هرج و مرج نباشد ميزان دستش باشد در رابطه با خدايش - و معاملات بشر با يكديگر ميزان قرار داديم در قرآن مجيد و در قلب اين پيغمبر مكرم و بر زبان اولى الامر ميزان در معاملات كه بشر سرگردان نباشد بداند در معاملات چكار بكند كه ديروز مثال زديم قرآن مى‏فرمايد: مواظب باشيد در تمام حدود ميزان داشته باشيد بايد در تمام معاملات حدود و ميزان باشد تا برسد به قصاص و لكم فى القصاص حياه يا اولى الالباب بايد يك فرد فداى اجتماع گردد مفسد را بايد كشت كه هرج و مرج نگردد اما در كشور ما در چند ماه يادتان است ريختند اولين شهرى را كه قتل عام كردند قم بود. همان موقع من بالاى منبر داد زدم همان شخص كه قتل عام كرده بايد قصاص شود. نمى‏توانى بگوئى المأمور، معذور گوينده‏اش غلط است، امر شيطان را نبايد گوش كرد و اگر گفتى من اگر نكشم، خودم را مى‏كشند از تو پذيرفته نيست. حكم اسلام كه در دماء تقيه‏اى نيست هر چند كشته شوى.

لشكر اسلام بايد بداند، كشتن مسلمان براى جلوگيرى از كشته شدن خود حرام است نمى‏تواند چنين كارى بكند.

غرض، اگر چند ماه قبل، در قم حمله وحشيانه‏اى كه شد تمام اين مباشرين را گرفته بودند و دانه دانه به حكم قصاص شرعى با حضور اولياء دم، صاحبان خون، افسرها را تيرباران كرده بودند ديگر اين كشتارها پيش نمى‏آمد (446).

## ميزان براى بسط عدل است

بعضى گفته‏اند ميزان، عدل است. بعضى گفته‏اند مراد ميزان عقل است لكن آنچه به نظر مى‏رسد كه جامع بين همه اقوال و شايد واقعاً هم همين قسم باشد. مراد از كتاب، بيان معارف است. كتاب فرستاديم بعضى دانش هائى كه سزاوار است و آمادگى براى كتاب شدن دارد از معارف الهيه.

مراد از ميزان به معناى آنچه با او سنجيده مى‏گردد حد و بسط هر شى‏ء، عدل در هر چيزى را ميزان گويند، براى سعادت بشر معامله‏اش با خدا نمونه عبادات، معامله بشر با يكديگر تا برسد به سياسات، حدود، ديات، ابقاعات، تمام اينها ميزان مى‏خواهد تا هرج و مرج نباشد تا ليقوم الناس بالقسط تا اينكه زندگى اين بشر، زندگى عادلانه باشد.

اين دو سه روز گذشته مفصل گفته‏ايم كه در دين اسلام يك موضوعى كه حكمش بيان نشده باشد نداريم، يا به عنوان خاص، يا در تحت يك عنوان كلى، به تعبير ديگر اگر حكومت اسلامى ان شاء الله برقرار شود، به احكام اسلام عمل شود كمبودى ندارند كه بخواهند دست دراز كنند و از قانونهاى شرق و غرب اقتباس كند، آنها محتاجند و اما حكومت اسلامى چيزى كه مى‏خواهد مجرى است كه اين قانون را اجرا كنند يعنى فرد زمامدار صالح بيايد اين قوانين را به مرحله اجرا درآورد.

پس اجراى حكومت اسلامى زور لازم دارد، ببيند قرآن چگونه جواب مى‏فرمايد:

## بهره بردارى و دفع دشمن به وسيله آهن

لقد ارسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط - و انزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس و ليعلم الله من ينصره و رسله بالغيب.

براى اينكه نظام عالم موقوف است به اجراى قوانين عدل الهى و اجراى قوانين الهى بدون زور و اعمال قدرت نمى‏شود. بنابراين خدا مى‏فرمايد ما آهن را آفريديم كه بعضى گفته‏اند يعنى خلقنا الحديد آفريديم معدن آهن را. بعضى گفته‏اند اگر ظاهر انزلنا را بگيريم يعنى از عالم غيب به عالم شهادت با اينكه حير، همان علو ظاهرى بگيريم كه البته مفسر مصرى طنطاوى مى‏گويد: كه ممكن است همان انزال ظاهرى باشد و به اين ترتيب كه در ابتداى خلقت تمام اين معدن هائى كه الان جوف زمين است. آهن، فيروزه، مس و... و... و... به صورت گازهاى متفرق در هوا بوده است كه در وقتى كه باران در زمين مى‏ريخته آن ذراتى كه ماده پيدايش آهن و ساير معادن بوده به جوف زمين رسيده جمع و با يكديگر تركيب گرديد تا اينكه خداى تعالى آهن را در دسترس بشر قرار داد.

على اى حال، آهن موجود عظيمى است براى دو منفعت، پروردگار براى بشر آفريده است هم وسيله طلب و هم وسيله حرب هم وسيله بهره بردارى و هم وسيله دفاع از دشمن. انتفاع از آهن و منافع للناس چقدر زندگى بشر موقوف به آهن است از سوزن خياطى تا بيمهاى بالاى سرتان بگويم يا قطعات آهن هواپيما و قطار تمام از آهن است و منافع للناس بشر بدون آهن نمى‏تواند زندگى كند، زندگى آدمى حتى زراعت تا آهن مى‏خواهد، منافع زندگى آدمى به آهن است و علاوه فيه بأس شديد چنانكه آدمى در دفاع از دشمن اعم از چهار پا يا دوپا كه مى‏خواهد او را بكشد، اسلحه داشته باشد و اسلحه‏هاى سابق شمشير و نيزه و تير بوده اسلحه‏هاى حالا تفنگ و توپ و تانك است بالاخره اين آهن هم قرار داديم بأس شديد سخت تلافى كننده است و دشمن را بين برنده است براى چه چنين كرديم؟ نتيجتاً ليعلم الله من ينصره و رسله بالغيب.

## مبارزه با اسلحه بر عليه دشمنان دين

يكى از منافع عظيمه آهن و اسلحه آن است كه خداى تعالى ببيند ملت اسلام كدامشان انصارالله مى‏شوند، كمك مى‏كنند، قانون عدل خدا را بپا مى‏دارند، ملت اسلام كدامشان هستند كه آماده مى‏گردند براى يارى كردن دين خدا، چون خدا گفته كمك كنيد، اسلحه دست بگيريد در برابر كفر، در برابر ظلم، در برابر ستمگر سكوت حرام است. ما ميزان داديم، بايد به ميزان خدا عمل گردد، اى ستمگر بايد مسلمان اسلحه دست بگيرد و در برابر ستمگرى كه قانون عدل خداى را زير پا گذاشته خونى كه خداى عالم ريختش را حرام كرده مى‏گويد حلال است بايد با او مبارزه كرد، سكوت در برابر ستمگر خلاف است خداى عالم آهن را آفريد تا مسلمانان از اين آهن استفاده كنند، اسلحه به دست بگيرند آن وقت يارى كنند دين خدا را.

اين آيه در سوره حديد است، گوشها باز باشد بايد قرآن را بفهميم ليعلم الله من ينصره و رسله اين اسلحه بايد باشد تا خدا بداند كيست يار و ياور محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسله كيست دشمن اسلام، دشمن قوانين اسلام اگر شناخته گرديد با اسلحه مقابلش بايستد جلوى ستمگرى كه مى‏گويد قانون اسلام را قبول نداريم، قوانين اسلام را پشت پا مى‏زنند بايد نصرت كنيد دين خداى را، دين خدا همان عدل است، دين خدا معنايش نماز تنها نيست، آن نماز رابطه‏اى است بين بنده و پروردگار.

قسمت مهم دين موازين عدل خدا است در معاملات بشر با يكديگر به اشارتى كه مكرر بيان كردم، نصرت خدا يعنى عدل را به پا كند، قانونهاى خداى را به پا كند، نصرت پيغمبر يعنى آنچه اين پيغمبر قانون معين كرده است قانون محمدى را بلند كند، هر كس خواست در قبال اين قانون عرض اندام كند مسلمين با اسلحه با او بجنگند.

مى‏گوئى اگر صدا درآوريم ما را مى‏كشند پس اسلام يعنى چه؟ دين يعنى چه؟ اگر چنانچه قرآن بخوانيم ما را مى‏كشند، مسلمان حقيقى يعنى كسى كه مال و جانش را در راه خدا بدهد پس به خيالت اسلام يعنى ختم امن يجيب بخواند، دين يعنى مال و جان در راه خدا دادن، دين يعنى بندگى، يعنى لا يملك لنفسه نفعاً ولا ضراً ولا موناً ولا حيوه ولا نشوراً بنده خدايم از خودم هيچ ندارم، هر چه هست از خدا است، و در راه خدا هم بايد صرف بشود يقاتلون فى سبيل الله قيقتلون و يقتلون.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دنيا به مراد خواهى و دين درست |  | اين هردو نخواهدشدنه فلك بنده توست |

در دنيا خوشگذرانى بكنى، راحت‏طلبى بكنى، يك ذره نقصى نه به مالت، نه بدنت، نه بستگانت، نرسد و فردا صاف بروى توى بهشت.

## راه بهشت با زحمات همراه است

روايتى بگويم: در وقتى كه خداى تعالى بهشت را آفريد امر شد به جبرئيل كه مهمانخانه ما را تماشا كن، جبرئيل گفت: پروردگارا اين مهمانخانه تو گمان نمى‏كنم بشرى باشد كه اينجا نيايد از بس بزرگ و دلربا است آيا مى‏شود بشرى نيايد؟

ندا رسيد جبرئيل نگاه راهش بكن، نگاه جاده بهشت بكن، جبرئيل نگاه كرد ديد جاده‏اش خيلى خراب است، راه بهشت - زحمت، مشقت، گرسنگى، روزه ماه رمضان، بيدارى شب، بهشت نقل تنبلها نيست، راه بهشت سخا است، جاده بهشت پول خرج كردن مى‏خواهد، از منفعت گذشتن مى‏خواهد، اگر معامله‏اش حرام است صد ميليون استفاده هم داشته باشد نپذيرد، تا برسد به اينكه جانش را هم بدهد (447) ديد نمى‏شود گفت خدايا اگر اين راه بهشت است من گمان نمى‏كنم مردش پيدا شود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نابرده رنج گنج ميسر نمى‏شود |  | مزد آن گرفت جان برادر كه كار كرد |

در صدر اسلام چقدر مسلمانها دست و پاى مى‏زدند، هر چه داشتند مى‏دادند جانشان را به التماس مى‏دادند، تو مى‏گريزى، آنها استقبال مى‏كردند به اميد بهشت مى‏آمدند اجازه مى‏گرفتند يا رسول الله ما هم جزء قشون اسلام بشويم، شواهدش زياد است كه مكرر ذكر شده است، خواستم بگويم بهشت اينطور است.

جهنم هم وقتى جبرئيل ديد گفت: خدايا اگر اين عذاب است گمان نمى‏كنم هيچ كس نزديكش بيايد ندا رسيد راهش را نگاه كن جاده جهنم يك جاده آسفالت و صاف عجيبى است زيرا تمام مطابق با نفس و هوى است، مطابق ميلت است تمام گناهان و تمام شهوات جاده جهنم است.

گفت خدايا اگر اين جاده جهنم است با اين صافى گمان نمى‏كنم كسى نبايد، مى‏ترسم تمام از اين راه بيابند مرد آخربين مبارك بنده‏اى است معمولاً كسى آخرش را نمى‏يابد، اولش را نگاه مى‏كند مى‏بيند خوشى است.

راه جهنم چيست؟ سينما و مناظر مهيج شهوت است، خواندن مجله‏هاى گمراه كننده است، شراب، قمار، زنا، مال حرام جمع كردن، ظلم كردن، حقوق ديگران پايمال كردن است.

وليعلم الله من ينصره و رسله بالغيب والله قوى عزيز

تا اينجا مطلب آشكار گرديد كه خدا واجب فرمود بر عده‏اى از مسلمانان كه اينها اسلحه تدارك كنند و در برابر ظلم و ستمگرى قيام كنند و عدل خداى را به پا دارند، قوانين عدل اسلام را جارى نمايند حالا بيائيم بر سر اوضاع زمانمان، تدارك اسلحه در زمان ما (448)...

# 40

بسم الله الرحمن الرحيم

لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس و ليعلم الله من ينصره و رسله بالغيب ان الله قوى عزيز (449)

خلاصه آيه مباركه اين شد كه فرمود: كتاب و ميزان - قرآن وحى الهى، كتاب آسمانى با ميزان عدل، عقل كه وجود خارجيش امام است. قرآن براى بسط عدل است ليقوم الناس بالقسط به تفصيلى كه ذكر گرديد اگر تمام مسلمانان كتاب و ميزان را از دست ندهند، قرآن و امام و نايب امام كه شرائط امامت در او جمع باشد قسط همه جا را مى‏گيرد در خانواده يا در احتماع يا در ادارات دولتى فرقى نيست. بالاخره در اجتماع كسانى هستند كه نمى‏خواهند قسط يعنى عدل را ميزان خود قرار دهند لذا خدا چنين مى‏فرمايد: و انزلنا الحديد كه در اين زمانها توپ و تفنگ و بمب است.

آنهائى كه ضد انقلاب اسلاميند، آنهائى كه قسط را قبول ندارند، زير بار عدل نمى‏خواهند بروند، با اينها بايد با آهن معامله كرد فيه بأس شديد در آهن نيروى سختى خدا قرار داده است براى دفع دشمن عدل.

## به هر چه بيشتر نياز است، بيشتر آفريده

و منافع للناس خدا در اين آهن هم منفعت‏هاى بسيارى قرار داده براى زندگى بشر - از حيث خوراك، پوشاك و مسكن، آهن مدخليت دارد، لذا خداوند آهن بيشتر آفريد، اگر دقت كنيد در دستگاه خلقت هر چه مورد نياز بيشتر است، سعه آن هم بيشتر است، در دسترس نزديكتر است. مثلاً همين آهن در مقابل معدنهاى ديگر احتياج به آن بيشتر است، خدا هم به آن بركت داده است، از آنجمله آذوقه و آب است، چون عطش بدتر از گرسنگى است، لذا آب را بيشتر آفريد. آب شيرين، باران مى‏فرستد حتى به آن هم اكتفا نكرده، زير زمين هم آب قرار داد - از آنجمله هوا است. احتياج به هوا چندين برابر آب است. آب شبانه روزى دو سه مرتبه بيشتر لازم نيست ولى در هر دقيقه‏اى بايد چند مرتبه نفس پائين برود و برگردد، خون تصفيه بشود اگر چنانچه چند دقيقه راه نفس گرفته شود، مى‏ميرد، خفه مى‏شود چون به هوا بيش از آب احتياج است، آن را از آب فراوانتر كرد، نگذاشت جائى از كره زمين مگر اينكه هوا آنجا است. درخت هم تنفس دارد ولى كمتر از حيوان زيرا حيوان چند قسم تنفس دارد نه فقط تنفس معمولى، بلكه پوست بدن هم تنفس دارد، هوا را به خودش جذب مى‏كند كه اگر تنفس جلدى رها بشود آدمى مريض مى‏شود مثل كسانى كه بدنشان چرك بسيار گرفته، حمام نمى‏روند، روزنه‏هاى بدن بند مى‏آيد در اثر عرق ممكن است مريضش كند و لذا امر شده است كه اقلاً هفته‏اى يك روز جمعه تا جمعه، مسلمانها غسل جمعه كنند.

امر تكوينى خدا به هوا اين است كه براى بقاى بشر، حيوان، گياه، هر جا كمبود است به قوت خودش راه به آنجا برساند.

## توفيق شكر هم از تو است

هر نفسى كه فرو مى‏رود ممد حيات است چون برمى‏گردد مفرح ذات، پس در هر نفسى دو نعمت موجود و بر هر نعمتى شكرى لازم. در هر نفسى دو الحمد لله بايد بگوئى، شبانه روز چند هزار مرتبه نفس مى‏كشى، كدامتان مى‏توانيد شكر نعمت بكنيد؟ پس بگو:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از دست و زبان كه برآيد |  | كز عهده شكرش به درآيد |

خدا سريع الرضا است فقط بنده‏اش اقرار كند بگويد: خدايا من نمى‏توانم شكر كنم نعمت نفس كشيدن را و نعمت‏هاى ديگرت را آنگاه خدا از تو راضى مى‏شود الحمدلله على كل نعمته به طور كلى به عدد نفس كشيدنهاى ما، حركات چشم ما، و زبان ما حمد خداى را لازم است.

پروردگارا ما همه عاجزيم از اداى شكر نعمت تو، به عزت و جلالت تو خودت را موفق به شكرگزارى بدار.

## يارى خدا درباره اسلام

وليعلم الله من ينصره و رسله بالغيب يكى ديگر از هدف‏هاى آفريدن آهن كه فيه بأس شديد است آهن را آفريديم كه از آن اسلحه درست گردد و با دشمن عدل جنگ شود، كارزار گردد ليلعم الله من ينصره تا خدا بداند چه كسانى يارى خدا مى‏كنند. اينجا ليعلم نه مراد علم بعد از جهل است. خدا پيش از خلقت هر فردى، تمام گزارشاتش را مى‏داند منتهى چيزى كه هست او را در اين عالم مى‏آورد تا آنچه دانسته شده در مرحله ظهور بيايد، استحقاق حاصل گردد.

ليعلم الله يعنى ليميز الله تا تميز داده شود كيست كه اسلحه دست بگيرد بزند بر سر كسى كه منكر اسلام است دين خدا را يارى كند. نصرت خدا منظور نصرت دين خدا است، خدا احتياجى به نصرت دينش ندارد ولكن حكمتش چنين اقتضاء كرده است كه اين بشر به اختيارش دين خدا را نصرت بكند تا مستحق ثواب گردد خدا نخواسته كه دينش را به جبر پيش ببرد. بايد بشر خودش قيام كند. خدا نمى‏خواهد به ماوراء طبيعت دست بزند و دشمنان اسلام را نابود كند هيچ وقت چنين نبوده است بلكه بايد هر كس مى‏گويد من مسلمانم، با دشمنان اسلام جنگ كند، نصرت كند، يارى كند و الا اگر دين خدا را يارى نكند، اين راه و رسم بندگى نمى‏شود. كسى كه دفاع نكند از حريم اسلام، پس چطور پيرو پيغمبر اسلام مى‏شود؟ عجب! به محمد علاقه دارى با نصارا كه با محمد مى‏جنگد هم علاقه دارى؟!

## غيب مطلق خدا است

اين آيه يك كلمه دارد كه بالغيب است بالغيب يعنى چه؟ غيب يعنى نهان. دو وجه برايش ذكر شده است: يكى اينكه متعلق باشد به فاعل ينصره كه الله است يا مفعول كه ضمير است كه ديگران مراد باشد يعنى ليعلم الله من ينصره و رسله بالغيب و هو غائب عنهم يا اينكه بگوئيم: وهم غائبين عنه يا بگوئيم با اينكه خدا از آنها غائب است يا اينها از خدا غائب. در هر دو صورت مراد به غيب يعنى خدا. مسلمانان، خدا صرف شمشير زدن يا توپ و تفنگ دست گرفتن صرف اين كارها را نمى‏خواهد بلكه خدا نصرت دينش را مى‏خواهد، خدا نيت خالص تو را مى‏خواهد، خدا مى‏خواهد تو براى نصرت اسلام بگوئى جمهورى اسلامى، خدا از تو مى‏خواهد كه فقط از براى خدا براى عزت اسلام و پيشرفت اسلام بگوئى رهبر امام خمينى. غرض ديگرى نباشد اگر به غرض ديگر شد توسرى مى‏خورى.

اى كسانى كه پاسداريد شما بايد هدفتان پاسدارى اسلام باشد حفظ امنيت كشور اسلام باشد اگر خداى نكرده غرض در كار آمد، تمامتان هلاكيد. حال كه حرف اينجا رسيد، حديث كوتاهى برايتان بگويم:

## در راه الاغى جان باخت

در سابق اكثراً مركبشان شتر و عده‏اى نيز اسب بوده است در يكى از جنگها يكى از مشركين الاغ سفيدى داشت با آن به جنگ آمده بود. از اين طرف در ميان مسلمين يك نفر نگاه كرد ديد يكى از مشركين خر قشنگى دارد دلباخته او شد، گفت: عجب خر قشنگى است الان مى‏روم صاحبش را مى‏كشم و خرش را برمى‏دارم من قتل قتيلا له سلبه اجمع هر كس كافرى را بكشد لباس و مركبش براى قاتل او است، لذا رفت كه مشرك را بكشد تا شميرش را بلند كرد كافر زرنگى كرد، آن مسلمان بدبخت را از پاى درآورد، لذا به خر نرسيد رفت آن جائى كه آن خر بايد برود و مشهور شده بود به قتيل الحمار، بدبخت، تو بايد بروى دشمن اسلام را بكشى نه بروى خرش را بردارى.

اى كسى كه در انقلاب بودى تو بايد براى خدا نصرت دين خدا كنى بالغيب نه براى ماديات و مال دنيا.

## خدا نيازى به يارى شما ندارد

ان الله قوى عزيز خداى قوى است نه اينكه ما كه مى‏گوئيم نصرت كنيد از روى احتياج است خدائى كه كمترين ملكش مظومه شمسى است اين كره به عظمت، منظومه شمسى يكى از عائله هايش كره خاك است كه اين كره خاك در بين ساير كرات مثل ريگى در بيابانى است مع الوصف در وسط هوا چه قدرت قاهره‏اى اين كره را نگه داشته در هر دقيقه‏اى چهار فرسخ حركت مى‏كند و در هر ثانيه‏اى چهار فرسخ دور خودش مى‏چرخد، خدا قوى است.

قدرت خدا را مى‏خواهى ببينى؟ بالاى سرت را نگاه كن چه كسى اين كره‏هاى به اين سنگينى را نگهداشته بدون اينكه متزلزل گردد بدون اينكه يك لحظه سقوطى، هبوطى داشته باشد.

يا من فى الممات قدرته مى‏خواهى قدرت خدا را بدانى ساعت مرگ يكى از قدرتهاى خدا است مرگ معلوم مى‏شد قوى كيست پس بفهم خدا است، پس عزيز يعنى غالب هركه را در عالم تصور كنى غالب است آخرش بايد با توسرى توى سوراخ گور برود، عزيز و قوى خدا است و بس، در اين جمله آخر آيه ذكر مى‏كند كه وقتى مى‏فرمايد مسلمانان نصرت كنيد خدا را، يارى كنيد دين خدا را، بدانيد خدا محتاج شما نيست، خدا مى‏خواهد شما بهره ببريد يعنى شما اگر پاى بند به دينتان شديد و كمك دينتان كرديد كمك خودتان كرديد والله يثبت اقدامكم به خدا قسم مسلمانى كه كمك دينش نمى‏كند امر به معروف و نهى از منكر نمى‏كند اسلامش ضعيف است و مردنش با اسلام مشكوك است، هر چند مكرر قرآن بخواند، اگر نصرت دين نكند و شمشير و اسلحه دست نگيرد در موقعش و در مواقع ديگرش به تطق آتشينش خرمن كفر را آتش بزند.

اميرالمؤمنين مى‏فرمايد: ميت الاحياء هست كسى كه كمك دين نمى‏كند مرده است هر چند فقيه روزگار هم باشد اگر سپردين نشد ديگر يثبت اقدامكم ندارد خدا هم ياريش نمى‏كند، وسوسه‏هاى شيطان ساعت مرگ مختصر ايمانى كه داشت از او مى‏گيرد.

ان الله قوى عزيز - لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم قوه از خدا است ان القوة لله جميعاً عزت هم از خدا است‏ (450) غير از خدا همه ذليل و ضعيف‏اند.

اين شبها در مناجات مى‏خوانيد مولاى مولاى انت القوى و انا الضعيف همه و همه ضعيف هستيم مولاى مولاى انت العزيز و انا الذليل.

## سخن ابراهيم ادهم زير چوب

ابراهيم ادهم كه از سلطنت فرار كرده و زهد را اختيار نموده بود وقتى در مسيرش در خارج شهرى تنها حركت مى‏كرد سرهنگ متكبرى رسيد به ابراهيم گفت آبادى از كدام راه هست؟ ابراهيم اشاره كرد كه به قبرستان، تا قبرستان را نشانش داد با چوبى كه در دستش بود توى سر ابراهيم زد اينجا نوشته شده است ابراهيم كتك مى‏خورد: بزن كه سر من خيلى گنهكار است در اين اثناء ثالثى رسيد ابراهيم را شناخت فرياد كرد آقاى سرهنگ مى‏فهمى به چه كسى دارى مى‏زنى اين سلطان بلخ بوده است تا شناخت از اسب پائين آمد عذر خواهى كرد ابراهيم گفت چيزى نشده است من مدتها گنهكار بودم توسرى نخورده بودم به دست تو قدرى تو سرى خوردم سرهنگ گفت چرا وقتى پرسيدم آبادى كجاست؟ تو، قبرستان را نشانم دادى گفت: آبادى جائى است كه تمام اقشار مردم باشند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رو، به گورستان دمى خاموش نشين |  | آن سخن گويان خاموش را ببين |

مستحب است هفته‏اى دو روز، دوشنبه، پنجشنبه، جمعه، هم خوب است بروند قبرستان عبرتى بگيرند، متنبه بشوند بدانند قوت و عزت كجاست، قوت و عزت نه در قبرستان است نه در شهرستان قدرت فقط از خدا است.

لقد ارسلنا نوحاً و ابراهيم و جعلنا فى ذريتها النبوة و الكتاب فمنهم مهتد و كثير منهم فاسقون - ثم قفينا على آثارهم برسلنا و قفينا بعيسى ابن مريم و آتيناه الانجيل و جعلنا فى قلوب الدين اتبعوه رأفة و رحمة و رهانية ابتدعوها ما كتبنا عليهم الا ابتغاء رضوان الله فما رعوها حق رعايتها فاتينا الدين آمنوا منهم اجرهم و كثير منهم فاسقون‏ (451).

## نوح، شيخ الانبياء و مدت عمرش

در آيه قبل بيان فرمود لقد ارسلنا رسلنا بالبينات هر آينه فرستاديم پيغمبرانمان را با بينات و نشانه‏ها.

به طور آشكار و براى جلوگيرى از ضد دين: آهن را آفريديم كه از برش آهن استفاده شود و دشمنان دين و اسلام و پيغمبران به آهن جواب داده شوند و به وسيله اسلحه آنها را برطرف كنند تا بسط عدل شود، تا دين خدا روى زمين برافراشته گردد يكون الدين كله لله

و در اين آيه نام بعضى از پيغمبران را مى‏برد سه نفر از پيغمبران اولوالعزم كه سرچشمه نبوتند، اول نوح كه در بين پيغمبران امتيازاتى دارد، يكى آنكه نبوتش بيش از پيغمبران ديگر بوده است، نبوتش عموميت داشته است و سن شريفش در رسالت قبل از طوفان 950 سال بوده است‏ (452) و اما مدت عمرش كه چقدر در بين امتش باقى ماند اختلاف است از هزار سال دارد تا 1300، 3000 تا 3500 سال عمر شريفش ذكر گرديده است.

ديگر آنكه نوح پس از آنكه مأيوس شد كه قوم دعوت او را بپذيرد و همان بت پرستيشان را ترك نكردند نفرينشان كرد.

## چرا بت پرستى دوام يافته

البته مسأله بت پرستى كه در بشر خيلى شيوع داشته است، سرى دارد، چوبى كه به دست تراشيده مى‏شود هر عاقلى مى‏فهمد كه كارى از آن بر نمى‏آيد ولى مع الوصف با اينكه تراشيده دست خودش است‏ (453) از همان اول تا الان بشر بت پرستى را از دست نداده است، پيش از نوح جمعيت بت پرستها عددشان از مسلمانان بيشتر است بلكه از نصارا هم بيشتر است عددشان خيلى زياد است و بتهايشان هم زياد است براى خودشان بتكده هائى دارند.

يكى از رفقا كه خودش رفته بود در بتخانه‏اى در هند مى‏گفت وقتى رفتم موقع دعاشان بود، بت درست كرده بودند به شكل دختر خوشگلى و تمام آنهائى كه مى‏آمدند هفت ساعت دستشان را به سوى بت دراز مى‏كردند مى‏گفت من حيران شدم (ولى من و تو اگر پنج دقيقه قنوت را طول دهيم حوصله مان سر مى‏رود).

خلاصه بت پرستى بوده و هست و خواهد بود چرا تعدادشان زياد است؟ و دوام آورده‏اند.

سرى دارد، ظاهرى و باطنى دارد. سر ظاهريش آن است كه آدمى تا به رشد عقلى برسد معطلى دارد بيشتر مردم عقلشان در چشمشان است، ادراك ماوراء طبيعت، عقلى لازم دارد كه آدمى رشد پيدا كند و سير وجودى پيدا كند بگويد كه بتها مقهور است، خود بشر كه سازنده‏اش مخلوق است، كسى كه كره زمين را آفريده نمى‏شود از جنس خودتان باشد، آفريدگار ديدنى نيست، اگر با چشم حيوانى ديده شود آفريدگار نيست، ظاهر نمى‏تواند بشود، بايد محيط بر ماده باشد، بشر كه به رشد عقلى برسد بفهمد جسمى كه مى‏بينى همه مقهور و مخلوق غيند، يعنى قوه ماوراء طبيعت كه خداى عالم باشد، طبيعت آفريده شده اوست، مسخر اوست، محيط بر طبيعت است و خود او منزه است كه جسم باشد اگر خدا جسم باشد (استغفرالله) اولاً هر جسمى بايد جسم ساز داشته باشد. بايد خداى ديگرى بيايد و اين را درستش كند ديگر اينكه محتاج به اجزاء تركيبى است، خدا جسم خلق كن است، هر چه هست قدرت قدرت ملكوت خدا است‏ (454) خودش را بشناسد بفهمد كه خودم هم جسم نيستم روح من كه محيط بر جسم است مجرد است، خداى من روح آفرين است، اينها رشد عقلى است كه آدمى بفهمد ماده و ماديات همه مخلوق و تمامش مثل هم است از جهت مخلوقيتش هيچ فرقى نمى‏كند.

## مجسمه، مقدمه بت پرستى

پيغمبر اسلام فرمود يا على لا تدع صورة الا محوتها در جريان فتح مكه دستور فرمود در كعبه صورتى باقى مگذار، مجسمه سازى حرام است براى چه؟

شكر خداى را كه سعادت، نصيب حال شما گرديد اى ملت ايران، مجسمه بت روزگار را پائين كشيديد و خدا رحمت كند جوانهائى كه شهيد شدند و اين پيروزى شامل حال شما گرديد.

هر اطاقى كه در آن صورت باشد، نماز نخوانيد، مكروه است هر چند وارونه‏اش بكنيد هر چند پشت سر، هم باشد. صورت پرستى خرافات است. خواستم عرض كنم علت اينكه بت پرستى از قديم بوده تا حالا و هميشه بت پرست بيشتر از موحد بوده است. اگر بشر را تقسيم كنند اغلبشان بت پرست و حيوان پرست و... و... و... هستند. علتش را گفتم اولاً رشد عقلى مى‏خواهد كه به نور عقلش تكان بخورد و از ماده صرفنظر كند اگر مربى نباشد تمام وابستگى به ماده‏اش تقويت مى‏شود واى اگر از خارج هم كمكش كند مثل دوران گذشته ايران كه در سلطنت پنجاه ساله پدر و پسر تمام سعيشان اين بود بين دانشگاه و دبيرستانها با روحانيت فاصله بيندازند و از طرف ديگر به بت پرستى و آتش پرستى تقويت مى‏شدند.

در تاريخ بشر بخوانيد آيا سراغ داريد در دورانهاى گذشته در يك كشورى يك سلطانى با بت پرستى جنگ كرده باشد درباره (سلطان محمود غزنوى هم گويند به خاطر جواهرات به هند لشكر مى‏كشيد) بلكه تقويت مى‏كردند و خودشان هم بت درست مى‏كردند براى فريب ملت. خود آنها هم به گاو احترام مى‏گذاشتند.

در چند سال قبل در روزنامه نوشتند كه فرودگاه بين المللى دهلى تعطيل شد بر اثر اينكه گاوى تشريف آورده بود در باند فرودگاه، به احترام گاو فرودگاه بين المللى دهلى شش ساعت تعطيل گرديد تا به اراده خودش كنار رفت.

## بيشتر مردمان از راه به در رفتند

لقد ارسلنا نوحاً و ابراهيم به تحقيق كه فرستاديم نوح نبى را و ابراهيم خليل الرحمن را و بعد نبوت و كتاب را در نسل آنها قرار داديم فمنهم مهتد يعنى قليلى از ذريه نوح و ذريه ابراهيم هدايت شدند و پذيرفتند و كثير منهم فاسقون بيشترشان فاسق شدند تا الان هم چنين است. هميشه پيروان شيطان در اكثريت بوده‏اند نسبت به پيروان رحمن. ماده پرست، شهوت پرست، دنيا پرست چندين برابر خدا پرست بوده‏اند پاره‏اى از ايشان هدايت را پذيرفتند و كثير منهم فاسقون بيشترشان متمرد شدند از اطاعت رحمن بيرون رفته داخل شدند در اطاعت شيطان.

ثم قفينا على آثارهم برسلنا قفينا يعنى به عقب درآروديم پشت سر نوح و ابراهيم، رسل خود را فرستاديم تمرد بشر مانع نشد كه ما ديگر پيغمبر نفرستيم، پى در پى، پشت سر هم، پشت سر نوح و ابراهيم و ذريه شان رسل خودمان فرستاديم.

## سرگذشت مختصر حضرت مسيح عليه‌السلام

وقفينا بعيسى ابن مريم و در اين آخرى پيش از پيغمبر اسلام، عيسى را فرستاديم و آتيناه الانجيل انجيل هم به عيسى بن مريم داديم معلوم مى‏شود انجيل، اصلى داشته است يك كتاب آسمانى به نام انجيل بوده است چون اهل اطلاع نقل كرده‏اند حضرت مسيح تا سن سى سالگى نبوتش آشكار نبود از سن سى سالگى مبعوث به رسالت شد تا سى و سه سالگى سه سال اين بزرگوار مبعوث به رسالت شد تا سى و سه سالگى سه سال اين بزرگوار انجيل بر او نازل مى‏شد به مردم مى‏رسانيد. دوازده حوارى داشت كه يار و ياورش بودند، در اين سه سال در آبادى زندگى نكرد، خانه نداشت، زن و فرزند نداشت، چراغش آفتاب بود فرشش خاك زمين بود و خوراكش ميوه و برگهاى درختان بود. اين سه سال گذشت آخرش يهود عنود براى كشتنش محاصره‏اش كردند پس از محاصره يك نفر به نام يهودا از خود حواريين آمد پيش يهود به سى درهم نقره عيسى را فروخت و آمدند دستگيرش كردند و تصميم گرفتند كه فردايش او به دار بزنند.

مسيحى‏ها مى‏گويند عيسى را بدار زدند بعد كه مرد او را پائين آوردند در همين بيت المقدس دفنش كردند سه روز در قبر بود پس از سه روز زنده شد و سه روز به جهنم رفت كه بعداً امتش به جهنم نرود.

انجيلى كه مال عيسى بود، مسيحى‏ها آتش زدند و نابودش كردند سالها بعد ده بيست نفرى كه اسمشان هست كتابى نوشته‏اند الهامات خودشان را نوشتند و يا به قول من، خرافاتى كه شيطان به دلشان انداخته بود به قلم آوردند. انجيلى كه الان هست انجيل آسمانى نيست. توراتشان هم آسمانى نيست.

امروز روى كره زمين تنها كتابى كه قطعاً آسمانى است قرآن محمدى است. قرآن كتابى است كه وحى صريح الهى كه بر قلب حبيبش و به زبان لطيفش جارى و پخش شد.

## مسلمانان ملتزم خواندن و حفظ قرآن بودند

در صدر اسلام مأمور بودند كه هر كس مسلمان مى‏شد، قدرى از قرآن را حفظ كنند كه قرآن دست نخورد يا بنويسد يا حفظ كند (455) در صدر اسلام كسى كه مسلمان مى‏شد پيغمبر خدا مى‏فرمود: قدرى قرآن يادش بدهيد. نماز كه مى‏خوانى بايد قرآن در نماز بخوانى. قرآن بايد در سينه‏ها، در لوحها ثبت باشد تا قيام قيامت كه هيچ وقت پيش نيايد كه اين قرآن نباشد در زمان پيغمبر قرآن از بر كردن وظيفه بود. پيغمبر كه از دنيا رفت مسيلمه كذاب در يمامه طلوع كرد وى سحر هم داشت و ادعاى پيغمبرى كرد عده‏اى زياد از صد هزار بيشتر لشكر دورش را گرفتند از تمام قبائلى كه ضد اسلام بودند تا پيغمبر از دنيا رفت ريختند اطراف مسيلمه كذاب و حقه باز. اجمالاً لشكركشى كرد ابوبكر بر سر كار است پناهنده شد به اميرالمؤمنين عليه‌السلام، آقا فرمود: لشكر بفرست از اسلام دفاع كن خدا نصرت مى‏دهد.

بالاخره مسلمين مجهز شدند براى جنگ با مسيلمه پس از جنگ خبر آوردند براى ابوبكر كه هفتاد حافظ قرآن در اين جنگ كشته شدند. ابوبكر در خطبه نماز جمعه ناله كرد گفت: اى مسلمانها اعلان خطر به شما مى‏كنم كار رسيده به اينجا كه در جنگ با مسيلمه هفتاد نفر مسلمانى كه تمام قرآن از حفظشان بود، كشته شده‏اند. در يك جنگ هفتاد حافظ قرآن كشته شده است.

قرآن نور است، فرداى قيامت قرآن شفاعت مى‏كند، كلام خدا است، سعادت است. هر خانه‏اى كه در آن قرآن خوانده شود، مثل ستاره‏اى كه از آسمان به زمين نور مى‏دهد اهل آسمانها نور خانه را مى‏بينند. لعنت به خانه هائى كه در آن به جاى صداى قرآن صداى آوازه ساز و رقص شنيده شود.

قرآن مجيد از اول نزولش‏ (456) بايد در در سينه‏ها و در لوحها باشد، قرآن بايد بر زبانها جارى باشد زيرا قرآن ابدى است تا قيامت بايد باشد نه يك كلمه از آن كم شود نه زياد.

الان در قرن چهاردهم هستيم به شما بشارت بدهم خصوصاً در كتابخانه مسكو و بعد از مسكو كتابخانه ايتاليا قرآن‏هاى اسلام مال هر قرنى الان موجود است. قرآن كه به خط اسدالله الغالب على بن ابى طالب عليه‌السلام در قرن اول نوشته شده. حتى قرآن كه به خط زين العابدين عليه‌السلام بوده در همين كتابخانه مسجد جامع عتيق شيراز بوده است. ازبكيها هنگامى كه بر ايران مسلط شدند، آن را بردند. بعداً تزارها آن را خريده به مسكو بردند كه الان هم آنجا است.

قرآن زمان عثمان الان مسكو است تا در هر قرنى قرآنهائى كه نوشته شده همه را پهلوى هم بگذارند يكى است‏ (457) اين قرآنى كه الان هست مطابق با قرآن جلو است همينطور مطابقت دارد تا زمان پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - مسلمانها قدر قرآن را بدانيد.

اجمالاً مسيحى‏ها چيزى در دستشان نيست مى‏دانند كه انجيل حال، آسمانى نيست خودشان هم مى‏گويند تمام اينها را كشيشها درست كرده‏اند، الان اين قرآن براى مسيحيت خطرناك است لذا سعى دارند از بينش ببرند. چه ايرادهاى بيجائى كه به پيغمبر مى‏گرفتند و از طرف علماء جوابهاى شفافى و كافى داده گرديد ولى اخيراً از صد سال رو به اين طرف با خشونت مى‏خواهند قرآن را از بين ببرند. به دست خود مسلمانان، اسلام را بكوبند. الان سالهاست انگليس از مسلمانها حكومت درست مى‏كنند و اسلام را مى‏كوبند. همين ايران ما از پنجاه سال قبل انگليس مى‏داند اگر خودش بخواهد حكومت كند نمى‏تواند - اما مى‏تواند پهلوى را بياورد كه عمامه‏ها را بردارد، قرآن‏ها را دور بريزد، در مدارس، در دانشگاه، در پايگاهها - تدريس قرآن در فرهنگ ايران ممنوع شود، طرفدار قرآن را كه علماء هستند بايد بكوبند تا بتوانند قرآن را از بين ببرند.

نخست وزير انگليس قرآن را برداشت و گفت: تا اين كتاب و علماء در بلاد اسلامى هستند ما قدرتى نداريم، مسيحيت رنگى ندارد، نقشى ندارد، با بودن قرآن، كسى انجيل بخواند واقعاً مسخره است. يك صحفه قرآن بخوانيد يك صفحه هم انجيل يا تورات يك مشتى قصه‏هاى خرافاتى. كاش قصه بود، تهمت‏ها، دروغها، نسبت به سحر و جادو به سليمان دادن. نسبت زنا به پيغمبرشان دادن. نوشته‏اند نوح با دخترش زنا كرد!! لعنت خدا بر نويسنده‏اش.

اميدواريم از حالا موقع ذلت آنها باشد و عزت قرآن و طرفداران قرآن.

# 41

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم قفينا على آثارهم برسلنا و فقينا بعيسى ابن مريم و آتيناه الانجيل و جعلنا فى قلوب الذين اتبعوه رافة و رحمة و رهبانية ابتدعوها ما كتبناها عليهم الا ابتغاء رضوان الله فمارعوها حق رعايتها فاتينا الذين آمنوا منهم اجرهم و كثير منهم فاسقون‏ (458)

## هرگز خالى از حجت نيست

پروردگار عالم هيچ وقت زمين را خالى از حجت و خالى از رهبر و امام نگذاشته است، آن كسى كه رهبرى كند بشر را و به سعادت برساند، پيغمبر پشت سر پيغمبر در جاى ديگر مى‏فرمايد يا مى‏فرمايد ارسلنا رسلنا تترى فقينا على آثارهم برسلنا اول نوح، ذريه نوح دوم ابراهيم، ذريه ابراهيم و بعد مى‏فرمايد قفينا يعنى پشت سر ابراهيم بعيسى ابن مريم عيسى را فرستاديم.

در روايت دارد كه حضرت جواد عليه‌السلام بيرون منزل بود يك مرتبه آقا متوجه شد كه حالت هيبتى پيدا كرد، گريان شد رفت توى منزل فرمود پدرم را در خراسان كشند بعد از حضرت جواد پرسيدند آقا از كجا دانستى، فرمود: عظمت و هيبتى از عالم اعلاء بر من نازل گرديد، به تعبير ديگر منصب امامت را خدا به من داد.

غرض: ارسلنا رسلنا تترى - ثم قفينا على آثارهم برسلنا تا اينكه بشر نگويند كه خدايا چرا براى ما رهبر قرار ندادى، خواه پيغمبر باشد يا امام يا نايب امام، نايت امامى كه پى به كليات برده باشد فقيه باشد، حجت خداست، بر خدا واجب است حجتش را معرفى كند و اين حجت موقوف به تبعيت ملت است گر ملت حاضر شدند براى تبعيت، بر امام يا نايب امام واجب است علاوه بر اين كه احكام خدا را به ملت برساند، زمام امورشان را نيز به دست بگيرد.

شكر خداى را كه نايب را معرفى كرد، حجت خود را براى ملت معرفى فرمود منت بزرگى بر ايران گذاشت كسى كه نايب حجت خدا است خليفه خليفه الله هست الامام خمينى است.

## مهربانى در نصارا به تبعيت از مسيح

وجعلنا فى قلوب الذين اتبعوه رافة و رحمة

خصوصيتى دارد جناب مسيح كه البته مختصرش در اوست و تمامش در پيغمبر آخرالزمان است، و آن خصوصيت اين است كه هر كس تابع مسيح شد، از آثارش اين است كه از لطافت مسيح (اگر راست بگويند، به واسطه صدقشان) بر آنها اثر مى‏كند در بينشان رأفت و رحمت پيدا مى‏گردد به عكس يهود، حتى به خودشان هم رحم ندارند يهود در بين ملل روى كره زمين، قبيح‏ترين و شديدترين و بى عاطفه‏ترين و بى مهرترين ملل هستند حتى به اولاد و به رفيقش، به هيچ كس مهر ندارند، جز به ماديات و پول و ثروت و رياست به چيزى نمى‏انديشند.

دين موقعى درست مى‏شود كه جانت بر كف، در راه خدا بدهى نه اينكه عقب شهرت بگردى، لعنت به تو، اى مسلمان اگر عقب شهرت بگردى، كه از اسلام دورى، واى به كسى كه براى رياست، كار كند، دين خلق را آتش مى‏زند.

روايت مى‏فرمايد: به گله چوپان اگر گرگى حمله كند چه بر سر گله مى‏آورد؟ حب رياست دين آدمى را مى‏بلعد، رياست بر دو قسم است، رياست شيطانى و رياست رحمانى كه قصدش اين باشد خدمتى به دين اسلام كند اداره مملكت كند، اين بسيار خوب و از بزرگترين عبادات بشمار مى‏رود.

## پيدايش رهبانيت در نصارا

گفتيم كه نبوت و رهبرى در سلسله جليله انبياء و اوصياى آنها از اول خلقت آدم تا كنون متصل بوده است هيچ وقت زمين خالى از رهبر الهى نبايد باشد اگر روى كره زمين دو نفر آدم بيشتر نباشد يقيناً يكى امام و ديگرى مأموم است.

ثم ارسلنا رسلنا تترى پشت سر يكديگر، پيغمبر پشت سر پيغمبر تا زمان عيسى بن مريم كه گذشت نصارا يعنى پيروان مسيح مبتلا شدند به سلطان يهود كه يهود هم تصميم گرفت نسل مسيحيت را منقطع كند هر چه مسيحى است از بين ببرد و بكشد، مخالفت كرد با مسيحيين، آنها هم آماده جنگ شدند و جنگيدند وعده زيادى كشته شدند مرتبه دوم باز جنگ شد مرتبه سوم كثيرى از نصارا كشته شدند و قليلى باقى ماندند كه به يكديگر گفتند: اگر ما بمانيم و باز جنگ پيش بيايد ما هم كشته مى‏شويم و يك نفر مسيحى پيدا نمى‏شود بهتر آن است كه ما هر كداممان در گوشه‏اى از صحرا زندگى كنيم و صومعه‏اى درست نمائيم مشغول عبادت شويم تا وقتى كه آن پيغمبرى كه عيسى بن مريم به ما خبر داد بيايد (459) در صومعه‏ها مى‏مانيم تا احمد بيايد و براى همه ما فرج گردد و كثيرى از سوريه و لبنان و عراق آمدند مدينه و انتظار احمد را مى‏كشيدند.

و رهبانته ابتدعوها ما كتبناها عليهم ما برايشان واجب نكرده بوديم كه رهبانيت اختيار كنيد چنين كردند الا ابيغاء رضوان الله نسبت بما كتبناها عليهم استثناى منقطع است معنايش چنين مى‏شود ابتدعوها ابتغاء رضوان الله اينها براى اين است كه رضاى خدا كسب كنند، دينشان محفوظ بماند آثار مسيح از بين نرود، رفتند صومعه نشين گرديدند، رفتند رهبانيت اختيار كردند، از خلق كناره گرفتند يعنى ابتداء كه رفتند براى صومعه نشينى براى طلب رضاى خدا بود براى حفظ دينشان بود و بنابر اينكه استثناء متصل باشد كه ما كتبنا عليهم الا ابتغاء رضوان الله يعنى مگر اينكه طلب كنند رضوان خدا را يعنى امر وجوبى ما به اينها نكرديم مگر وابتغاء رضوان الله جز به دست آوردن خشنودى خدا كه كناره گرفتند و صومعه نشينى كردند ولى فمارعوها حق رعايتها.

اين صومعه نشينى و مشغول عبادت شدن خيلى مقام است، مقام انقطاع الى الله هست يعنى بشر از همه بريده، از شهوات، از خوشيها، زندگى در شهر، از همه قطع اميد كردن حتى زن و بچه، بايد خيلى رعايت اين مقام كرد.

ولى فمارعوها حق رعايتها آقايان مسيحيها رفتند راهب شدند، صومعه نشينى كردند مقام شامخى را به دست آوردند ولى وااسفا خيانت كردند به اين مقام، خيانتهايشان را قرآن به طور ادب ذكر مى‏كند لكن ببينيم اينها چكار كردند، خدا مى‏فرمايد خلاف صومعه نشينى بود.

## چرا به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايمان نياورديد؟

اول: اينها مگر نرفتند از شهر كنار بگيرند كه دينشان درست بشود تا وقتى كه احمد بيايد؟ يك دفعه به فاصله ششصد سال (فاصله بين مسيح و رسول الله) پس از ششصد سال كه بعضى از رهبانها دوم و سوم بودند شايد از درجه اول هم باقى مانده بودند كه ناگاه آقايان صومعه نشينها پيغمبر كه آشكار شد آنچه را كه به اينها گفتند اوصاف پيغمبرى كه در انجيل است همين است، عده زيادى از مسيحيها گفتند خير هنوز نيامده، اين احمد نه آن احمد است، چرا منكر شدند؟ زيرا مقامشان بريده مى‏شد چون هر مسيحى بود به اينها توجه مى‏كردند، هدايا و تحف مى‏آوردند، احترام و اكرام مى‏كردند اينها راهب مسيحى هستند آن وقت بگويند پيغمبرتان آمده تمام برويد مدينه چنين چيزى نمى‏شود، زيرا آدم رياست‏طلبى خيلى سخت است دست از رياست بردارد.

انجام وظيفه نكرد كثير منهم فاسقون فاسق شدند، حب دنيا، حب رياست، آنها را به آتش كشانيد، اى كاش موافقت نكرده بودند بلكه آماده جنگ با رسول خدا شدند.

## مسجد ضرار و ابوعامر راهب

مثل ابوعامر كه راهب زاهد صومعه نشين بود، رسول خدا كه وارد مدينه شد مردك ديد كه دسته دسته از مردم به طرف احمد به مسجد قبا (460) مى‏روند.

اين مسجدى كه در مدينه با ورود پيغمبر تأسيس شد و رسول خدا نماز مى‏خواند، قبيله نزديكش هم همچشمى كردند و مسجدى براى خودشان درست كردند رفتند ابوعامر را آوردند آنجا مقابل رسول الله براى خودنمائى كه چرا آنها مسجد داشته باشند ما نداشته باشيم و بالاخره بعد هم، امر شد به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه اين مسجد را خراب كنيد (461) مسجد وقتى مسجد است كه براى خدا ساخته شود اگر براى نمايش شد بايد خراب كرد بايد آتش زد اين چنين مساجدى را مسجد يعنى محلى كه براى خدا بنا شود نه براى جلوه دادن قبيله، رسول خدا هم به چند نفر از اصحاب دستور داد، رفتند همه را آتش زدند و اثرى از اين مسجد نماند زيرا براى راهب مسيحى بود.

## تحريكات ابوعامر و مرگ در تنهائى

فمارعوها حق رعايتها پيش از آمدن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همين ابوعامر راهب مى‏گفت بايد منتظر بود احمد بيايد حالا كه احمد آمده مى‏گويند نه اين خودش نيست، تا جائى كه خودش بى شرف آمد پيش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت: يا محمد تو چه مى‏گوئى و چه حرف تازه‏اى دارى؟ فرمود دين حنيف ابراهيم خليل. آن بى شرف هم گفت كه من هم مثل تو هستم، من هم دين حنيف ابراهيم دارم. پيغمبر فرمود: تو چنين نيستى، تو مخلوط كرده‏اى. مردك هم قهر كرد و از پيش رسول خدا رفت و شروع به لشكركشى كرد و موقعى كه رسول خدا اظهار دلتنگى كرد رسول خدا نفرينش كرد فرمود (خلاصه روايت شريفه) از خدا مى‏خواهم هر كدام از من و تو دينمان از طرف خدا نيست، خداوند در تنهائى ما را هلاك كند. خودش هم گفت الهى آمين. بالاخره شروع به تبليغ بر عليه رسول خدا كرد. احزاب از جمع آورى كرد تا جائى كه خودش را رساند به شام. از شام كه مركز يهود بود، شاميان را تحريك مى‏كرد كه لشگركشى كنند. در مقابل رسول خدا به هر حال در مسافرت شامش از قريه‏اى كه به قريه ديگر مى‏رفت در بيابان تنها افتاد و به جهنم واصل گرديد.

## گناه بخشى خيانتى برتر

فمارعوها حق رعايتها ديگر از خلاف كاريهاى رهبانها، گناه بخشى خود را خدا يكى كردن اين خيلى عجيب است مردك تو آمدى كه عبادت خدا بكنى ولى حالا هر كس آمده و گفت گناه كردم چند مثقال طلا مى‏گيرى و مى‏گوئى برو كه بخشيدمت. تو خودت بايد در خانه خدا بيائى بگوئى الهى العفو، خدايا مرا بيامرز، آن وقت به كسى ديگر مى‏گوئى برو كه آمرزيدمت! اين گناه بخشى كه از همان سابق كه راهب شدند، رهبانى را اختيار كردند، دانايانشان نسبت به امتشان گناه بخشى را رواج دادند!

يكى از رفقا چند سال قبل گفت در كليساى فرانسه براى تماشا به قسمت گناه بخشى رفتم، ساختمان مفصل عجيبى كه چندين طبقه داشت و چقدر طولانى و موقف، موقف داشت. عده‏اى نشسته بودند با ميز و قلم و كاغذ. گناهكار بدبخت آنجا مى‏آيد، اول گناهش را به اينها مى‏گويد آنها هم گناه را مى‏نويسند نوشته را به دستش مى‏دهند مى‏گويند برو طبقه فلان. نامه را مى‏دهد، آنها هم به مواقف ديگر مى‏برند وقتى برمى‏گردد نوشته شده است كه مثلاً صد دلار بده، تا گناهش چقدر باشد. اين پول را در بانك همانجا به حساب مخصوص مى‏ريزد و رسيدش را مى‏گيرد محل ديگر مى‏آيد بعد بايد برود محل آخرى آمرزش نامه را بگيرد و قشنگ مى‏نويسد: جناب پاپ شما را آمرزيد و من مى‏گويم: خيلى غلط كرد. خودت را چه كسى مى‏آمرزد؟ تو كيستى كه چنين غلطى كنى!

## دكان بهشت فروشى را بست

آفرين به مرد اصفهانى، رحمت خدا بر او باد، چند سال قبل، گفتند يك نفر اصفهانى زرنگ در رم از برنامه گناه بخشى خيلى ناراحت شده مى‏بيند عجب است كار اينها، يكى گناه بخشى و ديگر بهشت فروشى، نقشه خوبى كشيد به هر نحو بود خودش را به پاپ رسانيد گفت من آمده‏ام امروز همه جهنم را از شما بخرم چند مى‏فروشى؟ گفت مگر كسى جهنم را مى‏خرد! گفت آقا شما مالك هر دو هستيد، من مى‏خواهم جهنم را بخرم، قبول نكرد، گفت آقا شما پول را بشناس بالاخره قبول كرد گفت تمام جهنم را بدون اينكه وجبى از آن كم باشد او هم گفت مثلاً صد هزار دلار تا گفت، اصفهانى هم قبول كرد مثلاً صد هزار دلار داد و سندى هم گرفت كه نوشته شده بود ششدانگ جهنم را جناب پاپ به اين جناب اصفهانى به صد هزار دلار فروخت و تصويب شد و اين سند را گرفت و امضاى پاپ را هم گرفت اعلانى به ديوارها چسبانيد ايها الناس آقايان مسيحيها از اين به بعد جهنم ملك مطلق من است، من هيچ كدامتان را راه نمى‏دهم و نمى‏گذارم هيچ گناهكارى پا توى جهنم بگذارد بالاخره كم كم دكان جناب پاپ بسته شد فهميد كه اين اصفهانى چه كلاهى سرش گذاشته است هر چه فرستاد كه بيايد و سند را فسخ كند حاضر نگرديد تا اين روسياهى باشد تا روز قيامت.

## پيشرفت كمونيست نتيجه خرابى كليسا

فمارعوها حق رعايتها صومعه نشينها مراعات حق روحانيت را نكردند ما ديگرى درآوردند، ثروت اندوزى پيش گرفتند حتى چندين سال پيش در مجله‏اى خواندم كه در ايتاليا تلفن جلو پاپ هم از طلاست از جهت شهوت مكرر نقل شده است دخترهاى تارك دنيا كه رفتند راهبه بشوند زير دست عابدهايشان بچه دار شده‏اند كثافتكاريهايشان زياد شده است.

اهل اطلاع نوشته‏اند كمونيستى كه چند سال است روى كره زمين پا گرفته از نكبت كليسا است از بس كليساى مسيحيت كثافتكارى كرد، مردك كمونيست در مسكو مى‏نويسد دين، تسكين و تخدير ملتهاست، آيا كسى هست بگويد بى مروت اين دين مسيحى است، يك سرى هم به اسلام بزن تا بفهمى دين كدام است.

## روح الله زمان ما خمينى است

فقط شما كليساها را ديده‏ايد، يك سرى هم به مسجدهاى مسلمانها بزنيد روح كل روحانيت آيت الله العمظمى امام خمينى را ببينيد، وقتى ايشان چندى در فرانسه تشريف داشتند، شنيده‏ايد از اطراف، مسيحيها مى‏آمدند ببينند آقائى كه سى و پنج تابعش هستند، آقائى كه نه تكيه به شوروى و نه به آمريكا دارد كيست؟ وقتى مى‏آمدند مى‏ديدند پيرمردى است چند متر عمامه بر سر، عبائى هم بر دوش دارد نه كاخى نه قصرى نه نوكرهاى غلاظ و شدادى، انگشت حيرت به دندان مى‏گرفتند.

در مجله‏اى نوشته بود كه شخصى (اسمش يادم رفته است) پس از آنكه از آمريكا به فرانسه رفت و وقتى از او پرسيدند آن آقا كه بود؟ آن خمينى كه بود و چه مردى بود: گفت، آن مسيحى را كه مدتها مى‏پرستيدمش، در فرانسه امروز خدمتش مشرف شدم، روح الله هست السلام على عيسى روح الله.

مى‏فرمايد: كثير منهم فاسقون بيشترشان دشمن اسلام و فاسق شدند.

## على عليه‌السلام سنگ عظيم را بلند و پرتاب نمود

در غزوه صفين اميرالمؤمنين عليه‌السلام با لشكرش حركت مى‏فرمود كه در بين لكشرش مالك اشتر است در محوطه‏اى لشكر فرود آمدند كه تدارك آذوقه كنند مالك آمد پيش اميرالمؤمنين على عليه‌السلام گفت يا على اين وادى خشك است و آبى نيست فرمود تفحص كنيد آنها هم رفتند كيلومترها از چهار سمت آمدند گفتند يا على يك قطره آب پيدا نمى‏شود لشكر نمى‏تواند وقوف كند گويند خود على حركت كرد چند قدم پيش آمد رسيد به يك نقطه‏اى فرمود اينجا را بكنيد آنها هم با كلنگ و بيل شنها را عقب زدند. رسيدند به يك سنگ عظيم سياه رنگى، در يك روايت نوشته شده است يك صد نفر آماده بيرون آوردن سنگ بودند همه كمك كردند اين سنگ را بتوانند ذره‏اى جابجا كنند ديدند نمى‏شود آمدند عقب اميرالمؤمنين كه يا على آنجا كه گفتيد بكنيم ديديم سنگى است كه كنده شدنى نيست خود على عليه‌السلام تشريف آورد دست ولايت زد زير سنگ آن را بلند و پرتاب كرد فرمود هر چه مى‏خواهيد آب برداريد مشكها را پر كردند و هر كه چه داشت پر كرد بعد خود اميرالمؤمنين سنگ را برداشت و دوباره گذاشت سرجايش و بعد هم فرمود خاك و شن هم بريزيد سرجايش، ريختند فرمود حركت كنيد، حركت كردند مقدارى كه رفتند فرمود آنجائى كه آب برداشتيم كدامتان بلديد همه گفتند ما مى‏دانيم كجا بود آقا فرمود: بيائيد و نشانم بدهيد كه كجا هست، اميرالمؤمنين با لشكر برگشتند هر چه گشتند پيدايش نكردند.

## راهب به دست على عليه‌السلام مسلمان شد

در اين اثناء يك نفر راهب، ديرنشين كه در اين صحرا صومعه‏اى درست كرده بود به سرعت در برگشتن اميرالمؤمنين خودش را رسانيد شايد سر اينكه على برگشت بهانه جاى آب بود حقيقتش مى‏خواست آن راهب را دستگيرى كند.

بالاخره على برگشت راهب هم خودش را رساند به على عليه‌السلام تا رسيد گفت: كدامتان بوديد اين سنگ را برداشتيد، كدامتان بوديد آب از اينجا برداشتيد؟ گفتند آقاى ما على عليه‌السلام بود گفت اين آقا كيست گفتند وصى پيغمبر آخرالزمان محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اجمالاً روى دست و پاى اميرالمؤمنين عليه‌السلام افتاد گفت آقا من در اين قسمت از صحرا كه هستم صومعه از من نيست از عالم و راهب قبل از من است و آن عالم هم از چند صد سال قبل است. همينطور به ما رسيده كه در اين قسمت از صحرا چشمه آبى است كه اين چشمه آب را هيچكس نتواند كشف كند مگر وصى پيغمبر صد سال است ديرنشينها اينجا مانده‏اند و به آرزو نرسيده‏اند مردند، من هم سالها اينجا ماندم شبانه روز چشم به راه بودم كجاست آن آقائى كه بيايد و اين نشانه را از او بگيرم و چشمه را به دست او روان ببينم، حالا به مراد رسيدم، الحمدلله، بيعت كرد و گفت: آقا ممكن است مرا هم، همراه ببريد؟ فرمود ما مى‏خواهيم برويم جنگ گفت آقا من هم آرزو دارم جانم را بدهم جان باشد كه فداى قدم دوست كنم بالاخره آمد همراه آقا در غزوه صفين شهادت نصيبش شد خود حضرت اميرالمؤمنين هم را كفن و دفن كرد.

راهبى هم، در راه شام است، در يكى از منازل راه شام وقتى كه سر عزيز زهرا حسين مظلوم را مى‏آوردند راهب از دور تا چشمش به سر بريده افتاد ديد عجب نورى از اين سر متصاعد است اين بشر عادى نيست، اين الهى است از همانجا سراسيمه از صومعه بيرون آمد پرسيد رئيس اين قوم كيست؟ يا شمر يا خولى هر كدام از اشقياء بودند پرسيد شما امشب اينجا هستيد؟ گفتند بله، گفت ممكن است سر بريده را بدهيد به من مهمان من باشد؟ گفتند ما چنين كارى نمى‏كنيم اين سر، عزيز است، ما مى‏خواهيم به واسطه اين سر جايزه‏ها بگيريم، گفت من متعهد مى‏شوم تمام دارائيم كه دوازده هزار درهم است بدهم يك شب سر حسين مهمان من باشد بالاخره دوازده هزار درهم را نقد داد و سر مقدس را آورد، الله از اين شب و از اين سر و از اين راهب كه چه راز و نيازهائى كه داشتند مى‏گفت كه مى‏دانم تو بزرگى آقا، آقاى من تو مظلومى، گريه‏ها و ناله‏ها داشت.

# 42

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله يوتكم كفلين من رحمته و يجعل لكم نوراً تمشون به و يغفر لكم و الله غفور رحيم. لئلا يعلم اهل الكتاب الا يقدرون على شى‏ء من فضل الله و ان الفضل بيد الله يوتيه من يشاء والله ذوالفضل العظيم‏ (462).

## شما كه باور كرده‏ايد بپرهيزيد

يا ايها الذين آمنوا تقوالله اى كسانى كه ايمان آورديد، قبول كرديد، گفتيد ما را خدائى است، بر خلاف ماديين كه منكر خدا هستند و بشر را مانند علف خودرو خيال كرده‏اند، عالم هستى را بدون صاحب پنداشتند، گويند همينطور خودش مى‏چرخد بدون اينكه چرخاننده داشته باشد، بدون اينكه علم مطلقى فوق اين دستگاه باشد و حال آنكه اثر الاقدام تدل على المسير جاى پا دلالت مى‏كند كسى از اينجا رد شده است، يا مثال ديگرى كه پيره زالى مى‏ريسيد مروى است رسول خدا رد شد ايستاد فرمود تو را چه دليلى است بر صانع عالم؟ گويند پيره زال تا شنيد دستش را از ريسيدن برداشت يعنى يا رسول الله چرخ به اين كوچكى تا دست من با آن نباشد حركت نمى‏كند، اين چرخ عالم وجود، آن منظومه شمسى تا قدرتى نباشد چطور مى‏چرخد آن هم با چه نظم و ترتيبى، واقعاً هر كس منكر خداى عالم گردد از هر حيوانى پست‏تر است، نمى‏خواهد بفهمد والا وجدانش گواه بر آن است مكرر بنده اين معنى را مثال زده‏ام.

مثلاً شما زحمت بكشيد كوزه‏اى درست بكنيد آن وقت كسى بگويد چه كوزه خوبى شده است! سيل آمده شلها به هم خورده بعد آفتاب خورده خودش شده كاسه يا كوزه آيا دوستى توى سرش مى‏زنى يا نه؟

مى‏گوئى بيمروت كاسه را مى‏بينى كاسه ساز را منكر مى‏شوى ساعت را مى‏بينى ساعت ساز را منكر مى‏شوى، آدم را مى‏بينى آدم ساز را منكر مى‏شوى، حيوان و گياه و آفتاب را مى‏بينى و سازنده‏شان را منكر مى‏شوى؟ اجمالاً مطلب آشكار است.

## ملاحظه حضور حق هنگام گناه

يا ايها الذين آمنوا اى آنهائى كه تكان خورديد، آدم شديد، فهميديد خدائى داريد، فهميديد آفريننده‏اى داريد - اين ايمان تا اين حد خوب.

اما: شما را به منزل نمى‏رساند بايد تكانى بخوريد برويد جلوتر تا برسى بتقوى الله زياد در قرآن كريم ذكر گرديده است يعنى صرف اينكه گفتى خدائى است اين ايمان نمى‏شود تو را از جهنم نجات نمى‏دهد وقتى تو را به سعادت مى‏رساند كه ملاحظه حضور خدا را داشته باشى. (463)

تقوى الله يعنى ملاحظه حضور حق در تمام مشكلات، حلال مشكلات خدا است نه خودت و نه ديگرى، تا خدا چه خواهد در برابر بچه‏اى گناه نكرده و حياء مى‏كنى ولى ملاحظه حضور خدا را ننموده و گناه مى‏كنى و خجالت هم نمى‏كشى!.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در زمانى كه كنى قصد گناه |  | گر كند كودكى از دور نگاه |
| شرم دارى ز گنه در گذرى |  | پرده عفت خود را ندرى |
| شرم بادت ز خداوند جهان |  | كه بود واقف اسرار نهان |

## تقوى در همه طبقات بايد پيدا شود

يا ايها الذين آمنوا اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد اتقوا الله خودخواهى نكنيد، خلاف وظيفه بندگى نكنيد، خودتان را مقابل خدا قرار ندهيد، علو، نداشته باشيد (464) كبر نكنيد، اتقوا الله آقائى كردن خلاف تقوى الله است، تمام بايد بگوئى انا عبدك الذليل الضعيف بايد در برابر عظمت خدا، خودت را از هر حقيرى حقيرتر بدانى، همه حقيرند، همه عبدند، بزرگ خداست، تقوى الله يعنى در هر حال خودت را بنده بدانى، علو، نداشته باشى.

در مرض موت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چند روزى كه بسترى بود در جلد ششم بحار است، حجره از انصار پر شد رسول خدا هم تب شديد داشت، خداحافظى كرد جملات آتشينى گفت، يك كلمه‏اش را هم من امروز مى‏گويم.

اوصيكم بتقوى الله... اى مسلمانها بيست و سه سال محمد زحمت كشيده دين را تا اينجا آورد به هوش باشيد پس از من تقوى را از دست ندهيد، مسلمانان حالا موقع تقوى است.

پيغمبر اين را فرمود اما وااسفا روز بعدش يك دفعه علو روى كار آمد، انصار، مهاجر با هم جمع شدند در سقيفه كشمكش شد انصار گفتند ما اهل مدينه‏ام، ما انصار رسول الله هستيم، اگر ما نبوديم اسلام نبود، بايد خليفه از ما باشد.

مهاجرين گفتند ما جلوتر از شما هستيم: جلوتر از شما اسلام را پذيرفتيم، بايد خليفه از ما باشد! زدند توى سر يكديگر، اوس و خزرج آمدند ميدان، گروه ثالثى پيدا شدند گفتند: خليفه از ما بايد باشد، از همان اول علو در كار بود، انصار مى‏خواستند بروند بالا دست مهاجرين فقط كارشان جلو بردن خودشان بود.

آخر از چه عقب نيفتيد از دنيا يا آخرت؟ مسلمانان نبايد طالب دنيا باشند كه بخواهند عقب نيفتيد اگر آخرت است اين چيزها در آن نيست تو بايد براى خدا كار كنى، مى‏خواهد اسمت باشد يا نباشد بايد دلت بخواهد اسلام بلند شود، علو، ضد تقوى است.

خدا كند تقوى الله در تمام طبقات واقع گردد، به خدا فكر كنيد، خدا را از ياد نبريد، عاريه بودن سروسامانت يادت نرود.

بيائيد و ننگ اسلام نشويد، خانمها عفت شما امروزه خيلى قيمت دارد تا بتوانيد خودتان به ميل خودتان عفتتان را نگاهداريد بدون اينكه كسى به شما حرفى بزند، مزاحمتى كند همه و همه به سوى تقوى الله برويم.

در روايتى دارد وقتى خدا اراده خيرى به شخصى كند، در وجود خودش واعظى قرار مى‏دهد، خدا خواسته كه ملت ايران بزرگ و معنوى شود. لذا هر فرد فردى اميدوارم در وجود خودشان واعظى باشد.

اى زن اگر سر و سينه‏ات باز باشد بدان كه شيطان با تو است، خطرى بالاتر از آن براى تو نيست، غرض آن است كه اتفوا الله، از خدا بترسيد.

## زهرا عليه‌السلام سرمشق بانوان پرهيزكار

اى خانمهائى كه شما بايد پيرو فاطمه زهرا (عليها‌السلام) باشيد وقتى زهرا به مسجد آمد تا خطبه بخواند چادرى بر سر داشت كه بر زمين كشيده مى‏شد. داخل مسجد آمده است، فوراً پرده زدند، مجلله ملكه اسلام پشت پرده خطا به آتشين مى‏خواند، موعظه مى‏فرمايد با تمام رعايت عفت در سن هجده سالگى چه مى‏كند. زن نمونه عالم است.

حال كه حرفم به اينجا كشيد، به شما بگويم خانمها ببينيد چه خبر است براى ازدواج زهرا هر كس مالى داشت و ثروتى داشت، مى‏آمد تا شايد اين گوهر گرانبهاى اسلام نصيبش گردد تا جائى كه عبدالرحمن بن عوف كه قارون آن زمان بود، آمد پيش رسول الله عرض كرد يا رسول الله اگر دخترت را به من بدهى، من از در حجره‏اش تا منزل خودم فرش حرير مى‏كنم زهرا روى فرش حرير حركت كند بيايد خانه من، چنين و چنان مى‏كنم، مهرش را چنين و چنان مى‏كنم و ديگران هم همينطور، فرمود، اختيار دختر من با خدا است، تا خدا چه خواهد، حالا على چه داشت؟

اى آنهائى كه وقتى خواستگار مى‏آيد مى‏گوئيد آيا مهندس است يا دكتر؟ از حالا تصميم بگيريد كه اگر خواستگارى آمد اول بپرسيد كه آيا نماز مى‏خواند يا نه؟ سرمايه‏اش تقوا باشد سعى كنيد دخترتان را به شرابخوار ندهيد. اگر كسى دخترش را به شرابخوار داد مثل اينكه به فاحشه گرى داده است، نكند شرابخوار باشد، نكند قمار باز باشد نكند تارك الصلوة باشد.

## سادگى در ازدواج را رعايت كنيد

رسول خدا پس از آنكه وحى رسيد دخترت را با على عقد كن خود اميرالمؤمنين هم حياء مى‏كند و از حيث جهات مادى هيچ چيز ندارد. بالاخره رسول خدا خودش عقد را منعقد كرد پس از آن فرمود: يا على براى عروسى دخترم فاطمه چه دارى؟ گفت: يا رسول الله زرهى دارم كه موقع جنگ مى‏پوشم و شمشيرى دارم كه در جبهه جنگ به كار مى‏برم و شترى هم دارم براى آبكشى. رسول خدا هم فرمود كه يا على شمشير كه لازم است در جبهه جنگ بايد داشته باشى و شتر هم براى كسب معيشت لازم است ولى زره فعلاً لزومى ندارد، زرهت را بفروش خرج عروسيت كن. نظرم نيست احتمالاً سيصد درهم فروخت آن وقت جهيزيه فاطمه را از پول على قرار داد. فرمود كيست برود و وسايل را از همان پول زره خريدند و همه را منزل رسول الله بردند بعد هم شب زفاف.

روايتى دارد در جلده ده بحار كه فرش حجله تخته پوست بود مابقى فرش حجره آن شب، رمل يعنى شن نرم كه به رنگ قرمز بوده است.

غرض، رسول خدا دخترش را به چه كسى و به كجا داد؟ مسلمانها! شما اينقدر عقب مال نگرديد، چشمتان را به دنيا نيدازيد، دنبال تقوا برويد، دنبال اسم و رسم نباشيد، جوانها زن كه مى‏گيريد براى خدا بگيريد، براى حفظ دينشان بگيريد، براى حفظ عفتتان بگيريد، دختر هم، چنين بايد باشد. اگر تمام شؤون براى خدا باشد، آن وقت مى‏فهمى لذت زندگى را. اين زندگى كه حالا بشر دارد، مرگ است.

## خوراك خوردن حضرت رضا عليه‌السلام با غلامان

در حالات امام رضا دارد كه حضرت در همان زمان ولايتعهدى بود كه حكام و وزرا با چه ادبى و خضوعى خدمتش مى‏آمدند در همان هنگام در روايت دارد موقعى كه سفره پهن مى‏كردند حضرت امر مى‏كرد هر كس در منزل است بيايد، حتى نوكرها، غلامها، هر كه هست بايد بايد سر سفره غذا بخورد، فرق نمى‏گذارد بين غلام و وزراء.

آيا نشنيده‏ايد آن روايت ديگر! كه حضرت اميرالمؤمنين با غلامش به بازار مى‏رود پيراهنى براى خودش مى‏خرد و پيراهنى براى قنبر، يكى از دو پيراهن دو سه درهم گرانتر بود، آن پيراهنى كه بهتر و گرانتر بود به قنبر داد، قنبر عرض كرد آقا من خادم و غلام شما هستم، شما مولاى من و علاوه خليفه مسلمينيد، آن پيراهنى كه بهتر است سزاوار است شما بپوشيد (حاصل روايت منقوله از قول امام) در جواب فرمود: من از خداى خودم خجالت مى‏كشم كه خودم را بر تو ترجيح دهم.

## مقام معنوى تواضع مى‏آورد

از جهت خلقت در دستگاه آفرينش على هم مخلوق است چرا خودش را مقدم بر قنبر قرار دهد، به حسب خلقت فرقى ندارد، بله خدا فضلهائى به على كرده، خدا مقامهائى به على داده اين مقامها سبب كبر نمى‏شود، اگر سبب كبر شود كه مقامى نيست به عكس است بدانيد اگر مقامها خدائى شد كبر كه نمى‏آورد بلكه تواضع را بيشتر مى‏كند.

در تفسير آيه شريفه آمن يجيب المضطر اذا دعاه و يكشف السوء (465) رسيده كه رسول خدا خواند اشاره به على كرد آن مضطرى كه خداى را بخواند، خدا او را اجابت مى‏كند و بعد خليفه‏اش قرار مى‏دهد يعنى على عليه‌السلام تا مهدى كه حضرت حجت يكى از القابش مضطر است، اين المضطر الذى يجاب اذا دعا احتمالاً رسول خدا اشاره به على كرد يعنى يا على توئى مصداق اين آيه، مضطرى كه خدا اجابتت مى‏كند و تو را خليفه و امام قرار مى‏دهد، در روايت دارد كه على لرزيد كوچك شد قدرى هم خودش را عقب كشيد.

حالا اگر كسى اهل نفس و هوى باشد وقتى به او بگويند شما خليفه مى‏شويد، باد مى‏كند خوشحال مى‏شود، على عاقل روزگار است مى‏داند اين خلافت و امامت خدائى است لذا شرمسار مى‏شود، من اميد نداشتم كه خدا چنين مقامى به من بدهد و بعد ترس از اينكه آيا از عهده خدمت برمى آيم آيا مى‏توانم انجام وظيفه بدهم.

## نمايندگى مردم، خدمتگزارى نه رياست

بعضى افراد اين چند روز تلفن مى‏كنند كه تبريك مى‏گوئيم اول من توجه نداشتم، تبريك براى چه به خيالم چيز تازه‏اى شده است پرسيدم چه شده پاسخ دادند چون شما براى مجلس خبرگان انتخاب شديد گفتم وا عجبا تكليفى روى دوش من بدبخت آمده است، مگر ما عقب مقامى مى‏گشتيم؟! مگر عقب شهرتى مى‏گشتيم؟! خاك بر سر من اگر من طالب مقام باشم، واى بر من اگر بخواهم منصبى را، مقامى را اسم و رسمى را بگيرم، مجلس خبرگان يعنى عده‏اى بيايند براى خدا جان بكنند زحمت بكشند قوانين اسلام را پياده بكنند چقدر زحمت دارد؟

غرض آنكه آدمى حواسش به خودش باشد تقوى الله را فراموش نكند، هيچ وقت رياست نخواهد، بلند پروازى خلاف تقوى الله است.

## اگر بنده بود چنين نبود

مكرر شنيده‏ايد كه روزى امام هفتم ما موسى بن جعفر عليه‌السلام بنابر آنچه در كتاب مجالس المؤمنين ذكر شده است در كوچه بغداد رد شد در يك خانه‏اى كه معلوم بود خانه يكى از اعيان است و صاحبخانه از مترفين يعنى از خوشگذرانها است از داخل خانه صداى ساز و رقص مى‏آمد، آقا موسى بن جعفر لحظه‏اى تأمل كرد، كنيزى در خانه را باز كرد مى‏خواست آشغالى كه در منزل بيرون بريزد فرمود اين خانه كيست؟ عرض كرد آقا اين خانه بشر است فرموده بنده است يا آزاد است؟ گفت آزاد است حاصل آنچه از آقا نقل شده است امام فرمود آرى اين شخص بنده نيست اگر بنده بود وضعش غير از اين بود.

## محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از همه بنده‏تر

اگر چنانچه بخواهيد بندگى را ببينيد چطور است سيدالكونين عبد حقيقى الهى محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روايت دارد خانمى از خانمهاى مدينه در مسيرش ديد روى خاك نشسته است و مثل غلامان زانو را بغل گرفته است و غذا مى‏خورد خانم رسيد سلام كرد، عرض كرد يا رسول الله جلست جلسه العبيد... شما مثل غلامان روى خاك نشسته‏ايد، مثل غلامها خوراك مى‏خوريد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود ومن اعبد منى كيست از من بنده‏تر باشد؟ مگر بايد غلام و بنده كسى باشد، بنده مولاى واقعى رب العالمين واشهد ان محمد عبده و رسوله و لذا فرمود كه من تا آخرم عمرم خاك نشينى را ترك نمى‏كنم زيرا خود خاك نشينى شعار عبوديت است، نشانه بندگى است كه بفهمى اولت از خاك آفريده شدى منها خلقناكم همين خاك بود كه ماده غذائى شد پدران ما خوردند نطفه ما منعقد گرديد وفيها نعيدكم بعد از چندى هم به همين خاك برمى‏گردى، مى‏شوى خاك ومنها نخرجكم تاره اخرى و دوباره از همين خاك بلندت مى‏كنند براى روز قيامت اين اول و آخر را آدمى بايد يادش نرود تا حقيقت عبوديت در او پيدا شود، تا تقواى او درست گردد.

## احترام اهالى مدائن از اميرالمؤمنين عليه‌السلام

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام وقتى به مدائن رسيد اهل مدائن آمدند استقبالش تا آقا وارد شد همه نسبت به آقا على عليه‌السلام دستها را به سينه گذاشته تعظيم كردند، آقا فرمودند اين چه وضعى است؟ گفتند ما در برابر سلاطين هميشه چنين بوديم، احترامى است كه به سلطان مى‏كنيم فرمود اين عمل شما براى خودتان بد است براى من هم بد است اما براى شما بد است زيرا ذلتى است براى شما - ذلت ملت است كه در برابر طاغوتى چون محمدرضاى خونخوار تعظيم كنند، اين كار را نكنيد آبروى اسلام را نبريد و اما براى من هم بد است نفس آدمى احترام را دوست دارد وقتى كه برايش تعظيم كنند خودش را گم مى‏كند براى خودش شأنى قائل مى‏شود. (466)

بنده بايد يادش نرود بندگى خدا را، مطيع رب العالمين نبايد فراموش كند، مسلمانان، خدا يادتان نرود شما را غرور نگيرد.

## نفس اژدهاست او كى مرده است

بعضى از علماى اخلاق مثالى زده‏اند مى‏گويند وقتى از اوقات در بغداد درويشى از مارگيرها اژدهائى را صيد كرده بود براى تماشا كنار دجله بغداد آورد، مردم براى تماشا مى‏آمدند گويند اين اژدها سر ما زده شده بود نه اينكه مرده بود.

بدبخت صياد به خيالش اژدهاى مرده است دمش را گرفت گذاشت روش دوشش مى‏كشانيد و مى‏آورد، اژدها نمرده لكن سرما زده و خطرى ندارد، بالاخره اهل بغداد خبر شدند آمدند براى تماشا كه ناگهان ابرها متفرق شد، سوزش آفتاب تابيد بر بدن اژدهاى سرمازده، كم كم بدنش گرم شد يك دفعه تكانى خورد، اولين كسى را كه طعمه خودش كرد همان صياد بود، بعد جمعيت مى‏خواستند فرار كنند گروهى روى هم ريخته بعضى در شط غرق شدند عده زيادى زير دست و پا از بين رفتند و عده‏اى هم طعمه اژدها شدند بالاخره اژدها جان گرفته صيد خودش را كرد.

گويند نفس آدمى، اژدها است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفس اژدهاست او كى مرده است |  | از غم بى آلتى افسرده است |

نگاهش كن كه آمده مسجد مثل بچه آدم نشسته، بگذار خداى نكرده دو سه ميليون پول گيرش بيايد يا مقام و منصبى گيرش بيايد اگر دل شكسته پيدا كرد، حالا كه مى‏بينى نفسش مثل مار سرماخورده است، تسليم است، وقتى من بالاى منبر مى‏گويم بگو يا الله با حالت گدائى مى‏گويد يا الله، مى‏گويم از گناهانت بگو الهى العفو، راستى اشكى هم مى‏ريزد مى‏گويد الهى العفو ولى خداى نكرده اگر مقامى و پولى گيرش بيايد هر چه بگويد آقاى فلانى بيا از گناهانت بگو الهى العفو، مى‏گويد آقا مگر من چكار كرده‏ام؟!!

# 43

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله يؤتكم كفلين من رحمته و يجعل لكم نوراً تمشون به و يغفر لكم والله غفور رحيم لئلا يعلم اهل الكتاب الا يقدرون على شى‏ء من فضل الله و ان الفضل بيدالله يوتيه من يشاء والله ذوالفضل العظيم‏ (467).

## پرهيزكار، مؤمن متعهد است

عرض كردم كمتر موضوعى است كه به قدر تقوا در قرآن ذكر و تأييد شده باشد در شرح تقوى الله - ديروز بياناتى ذكر گرديد امروز به بيان ديگر: تقوا عبارت است از تعهد، مسؤوليت الم عهد اليكم يا بنى آدم ان لا تعبدوا الشيطان اگر كسى متعهد شد كه اطاعت نكند تنها اطاعت رحمن كند مى‏شود متقى، گناه نكند، هواپرستى نكند، در مقابل خدا، او را غرور نگيرد آدمى به قدرى نفسش پست است كه گاهى مقابل خدا مى‏ايستد، خصوصاً در حال خشم، اصلاً منكر خدا مى‏شود از بس نفس آدمى عنود و لجوج است‏ (468) در حالتى كه اگر رجوع به عقل خودش مى‏كرد مى‏ديد از هر واضحى واضحتر، وجود رب العالمين است از هر حقى حقتر قيامت و ثواب و عقاب است، دوزخ و بهشت است، تو دارى پشت به بهشت حركت مى‏كنى، دارى با حيوانات سر و كار پيدا مى‏كنى، روز قيامت هم به همان صورت حيوانات محشور مى‏شوى فرمود اين مردم محشور مى‏شوند به صورتهاى زشتى كه خوك و ميمون نزد آن زيباست‏ (469) به قدرى زشت مى‏شود كه از هر جانورى موحش‏تر مى‏شود، در همان حال كه خودش را مى‏بيند صيحه مى‏زند.

راه آدمى راه تعهد است، بى بند و بارى راه حيوانيت است هر متقى بايد متعهد شود بنده باشد نه آقائى بكند، بنده خدا باشد، هواپرستى نكند.

## آثار تقوا از زبان سرور متقين

براى شواهد عرضم دو كلمه از على عليه‌السلام بگويم ان تقوى الله مفتاح سداد و ذخيره معاد و عنق من كل ملكه و نجاه من كل هلكه‏ (470) هر كس متعهد شد تقوى را رعايت كند تقوا كليد براى هر كار راست و درستى است، هيچ انحرافى هم ندارد، هيچ اشتباهى ندارد، زيرا راه تعهد را پيموده است و ذخيره معاد خوشا به سعادتت - گور، قبر، قيامتت، اى شخص متعهد تمام عاقبت كارت گلستان است رسول خدا فرمود: قبر آدمى گودالى است گودالهاى جهنم يا بستانى از بوستانهاى بهشت‏ (471) تا شخصى كه مرده چطور شخصى بوده است اگر انسان متعهد مرد گورش بستان و اگر بى بند و بار مرد، گورش گودال جهنم است عتق من كل ملكة اگر انسان متهد شد از آثارش اين است كه از هر قيدى آزاد مى‏شود، بنده خدا شده و از همه چيز آزاد شده است گاه شخص غلام ثروت و مال است، بعضيها مالكشان زن است زيرا متعهد نيستند تا جائى كه مالك دينش هم مى‏شود دينش هم مى‏شود چون اسير پول يا رياست است هر چه ديكتاتور گفت: بايد انجام دهد، زيرا مالكش هست، تا مالك دينش هم مى‏شود، تمام ساواكيهاى ايران هم مالكشان ديكتاتور بود، حتى دينشان هم او بود.

مگر مرحوم سعيدى عالم، فاضل، متقى چه كرده بود كه او را كشتند، اين سيد بزرگوار بر اثر اينكه فقط اعلاميه‏اى بر عليه آمريكا داده بود ساواكيها او را گرفتند، زندان كردند و كشتند و بعد جنازه‏اش را برده و نگذاشتند مجلس ختمى گرفته شود تمام ساواكيها مالكشان شاه بود، مالك شاه هم آمريكا بود، مگر كسى بود كه آزاد باشد؟ همين شاه مخلوع ايران ملك طلق آمريكا بود، آمريكا هم مالكش شيطان است.

خدا مالك است و بس، هر كس از ملك خدا بيرون رفت يعنى متهد نشد براى خداى خودش، بنده هر بى سروپائى مى‏شود تا انيكه بنده زنى مى‏شود، واى، از بى بند و بارى آدمى، صد فرياد از خروح از تعهد عنق من كل ملكه.

از سال گذشته، سنه 57 كه ملت ايران بنا به تعهد گذاشتند، بنا گذاشتند كه حرف خدا را بشنوند و حرف خدا را بشنوند و حرف رهبر الهى يعنى امام خمينى را اطاعت كنند اين همان تعهد است البته مگر افراد انگشت شمارى، سى و پنج ميليون نفر قريب به اتفاق همه متعهد شدند فرمان، فقط فرمان امام خمينى و واقعاً عمل هم شد ديديد ملت ايران آزاد شديد، اى ملت كه زير چنگال آمريكا و انگليس بوديد، ديديد آقا شديد، ديديد همه آنها گريختند چون گريختن الاغ‏ها از شيرها (472) اين نتيجه تعهد شما بود.

## ايمان به رسول در امر ولايت و حكومت

و آمنوا برسوله نه معنيش آن است كه بگوئى اشهد ان محمداً رسول الله اينكه در مرتبه اول است كه در همان خطاب يا ايها الذين آمنوا است آيا مى‏شود گفت اى مسلمانان گواهى دهيد كه رسول الله پيغمبر است، اينكه در هر مسلمانى نهفته است، آمنوا برسوله كه خصوصاً مى‏فرمايد: راجع به ولايت است، يعنى مسلمان اينطور ايمان بياور كه هر حكمى كه اين پيغمبر كرد روى سر بگذارى چون و چرا نكنى، چه در احكام و چه در جهت ولايت در امور اجتماعى، يعنى اگر پيغمبر گفت نماز صبح دو ركعت است فوراً بايد همه اطاعت كنند و اگر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود الان برويد براى جنگ همه بايد اطاعت كنند، اگر فرمود رئيس قشون بايد اسامه، جوان هجده ساله باشد واجب است بر همه ايمان بياورند، اگر كسى فضول كرد و گفت اين جوان است تا پير مردها و تجربه كرده‏ها هستند نبايد اسامه هجده ساله بيايد پس اگر چنين شد ايمان به رسول نياورده است. اسامه بن زيد كه هجده ساله است هر كسى كه سرپيچى كند از لشكر اسامه حق اعتراض ندارد. (473)

اگر برايت ثابت شد كه رسول خدا است پس تمام كارهايش درست است، پشت سرش هم اگر گفتى نه تا ايراد گفتى كارت خراب است، در هر موردى از موارد باشد آمنوا برسوله امام و نايب امام هم همين حكم شامل حالشان مى‏شود، نه فقط عمل به رساله‏اش واجب است بلكه اگر امام فرمود به مجلس خبرگان رأى بدهيد، بر همه واجب است اطاعت كنند، كسى نمى‏تواند فضولى بكند بگويد آقا حالا صلاح نيست. اينها تمام خروج از ولايت است، نايب امام داراى همان ولايت امام است، ولايت امام همان ولايت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است ولايت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نه فقط بيان احكام است، در جهات حكومتى خصوصاً در اجتماعى هم اطاعتش واجب است آمنوا برسوله در جهت اطاعت.

جان دين، ولايت است، به خدا: هر كس ولايت ندارد دين هم ندارد، ولايت يعنى حكومت خدا بر نفس و هوا، هر كس به ميل نفسش كار مى‏كند دين ندارد، هر كس با ولايت كار مى‏كند، بايد ميل خودش را كنار بگذارد، صلاح انديشى خروج از ولايت است و حقيقتش خروج از ولايت است و حقيقتش خروج از دين است، ملت ايران حواسشان به خودتان باشد ان شاء الله از اعطات رهبر الهى خودتان امام خمينى، كه خدا برايتان قرار داده است بيرون نرويد، همه با هم يكى باشيم، اختلافات را كنار گذاريد اگر كسى هوى و هوس دارد نصيحتش كنيد، خيرخواهى كنيد، بگوئيد هوسرانى حرام است رياست‏طلبى حرام است، دنبال مقام گشتن حرام است فقط دنبال خدمتگزارى، خدمت به كشور به اسلام، به مسلمين، برويد.

## دو بهره از رحمت براى مؤمن متعهد

يؤتكم كفلين من رحمته - اى مؤمنين، مسلمين اگر اهل تقوا شديد و ولايت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را قبول كرديد، ايمان قبلى كه قبول ولايت است - رسول الله، امام، نايب امام، قبول ولايت يعنى حكومت خدا، هواى نفس را كنار گذاشتن، اگر چنين شد:

يؤتكم كفلين من رحمته دو بهره از رحمت به شما مى‏دهيم بهره اول براى اصل ايمانتان. خود ايمان خيلى ثواب دارد، ايمان قلبى كه آدمى در دلش باشد دوم هم تقوى الله آنهائى كه علاوه ايمان تقوى الله هم داريد زحمت مى‏كشيد، پشت پا به نفس و هوا مى‏زنيد، ترك گناه مى‏كنيد، خدا به تمام اعمال شما اجر مى‏دهد كفلين يعنى نصيبين دو بهره نصيب شما مى‏گردد.

و يجعل لكم نوراً در برابر ولايتتان در برابر اينكه پشت سر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايستاديد، پشت سر على عليه‌السلام پشت سر نايب على عليه‌السلام، حق را رها نكرديد، خدا هم نورى به شما مى‏دهد كه به آن راه بپيمائيد تمشون به هم الان و هم در قيامت نورى به شما مى‏دهد و موقعى كه مى‏خواهى از صراط رد شوى. (474)

## نور براى تشخيص حق از باطل

همين الان كه راه مى‏روى، با نور راه مى‏روى، نفهم نيستى اى كسى كه محكم پشت سر حق ايستادى نفس و هو را رها كردى اگر متوجه حق هستى، حق شناس مى‏شوى، ثابت مى‏مانى، ظلمت را تشخيص داده، خوب و بد را تشخيص مى‏دهى، نور پيدا مى‏كنى، در دام شيطان انس و جن نمى‏افتى اما اى گروهى كه امام خودتان را رها كرديد، يقين بدانيد شما در تاريكى هستيد، طعمه هر بى سروپائى مى‏شويد هم دست راست و هم دست چپ گروه پيدا شده است، در روزنامه‏ها كه مى‏خوانيد اين گروه گروه شدنها تمام تاريكى اندر تاريكى است.

پس مؤمن متعهد كه ولايت پيغمبر و امام را پذيرفته باشد براى اين چنين شخصى يعجل لكم نوراً آنهائى كه صد در صد تقوا دارند هم ايمان دارند هم ولايت و پيروى از رهبرشان (امام خمينى) را هم رها نمى‏كنند وقتى شناختند كه اين بزرگتر و نايب امام است هواى نفس ندارد رهايش نكردند، چنين اشخاصى روشن هستند، در نور الهى‏اند.

هر كس در دام شيطان مى‏افتد، به واسطه اين است كه نور ندارد نمى‏بيند و نمى‏فهمد.

## آمرزش خداوند براى مؤمن متعهد

ويغفرلكم و مغفرت خداى هم براى شما است. علاوه‏اى آنهائى كه ايمان آورده‏ايد، اى كسانى كه قبول ولايت كرديد، خدا به واسطه همتتان، تعهدتان، تقيدتان قبول ولايتتان علاوه بر اينكه در دنيا به شما نور مى‏دهد، دو بهره از رحمت مى‏دهد در آخرت هم آمرزش خود را شامل حالتان مى‏كند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الهى چنان كن سرانجام كار |  | تو خشنود باشى و ما رستگار |

آمرزش خدا بزرگ است، عيوب نفس بيشمار است، گناهان آدمى به حساب نمى‏آيد. والله غفور رحيم و خداوند بسيار آمرزنده و مهربان است.

لئلا يعلم اهل الكتاب الا يقدرون على شى‏ء من فضل الله و ان الفضل بيد الله يؤتيه من يشاء والله ذوالفضل العظيم‏ (475).

بعضى گفته‏اند: لاء زائده است يعنى ليعلم اى ليعتقد و بعضى گفته‏اند كه لاء نافيه است يعنى لئلا يعتقد اهل الكتاب، خداى عالم به مسلمانى كه متعهد شدند، به مسلمانى كه قبول ولايت كردند، نور و روشنائى مى‏دهد، دو نصيب از رحمت به آنها مى‏دهد تا يهود و نصارا خيال نكنند كه مسلمانان از فضل خدا دورند.

اى يهود اى نصارا، بدبختها دور از اسلام هستيد، دور از گلستان گلزاريد، از گلزار محمدى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر نداريد، به خيالتان كه مسلمين چيزى نيستند. بله شما دين تشريفاتى داريد، بيهوده است. تورات و انجيل به فارسى ترجمه و چاپ شده است، كسى بخواند، از خنده نمى‏تواند خودش را بگيرد مسخره است اغلبش قصه‏هاى دروغ، تهمت هائى به پيغمبران، جسارت به مقام انبياء با كمال بيشرمى نوشته است: لوط با دخترش زنا كرد... اى لعنت خدا بر نويسنده تورات فعلى. عجيب است آن وقت مى‏گويند نحن انصارالله - احباء الله - اولياء الله. مسيحى‏ها هم كه خرابترش كرده‏اند مى‏گويند ابناء الله ما هم پسران خدا هستيم.

## آشوب به خاطر فروش اسلحه و پول

آنگاه با يك عالم غرور، جهل مركب به مسلمين به نظر حقارت نگاه كرده، خيال مى‏كنند كه مسلمين از معارف بى خبرند. اى يهود و نصارا كه بى خبريد، خداى عالم چه فضلهائى به مسلمانان داده است چون دوريد نمى‏دانيد، ولكن خبردار شويد بدانيد هر مسلمان متعهدى در نور است، سر تا پا نور و روشنائى است. شما بدبختها از سر تا پا در ظلمتيد، از اسرار خلقت در حيرتيد، دنيا را ايستگاه قرار داده‏ايد از زندگى انسانى بى خبريد، نمى‏فهميد زندگى انسانى يعنى چه؟ يا اينكه آمريكا بمب درست كند بفرستد به اسرائيل، بريزند جنوب لبنان را به آتش و خون بكشند. آيا اين آدميت است؟ كارتان اسلحه سازى و آدمكشى است پس وحشى هستيد، توطئه مى‏كنيد تا اسلحه‏ها فروش برود و شما پولدار شويد.

رسد آدمى به جائى كه به جز خدا نبيند شما به جز پول فانى آيا چيزى ديگر مى‏شناسيد؟

# 44

بسم الله الرحمن الرحيم

لئلا يعلم اهل الكتاب الا يقدرون على شى‏ء من فضل الله و ان الفضل بيد الله يوتيه من يشاء والله ذوالفضل العظيم‏ (476).

## چيزى از فضل خدا به دست يهود و نصارا نيست

كلام در اين آيه شريفه بود كه آخرين آيه از سوره الحديد است عرض شد به طور اختصار لاء در لئلا را بيشتر از مفسرين زائد گرفته‏اند كه براى تأكيد آورده شده است لئلا يعلم يعنى ليعلم اهل الكتاب الا يقدرون على شى‏ء من فضل الله يعنى ما نسبت به مسلمين آنهائى كه متعهد باشند و آنهائى كه مطيع رسول باشند دو بهره از رحمت داديم كه در نور حركت نمايند تا اينكه يهود و نصارا بدانند فضل خدا به دست آنها نيست چون يهود معتقد بودند نبوت مختص به ماست در غير ما نبوت نخواهد بود بلكه گويند و مى‏گويند و متعقدند كه اين يهود و اسرائيلى كه هست آقاى روى كره زمين هستند هيچ كس از بشر بر يهود تفوق ندارد آقاى زمين يهود است و نبوت كه رشته‏اى از فضل خدا است مختص به يهود است.

مسيحين هم قريب به همين حرفها را دارند، آنها هم گويند كه روى كره زمين از مسيحى شريفتر كسى نيست، نبوت در بين ما بوده، بلكه بالاتر از نبوت، خدائى، بطورى كه امت عيسى ابناء الله‏اند، احباء الله‏اند، اولياء الله‏اند، فضل خدا مختص به مسيحين هست، اين آيه شريفه مى‏خواهد بفرمايد نه يهود نه مسيحى، اى اهل كتاب تمامتان بدانيد فضل خدا و نبوت در دست شما نيست، نورى كه آدمى به آن حركت كند يعنى روشن باشد، دانا شود، از حيرت بيرون بيايد بفهمد راز آفرينش را، هدف از زندگى را بداند، كجا بوده و كجا خواهد رفت را بداند، الان كه در راه سعادت است، سعادت يا شقاوت را ببيند، اين نور رشته‏اى است از فضل خدا كه نه در دست شماست اى يهود، و نه در دست مسيحيين و نصارا هست.

اين بيچاره اصلش از كتاب آسمانى چيزى در دست ندارند در محل خودش به مدارك خود يهود و نصارا ثابت شده است كه اين تورات و انجيل فعلى هيچ كدام تورات و انجيل اصلى نيست.

تورات اصلى بر جناب موسى نازل گرديد بو بخت النصر بعد از آنكه بيت المقدس را خراب كرد، آتش سوزى كرد، هر چه تورات بود آتش زد يك صد و پنجاه سال بعدش عزير محفوظات خودش را چيزهائى كه در حافظه‏اش بود به عنوان تورات نوشت و بعداً داستانهائى را به آن اضافه كردند، كاش داستانهاى صحيحى بود قصه هائى كه از عقل دور است افتراها به پيغمبرها!

همچنين انجيل پس از آنكه جناب عيسى از بين نصارا رفت و به قول مسيحيين كشته شد پنجاه و نه سال پس از مسيح متى انجيلى نوشت آنچه را كه در خاطر داشت نوشت به انجيل متى مشهور شد بعد از صد سال ديگر مرقس پيدا شد او هم انجيلى نوشت، چندى بعد از او يوحنا پيدا شد، خلاصه تا بيست انجيل نوشته گرديد كه اخيراً يعنى در دو سه قرن قبل پاپ وقت، كشيشها را جمع كرت و بررسى كردند چند تا از آن انجيلها را كه مناسب نديدند باطل كردند، از بين بردند مثل انجيل برنابا چون در انجيل اين شخص چند مطلب حق بود و تطبيق به دين اسلام مى‏كرد ممنوع كردند و بقيه را به صورت كتاب تمامى به نام عهد جديد در برابر عهد عتيق كه تورات باشد منتشر كردند.

خلاصه آنچه به دست اينها است كتاب آسمانى نيست گفته‏ها و نوشته‏هاى افرادى است كه بعد از پيغمبرشان انشاء كردند قصه گوئى كردند محفوظاتشان را زياد كردند نه وحى خدا است.

## افتخار مسلمين، قرآن وحى خدا است

مسلمانان بايد از شوق در پوست نگنجيد، مسلمانند كه در دستشان عين وحى خداست، بدون اينكه يك كلمه‏اى به آن اضافه شده باشد و آن هم قرآن مجيد است، همان قرآنى كه بر خاتم انبياء محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل گرديد.

تمام طبقات مسلمين با اين همه اختلاف هفتاد و سه فرقه هر فرقه‏اى هم صدها گروه، تمام گروههاى مختلفه همه با هم مى‏گويند اين قرآن است اين قرآنى كه در صدر اسلام بود همين است يك واوى به آن اضافه نشده است، فضل خدا كه نبوت است، فضل خدا كه نور ايمان است، در دست مسلمانها است، نه شما بيچاره‏ها.

لئلا يعلم اهل الكتاب يعنى ليعلم اهل الكتاب اهل كتاب بدانند الا يقدرون على شى‏ء من فضل الله توانائى ندارند بر چيزى از فضل خدا و ان الفضل بيد الله يوتيه من يشاء هر چه هست در دست خودش است به هر كه خواست مى‏دهد والله ذوالفضل العظيم خداوند داراى بخشش بزرگ است اين را بيشتر از مفسرين گفته‏اند.

## حرف زائد با بلاغت نمى‏سازد

لكن برخى از محققين خصوصاً صاحب كتاب آلاء الرحمن فاضل بزرگوار نراقى اعلى الله مقامه اين بزرگمرد مجتهد عظيم الشأن در مقدمه تفسيرش خوب بيان كرده است.

مى‏فرمايد قرآن يك حرف زيادى ندارد آنچه مفسرين مى‏گويند ما و لاء زائده يا براى تأكيد نفى، اشتباه مى‏كنند در چندين جا لا اقسم بيوم القيمه - لا اقسم بالنفس اللوامه مى‏گويند لاء زائده است - ايشان مى‏فرمايد: زائده با قرآن جور در نمى‏آيد، زائده منافى با فصاحت و بلاغت است.

يك حرف زيادى در قرآن نيست اى كسى كه مى‏گوئى لاء زائده است بايد معنى را بفهمى، نه چون معنايش در ذهنت نمى‏آيد بگوئى زائده است، كمى دقت كن، تا معنى لاء را بفهمى، خلاصه تمام لاء هائى كه گفته‏اند زائده هست، ايشان مشروحاً مى‏فرمايد: معنيهاى صحيح دارد از آن جمله همين آيه است لئلا يعلم اهل الكتاب مى‏فرمايد: لاء نافيه است صاحب الميزان هم همين را مى‏فرمايد:

يعلم به معنى اعتقاد و زعم است لئلا يعتقد اهل الكتاب لئلا يزعم اهل الكتاب تا اينكه گمان نكنند، خيال نكنند اهل كتاب (يعنى يهود و نصارا) كه مى‏گويند مسلمانان از فضل خدا بى بهره‏اند بنابراين اگر لاء نافيه باشد لا يقدرون ضمير برمى‏گردد به مؤمنين لئلا يزعم اهل الكتاب الا يقدر المؤمنون على شى‏ء من فضل الله يعنى ما به مسلمانها قرار داديم، نور داديم، معرفت داديم تا اينكه يهود و نصارا خيال نكنند اينها چيزى ندارند، خيال نكنند كه از مقام نبوت بى بهره‏اند، به عكس است نه چنين است هر چه فضل است پيش خدا است، خدا هم به هر كه خواست مى‏دهد.

ان الفضل بيد الله يؤتيه من يشاء تو كه مى‏گوئى ما اولياء الله هستيم، ابناء الله هستيم، اينها خيالهاى تو خالى خودتان هست، خيال هائى هست كه خودتان بافته‏ايد.

## كمالات معنوى با پندار درست نمى‏شود

در آيه‏اى، خوب اين معنى را آشكار فرموده است‏ (477) اى يهوديها هر چه مى‏خواهيد بگوئيد ما اولياء الله هستيم، اى مسيحى‏ها هر چه مى‏خواهيد بگوئيد ما احباء الله و ابناء الله هستيم.

(اى مسلمان هر چه مى‏خواهى بگو: من شيعه على هستم، من نوكر اما حسينم) تمامتان بى ربط مى‏گوئيد، نه شما مسلمانها و نه نصارا و يهوديها تمام اين حرفها بى منطق است، برهان ندارد.

شتر در خواب بيند پنبه دانه خواب براى خودتان مى‏بينيد دلتان را خوش مى‏كنيد كه ما شيعه هستيم، آنها دلشان را خوش مى‏كنند كه ما تابع عيسى هستيم، يهود هم دلشان را خوش مى‏كنند كه ما تابع موسى هستيم تمامتان بى خود مى‏گوئيد.

اصل مطالب من يعمل سوءا يجزبه هر كدام از شما كه گناه كرديد جزايش همراهش هست، اگر دزدى كردى خواه مسلمان، خواه يهودى، خواه نصرانى باش، عذاب خدا پشت سرش هست، نمى‏توانى بگوئى من شيعه على هستم، هر كس مى‏خواهى باش، گناه كه كردى جزايش سر جايش هست اثر وضيعتش هست آيا مى‏شود مال يتيم بخورى آتش نشود؟! اثر وضعى است، شراب بخورى مست نشوى، هر چند مى‏خواهى بگو من شيعه هستم هر كس كار بدى كرد جزايش ثابت است هر كه مى‏خواهد باشد، مسلمان، يهود، مسيحى، شيعه، هيچ تفاوتى ندارد در برابر عدل الهى، در قانون عدل الهى هيچ چيز فاصله نمى‏تواند بشود، تبعيض در برابر قانون الهى نيست.

روايتى دارد كه دزدى پس از ثبوت دزديش در حضور پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حكم حدش جارى شد، به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اعتراض شد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (حاصل روايت منقوله) فرمود اگر دخترم فاطمه هم دزدى كند دستش را مى‏برم‏ (478) يعنى در برابر قانون خدا اولاد پيغمبر، شيعه على، حسين حسين - گو، سيد، آشيخ، اين حرفها نيست، همه يكنواخت است در برابر قانون الهى - مثلاً غيبت، لاشخورى است، آتش زننده است تهمت هلاك كننده است غرضم غرور نصارا است، غرور مسيحين است كه اينها مغرور بودند مى‏گفتند فضل خدا پيش ما است هر عطائى از عطاهاى خدا مال ما است، بهشت مال ما است.

## آيا سه روز مسيح در آتش ماند؟

مسيحيينى مى‏گويند جناب عيسى را به دار زدند، بعد خاكش كردند از توى گور در آمد به جهنم رفت، سه شبانه روز در جهنم ماند كه بعد يك نفر از امتش هم جهنم نرود، اينها مزخرفات است، اصلاً دين را بازيچه قرار داده‏اند.

خيال نكنند مؤمنين از فضل خدا بى بهره‏اند، هر فضل خدا كه هست از اين طرف است، خدا هم به كورى چشم شما به مسلمانان قرآنى داد كه نور مطلق است، علم مطلق است، آنچه مزخرفاتى كه در دسترس شما هست رسوا كننده است تا بدانند فضل خدا پيش آنها نيست، بدانند كه مؤمنين از فضل خدا بهره‏ها دارند و ان الفضل بيد الله يوتيه من يشاء فضل خدا كه آثار نبوت، معارف اليه و كمالات انسانيه كه از جمله آنها نورى است كه خدا به هر مؤمن خالص و متعهدى مى‏دهد.

والله ذوالفضل العظيم راجع به فضل جملاتى بگويم.

## عطاى خدا چون خودش بزرگ است

اولاً در لغت هم به معناى زيادى است و هم به معناى عطيه است عطاء و بخشش را فضل گويند، هدايا و تحف از هر كس كه سر مى‏زند به مقدار دارائى و همت هديه دهنده است يك وقت هديه دهنده فلان شخص فقير است، يك وقت فلان شخص متمكن درجه يك است يك وقت هديه دهنده، فلان بخيل است، يك وقت هديه دهنده حاتم طائى زمان است.

هداياى بشر روى اين موازينى است كه گفتم پس هديه رب العالمين عطيه خدا به مقدار عظمت خودش و به مقدار مكنت و دارائى خودش خواهد بود، لذا تعبير از فضلش به فضل عظيم شده است فضل خدا خيلى بزرگ است، خيال نكن مثل عطاياى مادى است، عطاهائى كه اهل دنيا مى‏كنند، سلاطين مى‏دهند اينها چيزى نيست، عطاى خدا عطاى باقى است در دنيا و عالم ماده هر صاحب جود و كرمى آنچه بدهد باز فانى است درجه آخرش كاخى هم به تو بدهند، آخرش بايد به سوراخ گور تو را ببرند اگر نداشتى بهتر بود زيرا هر گاه تو را مى‏خواهند ببرند حسرت بزرگى مى‏خورى.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جهان آن به كه عاقل تلخ گيرد |  | كه شيرين زندگانى سخت ميرد |

هر كس كاخش مجلل‏تر است، مرگش سخت‏تر است آن روزى كه مى‏خواهند از كاخ بيرونش بياورند چه بر سرش مى‏آيد.

عطاى خدا غير از مخلوق است، عطاى خدا بزرگ است. به هر كس داد پس نمى‏گيرد، مگر خود طرف لياقتش را نداشته باشد، نور و مقام به هر كس داده شد پس گرفته نمى‏شود، مگر خودش كثافتكارى كند، خرابش كند.

عطيه باقى است والله ذوالفضل العظيم حالا اين فضل عظيم كه در اين آيه شريفه بيان فرمود خدا فضل عظيمش براى كى شد؟ براى هر مؤمن به خدا و رسولى كه متعهد باشد، اگر كسى مسلمان شد مؤمن به خدا شد، مؤمن به رسول هم شد، تسليم حكم خدا و رسول شد متعهد شد اگر چنين شد فضل عظيم خدا براى اوست، نور خدا با او است يجعل لكم نوراً تمشون به در دنيا با نور حركت مى‏كند، در تاريكى جهل، بيخبرى و بيخردى نيست، در روشنائى عقل است بلكه در روشنائى ولايت و هدايت است، مى‏فهمد چكار مى‏كند.

پايان‏

## پی نوشت ها :

1) و لنبلونكم بشى‏ء من الخوف... اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون سوره بقره آيه 156.

2) سوره بقره، آيه 183.

3) يعلمهم الكتاب و الحكمة. سوره بقره آيه 129.

4) و يأكلون كما تأكل الانعام. سوره محمد، آيه 12.

5) و حملنا هم فى البر و البحر و رزقناهم من الطيبات و فضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلاً.

سوره اسراء، آيه 70.

6) انى جاعل فى الارض خليفة. سوره بقره، آيه 30.

7) انا عزضنا الامانة على السموات و الارض و الجبال فابين ان يحملنها و اشفقن منها و حمله الانسان انه مان ظلوماً جهولاً. سوره احزاب، آيه.

8) سوره حج، آيه 1.

9) سوره بقره، آيه 183.

10) خطبه رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در فضيلت رمضان، مفاتيح، ص 171.

11) و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمؤمنين سوره اسراء، آيه.

12) ثم كان عاقبة الذين اساؤا السواى ان كذبوا بايات الله و كانوا بها يستهزون سوره روم، آيه 10.

13) فيا غوثاه ثم اغوثاه بك يا الله من هوى قد غلبنى و من عدم قد استكلب على دعاى حزين، حاشى‏مفاتيح الجنان، ص 581.

14) و اما ينزنك من الشيطان نزع فاستعذ بالله. سوره اعراف، آيه 200.

15) و لقد همت به وهم بها لولا ان رأى برهان ربه سوره يوسف، آيه 24.

16) مفاتيح الجنان، دعاى ابوحمزه ثمالى، ص 386 و ص 401.

17) مفاتيح الجنان، دعاى ابوحمزه ثمالى، ص 386، و ص 401.

18) سوره احزاب، آيه 56.

19) لئالى الاخبار، جلد 3، ص 346، حديث 12.

20) كيف الكيف فلان يقال له كيف و اين الاين الاين فلا يقال له اين.

21) يا من فى الممات قدرته كتاب مفاتيح الجنان (دعاى جوشن كبير)، رقم 43.

22) كتاب مفاتيح الجنان، تعقيبات نماز (عصر. )

23) انا الذى عصيت جبار السماء انا الذى اعطيت على معاصى الجليل الرشا انا الذى حين بشرت بها خرجت اليها اسعى انا الذى امهلتنى فما ارعويت و سترت على فما استحييت و عملت بالمعاصى فتعديت و اسقطتنى من عينك فما باليت.

دعاى ابى حمزه ثمالى، مفاتيح، ص 190.

24) كتاب مفاتيح الجنان، دعاى افطار.

25) لا ستراحة الأنفس...، والمومن يعتبر عندها. مصباح الشريعة، باب 59، ص 126. 26) اللهم كما اطعمتنيه طيبا فى عافية فاخرجه منى خبيثا فى عافية فيالها من نعمة لا يقدر القادرون قدرها.

وسائل كتاب طهارة، ج 2، ص 217.

27) الحمدلله الذى اماط عنى الاذى و هنأنى طعامى و شرابى و عافانى من البلوى. جامع الاحاديث، جلد 2، ص 194، حديث 7.

28) اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيباً.

سوره بنى اسرائيل، آيه 14.

29) الذين يذكرون الله قياما و قعودا و على جنوبهم.

سوره آل عمران، آيه 191.

30) اذا نودى للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله و ذروالبيع.

سوره جمعه، آيه 9.

31) من جاء بالحسنة فله عشر امثالها

سوره انعام، آيه 161.

32) اصول كافى، ج 2، ص 358، ح 14.

33) للصائم فرحتان فرحة عند الافطار و فرحة عند لقاء الله.

وقايع الايام، ص 422.

34) كلوا و اشربوا هنيئا بما اسلفتم فى ألايام الخالية.

سوره حاقة، آيه 24.

35) تفسير برهان، ج 1، ص 44 و ص 45.

36) تفسير برهان، ج 1، ص 44 و ص 45.

37) اولم يروا الى الطير فوقهم صافات و يقبضن ما يمسكهن الا الرحمن. سوره ملك، آيه 19. 38) ان اميرالمؤمنين عليه‌السلام حين اتاه سلمان و هون مغط رأسه و قال سلمان ان فى زكاماً فقال عليه‌السلام ان فى كل شخص ستة عروق، عرق الجنون و الجذام و العمى و الطاعون و البرص و البواسير. فاذا تحرك عرق الجنون ارسل الله عليه الزكام فيبطله و اذا تحرك عرق الجذام انبت الله الشعر فى ألانف فيبطله ولا تأخذه بالمنقاش و خده بالمقراض و اذا تحرك عرق العمى ارسل الله عليه الرمد و اذا تحرك عرق الطاعون ارسل الله عليه السعال فيخرجه بلغما و اذا تحرك عرق البرص ارسل الله عليه الدماميل فيخرجه قيحا و اذا تحرك عرق البواسير ارسل الله عليه الشقوق فى ألاعقاب.

39) اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون.

سوره بقره، آيه 157.

40) لهم فيها ما يشاؤن

سوره فرقان، آيه 16.

41) سوره مائده، آيه 27.

42) سوره حديد، آيه 1.

43) و ما من دابة فى الأرض الا على الله رزقها.

سوره هود، آيه 6.

44) فسا كتبها للذين يتقون و يوتون الزكوة والذين هم باياتنا يومنون.

سوره اعراف، آيه 156.

45) دعاى افتتاح در اعمال شبهاى ماه رمضان.

46) ما علمت لكم من اله غيرى.

سوره قصص، آيه 38.

47) و قضى بينهم بالحق و قيل الحمد لله رب العالمين.

سوره زمر، آيه 75.

48) و من كان فى هذه اعمى فهو فى الاخرة اعمى و اضل سبيلاً.

سوره اسراء، آيه 72.

49) سوره حديد، آيه 1.

50) سوره جمعه، آيه 1.

51) سوره اسراء، آيه 44.

52) سوره مؤمنون، آيه 14.

53) سوره اسراء، آيه 44.

54) كلمه طيبه، ص 219، حكايت 4.

55) سوره حديد، آيه 1.

56) و اوحى ربك الى النحل ان التخذى من الجبال بيوتا و من الشجر و مما يعرشون

سوره نحل، آيه 68.

57) علمنا منطق الطير و اوتينا من كل شى‏ء.

سوره نمل، آيه 16.

58) سوره نحل، آيه 21.

59) نطق به معنى اظهار مافى الضمير است و در انسان به وسيله زبان است و در حيوانات به وسيله صداهاى مخصوص و گفته شده كه بسيارى از حيوانات مقاصد خود را به يكديگر به وسيله صداهاى خفيفى كه بشر عاجز از شنيدن آن است به يكديگر مى‏فهماند و بعضى مانند مورچگان به وسيله حركت شاخكهاى خود مقاصدشان را مى‏رسانند و اينها همه نطق ملكى و عالم ظاهر است.

نطق ملكوتى عبارت است از آشكار نمودن حقايق و مطالب به وسيله اشيا، جماد، نبات، حيوان در همان عالم ملكوت كه غيب عالم ماده است كه بشر عادى از ادراك آنها عاجز است و از اين قسم است خبر دادن هدهد به سليمان حالات شهر سبا و شرك و كفر آنها و غفلت آنها از توحيد خداوند و قدرت و علم خداوند و نيز خبر از اينكه آنها در دام شيطان و جلوه گريهايش در اعمال زشت هستند و نيز از هدايت و ضلالت ذكرى نموده و بديهى است درك اين مطالب براى هدهد به جهت ملكى او محال است تا چه رسد به اظهار آن پس به جهت ملكوتى است و شايد جمله سليمان كه خداوند به ما منطق طير داد همان جهت ملكوتى است وگرنه جهت ملكى را افرادى از بشر هستند كه مى‏تواند منطق حيوانات را بفهمند.

براى شرح بيشتر به كتابهاى مورچگان و موريانه و زنبور عسل تأليف موريس مترلينگ مراجعه شود.

60) و لسليمان الريح عدوها شهر و رواحها شهر.

سوره سبا، آيه 11.

61) ص 246. 62) سوره حديد، آيه 1.

63) فسبحان الذى بيده ملكوت كل شى‏ء و اليه ترجعون.

سوره يس، آيه 83.

64) كتابهاى مناقب و معاجز - منتهى الامال جلد يك، ص 21، حالات پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله.

65) ما شكت الارض الى الله بمثل شكايتها من صب الدم الحرام و من ماء غسل الزنا و من النوم بين الطلوعين عليها.

لئالى الاخبار، جلد 5، ص 194، س 14.

66) بحارالانوار، جلد 6، ص 218، حديث 13.

67) مفاتيح، دعاى ابوحمزه ثمالى.

68) والله العزة و لرسوله و للمؤمنين.

سوره منافقون، آيه 8.

69) من كان يريد العزد فلله العزة جميعاً.

سوره فاطر، آيه 11.

70) يقولون لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها ألاذل و لله العزة و لرسوله و للمومنين.

سوره منافقون، آيه 8.

71) انى وجهت وجهى للذى فطر السموات والارض.

سوره انعام، آيه 79.

72) سوره حديد، آيه 2.

73) هو الله الذى لا اله الا هو الملك القدوس السلام المومن المهيمن العزيز الجبار المتكبر.

سوره حشر، آيه 23.

74) ولا يمكن الفرار من حكومتك

مفاتيح، ص 63، دعاى كميل.

75) سوره آل عمران، آيه 26.

76) انشأ ناه خلقا آخر.

سوره مومنون، آيه 14.

77) الله يتوفى الانفس حين مويها و التى لم تمت فى منامها فيمسك التى قضى عليها الموت و يرسل الاخرى الى اجل مسمى.

سوره زمر، آيه 42.

78) انالله و انا اليه راجعون.

سوره بقره، آيه 151.

79) لا يملك لنفسه نفعاً ولا ضراً ولا موتاً ولا حيوة ولا نشوراً.

كتاب مفاتيح الجنان (تعقيبات نماز عصر، ص 17. )

80) من ذا الذى يفرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له اضعافا كثيرة.

سوره بقره، آيه 24.

81) اومن كان ميتا فاحييناه وجعلنا له نورا يمشى به فى الناس كمن مثله فى الظلمات ليس بخارج منها.

سوره انعام، آيه 122.

82) سوره حديد، آيه 3.

83) حارالانوار، ج 96، ص 126، حديث 39.

84) فيها ما تشتهيه الانفس و تلذ الاعين

سوره زخرف، آيه 71.

85) انا لله و انا اليه راجعون

سوره بقره، آيه 151.

86) اليه يرجع الامر كله

سوره هود، آيه 123.

87) والسحاب المسخر بين السماء والارض.

سوره بقره، آيه 164.

88) فسقناه الى بلد ميت

سوره‏اطر، آيه 9.

89) فى ظلمات ثلاث سوره زمر، آيه 6. 90) يهب لمن يشاء اناثاً و يهب لمن يشاء الذكور.

سوره شورى، آيه 49.

91) اصول كافى، ج 1، ص 73، باب النهى عن الكلام فى الكيفية:

92) اصول كافى، ج 1، ص 76، حديث 6، باب فى ابطال الروية.

93) اول ما خلق الله الماء.

بحار، ج 57، ص 204، ح 152 و ص 208، ح 170.

94) اول ما خلق الله العقل.

بحار، ج 1، ص 97، ح 8.

95) بحار، ج 41، ص 181، حديث 18، و تفسير برهان، ج 4، ص 287.

96) براى شرح به تفسير سوره قمر در كتاب حقائقى از قرآن از بيانات حضرت آيت الله دستغيب مراجعه شود.

97) بحارالانوار، جلد 41، ص 181، حديث 17.

98) بحارالانوار، جلد 41، ص 181، حديث 17.

99) و لوان ما فى الارض من شجرة اقلام و البحر يمدة و البحر يمدة من بعده سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله...

سوره لقمان، آيه 27.

قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربى لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربى ولو جئنا بمثله مددا.

سوره كهف، آيه 109.

100) اصول كافى، ج 2، ص 206، حديث 1.

101) سوره حديد، آيات 3 - 6.

102) افى الله شك فاطر السموات والارض.

سوره ابراهيم، آيه 10.

103) اصول كافى، كتاب توحيد، جلد 1، ص 62، حديث 4.

104) ثم كان عاقبة الذين اساوا السواى ان كذبوا بايات الله و كانوا بها يستهزون.

سوره روم، آيه 10.

105) الا يعلم من خلق.

سوره ملك، آيه 14.

106) يعلم السر و اخفى.

سوره طه، آيه 7.

107) سوره حديد، آيه 3.

108) انى جاعل فى الارض خليفه.

سوره بقره، آيه 30.

109) و كان عرشه على الماء.

سوره هود، آيه 7.

110) و جعلنا من الماء كل شى‏ء حى.

سوره انبياء، آيه 30.

111) من سرته حسنته و سائته سيئته فهو مومن.

عدة لداعى، ص 224.

112) سوره حديد، آيه 4.

113) الذين آمنوا و لم يلبسوا ايمانهم بظلم أولئك لهم الامن و هم مهتدون.

سوره‏انعام، آيه 82.

114) سوره حديد، آيه 6.

115) و ما يعزب عن ربك من مثقال ذرة فى الارض ولا فى السماء.

سوره يونس، آيه 61.

116) و ما منا الا له مقام معلوم. سوره صافات، آيه 164.

117) ان كتاب الابرار لفى عليين.

سوره مطففين، آيه 18.

118) فويل للقاسية قلوبهم.

سوره زمر، آيه 22.

119) الذين تتوفيهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم.

سوره نحل، آيه 32.

120) بحار، ج 6، ص 269، حديث 121 و 123.

121) ما يكون من نحوى ثلاثة الا هو رابعهم.

سوره مجادله، آيه 7.

122) فطرة الله التى فطر الناس عليها.

سوره روم، آيه 30.

123) مفاتيح، دعاى كميل، ص 63.

124) سوره فجر، آيه 30.

125) سوره حديد، آيه 6.

126) كافى، ج 3، ص 223، و لئالى الاخبار، ج 5، ص 17.

127) و نضع الموازين القسط ليوم القيمة.

سوره انبياء، آيه 47.

128) فى مقعد صدق عند مليك مقتدر.

سوره قمر، آيه 55.

129) و لتجزى كل نفس بما كسبت

سوره جاثيه، آيه 22.

130) لا يحوزنى ظلم ظالم.

حديث قدسى.

131) السيرة النبوية، ج 1، ص 275، و تفسير ابوالفتوح، ج 10، ص 380.

132) آمنت انه لا اله الا الذى آمنت به بنوا اسرائيل.

سوره يونس، آيه 90.

133) السيرة النبوية، ج 2، ص 201 و كانمل ابن اثير، ج 2، ص 127، به اختلاف فى الجملة.

134) ان لم انتقم من الظالم فانا الظالم.

حديث قدسى.

135) كشف الغمه، ج 2، ص 86.

136) ان الينا اياتهم ثم ان علينا حسابهم.

سوره غاشيه، آيه 25 و 26.

137) سوره حديد، آيه 7.

138) بحارالانوار، جلد 41، ص 75، حديث 5.

139) يا ايها الذين آمنوا آمنوا بالله و رسوله.

سوره نساء، آيه 136.

140) دعاى ابوحمزه ثمالى، مفاتيح، ص 189 و 190.

141) انا يا رب الذى لم استحيك فى الخلاء و لم اراقبك فى الملاء

دعاى ابو حمزه

مفاتيح، ص 190.

142) سوره حديد، آيه 7.

143) تولوا و اعينهم تفيض من الدمع حزنا الا يجدوا ما ينفقون.

سوره توبه، آيه 92.

144) سفينة البحار، جلد اول، ص 482.

145) سوره حديد، آيه 8.

146) انى النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله رجل فقال ما لى لا احب الموت فقال له الك مال قال نعم...

بحارالانوار، جلد 6، باب حب لقاء الله، ص 127، حديث 9.

147) فى مقعد صدق عند ملك مقتدر.

سوره قمر، آيه 55.

148) منتخب التواريخ خراسانى، ص 732.

149) نتخب التواريخ خراسانى، ص 727.

150)

اذا جادت الدنيا عليك فجد بها فلا الجود يفنيها اذا هى اقبلت على الناس طرا قبل ان تتقلت ولا البخل يبقيها اذا ما تولت

سفينة البحار، جلد 1، صفحه 609.

151) فما متاع الحيوة الدنيا فى الاخرة الا قليل.

سوره توبه، آيه 38.

152) رياحين الشريعه، جلد 1، ص 193.

153) سوره نساء، آيه 56.

154) سوره حديد، آيه 8.

155) مفاتيح الجنان، حاشيه 570.

156) انما المومنون الذين اذا ذكر الله و جلت قلوبهم.

سوره انفال، آيه 2.

157) اذا تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا.

سوره انفال، آيه 2.

158) و على ربهم يتوكلون.

سوره انفال، آيه 2.

159) الايمان ما وقرته القلوب و صدقتها الاعمال.

منتهى الامال - ضمن شرح كلمات قصار حضرت هادى عليه‌السلام.

160) السخى قريب من الله قريب من الجنة قريب من الناس والبخيل بعيد من الله بعيد من الجنة بعيد من الناس.

سفينة البحار، جلد 1، صفحه 607.

161) اولئك هم المومنون حقا.

سوره انفال، آيه 4.

162) و يطعمون الطعام على حبه مسكينا و يتيما و اسيرا انما نطعمكم لوجه الله لا نريد منكم جزاء ولا شكورا.

سوره دهر، آيات 8 و 9.

163) سوره حديد، آيه 8.

164) مفاتيح الجنان، ص 198، دعاء ابوحمزه ثمالى.

165) و وجوه يومئذ عليها غبرة ترهقها قترة.

سوره عبس، آيه 41.

166) قد افلح المومنون الذينهم فى صلايهم خاشعون.

سوره مومنون، آيه 1.

167) گلزار اكبرى.

168) فكيف تتقون ان كفرتم يوما يجعل الولدان شيبا.

سوره مزمل، آيه 17.

169) سوره مزمل، آيه 17.

170) سوره حديد، آيه 9.

171) لئالى الاخبار، ج 3، ص 30، س 22.

172) عيون اخبار الرضا عليه‌السلام.

173) بحارالانوار، جلد 46، ص 65، حديث 27.

174) وسائل، ج 6، ص 336، حديث 6 - عيون اخبار الرضاء، ج 1، ص 236، حديث 62، و احقاق الحق، ج 11، ص 123 الى 138.

175) بحارالانوار، جلد 43، ص 350، حديث 22.

176) بحارالانوار، جلد 43، ص 341، حديث 15.

177) بحارالانوار، جلد 43، ص 324، حديث 3.

178) بحارالانوار، ج 43، ص 332، حديث 2.

179) بحارالانوار، ج 43، ص 275، حديث 42.

180) سوره حديد، آيه 10.

181) الم اعهد اليكم يا بنى آدم ان لا تعبدوا الشيطان

سوره يس، آيه 60.

182) سنريهم آياتنا فى الافاق و فى انفسهم.

سوره فصلت، آيه 53.

183) و من آياته ان خلقكم من تراب

سوره روم، آيه 20.

184) سوره طه، آيه 55.

185) و من آياته منامكم بالليل والنهار.

سوره روم، آيه 23.

186) حاشيه مفاتيح، ص 135، آداب هنگام بيدار شدن.

187) الله يتوفى الانفس حين موتها و التى لم تمت فى منامها فيمسك.

سوره زمر، آيه 42.

188) بحارالانوار، جلد 47، حالات حضرت صادق عليه‌السلام، ص 57، حديث 106.

189) يراون الناس ولا يذكرون الله الا قليلا.

سوره نساء، آيه 142.

190) بحارالانوار، ج 41، ص 30، س 8.

191) بحارالانوار، جلد 47، حالات امام صادق عليه‌السلام، ص 133، حديث 183.

192) سوره حديد، آيه 10.

193) سوره حديد، آيه 11.

194) لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون.

سوره آل عمران، آيه 92.

195) اذا الشمس كورت و اذا النجوم انكدرت.

سوره تكوير، آيه 1 و 2.

196) خلقتم للبقاء لا للفناء.

علم اليقين فيض، ص 187، سطر 13.

197) سوره فجر، آيه 27 و 28.

198) و لقد كرمنا بنى آدم.

سوره اسراء، آيه 72.

199) و اجعل لى فى لقائك الراحد و الفرج و الكرامة.

مفاتيح، ص 195، دعاء ابى حمزه.

200) رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكرالله.

سوره نور، آيه 37.

201) سوره حديد، آيه 12.

202) افحسبتم انما خلقناكم عبثا.

سوره مومنون، آيه 115.

203) ان الله اشترى من المومنين انفسهم و اموالهم.

سوره توبه، آيه 112.

204) ما عندكم ينفد و ما عندالله باق.

سوره نحل، آيه 96.

205) يا ايها الذين آمنوا لا تبطلوا صدقاتكم بالمن والاذى.

سوره بقره، آيه 266.

206) قول معروف و مغفرة خير من صدقة يتبعها اذى.

سوره بقره، آيه 265.

207) كالذى ينفق ماله رئاء الناس.

سوره بقره، آيه 16.

208) كمثل صفوان عليه تراب فاصابه وابل فتركه صلدا.

سوره بقره، آيه 6.

209) فاصابها اعصار فيه نار فاحترقت.

سوره بقره، آيه 8.

210) صدقة السر تطفى‏ء غضب الرب.

بحار، جلد 96، ص 137، ح 70، و ص 179 و 180 و 181.

211) ولا تيمموا الخبيث منه تنفقون.

سوره بقره، آيه 269.

212) -لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون.

سوره آل عمران، آيه 86.

213) سئل الصادق عليه‌السلام اى الصدقة افضل قال ان تتصدق و انت صحيح شحيح تامل البقاء و تخاف الفقر.

سفينة البحار، جلد 2، صفحه 25، سطر 11.

214) والذى ارسلنى بالحق نبيا صدقا لو تصدق هذا الرجل بيده تمرة واحدة لكان خيرا له مما تصدقته عنه.

لئالى الاخبار، جلد 3، صفحه 101، س 4.

215) قال الصادق عليه‌السلام اعد جهازك و قدم زادك و كن وصى نفسك ولا تقل لغيرك يبعث اليك بما يصلحك.

لئالى الاخبار، ج 3، ص 101، س 2.

216) ليس بامانيكم ولا امانى اهل الكتاب من يعمل سوء يجزبه.

سوره‏ساء، آيه 123.

217) ان الذين آمنوا والذين هادوا و النصارى و الصابئين.

سوره بقره، آيه 62.

218) سوره حديد، آيات 11 تا 15.

219) لهم فيها ما يشاؤون.

سوره فرقان، آيه 16.

220) لئالى الاخبار، صفحه 226، جلد 5.

221) مفاتيح الجنان، تعقيبات نماز عصر.

222) المؤمن مدخله نور و مخرجه نور و علمه نور و كلامه نور و منظره نور يوم القيمة الى النور.

خصال، ص‏251، ج 1، باب الخمسة.

223) مثل الجنة التى و عد المتقون فيها انهار من ماء غير آسن و انهار من لئن لم يتغير طعمه و انهار من خمر لدة للشاربين وانهار من عسل مصفى.

سوره محمد، آيه 16 و 17.

224) اذا اخرج يده لم يكديراها

سوره نور، آيه 40.

225) و ما يستوى الاعمى والبصير ولا الظلمات ولا النور ولا الضل ولا الحرور.

سوره فاطر، آيه 20.

226) فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غياً.

سوره مريم، آيه 60.

227) افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستوون

سوره سجده، آيه 18.

228) تفسير منهج الصادقين - گلزار اكبرى.

229) سوره حديد، آيات 13 - 15.

230) رضى الله عنهم و رضوا عنه ذلك لمن خشى ربه.

سوره بينه، آيه 8.

231) كل من عليها فان و يبقى وجه ربك ذوالجلال و الاكرام. سوره الرحمن، آيه 26 و 27.

232) ج الكرامة علامه حلى.

233) تنزل الملائكة و الروح فيها باذن ربهم من كل امر.

سوره قدر، آيه 4.

234) فاذا جاء اجلهم لا يستاخرون ساعة ولا يستقدمون.

سوره اعراف، آيه 32.

235) بحارالانوار، جلد 6 - باب مايعاين المومن، ص 178، ص 181.

236) سوره انعام، آيه 122.

237) سوره انفال، آيه 24.

238) سوره نحل، آيه 97.

239) اوصيكم بخمس لو ضربتم اليها آباط الابل لكانت لذلك اهلا لا يرجون احد منكم الا ربه ولا يخافن الا ذنبه ولا يستحين احد منكم اذا سئل عما لا يعلم ان يقول لا اعلم ولا يستحين احد اذا لم يعلم الشى‏ء ان يتعلمه و عليكم بالصبر فان الصبر من الايمان كالرأس من الجسد.

نهج البلاغه، كلمه 82، صبحى صالح، ص 482.

240) سوره حديد، آيات 13 - 15.

241) ان افيضوا علينا من الماء اومما رزقكم الله.

سوره اعراف، آيه 48.

242) و هبنى يا الهى صبرت على حرنارك فكيف اصبر عن النظر الى كرامتك.

مفاتيح، ص 64، دعاى كميل.

243) قال الذين كفروا للذين آمنوا انطعم من لو يشاء الله اطعمه.

سوره يس، آيه 47.

244) قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله المومن اذا كذب من غير عذر لعنه سبعون الف ملك و خرج من قلبه نتن حتى يبلغ العرش و يلعنه حملة العرش.

سفينة البحار، جلد 2، صفحه 474.

245) سوره نساء، آيه 145.

246) الذين هم يراؤن و يمنعون الماعون.

سوره ماعون، آيه 6 و 7.

247) ثم فى سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلكوه.

سوره حاقه، آيه 32.

248) الله نزل احسن الحديث كتابا متشابها مثانى تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم.

سوره زمر، آيه 24.

249) فويل للقاسة قلوبهم من ذكر الله.

سوره زمر، آيه 23.

250) و قضى بينهم بالحق و قيل الحمدلله رب العالمين.

سوره زمر، آيه 75.

251) وقايع الايام - ضمن خطبه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله، ص 459.

252) سوره حديد، آيات 13 تا 16.

253) فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا.

سوره مريم، آيه 60.

254) ايوذ احدهم لو يعمر الف سنة.

سوره بقره، آيه 96.

255) لتجزى كل نفس بما كسبت.

سوره جاثية، آيه 22.

256) فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره.

سوره زلزال، آيه 7.

257) يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و...

سوره آل عمران، آيه 30.

258) يعرف المجرمون بسيماهم.

سوره الرحمان، آيه 41.

259) علم اليقين مرحوم فيض، ص 202، ص 22.

260) و اذا رجعت منرلك فادخل دخول الميت فى القبر.

مصباح الشريعه، ص 27.

261) سفينة البحار، جلد 2، صفحه 604، س 19.

262) سوره حديد، آيه 18.

263) كيف تكفرون بالله و كنتم امواتا فاحياكم

سوره بقره، آيه 26.

264) فانظر الى آثار رحمة الله كيف يحيى الارض بعد موتها.

سوره روم، آيه 49.

265) الله الذى خلقكم ثم رزقكم ثم يميتكم ثم يحييكم.

سوره روم، آيه 39.

266) سوره بقره، آيه 28.

267) الذين يومنون بالغيب

سوره بقره، آيه 3.

268) عدة الداعى.

269) ظهر الفساد فى البر و البحر

سوره روم، آيه 40.

270) فلنحيينه حياة طيبة.

سوره نحل، آيه 99.

271) اومن كان ميتا فاحييناه و جعلنا له نورا يمشى به فى الناس.

سوره انعام، آيه 122.

272) بحار، ج 51، ص 79 تا 87 - احقاق الحق، ج 13، ص 32، با اخلاف در بعضى جملات.

273) ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله.

سوره نور، آيه 32.

274) وسائل، ج 14، ص 44، آخر رواية 1.

275) نهج البلاغه، ص 324، خطبه 209.

276) و لقد كتبنا فى الزبور من بعد الذكران الارض يرثها عبادى الصالحون.

سوره انبياء، آيه 105.

277) كتاب المهدى تأليف مرحوم صدر نقل از عقدالداميرالمومنين، بحار، جلد 52، ص 207، حديث 42.

278) فاخذناهم بالباساء والضراء لعلهم يتضرعون.

سوره انعام، آيه 42.

279) بحارالانوار، ج 52، ص 191، حديث 24 و ص 279.

280) بحارالانوار، ج 51، ص 85.

281) بحارالانوار، ج 52، ص 328، حديث 47 و اصول كافى، ج 1، ص 19، كتاب العقل و الجهل.

282) بحارالانوار، ج 52، ص 126، حديث 18.

283) بحارالانوار، ج 52، ص 148، حديث 73.

284) خطبه شعبانيه، امالى صدوق، ص 85.

285) سوره حديد، آيات 17 - 19.

286) يا ايها الناس ضرب مثل فاستمعو اله ان الذين تدعون من دون الله لن يخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له و ان يسلبهم الذباب شيئا لا يستنفذوه منه ضعف الطالب و المطلوب.

سوره حج، آيه 72.

287) اسئلك خشوع الايمان قبل خشوع الذل فى النار.

دعاى سحر ماه رمضان، دعاى ابو حمزه ثمالى، مفاتيح، ص 198.

288) محجة البيضاء.

289) قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله يا معاشر النساء تصدقن و اطعن ازواجكم فان اكثر كن فى النار (الى ان قال صلى‌الله‌عليه‌وآله) انكن كافرات بحق ازواجكن.

سفينة البحار، جلد 2، ص 588.

290) انفقوا من طيبات ما كسبتم.

سوره بقره، آيه 269.

291) لا تبطلوا صدقاتكم بالمن ولاذى كالذى ينفق ما له رثاء الناس.

بقره، آيه 266.

292) مثل الذين ينفقون اموالهم فى سبيل الله كمثل حبة انبتت سبع سنابل فى كل سنبلة مأة حبة.

سوره بقره، آيه 26.

293) السيرة النبوية، ج 4، ص 12 و الكامل لابن اثير، ج 2 - ص 237 و 238.

294) سوره حديد، آيه 19.

295) ايتان فى كتاب الله اطلبهما ولا اجدهما.

اصول كافى جلد 2، ص 352، باب الثناء قبل الدعاء.

296) من اطاع الله فيما امره ثم دعاه من جهة الدعاء اجابه.

اصول كافى، ج 2، ص 352، باب الثناء قبل الدعاء.

297) انا مطيع من اطاعنى

اقبال سيد بن طاووس.

298) اوفوا يعهدى اوف بعهد كم.

سوره بقره، آيه 40.

299) حبا لصوته و استماع نحيبه.

عدة الداعى، ص 187، ص 7.

300) اقرب ما يكون العبد الى الله و هو ساجد.

سفينة البحار، ج 1، ص 599.

301) ثم لتسلن يومئذ عن النعيم.

سوره‏تكاثر، آيه 8.

302) صبروا اياما قليلة اعقبتهم راحة طويلة

خطبه همام نهج البلاغه صبحى صالح، ص 304.

303) -ژ ربنا اطمس على اموالهم و اشدد على قلوبهم.

سوره يونس، آيه 88.

304) سوره سبا، آيه 39.

305) تفسير برهان، ج 3، ص 353.

306) سوره حديد، آيه 20.

307) ان الله حرم الجنة على كل فحاش بذى قليل الحياء لايبالى ما قال ولا ما قيل له فانك ان فتشته لم تجده الا لغيه او شرك شيطان.

سفينة البحار، ج 2، ص 346.

308) لا يملك لنفسه نفعا ولا ضرا ولا مونا ولا حيود ولا نشورا.

309) هل يكب الناس على مفاخرهم فى النار الا حصائد السنتهم.

لئالى الاخبار، ج 1، ص 176.

310) شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم.

سوره آل عمران، آيه 16.

311) و كذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا.

سوره بقره، آيه 137.

312) يوم ينفع الصادقين صدقهم.

سوره مائده، آيه 119.

313) لا يصليها الا الاشقى الذى كذب و تولى.

سوره ليل، آيات 15 - 16.

314) و اكرم اسماعهم ان تسمع حسيس نار ابداً.

نهج البلاغه، خطبه 183، صبحى صالح، ص 268.

315) اذا رأتهم من مكان بعيد سمعوا لها تغيظاً و زفيراً

سوره فرقان، آيه 13.

316) فهبنى يا الهى و سيدى و مولاى صبرت على عذابك فكيف اصبر على فراقك و هبنى يا الهى صبرت على حرنارك فكيف اصبر عن النظر الى كرامتك.

دعاى كميل.

317) صقله بمصقلة التوبه - مصباح الشريعه.

318) بحارالانوار، ج 8، ص 295.

319) بحارالانوار، ج 6، ص 157، ح 14.

320) سفينة البحار، ج 1، ص 106.

321) اذا تطايرت الكتب يمينا و شمالا و عند الصراط و عند الميزان. عيون اخبارالرضا عليه‌السلام، ج 2، ص 258.

322) سوره حديد، آيه 20.

323) و لباس التقوى ذلك خير.

سوره اعراف، آيه 25.

324) سراج الشيعه ممقانى، ص 131، س 26.

325) نسوه متبرجات كاشفات عاريات من الذين داخلات فى الفتن مجالس المواعظ، شيخ شوشترى، ص 140.

326) سفيه البحار، جلد 2، صفحه 348، س 13.

327) فتكوى بها حباههم و جنوبهم و ظهورهم سوره توبه، آيه 35.

328) مفاتيج الجنان، دعاى جوشن كبير.

329) و ما الحيوه الدنيا الا متاع الغرور سوره آل عمران، آيه 1/font>.

330) ان الله يحب الذين يقاتلون فى سبيل صفاً كانهم بنيان مرصوص سوره صف، آيه 4.

331) سفينه البحار، جلد 2، صفحه 416، س 1.

332) تفكر ساعه خير من عباده سنه بحار، جلد 71، ص 327، حديث 22.

333) فادخلى فى عبادى و ادخلى جنتى. سوره فجر، آيه 30 و 31.

334) يحشر بعض الناس على صور تحسن عندها القرده و الخنازير علم اليقين فيض، ص 200.

335) يا مولاى بذكرك عاش قلبى مفاتيح، ص 192، دعاى ابو حمزه ثمالى.

336) و ارفعوا اليه ايديكم بالدعاء فى اوقات صلاتكم.

امالى صدوق، خطبه شعبانيه، ص 85

337) سوره آل عمران، آيه 191.

338) و واعدنا موسى ثلثين ليله و اتممناها بعشر فتم ميقات ربه اربعين ليله

سوره اعراف‏آيه 138

339) شهدا الله انه لا اله الا هو و الملائكه و اولوا العلم سوره آل عمران، آيه

340) من عرف نفسه فقد عرف ربه. غررالحكم، جلد 2، ص 625 حديث مشهور

341) و الانعام خلقها لكم. سوره نحل، آيه 5

342) خلقت الاشياء لاجلك و خلقتك لاجلى حديث قدسى

343) و ما منا الا له مقام معلوم. سوره صافات، آيه 164

344) قال اخسئوا فيها ولا تكلمون. سوره مؤمنون، آيه 110

345) ام حسب الذين اجترحوا السيئات ان نجعلهم كالذين آمنوا و عملوا الصالحات سواء محياهم و مماتهم. سوره جاثيه، آيه 20

346) والله لو اعطيت الاقاليم السبعه بما تحت افلاكها على ان اعصى الله فى نمله اسلبها جلب شعيره ما فعلته. سوره جاثيه، آيه 20.

347) سفينه البحار، ج 2، صفحه 452 ولئالى الأخبار، ج 1، ص 85، اختلاف فى الجمله.

348) رجال لا تلهيهم تجاره ولا بيع عن ذكر الله. سوره نور، آيه 37

349) وازلفت الجنه للمتقين. سوره شعراء، آيه 90

350) لهم دار السلام عند ربهم و هو وليهم. سوره انعام، آيه 127

351) الذين قال لهم الناس ان الناس قدجمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايماناً و قالوا حسبنا الله و نعم الوكيل فانقلبوا بنعمه من الله و فضل لم يمسسهم سوء. سوره آل عمران، آيات 173 174

352) دعاى مشلول در مفاتيح الجنان.

353) و ما الحيوه الدنيا الا متاع الغرور. سوره آل عمران، آيه 1/font>

354) قل ان الاولين و الاخرين لمجموعون الى ميقات يوم معلوم. سوره واقعه، آيات 49 و 50

355) غررالحكم، ج 2، ص 625.

356) اصول كافى، ج 2، ص 88، باب الكون و المكان.

357) يسئلونك عن الروح من امر ربى و ما اوتيتم من العلم الا قليلاً. سوره اسراء، آيه 87

358) هل تحس به اذا دخل منزلاًام هل تراه اذا توفى احداً بل كيف يتوفى الجنين فى بطن امه ايلج عليه من بعض جوارهاام الروح اجابته باذن ربهاام هو ساكن معه فى احشائها كيف يصف الهه من يعجز عن صفه مخلوق مثله.

نهج البلاغه، خلطبه 112، صبحى صالح، ص 167

359) آيات بينات.

360) سرابيلهم من قطران و تغشى وجوههم النار سوره ابراهيم، آيه 51.

361) لا تلهكم امولكم و لا اولادكم عن ذكر الله سوره منافقون، آيه 9.

362) الهيكم التكاثر حتى زرتم المقابر سوره تكاثر، آيات 2 و 3.

363) فلا تغرنكم الحيوه الدنيا و لا يغرنكم بالله الغرور سوره لقمان، آيه 33.

364) بارى مزيد اطلاع خوانندگان و ثبت در تاريخ - اين سخنرانى پس از دو هفته تعطيل و بستن درب مسجد جامع عتيق شيراز و كشتار خونين پنجم رمضان 98 توسط رژيم سفاك پهلوى بوده و حضرت آيت الله دستغيب بيانات وافى درباره مسأله شهادت و تهييج مردم به مقاومت نمودند كه چون بحث از بحث تفسير خارج بود مقدارى بطور خلاصه ذكر شد و بقيه حذف گرديد.

365) ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى سوره زمر، آيه 4.

366) الا الى الله تصير الامور سوره شورى، آيه 53.

367) لئالى الاخبار، ج 5، ص 472.

368) هو يطعمنى و يسقين سوره شعراء، آيه 79.

369) لا تفتح لهم ابواب السماء سوره اعراف، آيه 38.

370) ان الله لا يغفر ان يشرك به (((سوره نساء، آيه 51))). 371) و لمن خاف مقامذ ربه جنتان سوره الرحمن، آيه 46.

372) نهج‏البلاغه، كلمات الحكمه، رقم 82، ص 482، دكتر صحبى.

373) ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنه سوره توبه، آيه 112.

374) فوق كل ذى برير حتى يقتل فى سبيل الله وسايل الشيعه كتاب جهاد، ج 11، ص 10، حديث 21.

375) سوره نحل، آيه 99.

376) اللهم ما بنا من نعمه فمنك مفاتيح، تعقيب نماز عصر، ص 7. و ما بكم من نعمه فمن الله سوره نحل، آيه 53.

377) يا من كل شى‏ء قائم به دعاى جوشن كبير، رقم 38.

378) فاقروا ما تيسر من القرآن سوره مزمل، آيه 20.

379) ما يكون من نجوى ثلثه الا هورابعهم و لا خمسه الا هو سادسهم و لا ادنى من ذلك و لا اكثر الا هو معهم سوره مجادله، آيه 8.

380) احاط بكل شى‏ء علماً سوره طلاق، آيه 12.

381) الا انه بكل شى‏ء محيط. انه على كل شى‏ء شهيد سوره فصلت، آيه 53 و 54.

382) و من يسلم وجهه الى الله و هو محسن فقد استمسك بالعروه الوثقى لقمان، آيه 21.

383) ولله العزه و لروسله و للمؤمنين سوره منافقون، آيه 8.

384) دنيا در خطر سقوط، نوشته ابوالعلا مردودى.

385) و لهو القاهر فوق عباده.

سوره انعام، آيه 18

386) دنيا در خطر سقوط، نوشته ابوالعلا مودودى.

387) انى وجهت وجهى للذى فطر السموات و الارض.

سوره انعام، آيه 79

قل صلوتى و نسكى و محياى و مماتى لله رب العالمين.

سوره انعام، آيه 163

388) من عمل صالحاً من ذكر او انثى و هو مومن فلنحيينه حيوه طيبة

سوره نحل، آيه 99

389) قالوا آمنا برب العالمين رب موسى و هارون.

سوره اعراف، آيه 122

390) ما علمت لكم من اله غيرى.

سوره قصص، آيه 38

391) لا صلبنكم فى جدوع النحل.

سوره طه، آيه 74

392) قالوا لا ضير انا الى ربنا منقلبون.

سوره شعراء، آيه 50

393) قل اصحاب الاخدود النار ذات الوقود ادهم عليها فعود و مهم على ما يفعلون بالمومنين شهود و ما نقموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحميد الذى له ملك السموات و الارض والله على كل شى‏ء شهيد.

سوره بروج، آيات 4 تا 10

394) سوره آل عمران، آيه 46.

395) يا اماه اقتحمى النار فان هذا قليل فى جنب الله.

تفسير منهج الصادقين، ج 10، ص 189 تا 200

396) سپس حدود نيم ساعت در اعتراض به كشتار پنجم رمضان 98 در شيراز و ساير - شهرستانها صحبت گرديد و به قواى انتظامى هشدار داده شد و مخصوصاً در آن خفقان و حكومت شبه نظامى در شيراز آنانرا صريحاً از شاه پرستى بر حذر داشتند كه چون از بحث خارج بود حذف گرديد.

397) سوره حديد، آيه 20.

398) البته خوانندگان عزيز متوجهند كه اين مطلب در زمان رژيم سابق ايراد شده است و مربوط به برنامه‏هاى تلويزيون با سينماها در زمان جمهورى اسلامى و پيروزى انقلاب اسلامى ايران نيست.

399) سفينه البحار، ج 1، ص 596.

400) الكاد على عياله كالمجاهد فى سبيل الله.

بحار، ج 104، ص 73 و كافى جلد 5، ص 88، حديث 1

401) اذا دخل فى بيته كان فى محنه اهله

بحار

402) والذين يكنزون الذهب و الفضه ولا ينفقونها فى سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم.

سوره توبه، آيه 34

403) يوم يحمى عليها فى نار جهنم فتكوى بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم.

سوره توبه، آيه 35

404) بحارالانوار، جلد 46، ص 57 و 79.

405) سوره حديد، آيه 21.

406) و نفخت فيه من روحى.

سوره حجر، آيه 29

407) يسلونك عن الروح قل الروح من آمر ربى. (((سوره اسراء، آيه 85))) 408) و جهت وجهى للذى فطر السموات و الارض حنيفاً و ما آنا من المشركين.

سوره انعام، آيه 79

409) كلا انها كلمه هو قائلها.

سوره مؤمنون، آيه 100

410) كشف الغمه، ج 2، ص 105، س 21 (روايت نقل به مضمون است).

411) حدود سه ربع ساعت درباره اوضاع روز كشور و حكومت اختناق طاغوت و بيدار كردن مردم صحبت گرديد.

412) سوره حديد، آيات 21 - 23.

413) مصابيح القلوب - سبزوارى.

414) مصابيح القلوب - سبزوارى.

415) سوره حديد، آيات 22 - 23.

416) سوره نجم، آيه 3.

417) لا تكونوا كالذين كفروا و قالوالاخوانهم اذا ضربوا فى الارض اوكانوا عزى لو كانوا عندنا ماماتوا و ما قتلوا.

سوره آل عمران، آيه 156

418) لا تكونوا كالذين كفروا و قالوا لاخوانهم اذا ضربوا فى الارض اوكانوا غزى لو كانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا.

419) قل بفضل الله و برحمته فبذلك فليفرحوا.

سوره يونس، آيه 58

420) دارالسلام حاجى نورى.

421) ان الذين يا كلون اموال اليتامى ظلماً انما يا كلون فى بطونهم ناراً.

سوره نساء آيه 11

422) لا يقومون الا كما يقوم الذى يتخبطه الشيطان من المس.

سوره بقره، آيه 276

423) سوره حديد، آيه 24.

424) داستان‏ام طلحه نقل به مضمون از لئالى الاخبار، ج 1، ص 302.

425) ان الله لا يحب كل مختال فخور.

سوره لقمان، آيه 17

426) منها خلقناكم و فيها نعيدكم و منها نخرجكم تاره اخرى.

سوره طه، آيه 57

427) سوره نساء، آيه 37.

428) سفيه البحار.

429) واعود بك مما استعاذ منه عبادك المخلصون.

دعاء قنوت نماز عيدين

430) سفيه البحار، ج 1، ص 60.

431) عده الداعى، ص 24، ص 14.

432) سوره حديد، آيه 25.

433) سوره نساء، آيه 59.

434) به مدت سه ربع ساعت درباره وظائف زمامدار و درباره بيت المال با توضيحات كافى و همچنين درباره دستگاه قضائى اسلام و سپس دستگاه فرهنگى كه بايد از قانون اساسى اصيل اقتباس كند و بايد فرهنگيان مسئول تربيت بچه‏ها، مسلمان رسمى باشند نه تنها اسمى، صحبت شد، همچنين مقدراى درباره جنايات سازمان امنيت و كثافتكاريهاى رژيم پهلوى تذكر داده شد.

435) مفاتيح - دعاى افتتاح در ماه مبارك رمضان.

436) قصص العلماء، در احوالات مقدس اردبيلى، و لثالى الاخبار، ج 1، ص 114.

437) سوره حديد، آيه 25.

438) اقتربت الساعه و انشق القمر.

سوره قمر، آيه 1

439) آليس لى ملك مصر.

سوره زخرف، آيه 51

440) و ان فرعون لعال فى الارض و انه لمن المسرفين.

سوره يونس، آيه 83

441) السيره النبويه، ج 1، ص 240.

442) سوره احزاب، آيه 40.

443) سوره مائده، آيه 3.

444) سوره آل عمران، آيه 85.

445) نزل به الروح الامين على قلبك.

سوره شعراء، آيات 193 و 194

446) آنگاه به مدت نيم ساعت درباره كشتار مشهد كه در سه روز قبل پيش آمده بود، صحبت شد و نيم ساعت درباره اعتصابات و تظاهرات و دعوت به اتحاد سخنرانى شد.

447) ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم

سوره توبه، آيه 112

448) آنگاه به مدت سه ربع ساعت درباره اوضاع روز و كيفيت مبارزه و استقامت تا رسيدن به حكومت اسلامى سخنرانى شد.

449) سوره حديد، آيه 25.

450) من كان يريد العزة فلله العزة جميعاً. سوره فاطر، آيه 11

451) سوره حديد، آيات 25 - 26.

452) فلبث فيهم الف سنه الا خمسين عاماً

سوره عنكبوت، آيه 14

453) اتعبدون ما تنحتون.

454) فسبحان الذى بيده ملكوت كل شى‏ء و اليه ترجعون.

سوره يس، آيه 83

455) فاقروا ما تيسر من القرآن.

سوره مزمل، آيه 20

456) بل هو آيات بينات فى صدور الذين أوتوا العلم.

سوره عنكبوت، آيه 48

457) انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون.

سوره حجر، آيه 9

458) سوره حديد، آيه 27.

459) و مبشراً برسول يأتى من بعدى اسمه احمد.

سوره صف، آيه 6

460) لمسجد اسس على التقوى من اول يوم احق ان تقوم فيه.

سوره توبه، آيه 108

461) مسجداً ضراراً و كفراً و تفريقاً بين المؤمنين و ارصاداً لمن حارب الله و رسوله من قبل.

سوره توبه، آيه 107

462) سوره حديد، آيه 29.

463) توضيح اين مطالب در ضمن آيه هفت همين سوره كه آمنوا بالله و رسوله و انفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه - فالذين آمنوا منكم و انفقوا لهم اجر كبير در صفحه 145 تا 168 در ضمن تفسير همين آيه فوق ذكر شده است.

464) تلك الدار الاخره نجعلها للذين لا يريدون علوا فى الارض ولا فساداً.

سوره قصص، آيه 83

465) سوره نمل، آيه.

466) بحارالانوار؛ جلد 41، ص 55، حديث 3.

467) سوره حديد، آيه 29.

468) فاذا هو خصيم مبين. (((سوره يس، آيه 77))) 469) يحشر بعض الناس على صور تحسن عندها القرده و الخنازير.

علم اليقين فيض، ص 200، س 24

470) نهج البلاغه، صبحى صالح، ص 251.

471) القبر روضه من رياض الجنه من حفر النيران.

بحارالانوار، جلد 6، ص 205

472) كانهم حمر مستنفره فرت من قسوره.

سوره مدثر، آيه 54

473) لعن الله من تخلف عن جيش اسامه.

بحارالانوار، ج 22، ص 468 - المراجعات، مترجم، ص 437

474) يوم‏ترى المؤمنين و المؤمنات يسعى نورهم بين ايديهم.

سوره حديد، آيه 12.

475) سوره حديد، آيه 29.

476) سوره حديد، آيه 29.

477) ليس با مانيتكم ولا امانى اهل الكتاب.

سوره نساء، آيه 123

478) تفسير برهان.

فهرست مطالب

[پيشگفتار 2](#_Toc385634527)

[نكاتى چند درباره زمان تفسير سوره حديد 2](#_Toc385634528)

[چرا معارفى از قرآن ناميده شد 3](#_Toc385634529)

[تسبيح همه موجودات و مالكيت خدا 4](#_Toc385634530)

[سر انسان نمونه‏اى از قدرت بى‏پايان 4](#_Toc385634531)

[اول و آخر، ظاهر و باطن 5](#_Toc385634532)

[آفرينش آسمانها و معانى عرش 5](#_Toc385634533)

[مكافات و مجازات، مبدأ و معاد 6](#_Toc385634534)

[اختلاف روز و شب، آيه عظيمه خدا 7](#_Toc385634535)

[دستورات اخلاقى براى تهذيب نفس 7](#_Toc385634536)

[نور مؤمن و ظلمت كافر در صراط 8](#_Toc385634537)

[خشوع دل، زمينه براى ايمان 8](#_Toc385634538)

[دنيا را بطور آشكار رسوا مى‏سازد 9](#_Toc385634539)

[پس، آخرت سزاوار دلبستگى است 9](#_Toc385634540)

[مقدرات با اختيار منافات ندارد 10](#_Toc385634541)

[پيغمبران و كتابهاى آسمانى و عدل الهى 11](#_Toc385634542)

[رهبانيت و اسلام، روح الله زمان ما 11](#_Toc385634543)

[پرهيزكارى سفارش همه بزرگان 11](#_Toc385634544)

[پر فايده بودن كتاب 12](#_Toc385634545)

[مسؤوليت بيشتر در جمهورى اسلامى 12](#_Toc385634546)

[1 14](#_Toc385634547)

[كسب حكمت در اين ماه شريف 14](#_Toc385634548)

[خودشناسى، مقدمه خداشناسى و حكمت 15](#_Toc385634549)

[تنزل وجودى در اثر خودناشناسى 15](#_Toc385634550)

[خودشناسى از قرآن مجيد 16](#_Toc385634551)

[بيمارى حيوانات كمتر و آسانتر است 17](#_Toc385634552)

[دواى درد روح در قرآن 18](#_Toc385634553)

[زهر و پادزهر در گوزن 19](#_Toc385634554)

[اشك انسان بيش از گوزن كار مى‏كند 20](#_Toc385634555)

[پرهيز از گناه لازمتر است 21](#_Toc385634556)

[2 24](#_Toc385634557)

[بذر تخم بر روى سنگ 24](#_Toc385634558)

[در ماه رمضان اعصاب راحت‏تر است 25](#_Toc385634559)

[راننده خواب و ماشين در حركت 26](#_Toc385634560)

[آثار بسم الله از روى حقيقت 26](#_Toc385634561)

[عقيده به يارى خدا فقط 27](#_Toc385634562)

[كور باد چشم دلى كه تو را نبيند 28](#_Toc385634563)

[دل از غير خدا بريده، بگو يا الله 29](#_Toc385634564)

[ساعت مرگ، نمونه قدرت خداوندى 30](#_Toc385634565)

[بنام خدا در بهترين و پست‏ترين جاها: 31](#_Toc385634566)

[اندرزى عجيب و كاملاً صحيح 32](#_Toc385634567)

[در قيامت هم به نام خدا نامه عمل را مى‏خواند 32](#_Toc385634568)

[زيارت حسين عليه‌السلام در شب جمعه 33](#_Toc385634569)

[3 34](#_Toc385634570)

[اى همه هستى ز تو پيدا شده 35](#_Toc385634571)

[بسم الله براى دور كردن شياطين 36](#_Toc385634572)

[معنى رحمان و رحيم: 36](#_Toc385634573)

[نمونه‏اى از رحمت رحمانيه خداوند 37](#_Toc385634574)

[دندانهاى تيز و پهن علف خواران 38](#_Toc385634575)

[مرغ هوا را نصيب دريا 39](#_Toc385634576)

[رحمت بينى، بايد ملكه شود 40](#_Toc385634577)

[بيماريهاى كوچك براى جلوگيرى از بيماريهاى سخت 40](#_Toc385634578)

[بيمارى در اثر گناه و كفاره آن 42](#_Toc385634579)

[مردن جوان براى خود و والدينش رحمت است 42](#_Toc385634580)

[رحمت رحيميه ويژه مؤمنين 43](#_Toc385634581)

[گبر و شفقت به پرندگان 45](#_Toc385634582)

[4 46](#_Toc385634583)

[رحمت رحمانى تكوينى و رحمت رحيمى كسبى است 46](#_Toc385634584)

[همه موجودات گواهى به پاكى خدا مى‏دهند 48](#_Toc385634585)

[سه قسم تسبيح 48](#_Toc385634586)

[قلم قدرت در يك وجب صورت 49](#_Toc385634587)

[صدا و بند انگشت، ظهور قدرت 50](#_Toc385634588)

[قدرتنمائى در عالم گياهان 51](#_Toc385634589)

[تسبيح ملكوتى را افراد ملكوتى مى‏شنوند 52](#_Toc385634590)

[آهوهاى تشنه و قطعه ابر 52](#_Toc385634591)

[داستانى عجيب از شعور حيوانات 53](#_Toc385634592)

[5 56](#_Toc385634593)

[ملك محسوس و ملكوت غير محسوس مى‏باشد 56](#_Toc385634594)

[زنبور عسل نمونه‏اى از حيوان با شعور 57](#_Toc385634595)

[نطق حيوانات - هدهد و مورچه در قرآن 59](#_Toc385634596)

[زبان گويا در حال خواب 61](#_Toc385634597)

[6 64](#_Toc385634598)

[ناله حنانه از هجر رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله 64](#_Toc385634599)

[سه ناله زمين در سه وقت 65](#_Toc385634600)

[نور و فرش براى ملكوت قبر 66](#_Toc385634601)

[عزيز و حكيم بالذات، تنها خداست 66](#_Toc385634602)

[عزت را در مال و جاه مى‏دانند 67](#_Toc385634603)

[خليفه و آرزوى گاز ربودن 68](#_Toc385634604)

[سگى به جاى اسبان، حمال خوراك 68](#_Toc385634605)

[حكومت اموى و مروان حمار 69](#_Toc385634606)

[عزت، در ايمان به خداست 70](#_Toc385634607)

[مقاومت در برابر شهوت، عزت است 70](#_Toc385634608)

[عزت بى‏نظير اباالفضل عليه‌السلام 72](#_Toc385634609)

[7 74](#_Toc385634610)

[جهان هستى يك مالك و خالق دارد 74](#_Toc385634611)

[مالك بشر آفريننده اوست 75](#_Toc385634612)

[زندگى و مرگ از شؤون ملك خداست 76](#_Toc385634613)

[بى‏اعتبارى امور اعتبارى 77](#_Toc385634614)

[مالكيت در غير خدا ذاتى نيست 77](#_Toc385634615)

[غرور به مال موجب هلاكت است 78](#_Toc385634616)

[مالك شمردن خود و مضايقه از انفاق 79](#_Toc385634617)

[حيات دل نيز از خداست 81](#_Toc385634618)

[دوستى مال و عاقبت به شرى 81](#_Toc385634619)

[8 83](#_Toc385634620)

[پس اعتراض به مرگ غلط است 83](#_Toc385634621)

[مهر پرنده و جوجه‏هايش 84](#_Toc385634622)

[كار خدا تشويق و ترساندن است 85](#_Toc385634623)

[اول و علة العلل خداست 85](#_Toc385634624)

[مرجع هم خداست 86](#_Toc385634625)

[هستى خدا، آشكار و بديهى است 88](#_Toc385634626)

[حقيقت ذات بر همه پنهان است 89](#_Toc385634627)

[اول اضافى در مخلوقات 90](#_Toc385634628)

[شبهه ردالشمس براى على عليه‌السلام و جوابش 92](#_Toc385634629)

[پس چرا منكر خدا مى‏شوند 94](#_Toc385634630)

[9 96](#_Toc385634631)

[اول و آخر، ظاهر و باطن خداست 96](#_Toc385634632)

[ساعتى بى سازنده نمى‏شود آيا... ! 97](#_Toc385634633)

[ساختمانى بى معمار نمى‏شود آيا... ! 97](#_Toc385634634)

[قدرت به محال تعلق نمى‏گيرد 98](#_Toc385634635)

[خودت را به غفلت و اميدارى 99](#_Toc385634636)

[يقين به علم خدا آثار دارد 101](#_Toc385634637)

[آفرينش آسمانها و زمين در شش دوران 101](#_Toc385634638)

[عرش، تدبير امور است 103](#_Toc385634639)

[عرش ممكن است كهكشانها باشد 104](#_Toc385634640)

[تمام جهان هستى عرش خداست 105](#_Toc385634641)

[10 107](#_Toc385634642)

[خداشناسى در سوره حديد 107](#_Toc385634643)

[حفاريهاى دريائى و عجائب آن 108](#_Toc385634644)

[مصاديق علم خداوند 109](#_Toc385634645)

[سنگهاى آسمانى و تخريب زمين 110](#_Toc385634646)

[بدنها به خاك و ارواح به عرش مى‏رود 110](#_Toc385634647)

[11 113](#_Toc385634648)

[ذره‏اى، از علم خدا بيرون نيست 113](#_Toc385634649)

[ملكوت اعمال مومنين، بالا مى‏رود 113](#_Toc385634650)

[احوالپرسى مرده‏ها از روح تازه مرده 115](#_Toc385634651)

[معيت حق، قيام هر موجودى به او است 115](#_Toc385634652)

[التفات به دو اسم يا حاضر يا ناظر 116](#_Toc385634653)

[آثار يك لحظه ملاحظه حضور خداوند 118](#_Toc385634654)

[12 121](#_Toc385634655)

[ديدن، تنها از راه چشم نيست 121](#_Toc385634656)

[نتيجه استهزا به حديث پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 122](#_Toc385634657)

[حياء در محضر پروردگار نتيجه ايمان 124](#_Toc385634658)

[معاد همان مبدأ است 124](#_Toc385634659)

[فرق ميان مكافات و مجازات 126](#_Toc385634660)

[كشته شدن متوكل به دست پسرش 127](#_Toc385634661)

[سر بريدن به جاى سيلى خوردن 128](#_Toc385634662)

[13 132](#_Toc385634663)

[علل و معلول محكوم اراده خدا 132](#_Toc385634664)

[اختلاف روز و شب آيه عظيم خدا 132](#_Toc385634665)

[خدا به صفاتتان آگاه است 134](#_Toc385634666)

[پس به چنين خدائى ايمان آوريد 135](#_Toc385634667)

[خشوع براى منعم حقيقى و منحصر 136](#_Toc385634668)

[بشر كفور و نمك نشناس 136](#_Toc385634669)

[از مالى كه عاريه داريد انفاق كنيد 138](#_Toc385634670)

[فقرائى كه خدا مدحشان مى‏فرمايد 139](#_Toc385634671)

[ابوذر با شتر لاغر خودش را مى‏رساند 140](#_Toc385634672)

[14 142](#_Toc385634673)

[لازمه ايمان، آسانى انفاق است 142](#_Toc385634674)

[خليفه درمان خدا 143](#_Toc385634675)

[دل، آنجاست كه مال است 144](#_Toc385634676)

[مادر جعفر برمكى در طلب پوست گوسفند 146](#_Toc385634677)

[قصيده مولوديه برمكى در حمام 146](#_Toc385634678)

[تسبيحات زهراء عليها‌السلام بهتر از كنيز 148](#_Toc385634679)

[ايمان هم مراتب دارد 149](#_Toc385634680)

[نشانه‏هاى مؤمن از قرآن 150](#_Toc385634681)

[انفاق كامل را از اهل بيت عليه‌السلام بجوئيم 152](#_Toc385634682)

[15 154](#_Toc385634683)

[خشوع ايمان پيش از ذلت در آتش 154](#_Toc385634684)

[ترس از روزى كه بچه را پير مى‏كند 156](#_Toc385634685)

[بچه دل پاك و اثر آيه قرآن 157](#_Toc385634686)

[محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله شما را از تاريكى به نور مى‏برد 158](#_Toc385634687)

[نمونه هائى از انفاق امامان 158](#_Toc385634688)

[بيست سفر حج پياده 161](#_Toc385634689)

[16 163](#_Toc385634690)

[بحث محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله لطف به بشر 163](#_Toc385634691)

[از خاك برخاسته و به خاك مى‏رويم 164](#_Toc385634692)

[خواب نشانه شگفت خدا 164](#_Toc385634693)

[همه نعمت و آيه خدا 165](#_Toc385634694)

[تا شما را از تاريكيها به روشنائى بكشاند 165](#_Toc385634695)

[پس چرا انفاق نمى‏كنيد؟ 166](#_Toc385634696)

[اصلاح مفضل بين دو شيعه 166](#_Toc385634697)

[خدا مى‏ماند و بس 167](#_Toc385634698)

[اخلاص شرط اساسى انفاق 167](#_Toc385634699)

[مسجد براى خدا يا خودش؟ 168](#_Toc385634700)

[انفاق در سختى به اخلاص نزديكتر است 168](#_Toc385634701)

[قرض برتر از صدقه است 170](#_Toc385634702)

[على عليه‌السلام بدهيش را مى‏پردازد 172](#_Toc385634703)

[17 174](#_Toc385634704)

[از مال خدا، به خدا قرض دهيد 174](#_Toc385634705)

[بزرگى دستگاه آفرينش 174](#_Toc385634706)

[ميليونها مجره يا كهكشان در عالم 174](#_Toc385634707)

[اتفاقهاى خدا به تمام عالم هستى 175](#_Toc385634708)

[خوراك موجودات زمين از زمين 176](#_Toc385634709)

[انفاق باقى خدا لايق بشر است 176](#_Toc385634710)

[عطاهاى باقى پس از مرگ آمادگى مى‏خواهد 177](#_Toc385634711)

[از زبانتان بهره ببريد 178](#_Toc385634712)

[18 180](#_Toc385634713)

[غرض از آفرينش امر باقى است 180](#_Toc385634714)

[مخترع برق و كاشف ميكروب... 181](#_Toc385634715)

[بخشش بدون منت و اذيت 182](#_Toc385634716)

[خاك بر سنگ و صاعقه در بوستان 182](#_Toc385634717)

[صدقه پنهانى بهتر است 183](#_Toc385634718)

[از على عليه‌السلامآموز اخلاص عمل 184](#_Toc385634719)

[از بهترين مالتان صدقه بدهيد 185](#_Toc385634720)

[بهترين نخلستانها براى فقراء 185](#_Toc385634721)

[زبيده و قرآن زرين 186](#_Toc385634722)

[صدقه در حال تندرستى و اميد به زندگى 187](#_Toc385634723)

[صدقه براى تهذيب نفس 188](#_Toc385634724)

[شب قدر را براى شب قبر، قدر بدان 188](#_Toc385634725)

[19 190](#_Toc385634726)

[اخبار قرآن از سراى جاودان 190](#_Toc385634727)

[چرا از قرآن لذت نمى‏برند؟ 191](#_Toc385634728)

[قبولى روزه با پرهيز از گناه 192](#_Toc385634729)

[نور افشانى هر كس به قدر دارائيش 193](#_Toc385634730)

[نور ولايت برتر از عبادت 194](#_Toc385634731)

[مژده بوستانها و جويهاى روان به بهشتيان 194](#_Toc385634732)

[بى‏نورى بى‏ايمانان در صراط 195](#_Toc385634733)

[ديوارى از نور براى مؤمنين و آتش براى كفار 196](#_Toc385634734)

[آرزوهاى واهى شما را فريفت 197](#_Toc385634735)

[اوقات فراغت در مسجد به ياد خدا 197](#_Toc385634736)

[مأموريت عقرب در گزيدن مار 198](#_Toc385634737)

[20 199](#_Toc385634738)

[آشكار شدن باطنها در آخرت 199](#_Toc385634739)

[سه نعمت روحانى بالاتر از نعمتهاى بهشت 199](#_Toc385634740)

[فضائل على و كفاره گناهان 200](#_Toc385634741)

[اسباب غفلت بسيار است 201](#_Toc385634742)

[مرگ تعويض لباس و قالب است 202](#_Toc385634743)

[ابراهيم و چگونگى جان گرفتن مؤمن و كافر 202](#_Toc385634744)

[عيادت على عليه‌السلام و توبه پيش از آن 203](#_Toc385634745)

[21 204](#_Toc385634746)

[على عليه‌السلام رعايت حقوق را مى‏فرمايد 204](#_Toc385634747)

[حفظ از شرور به بركت ولايت اهل بيت 205](#_Toc385634748)

[ايمان و عمل نيك موجب زندگى روحانى 206](#_Toc385634749)

[عزت، براى مومن صالح است 207](#_Toc385634750)

[ابوذر نيرومند در ايمان 208](#_Toc385634751)

[تنها از گناهانتان بترسيد 209](#_Toc385634752)

[توحش غرب در اخلاقيات 209](#_Toc385634753)

[22 211](#_Toc385634754)

[ديدار بهشتيان و دوزخيان و سخنانشان به يكديگر 211](#_Toc385634755)

[آرزوها پايان ندارد 212](#_Toc385634756)

[مانند مور و دانه خوراك گنجشك 212](#_Toc385634757)

[مؤمن، ظاهر و باطنش يكى است 213](#_Toc385634758)

[اگر مى‏خواهى با پيغمبر هم نشينى باشى... 214](#_Toc385634759)

[منافق دو رو، و دو رنگ است 214](#_Toc385634760)

[شانزده معنى براى مولا 215](#_Toc385634761)

[عدل خدا در همه عوالم وجود 215](#_Toc385634762)

[قلبى كه طاقت شنيدن آيه عذاب ندارد 216](#_Toc385634763)

[مسيح بر سر جنازه مادرش مريم 217](#_Toc385634764)

[يك شب قدر بهتر از هزار ماه 218](#_Toc385634765)

[23 220](#_Toc385634766)

[نور ايمان كجا و تاريكى شك كجا؟! 220](#_Toc385634767)

[دزد با دلسوزى مال را هدر مى‏دهد 220](#_Toc385634768)

[پول، حلّال مشكلات نيست 222](#_Toc385634769)

[زن و رياست هم مى‏فريبند 222](#_Toc385634770)

[با گفتن الله اكبر كليسا را لرزانيد 223](#_Toc385634771)

[آيا هنگام خشوع دل نرسيده؟ 223](#_Toc385634772)

[پول پرستى، مسلمانها را بيچاره كرده 224](#_Toc385634773)

[سرگرميها با ايمان نمى‏سازد 224](#_Toc385634774)

[پا در خانه مى‏گذارى ياد قبرت كن 226](#_Toc385634775)

[ياد مرگ، چاره سختى دل 226](#_Toc385634776)

[گوشه‏اى از سفرنامه ابن بطوطه 227](#_Toc385634777)

[24 228](#_Toc385634778)

[تفكر در حيات، راه خداشناسى 228](#_Toc385634779)

[حقيقت حيات مانند و جود شناخته نشده 228](#_Toc385634780)

[آثار حيات در بدن انسان 229](#_Toc385634781)

[ريشه درخت، سنگ را مى‏شكافد 229](#_Toc385634782)

[از آب بيرنگ صدهزاران رنگ 230](#_Toc385634783)

[گياههاى نامرئى 230](#_Toc385634784)

[درخت حيوان خوار 231](#_Toc385634785)

[چشم براى ديدن عجائب و شامه... 231](#_Toc385634786)

[مراتب حيات، نباتى و حيوانى 231](#_Toc385634787)

[حيات آدمى روح الايمان است 232](#_Toc385634788)

[خرجهاى بيهوده و دورى از ايمان 233](#_Toc385634789)

[شراب ضد ايمان 233](#_Toc385634790)

[در برابر نعمت خدا خدمتى به دينش كنيد 234](#_Toc385634791)

[زمين مرده به ظلم را به عدل زنده مى‏كند 234](#_Toc385634792)

[ايراد بى جا در ازدواج ظلم است 235](#_Toc385634793)

[فرمايش على عليه‌السلام به علاء بن زياد بصرى 236](#_Toc385634794)

[مهدى (عج) پرچمدار عدل 236](#_Toc385634795)

[جنگ و قحطى، آمادگى براى اصلاح 237](#_Toc385634796)

[صيحه آسمانى و نزول مسيح 238](#_Toc385634797)

[با تكامل عقل، مردم رو به مصلح مى‏آورند. 238](#_Toc385634798)

[دعا براى ظهور موثر است 239](#_Toc385634799)

[25 240](#_Toc385634800)

[خداشناسى عقلا واجب است 240](#_Toc385634801)

[حركت به مجرد اراده، قدرت جان 241](#_Toc385634802)

[زيركيها در حيوانات از روح حيوانى است 241](#_Toc385634803)

[موش و شيشه شربت نارنج 242](#_Toc385634804)

[ميمون و بز با ظرف ماست 242](#_Toc385634805)

[جان دهنده و گيرنده خداست 243](#_Toc385634806)

[خداوند، زمين دلها را زنده مى‏كند 243](#_Toc385634807)

[با صدقه خود را از آتش برهانيد 244](#_Toc385634808)

[كوتاهى در شوهر دارى موجب هلاكت است 245](#_Toc385634809)

[سه شرط براى قرض حسن 246](#_Toc385634810)

[26 248](#_Toc385634811)

[چرا دعايمان مستجاب نمى‏شود؟ 248](#_Toc385634812)

[سريع الاجابة براى بنده مطيع 249](#_Toc385634813)

[اجابت به تدريج و به وسيله اسباب 250](#_Toc385634814)

[ازدواج عابد با دختر اشراف زاده 251](#_Toc385634815)

[گاهى مصلحت در تاخير استجابت است 252](#_Toc385634816)

[آب و آتش و تعبيرى شگفت 253](#_Toc385634817)

[چهل سال پس از اجابت واقع شد 254](#_Toc385634818)

[چرا عوض انفاق در دنيا نيامد 255](#_Toc385634819)

[عوض صدقه گاهى جلوگيرى از بلا است 256](#_Toc385634820)

[27 257](#_Toc385634821)

[ايمان راستى از عمل جدا نيست 257](#_Toc385634822)

[صديق بسيار راستگو و درست كردار است 258](#_Toc385634823)

[براى پول بيشتر خاضع است 258](#_Toc385634824)

[در بيم و اميد از غير خدا رسوا مى‏شود 259](#_Toc385634825)

[با رئيس صديقين على عليه‌السلام محشور مى‏شود 260](#_Toc385634826)

[براى آشتى دادن دروغ مانعى ندارد 261](#_Toc385634827)

[امامان گواهان امتند 261](#_Toc385634828)

[كافران ملازم دوزخند 262](#_Toc385634829)

[مكاشفه بهشت برزخى و ناله از فراق آن 263](#_Toc385634830)

[همه از عاقبت كار بايد بترسيم 264](#_Toc385634831)

[28 267](#_Toc385634832)

[شناسائى حقيقت ويژه انسان 267](#_Toc385634833)

[دنيا به معنى نزديكتر يا پست‏تر 267](#_Toc385634834)

[لعب، كار پر رنج ولى بيهوده است 268](#_Toc385634835)

[مرگ و پايان بازى 268](#_Toc385634836)

[لهو سرگرمى و باز ماندن از هدف 269](#_Toc385634837)

[زينت دلربائى است 270](#_Toc385634838)

[دوام زناشوئى به واسطه حجاب 271](#_Toc385634839)

[زينت در مسكن 272](#_Toc385634840)

[فخر به نسبت در محضر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 272](#_Toc385634841)

[موش و هفده سكه اشرافى 273](#_Toc385634842)

[29 275](#_Toc385634843)

[نماز جماعت بزرگترين شعار اسلام 275](#_Toc385634844)

[بهره‏بردارى از زبان، نعمت خدا 275](#_Toc385634845)

[فكر در امور معنوى، عبادت قلبى است 276](#_Toc385634846)

[روزه عبادتى بزرگ براى تكامل 277](#_Toc385634847)

[روزه عام و خاص و خاص الخاص 279](#_Toc385634848)

[گناهان ثبت شده پاك مى‏شود 280](#_Toc385634849)

[30 281](#_Toc385634850)

[لذت ادراك ذكر خدا در حال روزه 281](#_Toc385634851)

[موسى چهل روز نخورد و نياشاميد 282](#_Toc385634852)

[صنايع بدن خودشناسى كم فايده است 283](#_Toc385634853)

[كشمكش روحانيت و حيوانيت در آدمى 283](#_Toc385634854)

[تو بنده بنده من هستى 285](#_Toc385634855)

[پول عثمان نمى‏تواند ابوذر را بفريبد 285](#_Toc385634856)

[توقف و احتياط در موارد مشتبه 286](#_Toc385634857)

[على عليه‌السلام اسير نفس نمى‏شود 286](#_Toc385634858)

[راه و چاه معلوم، و جبر هم نيست 287](#_Toc385634859)

[هر كه بامش بيش، برفش بيشتر 288](#_Toc385634860)

[شريح قاضى اسير بدره زر 288](#_Toc385634861)

[31 290](#_Toc385634862)

[وجود مدركات دليل بر تجرد روح 290](#_Toc385634863)

[معالجه خوارزمشاه به كمك قوه روح 290](#_Toc385634864)

[واهمه محكوم به اعدام او را مى‏كشد 291](#_Toc385634865)

[توانائى خدا در حال مرگ، آشكار مى‏شود 292](#_Toc385634866)

[جنازه اسكندر و دستهاى باز و خالى 293](#_Toc385634867)

[حكمتى از بهلول در گورستان 293](#_Toc385634868)

[از اثر پى به مؤثر مى‏بريم 294](#_Toc385634869)

[روح آدمى جائى ندارد 295](#_Toc385634870)

[حقيقت خداى را چون حقيقت روح ندانيم 296](#_Toc385634871)

[كار عزرائيل حيرت آور است 296](#_Toc385634872)

[روح هزار كار مى‏كند و يكى است 297](#_Toc385634873)

[كارهاى روح به وسيله بدن 297](#_Toc385634874)

[خواب نشانه‏اى از تجرد روح 298](#_Toc385634875)

[ترا تيشه دادند هيزم كنى 299](#_Toc385634876)

[پس روح خودت را مواظبت كن 300](#_Toc385634877)

[دنيا شما را از ياد خدا باز ندارد 301](#_Toc385634878)

[32 303](#_Toc385634879)

[توحيد اسلامى، در صفات و افعال خدا (364) 303](#_Toc385634880)

[رازقيت خدا نسبت به جنين 304](#_Toc385634881)

[همه نعمت‏ها از خدا است 304](#_Toc385634882)

[شكم معاويه و هاويه جهنم 306](#_Toc385634883)

[توحيد توبه از شرك است 308](#_Toc385634884)

[تنها اميد به رحمت خدا و ترس از گناه 308](#_Toc385634885)

[موحد جان را فداى دوست مى‏كند 309](#_Toc385634886)

[33 311](#_Toc385634887)

[يقين به تربيت كردن از طرف خداوند 311](#_Toc385634888)

[يقين به همراهى خداوند 312](#_Toc385634889)

[ايمان يك ساعته از فحشاء باز مى‏دارد 313](#_Toc385634890)

[رفتار مهاجرين در برابر نجاشى 314](#_Toc385634891)

[سحره فرعون و قدرت ايمان 315](#_Toc385634892)

[چگونه مؤمنين را مى‏سوزاندند؟ 316](#_Toc385634893)

[34 318](#_Toc385634894)

[مظاهر تمدن در راه توحش 318](#_Toc385634895)

[حكم لعب بسته به عنوان ثانوى است 319](#_Toc385634896)

[مؤمن از كار خدا به شگفت مى‏آيد 321](#_Toc385634897)

[تكاثر، پول روى هم انباشتن 323](#_Toc385634898)

[احتضار مأمون و رژه لشكر 325](#_Toc385634899)

[از على عليه‌السلام آموز اخلاص عمل 325](#_Toc385634900)

[زفاف و سپاس خدا در حجله 326](#_Toc385634901)

[حيات رحمانى به غرض عقلائى 327](#_Toc385634902)

[35 329](#_Toc385634903)

[سبب آمرزش در اطاعت و توبه 330](#_Toc385634904)

[گفتگوى حضرت سجاد عليه‌السلام با زهرى 331](#_Toc385634905)

[وسعت بهشت به اندازه همه آسمانها و زمين 332](#_Toc385634906)

[مسابقه در خيرات نتيجه ايمان 332](#_Toc385634907)

[36 334](#_Toc385634908)

[شتاب در كار آخرت خوب است 334](#_Toc385634909)

[بهشت هم اكنون موجود است 334](#_Toc385634910)

[مجلسى و شفاء به بركت طعام بهشتى 335](#_Toc385634911)

[ثواب باقى، تنها از فضل خداست 336](#_Toc385634912)

[روزى يك انار و هفتاد سال عبادت 336](#_Toc385634913)

[يك عمر عبادت در برابر نعمت چشم 337](#_Toc385634914)

[در كتاب الهى، همه حوادث ثبت است 338](#_Toc385634915)

[تقديرات الهى با حفظ اختيار 339](#_Toc385634916)

[تا بر گذشته اندوه نخوريد 340](#_Toc385634917)

[شادى بر امر مادى نيز غلط است 340](#_Toc385634918)

[رؤياى صادقانه دليل مقدرات 341](#_Toc385634919)

[داماد مرده و زيارت قبر حسين عليه‌السلام 342](#_Toc385634920)

[ملكوت مال يتيم و ربا خوارى 342](#_Toc385634921)

[37 344](#_Toc385634922)

[تعليم قرآن، راحتى دنيا و آخرت 345](#_Toc385634923)

[بيابانى، ولى دل روشن 346](#_Toc385634924)

[مرده پسرش را مى‏پيچد ولى خودش... 346](#_Toc385634925)

[مرگ براى مرده و بازماندگان خير است 348](#_Toc385634926)

[38 352](#_Toc385634927)

[عدل در كرات آسمانى 352](#_Toc385634928)

[كمربند زمين، مظهر عدل خدا 353](#_Toc385634929)

[به هر حيوانى آنچه لازم دارد داده است 353](#_Toc385634930)

[مژگان چشم و فوائد بسيار 354](#_Toc385634931)

[قوانين الهى براى عدل بشر 355](#_Toc385634932)

[قانون گذارى شأن خدا است 355](#_Toc385634933)

[عبادات روى ميزان معينى است 357](#_Toc385634934)

[فقه اسلامى جامعترين قوانين 357](#_Toc385634935)

[دعاء افتتاح در ماه رمضان 358](#_Toc385634936)

[تشرف مقدس اردبيلى خدمت ولى عصر (عج) 359](#_Toc385634937)

[39 361](#_Toc385634938)

[معجزه پيغمبران دليل صدق آنها است 361](#_Toc385634939)

[خداى موسى بيدار است 362](#_Toc385634940)

[تقاضا و پيشنهادهاى مشركين به پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 363](#_Toc385634941)

[شياد با معجزه خربزه سه روزه 364](#_Toc385634942)

[معجزه پيغمبر اسلام هميشگى است 365](#_Toc385634943)

[كتاب الهى با پيغمبران 367](#_Toc385634944)

[ميزان براى بسط عدل است 368](#_Toc385634945)

[بهره بردارى و دفع دشمن به وسيله آهن 369](#_Toc385634946)

[مبارزه با اسلحه بر عليه دشمنان دين 370](#_Toc385634947)

[راه بهشت با زحمات همراه است 372](#_Toc385634948)

[40 374](#_Toc385634949)

[به هر چه بيشتر نياز است، بيشتر آفريده 374](#_Toc385634950)

[توفيق شكر هم از تو است 375](#_Toc385634951)

[يارى خدا درباره اسلام 376](#_Toc385634952)

[غيب مطلق خدا است 377](#_Toc385634953)

[در راه الاغى جان باخت 377](#_Toc385634954)

[خدا نيازى به يارى شما ندارد 378](#_Toc385634955)

[سخن ابراهيم ادهم زير چوب 379](#_Toc385634956)

[نوح، شيخ الانبياء و مدت عمرش 380](#_Toc385634957)

[چرا بت پرستى دوام يافته 381](#_Toc385634958)

[مجسمه، مقدمه بت پرستى 382](#_Toc385634959)

[بيشتر مردمان از راه به در رفتند 383](#_Toc385634960)

[سرگذشت مختصر حضرت مسيح عليه‌السلام 384](#_Toc385634961)

[مسلمانان ملتزم خواندن و حفظ قرآن بودند 385](#_Toc385634962)

[41 388](#_Toc385634963)

[هرگز خالى از حجت نيست 388](#_Toc385634964)

[مهربانى در نصارا به تبعيت از مسيح 389](#_Toc385634965)

[پيدايش رهبانيت در نصارا 390](#_Toc385634966)

[چرا به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايمان نياورديد؟ 391](#_Toc385634967)

[مسجد ضرار و ابوعامر راهب 392](#_Toc385634968)

[تحريكات ابوعامر و مرگ در تنهائى 392](#_Toc385634969)

[گناه بخشى خيانتى برتر 393](#_Toc385634970)

[دكان بهشت فروشى را بست 394](#_Toc385634971)

[پيشرفت كمونيست نتيجه خرابى كليسا 395](#_Toc385634972)

[روح الله زمان ما خمينى است 395](#_Toc385634973)

[على عليه‌السلام سنگ عظيم را بلند و پرتاب نمود 396](#_Toc385634974)

[راهب به دست على عليه‌السلام مسلمان شد 397](#_Toc385634975)

[42 399](#_Toc385634976)

[شما كه باور كرده‏ايد بپرهيزيد 399](#_Toc385634977)

[ملاحظه حضور حق هنگام گناه 400](#_Toc385634978)

[تقوى در همه طبقات بايد پيدا شود 400](#_Toc385634979)

[زهرا عليه‌السلام سرمشق بانوان پرهيزكار 402](#_Toc385634980)

[سادگى در ازدواج را رعايت كنيد 403](#_Toc385634981)

[خوراك خوردن حضرت رضا عليه‌السلام با غلامان 404](#_Toc385634982)

[مقام معنوى تواضع مى‏آورد 404](#_Toc385634983)

[نمايندگى مردم، خدمتگزارى نه رياست 405](#_Toc385634984)

[اگر بنده بود چنين نبود 406](#_Toc385634985)

[محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از همه بنده‏تر 406](#_Toc385634986)

[احترام اهالى مدائن از اميرالمؤمنين عليه‌السلام 407](#_Toc385634987)

[نفس اژدهاست او كى مرده است 407](#_Toc385634988)

[43 409](#_Toc385634989)

[پرهيزكار، مؤمن متعهد است 409](#_Toc385634990)

[آثار تقوا از زبان سرور متقين 410](#_Toc385634991)

[ايمان به رسول در امر ولايت و حكومت 411](#_Toc385634992)

[دو بهره از رحمت براى مؤمن متعهد 413](#_Toc385634993)

[نور براى تشخيص حق از باطل 413](#_Toc385634994)

[آمرزش خداوند براى مؤمن متعهد 414](#_Toc385634995)

[آشوب به خاطر فروش اسلحه و پول 415](#_Toc385634996)

[44 417](#_Toc385634997)

[چيزى از فضل خدا به دست يهود و نصارا نيست 417](#_Toc385634998)

[افتخار مسلمين، قرآن وحى خدا است 419](#_Toc385634999)

[حرف زائد با بلاغت نمى‏سازد 419](#_Toc385635000)

[كمالات معنوى با پندار درست نمى‏شود 421](#_Toc385635001)

[آيا سه روز مسيح در آتش ماند؟ 422](#_Toc385635002)

[عطاى خدا چون خودش بزرگ است 422](#_Toc385635003)

[پی نوشت ها : 425](#_Toc385635004)

[فهرست مطالب 454](#_Toc385635005)